

دیپلماسی نظامی و سیاست خارجی چین
حدیث آسمانی

فرصت‌ها و چالش‌های دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای
مرکزی
فریبرز ارغوانی پیرسلامی، حسین علی‌پور

وضعیت سین‌کیانگ و روابط چین و ترکیه
حسین اصغری ثانی، سید مسعود موسوی شفقانی، مریم برازجانی

دیپلماسی سلامت چین در آفریقا
علی باقری دولت‌آبادی

دلایل توسعه روابط خارجی عربستان سعودی و چین
مهديه حیدری

موازنه‌سازی نرم چینی و مشارکت اقتصادی در بریکس
حسین دلاور، محسن اسلامی، سیدمسعود موسوی شفقانی

پیامدهای امنیتی مناسبات چین و اسرائیل برای آمریکا
فرزاد رستمی، ندا کهریزی

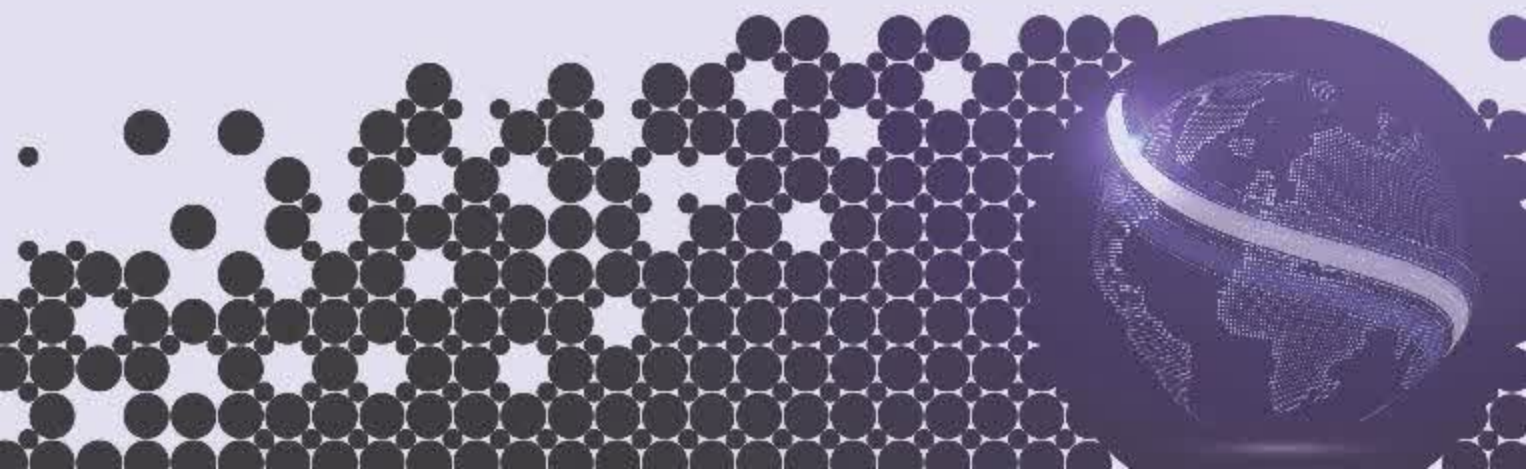
رویکرد چین به نهادهای بین‌المللی
افشین شامیری شکفتی، زینب فرهادی

دیپلماسی چینی، دام بدهی و کسب موقعیت هژمون
نوذر شفيعی

هویت متحول سیاست خارجی چین و راهبرد نظم‌سازی نهادی
در دوره پساامانو
امیر عباسی خوشکار

چالش‌های سیاست همسایگی چین
مرتگان قربانی

گذار دریای پاپیه و پویایی‌های دریایی چین-آمریکا
فاطمه محروق





بسم الله الرحمن الرحيم



صاحب امتیاز
دانشگاه فردوسی مشهد

سردبیر
محسن خلیلی

پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل

نشریه شش ماهانه دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین الملل
دوره ۱۱، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۱
شاپا: ۲۳۲۲-۳۴۷۲

پروانه انتشار: نامه شماره ۹۰/۲۸۰۳۰ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۰۳ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی
این نشریه طبق نامه شماره ۳/۱۸/۵۵۰۸۵ مورخ ۱۳۹۲/۰۴/۲۲ و برابر با نامه ابلاغیه آیین نامه شماره ۱۱/۲۵۶۸۵ مصوب ۱۳۹۸/۰۲/۰۹
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، علمی محسوب می شود.

هیئت تحریریه داخلی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، سیدحسین اطهری (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحمدعلی تقوی (دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، حسین دهشیار (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدحسین سیف زاده (استاد بازنشسته دانشگاه تهران)، رضا سیمیر (استاد دانشگاه گیلان)، وحید سینیانی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیداصغر کیوان حسینی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدمسعود موسوی شفقانی (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، مهدی نجف زاده (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، احمد نقیب زاده (استاد بازنشسته دانشگاه تهران)، عنایت الله یزدانی (دانشیار دانشگاه اصفهان)

هیئت تحریریه بین المللی

آرشین ادیب مقدم (استاد دانشگاه لندن، انگلستان)، سیف الدین ژورائف (استاد دانشگاه دولتی مطالعات شرقی تاشکند، ازبکستان)، گلشن دیتل (استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو، هند)، آکبوتا ژولداسبکوا (استاد دانشگاه ملی اورآسیا، قزاقستان)، لی فو جوان (استاد دانشگاه نورث وست، چین)، ووتر ورنر (استاد دانشگاه وریچ، هلند)، یو دال ستونگ (استاد دانشگاه مطالعات خارجی هانگوک، کره جنوبی)، ولادیمیر یورتائف (استاد دانشگاه دوستی ملل، روسیه)

داوران

روح اله اسلامی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی اسمعیلی اردکانی (دانشگاه علامه طباطبائی)، مرضیه سادات الوند (دانشگاه بجنورد)، اعظم امینی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی باقری دولت آبادی (دانشگاه یاسوج)، آرش بیداله خانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، محسن جان پرور (دانشگاه فردوسی مشهد)، محدثه جزائی (دکترای علوم سیاسی)، مهدی جاودانی مقدم (دانشگاه آزاد اسلامی قم)، سعید چهر آزاد (دکترای روابط بین الملل)، محسن خلیلی (دانشگاه فردوسی مشهد)، رضا رحمتی (دانشگاه بوعلی سینا)، سارا رستمی (دانشگاه پیام نور البرز)، سیدهادی زرقانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، خلیل اله سردارنیا (دانشگاه شیراز)، علیرضا سمیعی اصفهانی (دانشگاه یاسوج)، رضا سیمیر (دانشگاه گیلان)، سعید شکوهی (دانشگاه علامه طباطبائی)، جواد صالحی (دانشگاه شیراز)، مختار صالحی (دانشگاه مازندران)، محمد صیادی (دکترای علوم سیاسی)، سیداحمد فاطمی نژاد (دانشگاه فردوسی مشهد)، زینب فرهادی (دکترای روابط بین الملل)، فرهاد قاسمی (دانشگاه تهران)، سیامک کریمی (دکترای حقوق بین الملل)، جهانگیر کریمی (دانشگاه تهران)، الهه کولایی (دانشگاه تهران)، سیداصغر کیوان حسینی (دانشگاه علامه طباطبائی)، فاطمه محروق (دانشگاه فردوسی مشهد)، فریده محمدعلی پور (دانشگاه خوارزمی)، مرتضی منشادی (دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحسن موسوی زاده جزایری (دکترای علوم سیاسی)، سیدمسعود موسوی شفقانی (دانشگاه تربیت مدرس)، سیدحسن میرفرخایی (دانشگاه علامه طباطبائی)، امیرحسن نیازپور (دانشگاه شهید بهشتی)، سیدامیر نیاکویی (دانشگاه گیلان)

پایگاه های نمایه نشریه

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.com)
پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir)
کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز (www.srlst.com)
بانک اطلاعات نشریات کشور (www.magiran.com)
پایگاه نشریات الکترونیک دانشگاه فردوسی مشهد (www.um.ac.ir)

نشانی

مشهد، بلوار وکیل آباد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دفتر پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل
کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۱، صندوق پستی: ۱۳۵۷
تلفن تماس: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۳۰۹، نمابر: ۰۵۱-۳۸۸۰۷۳۹۳
سایت نشریه: http://irlip.um.ac.ir، رایانامه: jipr@um.ac.ir
سایت انجمن ایرانی روابط بین الملل: www.iisa.ir، رایانامه: iranianisa@gmail.com
پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل، دستاورد همکاری دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین الملل است.

دستیار سردبیر و دبیر

هیأت تحریریه

سیدمحسن موسوی زاده
جزایری

مدیر داخلی

زهره اسکندری پور

ویراستار فارسی

سمیه صالح نیا

ویراستار لاتین

حسین نورانی

خط‌مشی و رویکرد دوفصلنامه

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل آماده دریافت مقالات استادان، پژوهش‌گران و متخصصان حوزه روابط بین‌الملل و علوم سیاسی است. این نشریه در زمینه های تخصصی سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، امنیت بین‌الملل، مسایل نظامی و استراتژیک، مسایل سیاسی جهان اسلام، جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک و مطالعات منطقه‌ای، نوشتارهای پژوهشی پژوهشگران را پس از داوری‌های مطابق با استاندارد نشریه، منتشر می‌کند. پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای چنین ویژگی‌هایی باشند: (۱) دارا بودن مقدمه توضیحی و بیان واضح مسأله پژوهش، (۲) بررسی و مرور مختصر و مفید ادبیات و نظرات پژوهشی موجود، (۳) تعیین و توضیح هدف از نگارش مقاله، (۴) تعیین روش مناسب برای پژوهش و گردآوری داده‌های مورد نیاز، (۵) به کارگیری روش تعیین‌شده توسط مؤلف در گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش متن مقاله، (۶) معتبر بودن منابع و داده‌ها، (۷) ارائه نتیجه‌گیری در ست و موثق از تحلیل داده‌ها، (۸) بیان صریح یافته‌های پژوهش و ارائه پیامدهای نظری (و در صورت لزوم آثار عملی) آن‌ها، (۹) رعایت ترکیب و تناسب در سازمان‌دهی مقاله، (۱۰) رعایت قواعد شکلی در نگارش مقاله مطابق با معیارهای نشریه.

راهنمای آماده‌سازی و ارسال مقاله

هر مقاله تخصصی بایستی به فارسی روان و آسان‌فهم و بر پایه دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (<http://www.persianacademy.ir>) تحت نرم‌افزار Word نوشته شود و تا حد امکان بیش از ۸۰۰۰ نباشد.

علاقه‌مندان می‌بایست مقالات خود را با رعایت آیین‌نامه نگارش مقاله، فقط از طریق سامانه یکپارچه نشریات دانشگاه فردوسی مشهد به‌نشانی <http://irlip.um.ac.ir> ارسال کنند.

مقاله باید دارای چکیده (فارسی و انگلیسی)، واژگان کلیدی، مقدمه، روش، نتایج بحث، منابع مورد استفاده باشد و اصول زیر در آن رعایت شود:

مشخصات نویسنده یا نویسندگان (همراه با تعیین نویسنده مسئول) که شامل نام و نام خانوادگی، سمت، محل خدمت، عنوان و درجه علمی، تاریخ و محل انجام تحقیق است، ذکر شود.

عنوان مقاله (حداکثر در ده کلمه) در وسط صفحه اول نوشته شود.

چکیده در عین مختصر بودن باید محتوای مقاله را برساند. در چکیده از منبع، جدول، نمودار و کلمات اختصاری مبهم استفاده نشود. چکیده از ۲۵۰ کلمه تجاوز نکند و تمام آن در یک بند نوشته شود.

مقدمه شامل اطلاعات مربوط به سوابق موضوع، اهمیت تحقیق و مسأله مورد مطالعه باشد.

روش پژوهش به‌طور مشخص و روشن بیان گردد.

اگر نتایج شامل عکس، جدول و نمودار باشد نسخه اصلی هر یک به نشریه ارسال شود.

شماره هر جدول در بالا و سمت راست آن نوشته شود. عنوان جدول گویای نتایج مندرج در آن باشد.

نتایج و بحث را می‌توان به‌طور توأم یا مجزا بیان کرد. بحث شامل تجزیه و تحلیل نتایج به‌دست آمده در ارتباط با تحقیق مورد نظر باشد.

منبع‌نویسی به روش APA باشد. جهت راهنمایی بیشتر به فایل «راهنمای ارجاع منابع و مآخذ به روش APA» موجود در آدرس زیر مراجعه کنید:

<http://fea.um.ac.ir/parameters/fea/filemanager/forms/reference2.pdf>

منابع مورد استفاده شامل جدیدترین اطلاعات در زمینه مورد نظر باشد.

چکیده انگلیسی، برگردان کامل و دقیق چکیده فارسی و شامل عنوان اصلی مقاله، نام نویسنده‌گان، آدرس و عنوان علمی آنان و واژه‌های کلیدی باشد. مسئولیت هر مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به‌عهده نویسنده یا نویسندگان مسئول مقاله خواهد بود. تا قبل از پایان مراحل نهایی چاپ، اگر مشخص شود مقاله منتخب به هر شکل در جای دیگری به چاپ رسیده است از انتشار آن جلوگیری خواهد شد. مقاله‌ها توسط هیئت تحریریه و با همکاری متخصصان داوری شده و در صورت تصویب، بر طبق ضوابط خاص نشریه به‌نوبت، چاپ خواهند شد. نشریه در رد یا قبول، جرح و تعدیل و ویراستاری مقاله‌ها اختیار تام دارد.

نوع مقاله: پژوهشی

دیپلماسی نظامی و سیاست خارجی چین

حدیث آسمانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲۴

چکیده

چین، یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی دنیا به‌شمار می‌آید که برنامه‌های راهبردی کلانی را در راستای رشد شاخص‌های گوناگون اقتصادی، از جمله تنوع بخشی به صادرات، بهره‌مندی از فناوری‌های پیشرفته در تولید و همچنین، توسعه راه‌های تجاری در سراسر جهان دنبال می‌کند. در کنار پیشبرد طرح‌ها و ابتکارهای یادشده، یکی از دغدغه‌های اصلی این کشور در دهه‌های اخیر، تأمین امنیت و افزایش قدرت نظامی‌اش بوده است. نگهداری و پاسبانی از این دستاوردها در برابر افزایش خطر تروریسم، درگیری‌های سرزمینی با همسایگان، و همچنین تأمین امنیت مسیرهای تجاری و کریدورهای بین‌المللی، به‌ویژه مسیرهایی که در ابتکار بزرگ «یک کمربند، یک جاده» مشخص شده است، از مهم‌ترین دلایل بالا بردن بودجه نظامی، بهره‌گیری از تجهیزات پیشرفته، و تعریف نقش‌های جدید برای حضور در نقاط فراسرزمینی توسط چین به‌شمار می‌آیند؛ با این حال، از آنجاکه افزایش قدرت نظامی، به سبب افزایش نگرانی‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همسایگان و رقبا، احتمال بروز «مشکل امنیتی» را افزایش می‌دهد، چین در راستای افزایش انواع همکاری‌ها نیز تلاش کرده است. این گونه فعالیت‌ها در قالب دیپلماسی نظامی، قابل بررسی هستند که مراد از آن، بررسی فعالیت‌های صلح آمیز و اغلب غیررزمی و غیرخشن توسط ارتش و نیروهای مسلح است. این مقاله برآن است که دیپلماسی نظامی چین و نقش آن در سیاست خارجی این کشور را بررسی و واکاوی کند. پرسش پژوهش این است که «درپیش گرفتن رویکرد دیپلماسی نظامی توسط چین، چه تأثیری بر سیاست خارجی این کشور داشته است؟» این مقاله با به کارگیری روش تبیینی، درصدد نشان دادن رابطه معنادار میان دیپلماسی نظامی و شاخص‌های سیاست خارجی است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که «درپیش گرفتن چنین رویکردی از طریق تأثیرگذاری بر سیاست خارجی از جمله شکل‌دهی به محیط امنیتی، گسترش جغرافیای عملیاتی، و افزایش نفوذ، سبب افزایش توانمندی چین در پیگیری منافع، افزایش قدرت، و نقش آفرینی این کشور در عرصه دگرگونی‌های بین‌المللی می‌شود».

واژگان کلیدی: دیپلماسی نظامی، سیاست خارجی، جمهوری خلق چین، توان نظامی

۱ دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
(hadithasemani@yahoo.com)

Military Diplomacy and Foreign Policy of China

Hadith Asemani^۱

Abstract

China, as an economic power, pursues major strategic plans such as diversification of exports, the high-tech manufacturing, and developing trade routes around the world. Also, China recently has heavily invested in security and military strength to deal with terrorism, separatist movements, territorial disputes with East Asian neighbors, as well as securing trade routes and international corridors, especially those identified in the massive One Belt-One Road initiative. However, China seeks different kinds of international cooperation through military diplomacy to avoid a possible security dilemma. This research investigates the impact of China's military diplomacy on its foreign policy? This article seeks to examine China's military diplomacy and its role in the country's foreign policy. Findings show that military diplomacy will increase the country's ability to pursue national interest, develop its security environment, create a positive image, and expand operational geography.

Keywords: military diplomacy, foreign policy, People's Republic of China, military capability

^۱ PhD in International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran 0000-0002-9211-0316

مقدمه

قدرت نظامی، به عنوان یکی از مهم ترین اجزای قدرت ملی، نقشی حیاتی در پیگیری سیاست های مورد نظر دولت ها دارد. قدرت نظامی، به دلیل ظرفیت های بسیاری که برای سیاست خارجی ایجاد می کند، به بخش جدایی ناپذیری از دیپلماسی تبدیل شده است. با تغییر در سازوکار متعارف ارتش از نیمه دوم قرن بیستم (هم زمان با روند پایان جنگ های جهانی، جنگ سرد، و فروپاشی شوروی)، امروزه نظامیان، اقدامات غیرنظامی و دیپلماتیک زیادی توسط نظامیان انجام می شود که بیشتر آن ها به سود تصویر دولت در محیط بین المللی بوده است. این مسئله، به ویژه در توجیه حضور نیروهای نظامی در کشورهای دیگر و افزایش بودجه نظامی، اهمیت دارد. جمهوری خلق چین، یکی از کشورهای قدرتمند و روبه رشد، به ویژه در حوزه اقتصادی است که در سال های اخیر، بخش چشمگیری از منابع خود را به سوی افزایش قدرت نظامی سوق داده است. دلایل پرشماری برای این کار قابل طرح است که به عنوان نمونه می توان به حفاظت از تجارت و شبکه های ارتباطی حمل و نقل گسترده ای اشاره کرد که در قالب طرح «یک کمربند، یک جاده» در حال ایجاد و گسترش آن است. با این حال، مسیر دستیابی به چنین هدفی، هموار نبوده و چین به خوبی از این موضوع آگاه است. افزایش توان نظامی چین، که نه تنها برای حفظ منافع اقتصادی، بلکه به منظور افزایش نفوذ در منطقه شرق آسیا انجام می شود، زنگ خطر را برای قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای به صدا در آورده است. به همین منظور، چین برای رفع بدگمانی ها و بی اعتمادی ها، به ویژه در دهه نخست قرن بیست و یکم، استفاده از دیپلماسی نظامی را سرلوحه اقدامات خویش قرار داد و کماکان در این چارچوب عمل می کند؛ هرچند در سال های اخیر، با افزایش قدرت این کشور و تثبیت جایگاه آن به عنوان یک قدرت بین المللی، فاصله خود را با برخی سیاست ها، به ویژه در برابر امریکا، نمایان کرده است و تنش های سرزمینی با برخی همسایگان، به ویژه در حوزه دریای چین جنوبی را به گونه ای آشکارتر دنبال می کند، و در کنار آن، بر حرکت در چارچوب قواعد بین المللی مورد تأیید سازمان ملل و شورای امنیت و تحقق اهداف و خواسته های خویش از طریق همکاری و چندجانبه گرایی در چارچوب راهبرد کلان مسالمت آمیز تأکید دارد.

دیپلماسی نظامی به گونه ای ساده و مختصر، به همکاری ها و مراودات دوستانه نظامی مربوط می شود، و در تعریفی دقیق تر، شیوه صلح آمیز ارائه توان نظامی به منظور دستیابی به مقاصد، پرهیز از خشونت، و افزایش بازدارندگی است که به ابزار رسیدن به اهداف سیاست خارجی، به ویژه نزد قدرت های بزرگ، تبدیل شده است. این مقاله بر آن است تا اقدامات دو دهه اخیر چین در حوزه نظامی، به ویژه استفاده از

راهبرد دیپلماسی نظامی به‌منظور دستیابی به اهداف تعریف‌شده در سیاست‌های کلان این کشور، ازجمله سیاست خارجی را بررسی و واکاوی کند». پژوهش پیش‌رو، با استناد به متون لاتین، شاخص‌سازی متغیرها، و تجزیه و تحلیل داده‌ها، در چارچوب روش تبیینی تدوین شده است. گردآوری داده‌ها در قالب بررسی مقاله‌های علمی، نشریه‌ها، اسناد، و گزارش‌های نظامی، و نیز تحلیل آمار و ارقام پایگاه‌های داده‌ای مؤسسه صلح بین‌المللی استکهلم (سیبری)^۱ و سایت رتبه‌بندی قدرت‌های نظامی جهان (گلوبال فایرپاور)^۲، ازجمله تلاش‌های انجام‌شده در این مقاله است.

۱. پیشینه پژوهش

مرور آثار و پژوهش‌های نگاشته‌شده دربارهٔ مباحثی که قرار است بازبینی شوند، راهنمای مناسبی برای پژوهشگران است تا افزون‌بر بالا بردن سطح آگاهی و به‌کارگیری آن‌ها، مسائل و روزنه‌های نادیده‌انگاشته‌شده را برای بررسی در پژوهش‌های بعدی شناسایی کنند و درضمن، نقاط قوت و متمایزکننده آثار جدید در مقایسه با متون موجود، ارزیابی و برجسته می‌شوند.

کنت آلن، فیلیپ سوندرز، و جان چن (۲۰۱۷)، در گزارشی با عنوان «دیپلماسی نظامی چین، ۲۰۱۶-۲۰۳۰»^۳ تأکید کرده‌اند که چین، برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی و شکل دادن به محیط امنیتی خویش، تأکید زیادی بر دیپلماسی نظامی دارد. به‌نظر این نویسندگان، دیپلماسی نظامی، بخشی از سیاست گسترده‌تر چین است و این کشور برای ایجاد یک تصویر بین‌المللی مطلوب، توسعهٔ قدرت نرم، و شکل دادن به گفتمان بین‌المللی، از آن استفاده می‌کند.

استیون اسمیت (۲۰۱۶)، در پژوهشی با عنوان «تفوق بر دوستان و تأثیرگذاری بر مردم با استفاده از اسلحه: درک رشد دیپلماسی نظامی چین»^۴ در پی درک عواملی است که در افزایش چشمگیر فعالیت دیپلماسی نظامی چین در طول سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ مؤثر بوده‌اند. وی در این زمینه بر دو عامل مهم، حفاظت از منافع اقتصادی بین‌المللی در حال رشد و ترویج تصویر مثبت در بین مخاطبان داخلی و بین‌المللی

^۱ Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

^۲ Global Firepower: World Military Strength Rankings

^۳ Chinese Military Diplomacy, 2003–2016: Trends and Implications

^۴ Winning Friends and Influencing People with Guns: Understanding the Growth of China's Military Diplomacy

تمرکز می‌کند.

هالوک کاراداک (۲۰۱۷) در مقاله «ارائه خیر عمومی: اهمیت دیپلماسی عمومی در امور نظامی»، نقش ابزارهای نظامی در دیپلماسی عمومی را بررسی کرده است. وی با ارائه مثال‌هایی از شرکت نیروهای مسلح در عملیات امدادرسانی، کارهای عمرانی، و برنامه‌های آموزش نظامی بین‌المللی، نقش آن‌ها را در عرصه قدرت نرم و دیپلماسی عمومی واکاوی می‌کند. در نگاهی کلی به پژوهش‌های موجود، پرداختن به تعریف و اهداف دیپلماسی نظامی چین در کنار برشمردن مؤلفه‌های مختلف آن، روند متداولی در معرفی و بررسی دیپلماسی نظامی، به‌ویژه دیپلماسی نظامی چین است و در برخی آثار نیز تأثیر آن بر سیاست خارجی بررسی شده است؛ اما نقطه تمایز مقاله حاضر با ادبیات موجود، نخست، برقراری پیوند نظری میان دیپلماسی نظامی و قدرت هوشمند است که تقریباً در هیچ‌یک از آثار یافت نشد، و نکته برجسته دیگر، شاخص‌سازی موردی تأثیر دیپلماسی نظامی بر مؤلفه‌های سیاست خارجی به‌منظور ارزیابی راحت‌تر، عینی‌تر، و مشخص‌تر این موضوع است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

در دنیای پیچیده و متعامل امروز که پیوسته، در معرض تهدیدهای سنتی و غیرسنتی است، قدرت نظامی، همچنان جزء نخستین و مطمئن‌ترین گزینه‌ها برای جلوگیری از این تهدیدها به‌شمار می‌آید. تجربه‌های عینی در عرصه دیپلماسی و میدان، تصمیم‌گیرندگان و سیاستمداران را به این باور رسانده است که رفع چالش‌های خطرآفرینی که صلح و امنیت کشورها را نشانه رفته‌اند، نیازمند یک تغییر رویکرد هوشمندانه در استفاده از مجموعه عوامل قدرت‌زا، چه در بحث منابع (نظامی، سیاسی، اقتصادی، و...) و چه در بحث نوع (سخت و نرم) قدرت است. توان ترکیبی قدرت هوشمند از مؤلفه‌های ضروری امروز سیاست جهان به‌شمار می‌آید. این توان ترکیبی در نتیجه آمیختگی قدرت نرم و قدرت سخت به‌دست می‌آید (Ghorbani Sheikhneshtin, Karami, & Abbaszadeh, 2011: 138). قدرت هوشمند، توانایی یک بازیگر برای ترکیب عناصر سخت و نرم قدرت به‌گونه‌ای است که به‌گونه‌ای متقابل، در حال تقویت یکدیگر باشند؛ تاجایی که اهداف بازیگران، به‌گونه‌ای مؤثر و کارآمد دنبال شود (Wilson, 2008: 115). نای و آرمیتاژ، در گزارشی با عنوان «یک امریکای هوشمندتر و امن‌تر»، قدرت هوشمند را توانایی

ماهرانه در ترکیب قدرت سخت و نرم برای گسترش راهبردهای یکپارچه نامیده‌اند. راهبرد یکپارچه‌ای [که با بهره‌گیری از] پایگاه منابع و مجموعه ابزارهای موجود در راستای دستیابی به اهدافی توسعه می‌یابند که هم قدرت نرم و هم قدرت سخت را دربر می‌گیرد (Nye & Armitage: 2007: 7). این رویکرد، نه تنها ضرورت به کارگیری قدرت نظامی قوی و زور را برجسته می‌کند، بلکه به شدت بر روی اتحادها، مشارکت، و نهادها در همه سطوح، سرمایه‌گذاری می‌کند تا نفوذ و مشروعیت را گسترش دهد (Pallaver, 2011: 13). قدرت هوشمند، بستری امتزاجی برای ترکیب عناصر گوناگون است که فضای مساعدی را برای خلق مفاهیم و کارکردهای جدید که بنیاد نظری خود را از آن وام می‌گیرند، فراهم کرده است. دیپلماسی نظامی، ازجمله این مفاهیم است که در آن توجه به هردو وجه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری قدرت، کاملاً مشهود است. دیپلماسی نظامی، عبارت از به کارگیری مسالمت‌آمیز قدرت نظامی است که اغلب، بدون توسل به خشونت، برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی و مقاصد صلح‌آمیز انجام می‌شود. از دیدگاه چین، دیپلماسی نظامی، تعریف گسترده‌تری دارد و فعالیت‌های متنوعی را دربر می‌گیرد. کتاب «۲۰۰۷» که توسط بخش فناوری و پژوهش‌های راهبردی دانشگاه دفاع ملی ارتش چین نگاشته شده است، دیپلماسی نظامی را به عنوان «فعالیت‌های دیپلماتیکی که به وسیله کشورها در حیطه امور نظامی انجام می‌شوند و در خدمت دفاع ملی و راهبرد نظامی هستند» تعریف کرده است. در ویرایش ۲۰۱۱ «مجموعه اصطلاحات ارتش چین»، نیز دیپلماسی نظامی، به صورت روابط خارجی مرتبط با ارتش و امور مربوط به آن، بین گروهی از کشورها، ازجمله تبادل کارکنان نظامی، مذاکرات نظامی، مذاکرات کنترل تسلیحات، کمک‌های نظامی، همکاری‌های اطلاعاتی نظامی، همکاری‌های فناورانه نظامی، حفظ صلح بین‌المللی، فعالیت‌های اتحاد نظامی، و... تعریف شده است (Allen, Saunders, & Chen, 2017: 8).

۳. اهداف دیپلماسی نظامی چین

کشورهای گوناگون، ازجمله چین، دیپلماسی نظامی را برای تحقق اهداف مشخصی به کار می‌برند. این اهداف می‌توانند به گونه‌ای جداگانه یا در ارتباط با آثاری باشند که به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی تولید می‌شوند. نظامیان، دیپلماسی نظامی را با برنامه‌ریزی و در راستای اهداف معینی به کار می‌برند. با بررسی مقاله‌ها و اقدامات میدانی، تقریباً می‌توان الگوی ثابتی را برای تمام آن‌ها در بخش‌های گوناگون جهان

استخراج کرد. گفتنی است، ممکن است با توجه به سیاست‌های کلان راهبردی و امنیتی، جایگاه، و همچنین موقعیت جغرافیایی هر کشور، تفاوت‌هایی در این اهداف وجود داشته باشد. مهم‌ترین اهداف دیپلماسی نظامی چین عبارتند از: حمایت دیپلماسی عمومی، تکنیک‌ها و رویه‌های جدید، مدرن‌سازی نظامی، و فرستادن پیام به مخاطبان بین‌المللی که در ادامه بررسی شده‌اند.

• **حمایت از دیپلماسی عمومی چین:** دیپلماسی عمومی برای ترویج سیاست خارجی هر کشور، عنصری ضروری به‌شمار می‌آید و برقراری ارتباط و تعامل با مخاطبان داخلی و خارجی -چه دولت‌ها و چه مردم- هدف اصلی آن است (Krasnyak, E-international Relations, 2019). از آنجا که نیروی نظامی و دیپلماسی عمومی در قرن حاضر در تضاد با یکدیگر عمل نمی‌کنند و درواقع، به‌عنوان دو مجموعه ابزاری در خدمت اهداف سیاسی، یکدیگر را تکمیل و تقویت می‌کنند، دیگر مرزی میان این ابزارها در سیاست وجود ندارد و می‌توان از ترکیب آن‌ها سخن گفت. قدرت نظامی در سیاست جهانی در درجه نخست، برای حمایت از قدرت سیاسی و نیز ایجاد زمینه قدرت دیپلماسی عمومی در نظر گرفته می‌شود (Podberozkin, 2016: 23). دیپلماسی نظامی، از تلاش‌های گسترده چین در تعامل با کشورهای کلیدی و ارائه خیر عمومی برای تقویت تصویر چین حمایت می‌کند. نوشته‌های چینی، به‌شدت بر اطاعت ارتش این کشور از حزب کمونیست چین (CCP) و گسترش دیدگاه استفاده از دیپلماسی نظامی به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف بزرگ‌تر سیاست خارجی حزب، تأکید می‌کنند. گفت‌وگوهای راهبردی و تبادلات کارکردی، اغلب برای ارائه دیدگاه‌های راهبردی به‌کار می‌روند. عملیات امنیتی غیرسنجی، خیر عمومی‌ای را فراهم می‌کنند که سبب افزایش اعتبار بین‌المللی چین می‌شود و بیشتر رزمایش‌های نظامی نیز به‌عنوان نمونه‌هایی از همکاری‌های بین‌المللی ارائه می‌شوند (Allen et al., 2017: 10).

• **گردآوری اطلاعات:** یکی از مهم‌ترین اهداف چین، از فرستادن ناظر گرفته تا شرکت مستقیم در برنامه تمرین‌ها و رزمایش‌های بین‌المللی، گردآوری اطلاعات و ارزیابی توانایی رزمی و غیررزمی کشورهای دیگر، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ است. حضور از نزدیک و تلاش‌های مشترک در کنار آن‌ها، این فرصت را در اختیار چین قرار می‌دهد. افزون‌بر این رزمایش‌ها، چین از اعزام دانشجویان نظامی یا پذیرش تکنیسین‌ها و مشاوران در کشور خود به‌ویژه در سال‌های نخست توسعه نظامی چین -بهره فراوانی برده است. جاست و استرانگ، با بررسی سخنان مقامات چینی، دو وظیفه تخصصی را در رابطه با جنبه‌های یادگیری [و گردآوری اطلاعات] دیپلماسی نظامی استخراج کرده‌اند؛ نخست اینکه دیپلماسی نظامی می‌تواند به‌عنوان مسیری برای تسهیل دستیابی به اطلاعات فنی درباره فناوری‌های نظامی فعالیت کند؛ دوم

اینکه، دیپلماسی نظامی را می‌توان برای گسترش ظرفیت‌های اطلاعاتی در برابر رقبای آینده، به کار برد؛ به عنوان مثال، برخی تحلیلگران سیاست یادآور می‌شوند که امریکای لاتین، به دلیل نزدیکی به ایالات متحده، مکان مناسبی برای سنجش از راه دور پایگاه‌های نظارتی است و از این قابلیت برخوردار است که از طریق آن، بر فعالیت‌های دفاعی ایالات متحده امریکا در منطقه، نظارت شود. چین، ایستگاه‌هایی را در شیلی و آرژانتین بنیان گذاشته است و همچنین، در بین کشورهای امریکای لاتین، با برزیل و ونزوئلا، همکاری‌های گسترده‌ای دارد (Jost & Strange, 2017: 21-22).

• **مدرن‌سازی نظامی:** یکی از اهداف بسیار مهم دیپلماسی نظامی چین، دستیابی به فناوری‌ها، تسلیحات، و دانش به‌روز نظامی، به منظور نوسازی و مدرن کردن ارتش است. اهمیت این موضوع تاحدی است که بارها در اسناد دفاعی چین از آن یاد شده است؛ برای مثال، دولت چین، یکی از اهداف رسمی دیپلماسی نظامی در کتاب‌های سفید دوسالانه خود را، نوسازی دفاع ملی و نیروهای مسلح عنوان می‌کند (Jost & Strange, 2017: 20)، یا در «کتاب سفید ۱۹۹۸» آمده است: «تماس‌های خارجی نظامی، به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم دیپلماسی همه‌جانبه چین، در خدمت مدرنیزه کردن دفاع ملی و نیروهای مسلح است». در کتاب سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ نیز بر رابطه بین نوسازی و دیپلماسی نظامی تأکید شده است (Smith, 2016: 73). همچنین، نوسازی، یکی از درون‌مایه‌های اصلی همه اسناد و کتاب‌های دفاعی بعدی است.

• **فرستادن پیام برای مخاطبان بین‌المللی:** بهره‌گیری ارتش از دیپلماسی نظامی، معمولاً به منظور فرستادن پیام‌های مشخصی برای مخاطبان بین‌المللی انجام می‌شود. مانند مخاطبان بین‌المللی اقدامات ارتش که طیفی از دوستان، متحدان، شرکا، رقبای و دشمنان آن را دربر می‌گیرد، این پیام‌ها نیز ممکن است به فراخور مخاطب، طیفی از پیام‌ها از جمله «اطمینان‌بخشی» یا «بازدارندگی» را به همراه داشته باشد (بنگرید به: Gibson, 2018)؛ برای مثال، چین با برگزاری رزمایش‌های مشترک همراه با متحدان خود، به طور هم‌زمان، چندین پیام را می‌فرستد؛ پیام ایجاد اطمینان برای متحدان و دوستان و معرفی خود به عنوان شریکی متعهد و قابل اعتماد و هم‌زمان، فرستادن پیام‌های بازدارندگی برای رقبای احتمالی.

۴. بررسی بودجه و اسناد نظامی ارتش چین

۱ Reassurance

۲ Deterrence

مهم‌ترین بخش‌های مورد تأکید در ارتش هر کشور، به‌ویژه کشور چین، در کنار توجه به بودجه دفاعی و تجهیز به تسلیحات پیشرفته، تدوین راهبردهای کلان دفاعی و امنیتی در راستای مشخص کردن مسیر پیش‌رو است که در این بخش تلاش کرده‌ایم، موارد مهمی از آن‌ها را بررسی کنیم. مرور کوتاهی بر ساختار نظامی چین، که نام کامل آن ارتش آزادی‌بخش خلق است، نشان می‌دهد که این ارتش، به‌طور کلی از ۵ بخش نیروی زمینی، نیروی دریایی، نیروی هوایی، نیروی موشکی، و نیروی پشتیبانی راهبردی تشکیل شده است. برپایه گزارش آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا، تعداد کارکنان ثابت بخش نظامی این کشور، حدود ۲ میلیون نفر است (Defense Intelligence Agency, 2019: 7).

• **راهبرد نظامی چین:** نگاه به دکترین دفاع ملی چین در دوره‌های گوناگون زمانی، نشان‌دهنده تأکید صریح و پیوسته بر استفاده صلح‌آمیز از ارتش و قابلیت‌های دفاعی این کشور است. دولت چین، اهداف رسمی دیپلماسی نظامی را در کتاب‌های سفید دوسالانه خود تعریف می‌کند که این اهداف عبارتند از: ۱) نوسازی دفاع ملی و نیروهای مسلح؛ ۲) ارتقای درک و اعتماد متقابل؛ ۳) معرفی ارتش چین به‌عنوان یک نیروی صلح‌آمیز (Jost & Strange, 2017: 20). در ماده ۶۵ قانون دفاع ملی جمهوری خلق چین، مصوب مارس ۱۹۹۷، درباره روابط نظامی خارجی تصریح شده است: «جمهوری خلق چین، به پنج اصل احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی پایبند است: عدم تجاوز متقابل، عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر، برابری و منافع متقابل، و همزیستی مسالمت‌آمیز و روابط نظامی خود با کشورهای دیگر را به‌گونه‌ای مستقل اداره می‌کند و تبادلات و همکاری‌های نظامی را انجام می‌دهد» (Matsuda, 2006: 1). در این راستا، مرکز دفاع ملی چین در سال ۲۰۱۰ اعلام کرد: «چین به‌گونه‌ای پیوسته یک سیاست خارجی مستقل صلح‌آمیز را دنبال می‌کند و براساس پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز با همه کشورهای، همکاری دوستانه را ترویج می‌کند... و ایجاد سازوکارهای امنیت جمعی عادلانه و مؤثر و سازوکارهای اعتمادسازی نظامی را گسترش می‌دهد. چین به مفاهیم صراحت، عمل‌گرایی، و همکاری پایبند است، مشارکت خود را در همکاری‌های بین‌المللی امنیتی گسترش می‌دهد، هماهنگی و مشاوره راهبردی با قدرت‌های بزرگ و کشورهای همسایه را تقویت می‌کند، تبادلات و همکاری‌های نظامی با کشورهای در حال توسعه را قوت می‌بخشد، و در عملیات حفظ صلح سازمان ملل، اسکورت دریایی، همکاری‌های بین‌المللی ضد تروریسم و عملیات امدادرسانی در برابر فاجعه شرکت می‌کند». این مقاله‌ها همچنین سعی می‌کنند تا نگرانی‌ها در

مورد اهداف راهبردی چین را کم‌اهمیت جلوه دهند؛ برای مثال، کتاب سفید دفاعی در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد: «چین، نه در پی هژمونی است و نه به دنبال ایجاد بلوک‌های نظامی یا گسترش نظامی. چین، هیچ گروه نظامی‌ای را مستقر نمی‌کند، یا هیچ پایگاه نظامی‌ای در هیچ‌یک از کشورهای خارجی تأسیس نمی‌کند». تمام کتاب‌های بعدی تا نسخه سال ۲۰۱۲ نیز تضمین‌های مشابهی را مطرح کرده‌اند (Smith, 2016: 72).

این سیاست‌ها، بار دیگر در راهبرد نظامی سال ۲۰۱۵ تکرار شده است؛ به گونه‌ای که بیان می‌کند: «بی‌تردید، چین مسیر توسعه صلح‌آمیز و سیاست خارجی مستقل صلح‌طلبانه و سیاست دفاع ملی دارای ماهیت تدافعی را دنبال خواهد کرد، با هژمونی و سیاست قدرت در همه گونه‌های آن، مخالف است و هرگز در پی سلطه و توسعه‌طلبی نخواهد بود» (China's Military Strategy, 2015: 3). کتاب دفاعی سال ۲۰۱۹ چین با عنوان «دفاع ملی چین در عصر جدید»، دربردارنده نکته‌های جالب توجهی درباره چشم‌انداز بازآرایی قدرت‌های بین‌المللی، محیط رقابت‌آمیز بین‌المللی، رشد سلطه‌طلبی، و سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه آمریکا است که به نظر کوردزمن (۲۰۱۹) این سند، پاسخی به نسخه‌های اسناد دفاعی و امنیتی آمریکا است که چین را مخاطب اصلی تقویت نیروهای ایالات متحده و اصلی‌ترین رقیب راهبردی آمریکا می‌داند. همچنین، اقدامات چین که در این اسناد تهدید توصیف شده است را عادلانه و مسالمت‌آمیز نشان می‌دهد (Cordesman, 2019: 3). از دیدگاه چین، آرایش قدرت با سرعت زیادی در حال نظم‌یابی دوباره است و این وضعیت، سبب موازنه و تعادل بیشتر در قدرت می‌شود؛ درعین حال، عواملی همچون سلطه‌طلبی و یکجانبه‌گرایی، سبب تضعیف نظم و نظام امنیتی بین‌المللی می‌شوند. «با سرعت گرفتن بازآرایی قدرت‌های بین‌المللی و رشد بازارهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه، پیکربندی قدرت راهبردی، متوازن‌تر می‌شود...؛ با این حال، نظم و نظام امنیتی بین‌المللی، توسط هژمونی، سیاست قدرت، یکجانبه‌گرایی، و جنگ‌های پایایی منطقه‌ای تضعیف می‌شوند. رقابت راهبردی بین‌المللی در حال افزایش است. ایالات متحده راهبردهای امنیت و دفاع ملی خود را تنظیم کرده و سیاست‌های یکجانبه‌ای را درپیش گرفته است. این امر سبب تحریک و شدت گرفتن رقابت در میان کشورهای بزرگ شده، هزینه‌های دفاعی را به میزان چشمگیری افزایش داده، در پی افزایش ظرفیت‌های هسته‌ای، فضایی، دفاع سایبری، و موشکی بوده و ثبات راهبردی جهانی را تضعیف کرده است» (China's National

.Defense in the New Era, 2019).

همچنین، برای نخستین بار، کتاب سفید ۲۰۱۲، بخش کاملی را به نیاز چین برای حمایت از منافع خارجی اش اختصاص داده است: «با ادغام تدریجی اقتصاد چین در نظام اقتصاد جهانی، منافع خارجی کشور، به جزء جدایی ناپذیر منافع ملی چین تبدیل شده است. مسائل امنیتی، روز به روز برجسته تر می شوند؛ این مسائل، دربردارنده انرژی و منابع در خارج از کشور، خطوط ارتباطی دریایی راهبردی (SLOC) و اتباع چینی و اشخاص حقوقی در خارج از کشور است. محافظت از کشتی ها در دریا، حمایت از اتباع چینی در خارج از کشور، و عملیات نجات اضطراری، به روش ها و ابزارهای مهمی برای حفاظت از منافع ملی و انجام تعهدات بین المللی تبدیل شده اند». شناسایی منافع خارجی پکن، به عنوان یک مؤلفه جدایی ناپذیر از منافع ملی، نیاز ارتش چین به آماده سازی و کسب توانایی برای انجام عملیات بین المللی از راه دور را افزایش می دهد (Smith, 2016: 75).

• **بودجه نظامی:** رویکرد چین برای تأمین بودجه الزامات امنیتی، سنجیده و قابل توجه بوده است. هزینه های نظامی چین از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ به طور متوسط، ۱۰ درصد در سال افزایش یافته و سپس، به تدریج از سرعت آن کاسته شده و در طول ۲ سال گذشته، ۵ تا ۷ درصد، رشد داشته است (Defense Intelligence Agency, 2019: 20). برپایه آمار مرکز پژوهش های صلح استکهلم (سیپری)، در سال ۲۰۱۸، چین با اختصاص ۲۵۰ میلیارد دلار برای بودجه دفاعی خود، پس از امریکا، در جایگاه دوم دنیا قرار گرفت. این رقم، افزایش ۵ درصدی نسبت به سال ۲۰۱۷ و رشد ۸۳ درصدی نسبت به سال ۲۰۰۹ را نشان می دهد (SIPRI, 2019: 6). همچنین، در سال ۲۰۱۹، این رقم به ۲۶۱ میلیارد دلار رسید که ۵/۱ درصد نسبت به سال پیش از آن رشد داشت، و ۸۵ درصد، بیشتر از سال ۲۰۱۰ بود (SIPRI, 2020: 10). نکته مهم این است که این میزان افزایش در سال های اخیر، به ویژه از آغاز قرن بیست و یکم، با افزایش فعالیت های دیپلماسی نظامی، اتخاذ رویکردهای جدید امنیتی و نظامی، و ایجاد اصلاحات و مدرن سازی ارتش هم زمان بوده است. در حال حاضر، برپایه آمار سایت «گلوبال فایرپاور»، چین به لحاظ شاخص قدرت نظامی، پس از امریکا و روسیه در جایگاه سوم جهان قرار دارد (Global firepower, 2021) که حاکی از رشد همه جانبه نیروی نظامی چین چه به لحاظ کمیت و چه به لحاظ کیفیت است.

۵. مؤلفه های دیپلماسی نظامی چین

پژوهشگران، مؤلفه های پرشماری را برای دیپلماسی نظامی چین برشمرده اند. در این میان، کنت آلن و

هیدی هولز، در کتاب خود با عنوان «ارتش چین در خانه و خارج از کشور: ارزیابی توانایی‌های عملیاتی ارتش چین»، دسته‌بندی کامل‌تر و جامع‌تری ارائه کرده و دست‌کم یازده مؤلفه را برای دیپلماسی نظامی چین برشمرده‌اند که عبارتند از: گفت‌وگوی امنیتی راهبردی، تبادل دفاتر وابسته‌های نظامی، تأسیس و بهره‌برداری از دفتر اطلاعات و سخنگوی وزارت دفاع ملی (MND)، بده‌بستان‌های نظامی سطح بالا، بده‌بستان‌های نظامی کارکردی و آموزشی، پورت کال‌های نیروی دریایی ارتش چین (PLAN)، رزمایش‌ها و تمرین‌های ترکیبی با نظامیان خارجی، گشودن رزمایش‌ها و واحدهای ارتش چین به‌روی ناظران خارجی، عملیات حفظ صلح سازمان ملل، عملیات ضد‌دزدی دریایی، و عملیات بشردوستانه. دفتر اطلاعات شورای دولتی جمهوری خلق چین، هریک از این فعالیت‌ها را به‌ترتیب تاریخ ثبت، در کتاب‌های سفید دفاعی دوسالانه به‌صورت برخط منتشر می‌کند. این کتاب‌های سفید، ارزیابی رسمی چین از محیط بین‌المللی را مشخص، و به‌طور کلی، سیاست امنیتی و اقدامات دفاعی چین را توصیف می‌کنند (Smith, 2016: 24). برای بررسی جامع مؤلفه‌های دیپلماسی نظامی چین در این بخش، دسته‌بندی آلن و هولز مبنای قرار گرفته‌اند؛ هرچند همه این مؤلفه‌ها بررسی نشده است. همچنین، مؤلفه‌های دیگری نیز وجود دارند که دارای اهمیت هستند، ولی در دسته‌بندی آلن و هولز قرار نگرفته‌اند که این مؤلفه‌ها عبارتند از: صادرات و واردات اسلحه و شرکت در برنامه‌های کنترل تسلیحات و خلع سلاح بین‌المللی.

• **گفت‌وگوهای امنیتی راهبردی:** سطح تعامل ارتش چین با نظامیان خارجی به‌گونه‌ای چشمگیر در حال رشد است و این تعاملات، فرصت‌های مناسبی را برای به‌اشتراک گذاشتن آموزه‌ها، راهبردها، تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها و رویه‌ها با ارتش‌های دیگر جهان فراهم می‌کنند (Cordesman, Hess, & Yarosh, 2013: 73). همچنین، این کشور مدت‌ها است که از گفت‌وگوها و مذاکرات امنیتی، به‌عنوان سازوکاری برای ایجاد اطمینان، بهبود اعتماد، پیشبرد امنیت متقابل از طریق همکاری، حل مسائل امنیتی متقابل، و ارتقای صلح و ثبات بین‌المللی و منطقه‌ای استفاده می‌کند. با توجه به روابط نزدیک حزب و ارتش چین، این گفت‌وگوها توسط رهبران غیرنظامی مسئول امنیت ملی و همچنین، افسران نظامی رسمی انجام شده است. چین، در گفت‌وگوهای امنیتی دوجانبه و چندجانبه شرکت می‌کند. کتاب‌های سفید، فضای قابل توجهی را به مشارکت چین در مجامع تأثیرگذار در گفت‌وگوهای امنیتی اختصاص می‌دهند که از جمله آن‌ها می‌توان به سازمان همکاری شانگهای (SCO)، مجمع منطقه‌ای آسیه‌آن (ARF)، کنفرانس

تعامل و اقدامات اعتمادساز در آسیا (CICA)، شورای همکاری‌های امنیتی در آسیا و منطقه اقیانوس آرام (CSCAP)، و گفت‌وگوی همکاری شمال شرقی آسیا (NEACD) اشاره کرد (Smith, 2016: 29).

• **تبادل آموزش‌های نظامی:** مبادلات نظامی، بیشتر به برنامه‌های آموزش نظامی خارجی و پذیرش دانشجویان افسری اشاره دارد. تقریباً نیمی از ۷۰ دانشکده نظامی که در چین فعالیت می‌کنند، دانشجوی خارجی می‌پذیرند. دانشکده مطالعات دفاعی دانشگاه دفاع ملی، بالاترین سطح آموزش خارجی برای ارتش آزادی‌بخش خلق چین است که از بیش از ۱۰۰ کشور دانشجو می‌پذیرد. دانشگاه دفاع ملی، روابط خود را با نظامیان امریکای لاتین و افریقا گسترش داده است. وظیفه اصلی این دانشگاه، آموزش افسران ارشد نظامی خارجی، مقامات غیرنظامی، و برخی افسران چینی است و همچنین، مسئول بده‌بستان‌های علمی بین‌المللی در حوزه مسائل دفاعی و امنیتی است. درواقع، دانشگاه دفاع ملی چین، بخشی از تلاش دیپلماسی نظامی برای تقویت قدرت نرم چین در کنار توسعه اقتصادی جهانی آن است (Marat, 2021: 2).

• **صادرات و واردات اسلحه:** چین، یکی از صادرکنندگان و نیز واردکنندگان بزرگ تسلیحات به‌شمار می‌آید. برپایه آمار مرکز پژوهش‌های صلح استکهلم (سیپری) در سال ۲۰۲۰، این کشور در بین ۵ کشور عمده واردکننده و ۵ کشور عمده صادرکننده تسلیحات قرار داشته است (SIPRI, 2020: 12). در زمینه صادرات اسلحه، چین همواره بر کمک فناوریانه به کشورهای دیگر در این عرصه تمرکز داشته است. چین، در گذشته به کشورهای چون تایلند، میانمار، پاکستان، سوریه، و سودان تسلیحات صادر می‌کرد. به‌طور کلی، صادرات سلاح، افزون‌بر مزایای اقتصادی و کاهش هزینه‌های تولید سلاح از طریق تولید انبوه، اهداف سیاسی را نیز دنبال می‌کند؛ به‌عنوان مثال، فروش اسلحه به‌طور طبیعی، سبب همکاری بین دو کشور و ایجاد نفوذ کشور فروشنده در کشور گیرنده می‌شود (Matsuda, 2006: 16 to 18). چین، به‌طور مستقیم با روسیه بر سر بازارهای اسلحه در کشورهای درحال توسعه به‌ویژه افریقا، جنوب و جنوب شرق آسیا، و امریکای لاتین رقابت می‌کند؛ اما نکته جالب این است که این کشور، همچنان یکی از بزرگ‌ترین خریداران تسلیحات از روسیه، بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸، بوده است (Raska & Bitzinger, 2020: 107).

• **رزمایش نظامی:** برگزاری رزمایش با نظامیان خارجی، فرصتی را برای یادگیری مهارت‌های جدید، ارزیابی قابلیت‌های ارتش چین، گردآوری اطلاعات درباره توانایی‌ها و اهداف خارجی، شکل دادن به محیط امنیتی با نمایش قابلیت‌ها و در برخی موارد، ایجاد ظرفیت شریک‌سازی فراهم می‌کند.

رزمایش‌ها، معمولاً به صورت دوجانبه و چندجانبه انجام می‌شوند. هدف از برگزاری رزمایش‌های دوجانبه مانند مجموعه رزمایش‌های «شاهین» چین-پاکستان و رزمایش‌های چندجانبه، مانند رزمایش‌های تقریباً دوسالانه «مأموریت صلح»، که با همکاری کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای برگزار می‌شود، ایجاد توانمندی‌های ضدتروریستی در شرکا است (Allen et al., 2017: 13). به گفته دنیس بلاسکو، وابسته نظامی پیشین امریکا در چین و هنگ کنگ، بیشتر رزمایش‌های ترکیبی ارتش چین با روسیه و کشورهای دیگر عضو سازمان همکاری‌های شانگهای، بر اهداف ضدتروریستی متمرکز شده‌اند. با توجه به ناآرامی‌های موجود در استان سین کیانگ^۱ و آشفتگی در میان بسیاری از ساکنان اویغور^۲ و همچنین، در بسیاری از کشورهای همسایه مسلمان چین در آسیای میانه (از جمله افغانستان)، این کشور باید به مسائل امنیت مرزی، از جمله تروریسم، توجه داشته باشد. بلاسکو، همچنین یادآوری می‌کند که حضور ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر در کشورهای آسیای میانه، احتمالاً چین را بر آن داشته است که با همسایگان خود در این منطقه بیشتر تعامل کند و به این ترتیب، مانع کاهش نفوذ خود در این منطقه شود (Smith, 2016: 82-83). در کنار تمرین‌های ضدتروریستی، برخی از رزمایش‌ها نیز در حوزه فعالیت‌های امداد و نجات انجام شده است.

پیچیده‌ترین رزمایش‌های دوجانبه نیروی دریایی چین، مجموعه رزمایش‌های همکاری دریایی با نیروی دریایی روسیه است که فعالیت‌های رزمی را دربر می‌گیرد. در رزمایش سال ۲۰۱۲ در نزدیکی چینگدائو^۳، فعالیت‌هایی مانند پدافند هوایی ترکیبی، جنگ ترکیبی ضدزیردریایی، نجات کشتی ربوده شده و همچنین، تمرین‌های تیراندازی به منظور آزمون تجهیزات و تسلیحات انجام شد. از رزمایش‌های دریایی ترکیبی چین و روسیه به گونه‌ای فزاینده برای شکل دادن به محیط امنیتی بین‌المللی استفاده می‌شود (Allen et al., 2017: 25-26). چین و روسیه، برای نشان دادن همکاری‌های راهبردی خود و تقویت تلاش‌های دیپلماتیک یکدیگر از رزمایش‌های دریایی ترکیبی در مناطق حساسی مانند دریای چین شرقی، دریای مدیترانه، و دریای چین جنوبی استفاده کرده‌اند (Allen et al., 2017: 29-30). همچنین، در سال ۲۰۱۹، چین به همراه روسیه و ایران، رزمایش نظامی «کمر بند امنیتی دریایی» را در آب‌های عمان برگزار کرد. با

^۱ Peace Mission

^۲ Xinjiang

^۳ Uyghur

^۴ Qingdao

توجه به افزایش حضور نظامی بین‌المللی چین و پیگیری حفاظت از منافع فرماندهی، در صورت برگزاری رزمایش‌های مشابه بعدی در آینده، حضور این کشور در این منطقه، امری محتمل به نظر می‌رسد.

• **عملیات صلح سازمان ملل متحد (UNPKO):** چین، به عملیات حفظ صلح در چارچوب تقویت نقش سازمان ملل و ترویج چندجانبه‌گرایی، نگاه ویژه و همچنین، در آن مشارکت فعالانه‌ای داشته است. سازمان دفاع ملی چین در سال ۲۰۰۰ اعلام کرد: «چین، به عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد، متعهد به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است؛ به سازمان ملل اهمیت زیادی می‌دهد و از این سازمان، در راستای ایفای نقش خود در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در قالب اهداف و اصول منشور سازمان ملل، حمایت می‌کند» (Smith, 2016: 42). چین، برای نخستین بار در سال ۱۹۸۹ در عملیات حفظ صلح سازمان ملل شرکت کرد. در این عملیات، ۲۰ تن از نیروهای نظامی ارتش چین برای کمک به نظارت بر انتخابات نامیبیا در گروه کمک به انتقال^۱ (UNTAG) شرکت کردند. از میانه دهه ۱۹۹۰، مشارکت چین در فعالیت‌های صلح سازمان ملل، به گونه‌ای پیوسته افزایش یافته و متنوع شده است (Gill & chin-hao, 2009: 2). تا اواخر سپتامبر ۲۰۱۴، چین بیش از ۲۷ هزار نیروی نظامی را در سراسر جهان برای ۲۳ مأموریت حفظ صلح سازمان ملل مستقر کرده بود. چین، بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نیروی نظامی و پلیس در میان ۵ عضو دائم شورای امنیت است و بیشترین تعداد مهندسان، حمل و نقل، پشتیبانی پزشکی، و نیروهای حافظ امنیت را اعزام می‌کند؛ برای نمونه، می‌توان از مشارکت چین در مأموریت ثبات‌سازی سازمان ملل در جمهوری دموکراتیک کنگو، عملیات ترکیبی اتحادیه افریقا/سازمان ملل در دارفور، و به‌طور کلی مأموریت‌هایی در لیبیا، مالی، لبنان، و سودان جنوبی نام برد. چین، با پول‌ها و نیروهایی که برای عملیات حفظ صلح خرج می‌کند، وجهه فراوانی به دست می‌آورد که با الگوی ترجیحی این کشور درباره مرکزیت سازمان ملل برای حکومت‌داری جهانی هماهنگ است و از این ادعایش که یک ارتش قوی‌تر، نیرویی برای حفظ صلح است، پشتیبانی می‌کند (Allen et al., 2017: 40, 42).

• **عملیات ضدزدی دریایی:** چین، در تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۰۸، نخستین نیروهای وظیفه اسکورت (ETF) ضدزدی دریایی خود، متشکل از سه کشتی نیروی دریایی ارتش، را برای انجام عملیات ضدزدی دریایی به خلیج عدن اعزام کرد. از سال ۲۰۰۸ تا پایان سال ۲۰۱۲ نیز ۱۳ مجموعه وظیفه اسکورت، به گونه‌ای جداگانه، متشکل از سه کشتی، به اسکورت دریایی و مأموریت‌های ضدزدی دریایی نزدیک

^۱ UN Transition Assistance Group

سواحل سومالی کمک کردند. آن‌ها عهده‌دار حفظ امنیت کشتی‌ها و کارکنان چینی در حال عبور از میان آب‌های خلیج عدن و سومالی، و امنیت کشتی‌های ارائه‌دهنده کمک‌های بشردوستانه برای برنامه جهانی غذا و سازمان‌های بین‌المللی دیگر بوده‌اند و تاحداً امکان از کشتی‌های در حال گذر خارجی مراقبت می‌کنند (Smith, 2016: 54-55). در سال ۲۰۱۹، چین، نیروهای وظیفه اسکورت سی‌ویکم، سی‌ودوم، و سی‌وسوم خود را در ادامه انجام عملیات ضد دزدی دریایی در خلیج عدن مستقر کرد. گروه سی‌ودوم، ۴۱ کشتی چینی و خارجی را اسکورت کرد و در تبادل نظامی چین-فرانسه و جشن‌های روز نیروی دریایی روسیه نیز شرکت داشت (Office of the Secretary of Defense United States of America, 2020: 125).

• کمک‌های بشردوستانه و عملیات امدادرسانی هنگام بروز فاجعه: در دهه‌ها و سال‌های

اخیر، وقوع فجایع طبیعی و انسانی، افزایش بیشتری یافته است و در عین حال، بازیگران پرشماری، اعم از دولتی و غیردولتی، مشغول ارائه کمک‌های بشردوستانه هستند. در این میان، نیروهای مسلح در سراسر جهان با دور شدن از فضای جنگ‌های سنتی، تمایل خود را به انجام وظایف مرتبط با امور بشردوستانه و توسعه‌ای نشان داده‌اند. از جمله عوامل دخیل در این گرایش می‌توان به بازبینی فضای پس از جنگ سرد، حرفه‌ای‌سازی نیروهای مسلح، و جست‌وجوی نقش‌های جدید و خوب برای آن، مانند شرکت در امور بشردوستانه، اشاره کرد (Wiharta, Ahmad, Haine, Löfgren, & Randall, 2008: 9). انجام عملیات بشردوستانه/امدادونجات، جدیدترین فعالیت دیپلماسی نظامی چین به‌شمار می‌آید که مولود نقش دیرینه ارتش این کشور در پاسخ به بلایای طبیعی داخلی است. این عملیات، طیفی از اقدامات، از جمله تحویل وسایل کمکی و نیروهای امدادرسان پس از بلایای طبیعی، عملیات جست‌وجو و نجات، شرکت در تمرین‌های ترکیبی با کارکنان بخش پزشکی نظامی محلی، و ویزیت‌های پزشکی خیرخواهانه (معالجه مردم کم‌برخوردار کشورهای میزبان توسط گروه‌های پزشکی ارتش چین) را دربر می‌گیرد. در کتاب سفید دفاعی چین ۱۹۹۸ آمده است: به دلیل قلمرو گسترده چین و بلایای طبیعی پیاپی، نیروهای مسلح همیشه در صدر تلاش‌ها برای حفظ جان مردم، نجات کشور و اموال مردم قرار دارند (Smith, 2016: 58). از جمله فعالیت‌های بین‌المللی چین در این زمینه، انجام مأموریت کشتی بیمارستانی پیس آرک است. چین، برای ارائه مراقبت‌های پزشکی و انجام پورت کال با کشورهای گوناگون، کشتی بیمارستانی پیس آرک را به تعدادی سفرهای خارجی اعزام کرده است. این کشتی در سال‌های ۲۰۱۰، ۲۰۱۱، ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ به

چندین مأموریت، از جمله مأموریت‌های بشردوستانه/ امداد و نجات مأموریت هارمونیک/ مأموریت صلح^۱ و همچنین، سفرهای دیگر فرستاده شده است (Allen et al., 2017: 42). همچنین، از حوزه‌های جدید در زمینه اعمال بشردوستانه، همکاری نیروهای نظامی چین در پاسخ به شیوع جهانی ویروس کرونا است که نشان‌دهنده نقش فزاینده ارتش در فعالیت‌های دیپلماتیک چین است. داده‌های موجود نشان می‌دهند، دیپلماسی نظامی مربوط به کووید ۱۹ در مارس ۲۰۲۰، با فرستادن لباس و تجهیزات حفاظتی توسط ارتش چین به ایران آغاز شد. در فوریه ۲۰۲۱ نیز ارتش چین، اهدای واکسن به ارتش‌های خارجی را آغاز کرد (Nouwens, 2021: 4). این گونه اقدامات، در راستای بهبود تصویر چین به‌ویژه پس از تأثیرپذیری منفی آن از پیدایش و شیوع ویروس کرونا- نزد کشورهای دیگر بوده است.

با توجه به ماهیت بی‌ضرر و قابل‌ستایش عملیات بشردوستانه، می‌توان انگیزه‌های پرشماری را برای مشارکت روزافزون چین در این گونه فعالیت‌ها جست‌وجو کرد. نخست اینکه، پکن از آن برای ایجاد تصویر مثبت از چین به‌عنوان ذی‌نفعی مسئول در نظام بین‌المللی استفاده می‌کند؛ دوم اینکه، چین این عملیات را ابزاری برای آزمایش و افزایش مهارت عملیاتی و توانایی فعالیت در خارج از کشور به‌شمار می‌آورد؛ و سرانجام اینکه، ارتش این کشور از انجام این گونه مبادلات و رزمایش‌ها با نظامیان خارجی، برای کمک به دستیابی پکن به اهداف گسترده‌تر دیپلماتیک و امنیت ملی بهره می‌برد (Southerland, 2019: 3).

۶. دیپلماسی نظامی در خدمت اهداف سیاست خارجی چین

چین از دیپلماسی نظامی برای تقویت منافع بلندمدت سیاسی-اقتصادی خود بهره می‌گیرد. با توجه به اتخاذ راهبرد کلان صلح‌آمیز، که این کشور همواره بر آن تأکید داشته است، و همچنین، پرهیز از تنش و تقابل مستقیم با قدرت‌های بزرگ و همسایگان، دیپلماسی نظامی، راهبردی منطقی و مناسب در حوزه نظامی به‌شمار می‌آید. مارک لانتین (۲۰۱۸) در پژوهشی درباره نقش عملیات صلح سازمان ملل در گسترش منافع راهبردی چین، دلایل گوناگونی را برای مشارکت ادامه‌دار این کشور در این فعالیت‌ها عنوان می‌کند که از آن جمله می‌توان به پیشبرد دیپلماسی چین در مناطق در حال توسعه و کم‌رنگ کردن مسئله «تهدید چین»، که ناشی از رشد بودجه نظامی این کشور و نگرانی در مورد نقاط پرتنشی همچون

^۱ Harmonious Mission/Peace Mission

دریای چین جنوبی و تایوان است، اشاره کرد (ن.ک به: Lanteigne, 2018: 5). بررسی‌های انجام‌شده دربارهٔ فعالیت‌های نظامی چین، سبب استخراج شاخص‌های مهمی دربارهٔ تأثیر دیپلماسی نظامی بر سیاست خارجی این کشور و موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی آن شده است که در ادامه به آن‌ها اشاره کرده‌ایم.

• **شکل دادن به محیط امنیتی:** یکی از مهم‌ترین نتایج استفاده از دیپلماسی نظامی، شکل دادن به محیط امنیتی است. به‌طور کلی، شکل دادن به محیط باید در راستای تأمین منافع خارجی باشد. در کتاب سفید دفاعی ۲۰۱۵ نیز آمده است که ارتش چین باید «روابط بین نظامیان را توسعه دهد... و یک محیط امنیتی مطلوب را برای توسعهٔ مسالمت‌آمیز چین ایجاد کند» (Allen et al., 2017: 10). در این میان، یکی از مهم‌ترین نقاط عطف اقدامات چین، نزدیک شدن این کشور به روسیه و ایجاد سازمان همکاری‌های شانگهای بود که در آن، تلاش دو قدرت چین و روسیه برای ایجاد یک سازوکار سیاسی و امنیتی بدون حضور آمریکا کاملاً مشهود است. این پیمان در ژوئن ۲۰۰۱ و با هدف سرکوب تروریسم، جدایی‌طلبی، و افراط‌گرایی بین روسیه، چین، و کشورهای دیگر عضو آن به‌امضا رسید (Matsuda, 2006: 27). تلاش‌های چین برای ایجاد فضای مناسبی جهت توسعهٔ اقتصادی و سیاسی در دو حوزه پیگیری می‌شود؛ حوزهٔ نخست، همسایگان و کشورهای پیرامونی و حوزهٔ دوم، مناطق دوردست و فرامنطقه‌ای را دربر می‌گیرد؛ برای مثال، در چارچوب حسن همجواری و همسایگی خوب، چین، تلاش‌های پیوسته‌ای را در راستای تقویت دیپلماسی نظامی با کشورهای همسایه انجام داده و کمک‌های چشمگیری را به‌منظور ایجاد یک محیط صلح‌آمیز و باثبات برای این کشور انجام داده است. این کشور از سال ۱۹۹۴ با کشورهای همسایه‌اش، از جمله روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، و هند، به‌منظور افزایش اعتماد متقابل و حفظ امنیت مرزی، معاهدات پرشماری را امضا کرده است که از این لحاظ در حفظ ثبات بین چین و این کشورها و ترویج ثبات و رفاه در هر کشور، دارای اهمیت بسیاری است (BBC Monitoring Asia Pacific, 1999: 3).

حوزهٔ دیگر فعالیت‌های دیپلماسی نظامی، به همکاری چین با کشورهای پیشرفته مربوط می‌شود؛ کشورهایی که از چین دور هستند و موضوع‌های امنیتی جدی‌ای با آن ندارند؛ بنابراین، چین می‌تواند همکاری‌های راهبردی‌ای با آن‌ها داشته باشد، ولی در صورت بروز دشمنی با آن‌ها ممکن است خسارت بزرگی به این کشور وارد شود. فرانسه، آلمان و انگلستان و [به‌طور کلی اتحادیه اروپا] از جمله این کشورها هستند. چین از دیپلماسی نظامی برای ایجاد تماس‌های فعال نظامی با کشورهای پیشرفته استفاده می‌کند تا یک محیط بین‌المللی سودمند برای خود ایجاد کند (Matsuda, 2006: 29). پنهان‌سازی یا آشکارسازی

توانایی‌های نظامی نیز روش‌هایی برای شکل‌دهی به محیط هستند که آلن و همکاران به آن اشاره کرده‌اند. به‌نظر آن‌ها، تلاش برای شکل دادن به محیط امنیتی می‌تواند دربردارنده پنهان کردن یا کم‌اهمیت جلوه دادن توانایی‌های خاص نظامی، برجسته کردن کمک‌هایی که یک ارتش قوی‌تر می‌تواند برای امنیت منطقه‌ای و جهانی انجام دهد، و نمایش توانایی‌ها به‌منظور بازداشتن یا ترساندن دشمنان بالقوه باشد؛ با این حال، از سال ۲۰۱۰، تلاش‌ها بیشتر در راستای نمایش قابلیت‌ها بوده تا پنهان‌سازی آن‌ها (Allen et al., 2017: 1-2)، که می‌تواند حاکی از تغییر رویکرد چین به ایفای نقش‌های جدی‌تر و مشهودتر در عرصه بین‌الملل باشد. افزایش موضع‌گیری‌های آشکار در برابر آمریکا در برخی مسائل داخلی (تایوان)، منطقه‌ای (دریای چین جنوبی)، و بین‌المللی (برجام) را می‌توان همگام با این تغییر رویکرد تعبیر کرد.

• **حفاظت از اقتصاد روبه‌رشد:** حفاظت از گسترش تجارت و مسیرهای مربوط به آن، یکی از پررنگ‌ترین وظایف نیروی نظامی چین است که از طریق به‌کارگیری دیپلماسی نظامی انجام می‌شود. استقرار گشت‌های دریایی در مسیرهای حمل‌ونقل بین‌المللی و افزایش تعامل نظامی با کشورهایی که در نقشه راه احیای جاده ابریشم هستند، گواه محکمی بر این مدعاست. برپایه بررسی الگوهای تعامل چین در پژوهش اسمیت، این کشور با دو طیف مشخص از کشورها در زمینه دیپلماسی نظامی بیشتر مشارکت می‌کند؛ نخست، با شرکای عمده اقتصادی خود و دوم، کشورهایی که در مسیر تجارت و حمل‌ونقل کالا قرار دارند؛ برای مثال، پاکستان بدون داشتن اهمیت اقتصادی ویژه، به‌عنوان یک شریک تجاری، رزمایش‌های ترکیبی پرتکراری را با چین انجام می‌دهد و شریک تعاملات بشردوستانه/امدادونجات با چین است. درواقع، ویژگی‌های ژئواکونومیک پاکستان نزدیکی به تنگه هرمز و تنگه باب‌المندب—آن را به یک شریک جذاب در دیپلماسی نظامی تبدیل کرده است (Smith, 2016: 229-230).

• **افزایش حوزه نفوذ:** استفاده از دیپلماسی نظامی به‌منظور احیای عظمت چین و تثبیت جایگاه آن از یک قدرت روبه‌رشد به یک قدرت بزرگ و تأثیرگذار در جهان، یکی از اهداف مهم این کشور است. هدف چین از افزایش میزان همکاری و توسعه صلح‌آمیز روابط در چارچوب گفت‌وگوهای امنیتی، اقتصادی، و سیاسی منطقه‌ای، افزایش میزان نفوذ این کشور در منطقه شرق آسیا و حتی در سطح بالاتر، تبدیل آن به حوزه نفوذ و حیات خلوتی مطمئن برای پیشبرد مقاصد و منافع تعریف‌شده است. چین، به‌منظور ادغام منطقه در حیات خلوت راهبردی خود، در پی اعمال قدرت نرم در جنوب شرقی آسیا، به‌ویژه در دهه ۲۰۰۰ میلادی، بوده است. این کشور، همواره از اتحادیه ملل جنوب شرقی (آسه‌آن) و محوریت آن در مدیریت امور منطقه‌ای حمایت کرده و همچنین، به‌گونه‌ای فعالانه در مجامع و نهادهای گوناگون با

محوریت آسه‌آن (از جمله انجمن منطقه‌ای آسه‌آن (ARF)، آسه‌آن به‌علاوه سه (APT)، اجلاس سران شرق آسیا، و نشست وزیران دفاع آسه‌آن پلاس (ADMM Plus) شرکت کرده است. به‌طور کلی، چین به‌شدت بر به‌اصطلاح «راه آسه‌آن» تأکید می‌کند تا حسن‌نیت خود را در تعامل با منطقه، پایداری به‌نجارهای گوناگون آسه‌آن، مشارکت در همکاری‌های چندجانبه، و شفافیت بیشتر در تعاملات خود با کشورهای جنوب شرق آسیا نشان دهد. چین در این سال‌ها، در بسیاری از توافقات مهم دوجانبه و چندجانبه با کشورها در حوزه‌های گوناگون راهبردی و توسعه‌ای شرکت کرده است که یکی از آن‌ها، حوزه امنیتی است؛ برای مثال، از اوایل دهه ۲۰۰۰، سیاست امنیتی حساب‌شده و ملایمی را در برابر مسئله دریای چین جنوبی درپیش گرفته است. در اکتبر ۲۰۰۲، چین و آسه‌آن، اعلامیه رفتار طرفین در دریای چین جنوبی (DOC) را امضا کردند. چین و کشورهای جنوب شرقی آسیا تلاش کرده‌اند همکاری‌های خود را در حوزه‌های گوناگون امنیتی غیرسنجی تقویت کنند. در سال ۲۰۰۲، چین و آسه‌آن بیانیه مشترک همکاری در زمینه مسائل امنیتی غیرسنجی را امضا کردند و در سال ۲۰۰۴ برای اجرای این بیانیه مشترک، یادداشت تفاهم امضا کردند. پس از انقضای تفاهم‌نامه، تفاهم‌نامه پنج‌ساله جدیدی (ژانویه ۲۰۱۰ تا دسامبر ۲۰۱۴) در نوامبر ۲۰۰۹ در سیم‌ریپ^۱ به‌امضا رسید. افزون‌براین، در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۱، یک برنامه اقدام برای انعقاد تفاهم‌نامه آسه‌آن-چین در زمینه همکاری‌های امنیتی غیرسنجی در دومین نشست وزیران آسه‌آن-چین به‌منظور مبارزه با جرائم فراملی (AMMTC+China) در بالی اندونزی تصویب شد (Mingjiang Li, 2015: 363-364). این مسیر همکاری، در سال‌های اخیر بدون توقف و با ارائه برنامه‌های اقدام ادامه یافته است. با هدف اجرای بیانیه مشترک «مشارکت راهبردی چین-آسه‌آن برای صلح و رفاه» که در سال ۲۰۰۳ در بالی اندونزی به‌امضا رسیده بود، یک برنامه اقدام برای دوره‌ای پنج‌ساله (۲۰۲۰-۲۰۱۶)، ارائه شد. برنامه اقدام دوره ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۵ نیز در راستای اجرای موفقیت‌آمیز برنامه پیشین، اجرای بیانیه مالزی ۲۰۰۳، و همچنین، نتایج بیست‌و‌چهارمین اجلاس چین-آسه‌آن برای گرامیداشت سی‌امین سالگرد گفت‌وگوهای چین-آسه‌آن تصویب شد. در این برنامه‌ها، عرصه‌های گوناگونی برای همکاری، از جمله اقدام طرف‌ها در دریای چین جنوبی، امنیت غیرسنجی، و همکاری دفاعی و تبادلات نظامی در نظر گرفته شده است؛ برای مثال، در برنامه ۲۰۲۰-۲۰۱۶ بر تقویت همکاری‌های نظامی در زمینه‌های امنیت دریایی، امدادونجات، حفظ صلح، و مبارزه با تروریسم و همچنین، آموزش و تبادل نظامی تأکید شده است (ن.ک به: Plan of

^۱ Siem Reap

Action 2016-2020 & Plan of Action 2021-2025

• **ایجاد تصویر مثبت:** مسئله بعدی این است که ارتش چین از دیپلماسی نظامی به عنوان ابزاری برای بهبود چهره بین‌المللی چین و بهبود وضعیت آن در میان ملت‌های مختلف استفاده می‌کند. اصولاً افزایش قابلیت‌های نظامی، به‌ویژه برای قدرت‌های روبه‌رشدی همچون چین، همواره با چالش‌هایی همراه است. این چالش‌ها معمولاً در برابر همسایگان و نیز قدرت‌های بزرگی که با نگرانی به ظهور یک رقیب قدرتمند می‌نگرند، بروز می‌کند؛ بنابراین، ارزش اقداماتی که در متن دیپلماسی نظامی تعریف می‌شوند، بیش از پیش مشخص می‌شود. در واقع، هنر دیپلماسی نظامی، این است که افزون‌بر رفع چالش‌ها، بتواند سبب ارتقای سرمایه‌های سیاسی، اقتصادی، و امنیتی شود و در گام بعدی، تصویر مثبت و مفیدی از خود، هم به مخاطبان داخلی و هم در خارج از مرزها، ارائه دهد؛ در حالی که مخاطبان داخلی تاحدودی به ارزیابی توانایی چین در نمایش دستاوردها [و افتخارات] پیوسته آن در عرصه بین‌المللی می‌پردازند، مخاطبان بین‌المللی، از جمله همسایگان و قدرت‌های فرامنطقه‌ای، نیز پیگیر نیت‌های چین در زمینه مسائل راهبردی هستند و میزان تعارض یا همسویی آن را با منافع خود می‌سنجند. پکن، برای برآورده کردن انتظارات بعضاً متضاد هردو مخاطب، از فعالیت‌های دیپلماسی نظامی ارتش چین استفاده می‌کند. انجام رزمایش‌های پیایی ترکیبی با شرکای جدید در مناطق جدیدی از جهان، به همراه تصاویر سربازان چینی که در حال انجام اقدامات بین‌المللی بشردوستانه و امدادونجات هستند، هریک، تکه‌هایی از تصاویر معتبری است که هردو طیف مخاطبان داخلی و بین‌المللی دنبال می‌کنند. به این ترتیب، افزون‌بر اینکه این تصویر را برای مخاطبان داخلی ارسال می‌کند که یک همتای پذیرفته‌شده برای قدرت‌های بزرگ دیگر است، برای مخاطبان بین‌المللی نیز تصویری از خود به عنوان طرفدار نظام بین‌المللی فعلی و همراه در رویارویی با تهدیدهای مشترک نشان می‌دهد (Smith, 2016: 240 & 241).

• **گسترش جغرافیای عملیاتی:** یکی از پیامدهای مهم دیپلماسی نظامی، افزایش دامنه فعالیت‌های عملیاتی کشورها است؛ برای مثال، تأسیس پایگاه‌های نظامی، انجام رزمایش‌های نظامی در کشور میزبان، شرکت در عملیات صلح و امدادونجات، یا فرستادن متخصصان و مشاوران نظامی، افزون‌بر اینکه دست ارتش‌ها را برای انجام عملیات بیشتر باز می‌کند، زمینه حضور کشورها در جغرافیای گسترده‌ای از جهان را نیز فراهم می‌آورد. در نتیجه، با رشد دیپلماسی نظامی از سوی چین در سال‌های اخیر، جغرافیای عملیاتی این کشور به گونه‌ای چشمگیر افزایش یافته است. سهم چین در حفظ صلح سازمان بین‌الملل در ده سال گذشته، افزایش چشمگیری داشته است. در سال ۲۰۱۸، سهم این کشور از بودجه صلح سازمان ملل، بیش

از ۱۰ درصد بود و پیش‌تر اشاره شد که در میان پنج عضو دائمی شورای امنیت، بزرگ‌ترین کمک‌کننده به نیروهای حافظ صلح است. افزون‌بر استفاده از ظرفیت‌های عملیات صلح، حضور نظامی این کشور در سال‌های اخیر در قاره آفریقا نیز افزایش یافته است. این کشور در سال ۲۰۱۷، نخستین پایگاه دریایی خارجی خود را در جیبوتی ایجاد کرد و در سال ۲۰۱۸ نیز در چندین کشور آفریقایی، تمرین‌های نظامی برگزار نمود (Moynihan & Muller, 2019).

نتیجه‌گیری

تجزیه و تحلیل فعالیت‌های نظامی جمهوری خلق چین، حاکی از این است که مجموعه اقدامات اتخاذشده هماهنگ با راهبرد کلان چین، یعنی «گام نهادن در مسیر توسعه منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای» است. چین به‌منظور دنبال کردن این راهبرد مهم در تلاش بوده است تا افزایش تعاملات و همکاری با قدرت‌های بزرگ بین‌المللی و نیز کشورهای منطقه جنوب شرق آسیا را در دستور کار خود قرار دهد. این کشور در سال‌های اخیر، رشد اقتصادی چشمگیری را تجربه کرده است؛ به گونه‌ای که هم‌اکنون در جایگاه دوم برترین اقتصادهای دنیا قرار دارد. همچنین، برای حفظ و توسعه این جایگاه، مبادرت به ارائه طرح «یک کمربند، یک جاده» کرده و بر احیای مسیرهای قدیمی و ایجاد راه‌های جدید زمینی، دریایی، و هوایی ابریشم کاملاً مصمم است؛ از همین روست که این کشور به سرمایه‌گذاری‌های کلان در راستای افزایش بودجه نظامی، آموزش نیروها، و از همه مهم‌تر، مدرن‌سازی ارتش روی آورده است؛ اقداماتی که نگرانی قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را نیز برانگیخته است. راهکار این کشور برای کاهش نگرانی‌ها، رفع اختلاف‌های منطقه‌ای و افزایش فعالیت‌های نظامی بین‌المللی، به کارگیری دیپلماسی نظامی است تا در عین توسعه قدرت نظامی خود، تاحدامکان از میزان حساسیت‌ها کم کند. درواقع، دیپلماسی نظامی، از یک سو، اهداف نظامی چین را به شیوه‌ای صلح‌آمیز و در راستای کاهش تنش‌ها، افزایش همکاری‌ها، و مشارکت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای محقق کرده است و از سوی دیگر، درصدد کاهش پیوندها و اتحادهای دوجانبه و چندجانبه نظامی میان ایالات متحده و همسایگان چین است. چین در عملیات صلح سازمان ملل، امدادونجات در هنگام وقوع حوادث طبیعی و انسانی، و عملیات ضدتروریستی، به‌ویژه دزدی دریایی، مشارکت چشمگیری داشته است؛ زیرا افزون‌بر حفاظت از منافع و تأمین امنیت، به‌لحاظ ارائه تصویری مثبت، مسئولیت‌پذیر، و طرفدار صلح از چین بین افکار عمومی جهان و دولت‌ها، بسیار مفید و مهم است.

References

- Allen, Kenneth; Saunders, Phillip C., & Chen, John (2017). *Chinese Military Diplomacy, 2003–2016: Trends and Implications*. Center for the Study of Chinese Military Affairs Institute for National Strategic Studies, China Strategic Perspectives, No. 11, National Defense University Press Washington, D.C., July.
- Armitage, Richard L., & Nye, Jr., Joseph s. (2007). *A smarter, More Secure America*, CSIS (Center for Strategic & International Studies): Washington, D.C.
- BBC Monitoring Asia Pacific-Political (1999). China: Defence Minister Chi Haotian on Army, Diplomatic Achievements, September 27, London [London]: United Kingdom, Available at: *ProQuest Central*. Retrieved from: <https://search.proquest.com/docview/449810452?accountid=26226>.
- Cordesman, Anthony H.; Hess, Ashley, & Yarosh, Nicholas S. (2013). *Chinese Military Modernization and Force Development: a Western Perspective*. Center for Strategic & International Studies (CSIS).
- Cordesman, Anthony H. (2019). *China's New 2019 Defense White Paper: An Open Strategic Challenge to the United States, but One which does not have to Lead to Conflict*, Center for Ctrategic & International Studies (CSIS).
- China's Military Strategy (2015). The State Council Information Office of the People's Republic of China, available at: <https://jamestown.org/wp-content/uploads/2016/07/China%E2%80%99s-Military-Strategy-2015.pdf>.
- China's National Defense in the New Era (2019). *The State Council Information Office of the People's Republic of China*, First Edition, and Published by Foreign Languages Press: Beijing: China. available at: http://english.www.gov.cn/archive/whitepaper/201907/24/content_WS5d3941ddc6d08408f502283d.html.
- Defence Intelligence Agency (2019). *China Military Power: Modernization a Force to Fight and Win*. United States of America.
- Gibson, Leslie (2018). *Public Diplomacy by Other Means: A Constructivist Wiew of U.S. Military Message in Polish News Outlets*, (MA Thesis), University of Tartu, Faculty of Social Sciences Johan Skytte Institute of Political Studies.
- Ghorbani Sheikhneshin, Arsalan; Karami, Kamran, & Abbaszadeh, Hadi (2011). Smart Power; The New Evolution of Power in the Age of Globalization. *Foreign Relations*, 3(4), 125-150. (in Persian)
- Gill, Bates & Chin-hao Huang (2009), *China's Expanding Peacekeeping Role: Its Significance and the Policy Implication*. SIPRI Policy Brief. Stockholm International Research Institute.
- Global Firepower (2021). *Military Strength Ranking*. Available at: <https://www.globalfirepower.com/countries-listing.asp>
- Jost, Tyler, & Strange, Austin M. (2017). *Delegate and Conquer: Civilian and*

Military Diplomacy in Contemporary China.

- Karadag, Haluk (2017). Forcing the Common Good: The Significance of Public Diplomacy in Military Affairs. *Armed Forces & Society*, 43(1), 72-91.
- Krasnyak, Olga, (2019). *Review of (Russia's Public Diplomacy: Evolution and Practice*. Edited by Anna Velikaya and Greg Simons. Palgrave Macmillan. 2020. International Relations. October 22. Available at: <https://www.e-ir.info/2019/10/22/review-russias-public-diplomacy-evolution-and-practice>.
- Lanteigne, Marc (2018). *The Role of UN Peacekeeping in China's Expanding Strategic Interests*, Special Report 430. United States institute of peace.
- Marat, Erica (2021). *China's Expanding Military Education Diplomacy in Central Asia*. Ponars Eurasia. Institute for European. Russian and Eurasian Studies (IERES) at the George Washington University's Elliott School of International Affairs.
- Matsuda, Yasuhiro (2006). An Essay on China's Military Diplomacy: Examination of Intentions in Foreign Strategy. *NIDS Security Repors*, (7), 1-40, Originally Published in Japanese in Boei Kenkyusho Kiyo (*NIDS Security Studies*), 8(3), 21-37.
- Mingjiang, Li (2015). The People's Liberation Army and China's Smart Power Quandary in Southeast Asia. *Journal of Strategic Studies*, 38(3), 359-382.
- Moynihan, Harriet & Wim Muller (18/2/2019). China's Growing Military Presence abroad Brings New Challenges. Chatham House. Available at: https://www.chathamhouse.org/2019/02/chinas-growing-military-presence-abroad-brings-new-challenges?gclid=Cj0KCQjwh_eFBhDZARIsALHjIKcPmTWO WvH56RxRrpoQxRJSiYDxAkH-maF0ZZ_JmP79i-xo1vZYyo8aAqJvEALw_wcB.
- Nouwens, Meia (2021). *The Evolving Nature of China's Military Diplomacy: From Visits to Vaccines*. The International Institute for Strategic Studies (IISS).
- Office of the Secretary of Deffence United States of America (2020). Annual Report to Congress: Military and Security Developments Involving the People's Republic of China.
- Pallaver, Matteo (2011). *Power and Its Forms: Hard, Soft, Smart*. Thesis for the Degree of Master of Philosophy (A Thesis Submitted to the Department of International Relations of the London School of Economics for Degree of Master of Philosophy). London: The London School of Economics and Political Science.
- Plan of Action to Implement the Joint Declaration on ASEAN-China Strategic Partnership for Peace and Prosperity (2016-2020). Available at: <https://www.asean.org/storage/images/2015/November/27th-summit/ASEAN-China%20POA%20%202016-2020.pdf>.
- Plan of Action to Implement the ASEAN-China Strategic Partnership for Peace

- and Prosperity (2021–2025). Available at: <https://asean.org/storage/2012/05/ASEAN-China-POA-2021-2025.pdf>.
- Podberozkin, Alexey Ivanovich (2016). Military Power and Politics of New Public Diplomacy. *Scientific and Analytical Journal Observer*, 12(323), 15-25. (in Russia)
- Raska, Michael & Bitzinger, Richard A. (2020). Strategic Contours of China's Arms Transfers. *Strategic Studies Quarterly- Perspective*, 91-116.
- SIPRI YEARBOOK (2019). *Armaments, Disarmament and International Security (Summery)*. Stockholm International Peace Research Institute.
- SIPRI YEARBOOK (2020). *Armaments, Disarmament and International Security (Summery)*. Stockholm International Research Institute.
- Smith, Steven J. (2017). *Winning Friends and Influencing People with Guns: Understanding the Growth of China's Military Diplomacy*. A Dissertation Submitted in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of Doctor of Philosophy. University of Washington. ProQuest Number: 10138530.
- Southerland, Matthew (2019). *The Chinese Military's Role in Overseas Humanitarian Assistance and Disaster Relief: Contributions and Concerns*. U.S.-China Economic and Security Review Commission.
- Wiharta, Sharon; Ahmad, Hassan; Haine, Jean-Yves; Löfgren, Josefina & Randall, Tim (2008). *The Effectiveness of Foreign Military Assets in Natural Disaster response*. A Report by the Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI): Sweden.
- Wilson III, Ernest J. (2008). Hard Power, Soft Power, Smart Power. *The Annuals of the American Academy of Political and Social Science*. Published by: SAGE, 110-124.

نوع مقاله: پژوهشی

فرصت ها و چالش های دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی

فریبرز ارغوانی پیرسلامی^۱، حسین علی پور^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹ / ۱۱ / ۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰ / ۰۳ / ۲۹

چکیده

ظهور اقتصادی چین در دهه های اخیر، سبب شده است که هم زمان با اهمیت یافتن مؤلفه اقتصاد در سیاست خارجی این کشور، دیپلماسی اقتصادی به مثابه یک ابزار در دستور کار سیاست گذاری خارجی بیجینگ قرار گیرد. چالش ها و فرصت های ناشی از دو روند هم زمان ملی گرایی و جهانی شدن با تقویت روند همکاری های منطقه ای نیز بستر مناسبی را در اختیار دیپلماسی اقتصادی چین در مناطق گوناگون، از جمله آسیای مرکزی قرار داده است. هدف اصلی این مقاله، واکاوی جنبه های گوناگون دیپلماسی اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی است. این مقاله با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و بهره گیری از داده های اقتصادی، در پی پاسخ گویی به این پرسش است که «دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی با چه فرصت ها و چالش هایی روبه رو است؟» در همین راستا می توان گفت، با وجود فرصت های اقتصادی چشمگیر در این منطقه برای دیپلماسی اقتصادی چین، چالش های سیاسی مهمی نیز در برابر این شکل از دیپلماسی وجود دارد. یافته های این پژوهش نشان می دهد که دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی با فرصت های اقتصادی ای همچون ظرفیت های انرژی منطقه، بازارهای مصرفی، محیط نیازمند سرمایه گذاری خارجی، و نقش تسهیل کننده و اعتمادساز سازمان همکاری شانگهای روبه رو است و در مقابل، با چالش های سیاسی ای مانند حضور قدرت های رقیب، چین هراسی در منطقه، و شکنندگی دولت ها در آسیای مرکزی نیز روبه روست.

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، چین، دیپلماسی اقتصادی، سیاست خارجی، منطقه گرایی.

۱. استادیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)
(farghavani@shirazu.ac.ir)

۲. دانش آموخته دوره کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
(h.alipour18@gmail.com)

Chinese Economic Diplomacy in Central Asia: Opportunities and Challenges

Fariborz Arghavani Pirsalami¹, Hosein Alipour²

Abstract

China's economic diplomacy has significantly contributed to its recent economic growth. The country manages the opportunities and challenges made by Nationalism and Globalization by economic diplomacy. China considerably works on regional cooperation in Central Asia. Taking a descriptive-analytical method and based on economic data, the current research investigates opportunities and challenges that China's economic diplomacy must deal with in Central Asia. The findings show that China's economic diplomacy in Central Asia enjoys economic opportunities such as regional energy capacities, consumer markets, foreign demand for Chinese investment. In addition, China plays a key role in the Shanghai Cooperation Organization. On the other hand, the country encounters political challenges such as the presence of rival powers in Central Asia, chinophobia in the region and the fragile governments in its neighborhood.

Keywords: Central Asia, China, economic diplomacy, foreign policy, regionalism.

1. Assistant Professor in International Relations, Shiraz University (Corresponding Author)
farghavani@shirazu.ac.ir

2. M.A Graduated in Regional Studies, Shiraz University.
h.alipour18@gmail.com

مقدمه

رهبران جمهوری خلق چین پس از مائو، تغییرات چشمگیری در سیاست خارجی این کشور ایجاد کردند. از اواخر دهه ۱۹۷۰، چین به‌رهبری دنگ شیائوپینگ، ایدئولوژی انقلابی و الزامات آن در روابط خارجی، یعنی تقابل با نظم بین‌المللی و ستیز با غرب و امپریالیسم، را کنار گذاشت و توسعه اقتصادی و الزامات آن را در سطح داخلی و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم کند. از آن‌پس، به‌جای ایدئولوژی تجدیدنظرطلب و انقلابی، نقش متغیرهای اقتصادی در سیاست خارجی چین برجسته شد. این کشور با خروج از انزوای، تلاش کرد از ظرفیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای کمک به هدف کلان خود، یعنی توسعه اقتصادی، استفاده کند؛ بنابراین، بیجینگ در سطح بین‌المللی به تنش‌زدایی با غرب و بهبود تصویر خود در جهان روی آورد تا بتواند سرمایه و فناوری لازم را برای توسعه اقتصادی و نوسازی خود فراهم کند. در سطح منطقه‌ای نیز سعی کرد تنش‌ها با همسایگان را کاهش دهد و برای پیشبرد منافع اقتصادی خود به مشارکت در سازوکارهای منطقه‌ای روی آورد. مجموعاً این دگرگونی‌ها موجب شد که سیاست خارجی چین، هم‌زمان با حفظ دغدغه‌های امنیتی، از جهت‌گیری اقتصادی پررنگی نیز برخوردار باشد و متغیرهای اقتصادی به انگیزه این کشور برای حضور در مناطق مختلف تبدیل شود.

هم‌زمان با رشد و توسعه اقتصادی چین در چهار دهه اخیر، توجه این کشور در عرصه بین‌المللی نیز بیش‌از گذشته به ظرفیت‌ها و توانایی‌های اقتصادی مناطق گوناگون جلب شده است که در این میان، جایگاه مناطق مجاور و همسایه‌ای مانند آسیای مرکزی، به‌مراتب برجسته‌تر بوده است. این اهمیت به این سبب است که دیپلماسی اقتصادی، به‌مثابه رویکرد چین برای پیشبرد و حفظ مسیر توسعه، از دالان مناطقی می‌گذرد که به لحاظ اقتصادی، ظرفیت‌های ویژه‌ای دارند. زمینه‌های حضور فعالانه چین در این منطقه پس از فروپاشی شوروی و استقلال دولت‌های منطقه فراهم شد. همسایگی این منطقه با مرزهای غربی چین، فعالیت اویغورها در منطقه، منابع انرژی، و موقعیت جغرافیایی آسیای مرکزی که امکان ارتباط با اوراسیا، خاورمیانه، و اروپا را برای چین فراهم می‌کند، جاذبه‌هایی هستند که توجه بیجینگ به این منطقه را افزایش داده است. افزون‌براین، چین برای نخستین‌بار در تأسیس سازمانی چندجانبه، به‌رهبری خود، پیشگام شد و سازمان همکاری شانگهای^۱ را به‌منظور برآوردن نیازهای امنیتی خود در آسیای مرکزی تأسیس کرد.

1. Shanghai Cooperation Organisation (SCO)

هدف از بنیان‌گذاری این سازمان، مبارزه با افراط‌گرایی، تجزیه‌طلبی و تروریسم در منطقه عنوان شده است که حاکی از دغدغه‌های امنیتی چین در آسیای مرکزی است؛ اما، امروزه بیجینگ، دیپلماسی اقتصادی پویا و فعالی را در منطقه دنبال می‌کند و به‌لحاظ اقتصادی، به کشگر مسلط در منطقه تبدیل شده است.

۱. پیشینه پژوهش

در میان آثار نگاشته‌شده به زبان فارسی، پژوهش‌های انگشت‌شماری درباره روابط چین-آسیای مرکزی انجام شده است. حمیدرضا عزیزی (۱۳۹۵) در کتابی با عنوان «چین و آسیای مرکزی: نفوذ منطقه‌ای و هژمونی بین‌المللی»، ابعاد تاریخی، سیاسی، و اقتصادی روابط طرفین را بررسی کرده است.

محسن شریعتی‌نیا (۱۳۹۱) نیز در مقاله‌ای با عنوان «چین و آسیای مرکزی: تغییر در ژئواکونومی»، نقش اقتصادی چین در منطقه را ارزیابی کرده است. آثار دیگری نیز که رویکرد چین در این منطقه را بررسی کرده‌اند، یا جنبه‌های امنیتی را موردبررسی قرار داده‌اند، یا رویکرد اقتصادی تنها در چارچوب محورهای دیگر مدنظر آن‌ها بوده است. آثار نویسندگانی مانند بهزاد شاهنده (۱۳۷۸)، روشن، فرجی و رنجبر (۱۳۹۵)، و کرمی و عزیزی (۱۳۹۲) از جمله این گونه پژوهش‌ها به‌شمار می‌آیند.

در میان آثار نگاشته‌شده به زبان انگلیسی می‌توان به گزارش مؤسسه رَند^۱ (۲۰۱۴) با عنوان «راهبرد چین در آسیای مرکزی و جنوب آسیا» اشاره کرد که ضمن برشمردن منافع چین در منطقه، همکاری‌های انجام‌شده در قالب سازمان شانگهای را نیز تشریح کرده است.

رافائلو پانتوسی^۲ (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «چین در آسیای مرکزی: نخستین رشته از کمربند اقتصادی جاده ابریشم^۳»، و جفری ریونز (۲۰۱۸) در اثری با عنوان «کمربند اقتصادی چین: شبکه‌سازی و نفوذ در آسیای مرکزی»، دستاوردهای طرح یادشده را در منطقه، بررسی کرده‌اند.

آثاری همچون پژوهش سنجر و همکاران (۲۰۱۹) نیز اگرچه به نگاه اقتصادی چین در این منطقه توجه داشته‌اند، اما تمرکز آن‌ها تنها بر یک جنبه، یعنی سرمایه‌گذاری بوده و ابعاد فرصت‌ها و چالش‌ها در حوزه‌های اقتصادی دیگر را واکاوی نکرده‌اند. بررسی مجموع آثار فارسی و انگلیسی نشان می‌دهد که بیشتر آن‌ها، اگرچه نگاه چین به منطقه را واکاوی کرده‌اند، اما این نگاه، بیشتر امنیتی بوده و حوزه اقتصادی

1. RAND Corporation

2. Raffaello Pantucci

3. China in Central Asia: The First Strand of the Silk Road Economic Belt

با تأکید بر دیپلماسی و شناخت عمیق فرصت‌ها و چالش‌های فراروی این شکل از دیپلماسی را در نظر نداشته‌اند؛ محوری که ابداع و ابتکار اصلی مقاله حاضر به‌شمار می‌آید.

بنابراین، پژوهش حاضر در پی واکاوی جنبه‌های گوناگون دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی است و با اتکا به روش توصیفی-تحلیلی و داده‌های اقتصادی، درصدد پاسخ به این پرسش است که «دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی دارای چه شاخص‌هایی است؟» نویسنده بر این نظر است که با وجود فرصت‌های چشمگیر برای دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی، چالش‌های سیاسی چشمگیری نیز وجود دارد که شناخت این فرصت و چالش‌ها، محور اصلی این نوشتار را تشکیل می‌دهد. در همین راستا، پژوهش حاضر در چهار بخش تنظیم شده است. در بخش نخست، مفهوم دیپلماسی اقتصادی در چارچوب منطقه‌گرایی بررسی می‌شود. بخش دوم، نقش دیپلماسی اقتصادی را در سیاست خارجی چین تحلیل می‌کند، و بخش سوم، ضمن برشمردن دلایل اهمیت آسیای مرکزی برای چین، جایگاه این منطقه در دیپلماسی اقتصادی چین و فرصت‌ها و چالش‌های آن را ارزیابی خواهد کرد.

۲. دیپلماسی اقتصادی در کشاکش جهانی‌شدن و منطقه‌گرایی؛ رویکردی مفهومی

رابطه متقابل اقتصاد و سیاست و همپوشانی میان آن‌ها از نیمه دوم قرن بیستم، به یک موضوع جدی برای تحلیل تبدیل شده است. افرادی همچون جاکوب واینر، آلبرت هرشمن، و کورنسی رایت^۱، در تحلیل رابطه میان سیاست و اقتصاد پیشگام بوده‌اند (Okano-Heijmans, 2011: 9-10). در همین راستا، دیپلماسی اقتصادی از نشانه‌های اهمیت و نقش جدید اقتصاد در روابط بین‌الملل در دوره پساجنگ سرد است. پایان جنگ سرد، تغییراتی را در نظام بین‌الملل ایجاد کرد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، اهمیت یافتن عناصر و متغیرهای اقتصادی در روابط بین‌الملل است. درواقع، از اهمیت تهدیدهای امنیتی سنتی کاسته شد و متغیرهای اقتصادی، جایگاه چشمگیری در امنیت یافتند. فرایند پرشتاب جهانی‌شدن نیز عامل دیگری است که اهمیت متغیرهای اقتصادی را برای دولت‌ها دوچندان کرد و آن‌ها را به‌سوی استفاده از ابزارهای اقتصادی در سیاست خارجی سوق داد که از آن با عنوان «دیپلماسی اقتصادی» یاد می‌شود (Neves, 2017: 92).

عده‌ای دیپلماسی اقتصادی را به‌معنای تصمیم‌گیری درباره مسائل اصلی در روابط اقتصادی بین‌الملل (تجارت، سرمایه‌گذاری، و امور مالی) می‌دانند (Woolcock, 2014: 316) و عده‌ای دیگر، آن را به‌مثابه

1. Jacob Viner and Alberto Hirschman

مدیریت و تنظیم روابط اقتصادی میان دولت و کنشگران دیگر عرصه بین‌الملل تعریف کرده‌اند (Papadimitriou & Pistikou, 2014: 48-49)؛ به گونه‌ای که دیپلماسی اقتصادی بر جست‌وجوی بازارهای تجاری به منظور گسترش صادرات، جذب سرمایه خارجی، و مشارکت فعالانه در نهادهای اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی متمرکز است (Mousavi Safaei & Imani, 2018: 152-153). فراتر از این تعریف‌ها و در نتیجه آن‌ها، دیپلماسی اقتصادی از سه ویژگی برخوردار است؛ نخستین ویژگی، بین‌رشته‌ای بودن آن است که از تعامل میان اقتصاد، سیاست، و امنیت ناشی می‌شود و نمایانگر نوعی توازن میان ژئوپلیتیک و ژئواکونومی است. دومین ویژگی، ناظر بر فراوانی کنشگران در دیپلماسی اقتصادی است؛ به این معنا که دیپلماسی اقتصادی در انحصار دولت‌ها نیست و کنشگران غیردولتی نیز بر تصمیم‌گیری‌ها تأثیر می‌گذارند؛ سومین ویژگی دیپلماسی اقتصادی، چندسطحی بودن آن است. اقدامات و فعالیت‌های اقتصادی می‌توانند به‌طور هم‌زمان، در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی انجام شوند (Neves, 2017: 94)؛ Searbrooke, (2015: 200-205) و از همین رو می‌توان خاستگاه دیپلماسی اقتصادی در مناطق را در کشاکش جهانی شدن و منطقه‌گرایی جست‌وجو کرد.

برپایه یکی از دیدگاه‌های مطرح درباره این کشاکش و ارتباط، منطقه‌گرایی، بخشی از جهانی شدن است. درواقع، منطقه‌گرایی مانند پلی میان اقتصاد ملی و بین‌الملل است. در این دیدگاه، پیمان‌های منطقه‌ای، نقش تسهیل‌کننده‌ای را در ورود به اقتصاد جهانی ایفا می‌کنند. دیدگاه دوم، منطقه‌گرایی را پاسخی به جهانی شدن به‌شمار می‌آورد. برپایه این دیدگاه، پیامدهای جهانی شدن همچون درهم‌تنیدگی اقتصادها و جهانی شدن بازارهای مالی و سرمایه‌ای، بر مدیریت اقتصادهای ملی تأثیر گذاشته و اقتدار دولت‌ها را تضعیف کرده است. نیروهای بازار و شرکت‌های چندملیتی، بر اقتصادهای ملی فشار وارد می‌کنند و موجب آزادسازی تجاری می‌شوند. افزون‌براین، دگرگونی‌های یادشده، موجب تحریک احساسات ملی‌گرایانه و مخالفت با همگونی و ادغام در اقتصاد جهانی در کشورها نیز می‌شود. دولت‌ها در واکنش به این فشارها، به بنیان‌گذاری بلوک‌های تجاری منطقه‌ای روی می‌آورند و قواعد حمایت‌گرایانه را در قالب بلوک‌های منطقه‌ای ایجاد می‌کنند؛ بنابراین، رسیدن به منافع مشترک در سطح منطقه‌ای، آسان‌تر و هزینه‌های همکاری و همگرایی نیز کمتر است (Sazman & Kolaei, 2012: 137-140). نکته قابل طرح در این باره، تداوم نقش مؤلفه‌های سیاسی به‌عنوان مانع در کنار بسترهای اقتصادی به‌عنوان فرصت است که تقریباً در تمام مناطق عینیت دارد.

امروزه همکاری و گسترش روابط با مناطق گوناگون جهان، از ویژگی‌های مهم سیاست خارجی

اقتصادمحور چین به‌شمار می‌آید. این کشور به‌پشتوانه قدرت اقتصادی و مالی کم‌نظیر خود، در مناطق گوناگونی همچون خاورمیانه، آفریقا، امریکای لاتین، و جنوب شرق آسیا به همکاری‌های چندجانبه مشغول است. منطقه آسیای مرکزی نیز به‌دلیل ویژگی‌های خاص خود، همچون همسایگی با چین و برخورداری از منابع انرژی، توجه چین را جلب کرده است؛ تاجایی که سازمان همکاری شانگهای به ابتکار این کشور تأسیس شد و بیجینگ در امور این منطقه، نقش فعال‌تری یافت؛ بااین‌حال، در کنار فرصت‌های این مناطق، چالش‌های امنیتی و سیاسی همچنان تأثیرگذار بوده و ازجمله متغیرهای مهم در این زمینه به‌شمار می‌آیند.

۳. دیپلماسی اقتصادی به‌مثابه ابزار سیاست خارجی چین

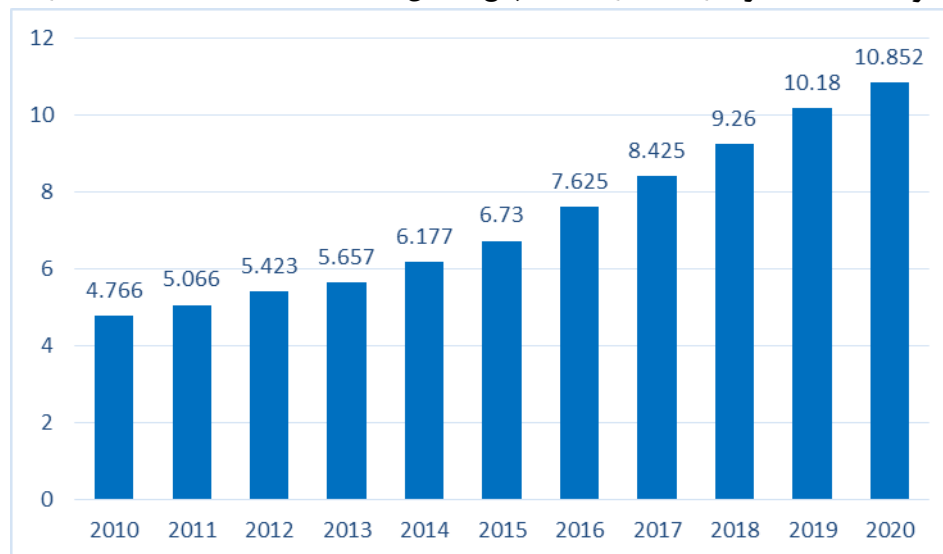
فراهم کردن پیش‌زمینه‌های توسعه اقتصادی، مهم‌ترین دستورکار رهبران چین پسامائو در حوزه‌های سیاست داخلی و خارجی بوده است. در سطح داخلی، چین تلاش کرده است تا محیط اقتصادی داخلی را از طریق اصلاح مقررات، مشوق‌های مالیاتی، تمرکززدایی، و تأسیس مناطق آزاد تجاری برای جذب سرمایه خارجی، اصلاح کند. در محیط خارجی نیز بر وجود فضای صلح‌آمیز و همکاری‌جویانه در منطقه و نظام بین‌الملل تأکید دارد و از همین دیدگاه، دیپلماسی اقتصادی، به‌عنوان یک رسالت مهم، موردتوجه این کشور بوده است (Yao, 2015: 163-167). دیپلماسی اقتصادی چین در قالب ابزاری برای سیاست خارجی، پیگیری چند هدف عمده را در نظر داشته است:

• **دسترسی به منابع انرژی:** روند سریع صنعتی‌شدن، رشد شهرنشینی، اصلاحات اقتصادی ساختاری، و پیوستن به سازمان جهانی تجارت^۱، محرکه‌های اصلی افزایش تقاضای انرژی از سوی چین به‌شمار می‌آیند. بیجینگ از سال ۱۹۹۳ به واردکننده نفت تبدیل شده و از آن زمان، موضوع امنیت انرژی به یکی از اولویت‌های سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است. در سال ۲۰۱۳ این کشور به بزرگ‌ترین واردکننده نفت در جهان تبدیل شد و همین مسئله سبب شد که در پی متنوع‌سازی منابع واردات نفت، ثبات در بازار جهانی انرژی، و ایمن‌سازی مسیرهای انتقال انرژی باشد (Salman & Geeraerts, 2015: 103-7). همان‌گونه که نمودار شماره (۱) نشان می‌دهد، میزان واردات نفت چین در سال ۲۰۰۹، روزانه تقریباً چهار میلیون بشکه بوده که این رقم در سال ۲۰۲۰ به روزانه، ۱۰ میلیون بشکه

1. World Trade Organization (WTO)

افزایش یافته و تقریباً دوبرابر شده است.

نمودار شماره (۱). میزان واردات روزانه نفت چین در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۱۰ (میلیارد بشکه در روز)



Source: CEIC Data, 2020

موضوع تداوم رشد اقتصادی چین و در نتیجه، نیاز به منابع انرژی فراوان، در کنار ناکافی بودن منابع داخلی، سبب شده است که این کشور، دیپلماسی انرژی فعالی را در مناطق غنی از انرژی‌ای همچون خاورمیانه، آسیای مرکزی، آفریقا، و امریکای لاتین پیگیری کند. چین، با کشورهای گوناگون، وارد همکاری در بخش انرژی شده و افزون‌بر واردات نفت، به توسعه زیرساخت‌های انرژی در کشورهای غنی از انرژی نیز اقدام می‌کند. همان‌گونه که داده‌های جدول شماره (۱) نشان می‌دهد، چین از کشورهای گوناگونی نفت وارد می‌کند و در متنوع‌سازی منابع تأمین انرژی موفق عمل کرده است.

● **جذب سرمایه خارجی و فناوری‌های پیشرفته:** از زمان اصلاحات در چین، یکی از راهکارهای مورد توجه مقام‌های این کشور برای رشد و توسعه اقتصادی، جذب سرمایه‌های خارجی بوده است. بیجینگ در راستای تحقق این هدف، تلاش کرده است تا محیط داخلی را از طریق اصلاح مقررات و ارائه مشوق‌های مالی، برای جذب سرمایه خارجی جذاب کند. چین، در تحقق این هدف موفق بوده و به دومین دریافت‌کننده بزرگ سرمایه خارجی، پس از ایالات متحده امریکا، تبدیل شده است. همان‌گونه که نمودار شماره (۲) نشان می‌دهد، رقم سرمایه‌گذاری خارجی در چین، از ۱/۵ میلیارد دلار در دهه ۱۹۸۰ به ۱۲۳

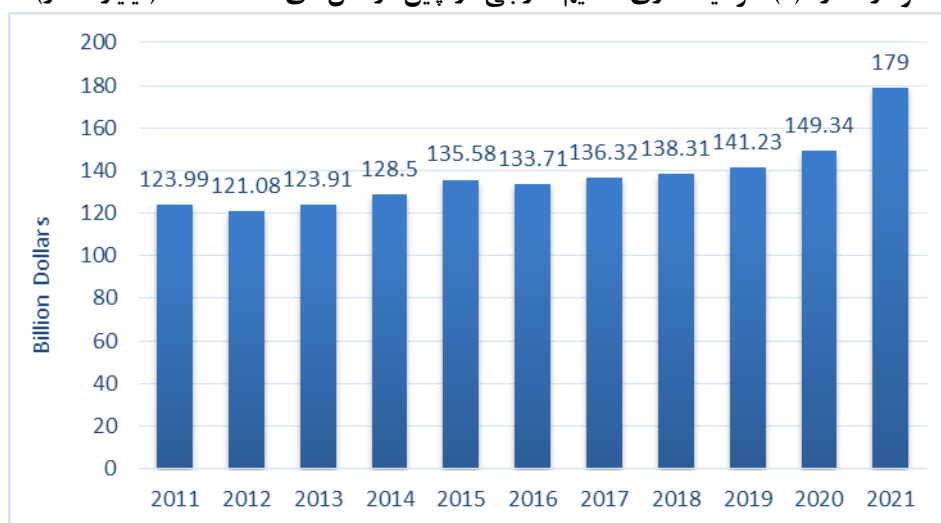
میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ و ۱۷۹ میلیارد دلار، در ۲۰۲۱ رسیده است (Ministry of Commerce People's Republic of China, 2021).

جدول شماره (۱). تأمین‌کنندگان نفت چین در سال ۲۰۲۱

کشور	سهم در کل واردات نفت چین (بر حسب درصد)	ارزش صادرات نفت به چین (میلیارد دلار)
عربستان سعودی	٪ ۱۷/۴	۳۹/۹
روسیه	٪ ۱۵/۶	۳۵/۸
عراق	٪ ۱۰/۲	۲۳/۵
عمان	٪ ۸/۸	۲۰/۲
آنگولا	٪ ۷/۵	۱۷/۳
کویت	٪ ۶/۲	۱۴/۱
امارات	٪ ۶/۱	۱۴
برزیل	٪ ۶	۱۳/۸
مالزی	٪ ۳/۲	۷/۳
نروژ	٪ ۲/۵	۵/۸
ایالات متحده	٪ ۲/۳	۵/۳
قطر	٪ ۱/۷	۳/۷

Source: World's Top Exports, 2021

نمودار شماره (۲). سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۲۱ (میلیارد دلار)



Source: Ministry of Commerce People's Republic of China, 2021

یکی دیگر از راهکارهای چین برای نوسازی و توسعه اقتصادی این کشور، دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و دانش روز دنیاست. چین، جذب و انتقال فناوری را تشویق می‌کند و حتی قراردادهای سرمایه‌گذاری خارجی در سرزمین خود را به انتقال فناوری مشروط کرده است. سرمایه‌گذاری‌های مشترک میان شرکت‌های چینی و خارجی نیز در سال‌های اخیر، رشد چشمگیری را تجربه کرده است که حاکی از تمایل بیچینگ به آموختن از دنیا، به جای تقابل با آن است (Heath, 2016: 170).

• **گسترش بازارهای صادرات:** اقتصاد چین، یک اقتصاد صادرات‌محور است و رشد اقتصادی آن، به توسعه صادرات وابسته است. اکنون چین، بزرگ‌ترین صادرکننده جهان است و نفوذ آن در بازارهای جهانی کالا و خدمات، به گونه‌ای چشمگیر افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که این کشور، جزء بزرگ‌ترین شرکای تجاری اقتصادهای بزرگ جهان، از جمله ایالات متحده، اتحادیه اروپا، آسه‌آن ۱، و اتحادیه عرب به شمار می‌آید (Heath, 2016: 171). چین، در سال ۱۹۹۲، دهمین صادرکننده بزرگ جهان بود که رقم کل تجارت آن با جهان، به ۱۹۶ میلیارد دلار می‌رسید. این رقم در هزاره جدید به گونه‌ای شگفت‌انگیز افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که ارزش صادرات این کشور از ۲۶۶/۰۹۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱، به ۱ تریلیون و ۵۷۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ و ۳ تریلیون و ۳۶۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۱ رسیده است (Trade Map, 2020). جدول شماره (۲)، رشد صادرات چین به مناطق مختلف جهان را نشان می‌دهد. اروپا و امریکای شمالی، بزرگ‌ترین مقاصد صادرات چین به شمار می‌آیند.

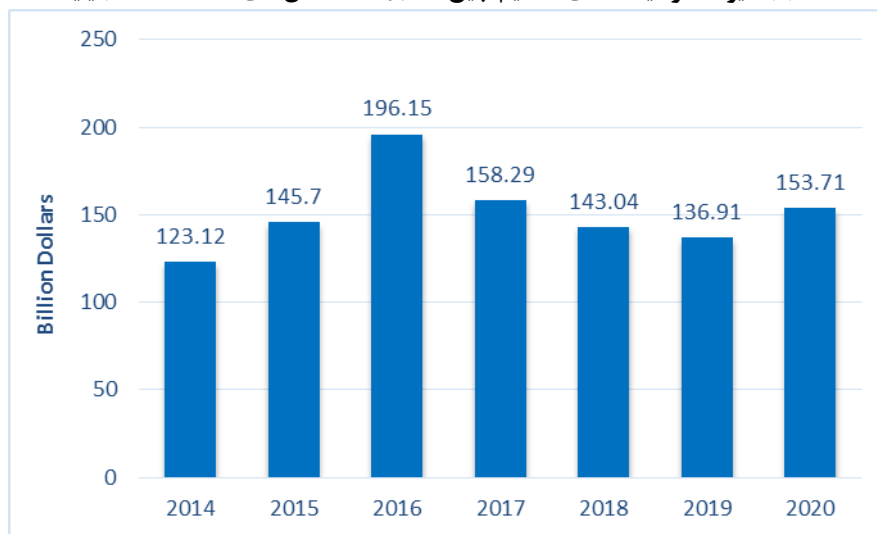
جدول شماره (۲). صادرات چین به مناطق مختلف، بین سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۲۱ (میلیارد دلار)

منطقه	۲۰۱۹	۲۰۲۰	۲۰۲۱
خاورمیانه	۱۳۵/۸۰۳	۱۴۳/۳۶۴	۱۷۷/۷۷۹
آفریقا	۱۱۲/۹۹۶	۱۱۳/۹۷۷	۱۴۸/۰۳۳
اروپا	۴۳۸/۳۹۲	۵۳۴/۷۸۹	۶۹۹/۷۷۱
آمریکای شمالی	۵۰۲/۶۳۶	۵۳۹/۴۱۴	۶۹۶/۰۷۶
آسیای مرکزی	۲۶/۰۶۲	۲۱/۱۶۷	۲۹/۵۱۲
جنوب شرق آسیا	۳۵۹/۵۱۱	۳۸۳/۶۷۴	۴۸۳/۵۳۰
آمریکای لاتین و کارائیب	۱۵۱/۱۵۳	۱۴۹/۷۸۰	۲۲۷/۷۵۶

Source: Trade Map, 2021

• **جست‌وجوی فرصت‌های سرمایه‌گذاری در جهان:** چین، در زمینه سرمایه‌گذاری خارجی از کشورهای پیشرو است و سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای را در صنایع گوناگون در نقاط مختلف جهان انجام داده است. این کشور، اکنون سومین سرمایه‌گذار بزرگ در جهان پس از ایالات متحده آمریکا و ژاپن است. عدم مداخله چین در امور داخلی کشورها، از جمله در حوزه حقوق بشر و نوع نظام سیاسی، استقبال از سرمایه‌گذاری‌های چین را افزایش داده است. همان‌گونه که در نمودار شماره (۳) نیز مشخص شده است، چین در سال ۲۰۱۴، رقمی حدود ۱۲۳ میلیارد دلار در جهان سرمایه‌گذاری کرده که این رقم در سال ۲۰۲۰ به حدود ۱۵۳ میلیارد دلار افزایش یافته است (Statista, 2020).

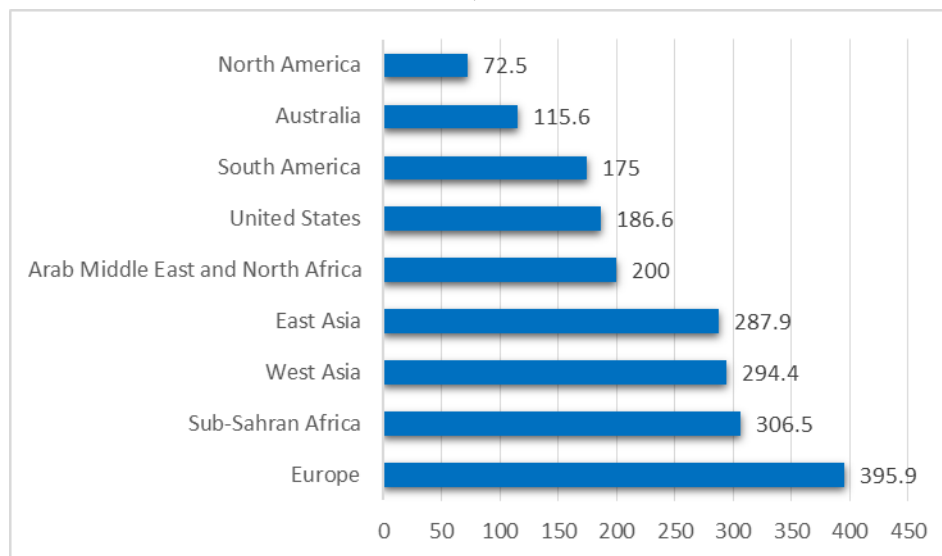
نمودار شماره (۳). میزان سرمایه‌گذاری مستقیم چین در جهان در سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۲۰ (میلیارد دلار)



Source: Statista, 2020

نمودار شماره (۴) نیز سرمایه‌گذاری خارجی چین را به تفکیک مناطق نشان می‌دهد. اروپا، به‌عنوان بزرگ‌ترین مقصد سرمایه‌گذاری‌های چین در سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۰۵، ۳۹۵ میلیارد دلار سرمایه دریافت کرده است (Statista, 2019). سرمایه‌گذاری‌های بیجینگ در مناطق دیگر، به‌ویژه مناطقی که در امتداد ابتکار «یک کمربند، یک جاده»^۱ قرار دارند، نیز رشد چشمگیری داشته است.

نمودار شماره (۴). میزان سرمایه‌گذاری چین در مناطق مختلف جهان در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۱۹ (میلیارد دلار)



Source: Statista, 2019

● **اهداف سیاسی:** برخی از اهداف دیپلماسی اقتصادی چین، ماهیت سیاسی دارند که از آن‌جمله می‌توان به مواردی مانند بهبود تصویر چین در جهان، اثبات خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ مسئول، و منزوی کردن تایوان اشاره کرد. دربارهٔ بهبود تصویر چین در جهان باید گفت، این کشور درصدد است تا تصویر و اعتبار خود را در میان افکار عمومی جهان، مثبت و خیرخواه نشان دهد و خود را به‌عنوان کنشگری معقول و هماهنگ با نظام بین‌الملل معرفی کند. دیپلماسی اقتصادی به این هدف چین کمک می‌کند و موجب می‌شود که این کشور، خود را به هنجارهای بین‌المللی وفادار نشان دهد و از طریق مشارکت در سازوکارهای حکمرانی در اقتصاد جهانی، خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ مسئول به جهان اثبات کند و نشان دهد که برخلاف انتقادهای غرب، سهم خود را در گسترش صلح و توسعهٔ مناطق مختلف، پرداخت می‌کند. ضمن اینکه تحکیم پیوندهای اقتصادی با کشورهای در حال توسعه، آن‌ها را متقاعد می‌کند که از محکوم شدن چین در مجامع بین‌المللی در زمینهٔ مسائل حقوق بشری، جلوگیری کنند؛ بنابراین، دیپلماسی اقتصادی، به‌عنوان یک ابزار مهم در راستای مقابله با تصور تهدید از چین و چین‌هراسی، مورد توجه سیاستمداران این کشور است. هدف دیگر چین، منزوی کردن تایوان و محدود کردن فعالیت‌های بین‌المللی آن است. در این مورد نیز دیپلماسی اقتصادی به کمک چین آمده و این کشور

از طریق دادن امتیازهای اقتصادی، ساخت زیرساخت‌ها، اعطای وام‌ها، و سرمایه‌گذاری در کشورهای گوناگون، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، تلاش می‌کند این کشورها را متقاعد کند که روابط خود با تایوان را کاهش دهند و از شناسایی آن به‌عنوان یک دولت مستقل خودداری کنند (Silva & Galito, 2014: 31-32).

با در نظر گرفتن این اهداف اقتصادی و سیاسی به‌عنوان دستور کارهای اصلی دیپلماسی اقتصادی چین، به‌نظر می‌رسد که منطقه آسیای مرکزی، به‌عنوان محیط پیرامونی و فوری چین، دارای اهمیت زیادی برای اعمال این شکل از دیپلماسی این کشور باشد.

۴. جایگاه آسیای مرکزی در دیپلماسی اقتصادی چین

فروپاشی شوروی و تأسیس دولت‌های مستقل در آسیای مرکزی، روابط چین و منطقه را وارد مرحله نوینی کرد و در نتیجه، بیجینگ به کنشگر جدیدی در منطقه تبدیل شد.

۴-۱. اهمیت آسیای مرکزی برای چین

آسیای مرکزی به‌عنوان همسایه چین، به چند دلیل، از جمله کنترل اویغورها و حفظ ثبات و امنیت و منابع انرژی، دارای اهمیت است.

• **مسئله سین کیانگ و حفظ وحدت ملی چین:** چین در مرزهای غربی خود، یعنی در استان سین کیانگ، با معضل جدایی طلبی و افراط گرایی دینی روبه‌رو است. ساکنان این استان، اویغورهای مسلمانی هستند که اهداف جدایی طلبانه دارند و برای رسیدن به آن، از خشونت نیز استفاده می‌کنند؛ این در حالی است که چین برای ادغام آن‌ها از راه‌های گوناگونی، از جمله ادغام اجباری و سرکوب، تغییر ترکیب جمعیتی، و تبلیغ فرهنگ چینی استفاده می‌کند. یکی از راه‌هایی که اخیراً مورد توجه مقامات چینی قرار گرفته است، بهبود سطح رفاه و رونق اقتصادی سین کیانگ است. این روش، ارتباط مستقیمی با آسیای مرکزی دارد. بیجینگ قصد دارد از طریق روابط تجاری گسترده با منطقه، به بهبود وضعیت اقتصادی و رفاه سین کیانگ کمک کند. از دید بیجینگ، استان سین کیانگ، دروازه ورود چین به اوراسیا است و در نتیجه، باید از ثبات و توسعه یافتگی لازم برخوردار باشد؛ بنابراین، از یک سو، سعی می‌کند، شاخص‌های رفاه و توسعه را در سین کیانگ بهبود بخشد، و از سوی دیگر، همسایگان آن، یعنی دولت‌های آسیای مرکزی نیز از ثبات و توسعه برخوردار باشند؛ بنابراین، چین تلاش کرده است تا تجارت میان سین کیانگ و کشورهای آسیای مرکزی گسترش یابد و اکنون نیز ۸۰ درصد تجارت چین با آسیای مرکزی، از طریق

سین‌کیانگ انجام می‌شود (Pantucci & Oresman, 2018: 83-84).

• **حفظ ثبات، امنیت، و دولت‌های سکولار منطقه:** ثبات و امنیت آسیای مرکزی به‌عنوان همسایه، ارتباط نزدیکی با امنیت ملی چین دارد. نخستین اقدام چین پس از استقلال دولت‌های منطقه، حل اختلافات مرزی و تعیین دقیق و علامت‌گذاری مرزها بود. جمهوری چین با قزاقستان، قرقیزستان، و تاجیکستان، هم‌مرز است. چین و همسایگانش، در دهه ۱۹۹۰ بر سر تعیین دقیق مرزها، باثبات‌سازی، و غیرنظامی کردن آن به توافق رسیدند. گام بعدی چین، مشارکت در حفظ ثبات و امنیت دولت‌های منطقه است. دولت‌های منطقه، دولت‌هایی فاسد، ضعیف، و اقتدارگرا هستند؛ بنابراین، چین تلاش می‌کند با مشارکت در این منطقه و بهبود رفاه اقتصادی، به صلح و ثبات کمک کند. معضل دیگر چین در این منطقه، پراکندگی اویغورها در آن است. اقلیت اویغورها در کشورهای منطقه با تشکیل گروه‌هایی مانند سازمان آزادی‌بخش اویغور و حزب اویغورهای آزاد، به فعالیت‌های ضدچینی می‌پردازند. مسئله امنیتی دیگر، افراط‌گرایی مذهبی در منطقه است که به دلیل سرکوب فعالیت‌های دینی در دوره شوروی، ترویج سکولاریسم پس از استقلال کشورهای منطقه، و فعالیت‌های کشورهای هم‌چون عربستان سعودی، رشد کرده است. چین تلاش کرده است تا مشکلات امنیتی منطقه را در چارچوب سازمان همکاری شانگهای حل و فصل کند و از طریق همکاری با کشورهای عضو، با جدایی‌طلبی، افراط‌گرایی دینی، و تروریسم مبارزه کند (Scobell et al., 2014: 18).

۲-۴. فرصت‌های دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی

ظرفیت‌های منطقه در بخش انرژی، بازار مصرفی آسیای مرکزی، نیازمندی منطقه به جذب سرمایه خارجی، و نقش تسهیل‌گر و اعتمادساز سازمان شانگهای، از جمله مهم‌ترین فرصت‌های فراروی دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی است.

• **ظرفیت‌های انرژی منطقه:** منطقه آسیای مرکزی، به‌لحاظ منابع انرژی، از جمله نفت و گاز، غنی است. برآوردها، حاکی از این است که این منطقه دارای حدود ۶۰ میلیارد بشکه ذخایر نفت است (CIA World Fact Book, 2017). تلاش چین برای متنوع‌سازی مسیرهای واردات انرژی و به‌ویژه کاهش وابستگی به مسیرهای دریایی تحت کنترل ایالات متحده آمریکا، توجه بیچینگ را به منابع این منطقه جلب کرده است. همان‌گونه که جدول شماره (۳) نشان می‌دهد، ترکمنستان دارای بزرگ‌ترین ذخایر گاز منطقه و ازبکستان از بیشترین ذخایر نفت برخوردار است.

جدول شماره (۳). میزان ذخایر نفت و گاز اثبات‌شده آسیای مرکزی

کشور	میزان ذخایر نفت اثبات‌شده	میزان ذخایر گاز اثبات‌شده
ازبکستان	۵۹۴ میلیون بشکه	۱/۸۴۱ تریلیون مترمکعب
تاجیکستان	۱۲ میلیون بشکه	۵/۶۶۳ میلیارد مترمکعب
ترکمنستان	۶۰۰ میلیون بشکه	۷/۵۰۴ تریلیون مترمکعب
قرقیزستان	۴۰ میلیون بشکه	۵/۶۶۳ میلیارد مترمکعب
قزاقستان	۳۰ میلیون بشکه	۲/۴۰۷ تریلیون مترمکعب

Source: CIA Fact Book, 2017

دیپلماسی انرژی پویای چین، این کشور را به کنشگری کلیدی در معادلات انرژی منطقه و مهم‌ترین سرمایه‌گذار در منابع هیدروکربن آسیای مرکزی تبدیل کرده است. چین، شبکه گسترده‌ای از خطوط لوله نفت و گاز را برای واردات انرژی موردنیاز خود ایجاد کرده است. کشورهای منطقه نیز به دلیل وابستگی به روسیه و تلاش برای شکستن انحصار آن در مسیرهای انتقال انرژی، از مشارکت چین در بخش انرژی استقبال کرده‌اند. برجسته‌ترین فعالیت‌های چین در بخش انرژی منطقه عبارتند از: خط لوله نفت قزاقستان-چین با ظرفیت صادرات سالانه بیست میلیون تن نفت به چین؛ خط لوله گاز آسیای مرکزی-چین که گاز قزاقستان، ترکمنستان، و ازبکستان را با ظرفیت سالانه ۸۰ میلیون مترمکعب به چین انتقال می‌دهد؛ کسب مجوز اکتشاف در میدان نفت بوزاچی شمالی^۱ در قزاقستان؛ قرارداد گازی بختیارلیک^۲ در ساحل رود آمودریا و میدان جنوبی یلتن^۳ در ترکمنستان؛ و اکتشاف در میدان مینگ‌بولاک^۴ در ازبکستان. افزون‌براین، شرکت‌های چینی توانسته‌اند ۵۰ درصد از سهام بزرگ‌ترین شرکت‌های نفت و گاز منطقه در قزاقستان، ترکمنستان، و ازبکستان را تصاحب کنند (Arduini, 2018: 302-304).

• **بازار مصرفی منطقه:** تجارت دوجانبه میان چین و جمهوری‌های آسیای مرکزی به سرعت رشد کرده و چین توانسته است با پشت سر گذاشتن روسیه، به مهم‌ترین کنشگر اقتصادی منطقه تبدیل شود. چین، اکنون بزرگ‌ترین شریک تجاری بسیاری از کشورهای منطقه به‌شمار می‌آید و نفوذ اقتصادی آن در منطقه، با قدرت‌های فرامنطقه‌ای قابل مقایسه نیست. جدول شماره (۴)، جایگاه چین را در میان شرکای تجاری کشورهای منطقه نشان می‌دهد.

1. North Buzachi
2. Bagtyyarlyk
3. Yolotan
4. Mingbulak

جدول شماره (۴). جایگاه چین در میان شرکای تجاری جمهوری‌های آسیای مرکزی

کشور	رتبه چین در میان شرکای صادراتی	رتبه چین در میان شرکای وارداتی
ازبکستان	۱	۲
تاجیکستان	۶	۳
ترکمنستان	۱	۴
قرقیزستان	۶	۲
قزاقستان	۱	۲

Source: CIA-World Fact Book, 2017

عمده‌ترین محصولات صادراتی چین به منطقه عبارتند از: تجهیزات الکترونیکی، ماشین‌آلات کشاورزی و صنعتی، و لوازم پزشکی. ارزش کل صادرات چین به منطقه در سال ۲۰۲۱، تقریباً ۲۹ میلیارد دلار برآورد شده است. صادرات کشورهای منطقه به چین نیز شامل نفت، گاز، طلا، مس، و محصولات کشاورزی است که ارزش آن‌ها در سال ۲۰۲۱، تقریباً ۱۲ میلیارد دلار گزارش شده است (Trade Map, 2021). همان‌گونه که داده‌های جدول شماره (۵) نشان می‌دهد، بیشترین حجم صادرات چین به قزاقستان و کمترین آن به ترکمنستان است (Trade Map, 2021).

جدول شماره (۵). ارزش صادرات چین به جمهوری‌های آسیای مرکزی در سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۱۹ (میلیارد دلار)

کشور	۲۰۱۹	۲۰۲۰	۲۰۲۱
ازبکستان	۵/۰۳۲	۵/۱۳۸	۵/۸۸۲
تاجیکستان	۱/۵۹۰	۱/۰۱۶	۱/۶۸۲
ترکمنستان	۰/۴۳۹	۰/۴۴۳	۰/۵۱۳
قرقیزستان	۶/۲۸۰	۲/۸۶۵	۷/۴۷۳
قزاقستان	۱۲/۷۲۹	۱۱/۷۰۳	۱۳/۹۶۰

Source: Trade Map, 2021

نکته دیگری که باید درباره اهمیت منطقه به آن اشاره کرد، این است که آسیای مرکزی، حلقه پیوند میان چین و اروپاست. اکنون، تجارت کالا میان چین و اروپا بین ۲۰ تا ۴۰ روز طول می‌کشد. چین، درصدد است تا با بهبود زیرساخت‌های حمل‌ونقل در آسیای مرکزی، این زمان را به ۱۱ روز کاهش دهد و تجارت با اروپا را تسهیل کند (Hoh, 2019: 3).

• محیط نیازمند سرمایه‌گذاری خارجی: کشورهای آسیای مرکزی در تولید مواد اولیه و خامی همچون نفت و گاز و فلزات، ظرفیت‌های بالایی دارند و اقتصاد آن‌ها به شدت به صادرات مواد اولیه وابسته

است. کشورهای منطقه پس از استقلال تلاش کردند، فرایند گذار از اقتصاد متمرکز به اقتصاد بازار را آغاز کنند؛ اما این فرایند، به دلایلی همچون مقاومت نخبگان سیاسی در برابر اصلاحات، فساد گسترده، قاچاق، حکمرانی ضعیف، و فقدان حاکمیت قانون و شفافیت با شکست روبه‌رو شده است. یکی از راه‌های تسکین مشکلات اقتصادی کشورهای منطقه، جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است که امروزه نیروی قدرتمندی در عصر جهانی شدن به‌شمار می‌آید و ادغام در اقتصاد جهانی را تسهیل می‌کند. بیشترین میزان سرمایه، به جمهوری‌های آسیای مرکزی در بخش انرژی و حمل‌ونقل تزریق شده است. سرمایه‌گذاری خارجی در منطقه از سه میلیارد دلار در ۲۰۰۵ به رقم ۱۹ میلیارد دلار در ۲۰۰۹ افزایش یافته که رشد چشمگیری را نشان می‌دهد. سهم کشورهای منطقه از کل سرمایه جذب‌شده در سال ۲۰۱۰ عبارت است از: قزاقستان ۷۶ درصد، ترکمنستان ۱۵/۸ درصد، ازبکستان ۶ درصد، قرقیزستان ۲ درصد و تاجیکستان ۰/۳. مهم‌ترین سرمایه‌گذاران خارجی در این منطقه، کشورهای چین، روسیه، ایالات متحده، هلند، ایتالیا، ترکیه، و بریتانیا هستند (Paswan, 2013: 16-20).

امروزه چین، یکی از مهم‌ترین سرمایه‌گذاران خارجی در آسیای مرکزی است. سرمایه‌گذاری‌های این کشور در منطقه از دهه ۱۹۹۰ با تمرکز بر بخش انرژی آغاز شد؛ اما اکنون به حوزه‌های دیگری همچون حمل‌ونقل، ارتباطات، صنایع شیمیایی، و ساخت‌وسازهای شهری گسترش یافته است. در واقع، چین در حال مشارکت در تمام حوزه‌هایی است که کشورهای منطقه به نوسازی، بازسازی، و توسعه زیرساخت‌های آن نیازمندند. سرمایه‌گذاری‌های چین پس از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ و ناتوانی شرکای غربی منطقه، به‌شدت افزایش یافته است (Melnikovova, 2020: 241-43). همان‌گونه که جدول شماره (۶) نشان می‌دهد، قزاقستان، بیشترین سرمایه و قرقیزستان، کمترین سرمایه از چین را جذب کرده‌اند.

جدول شماره (۶). میزان سرمایه‌گذاری چین در آسیای مرکزی در چارچوب کمربند اقتصادی جاده

ا برشم (میلیون دلار)

کشور	حمل و نقل	اتصالات انرژی	صنعت	هیدروکربن	کشاورزی
ازبکستان	۱۲۶۹	۲۰۵	۹۲۳	۲۲۰۹	۲۸
تاجیکستان	۴۵۱۵	۴۵۱۶	۶۷۹	۴۱۶	۳۴۲
ترکمنستان	۱۰۴۲	۹۴۱۰	—	۱۴۰۳	—
قرقیزستان	۱۷۷۳	۲۷۱۳	۱۵۰	۶۷۶	۳۱
قزاقستان	۱۴۵۳۹	۱۸۸۴۹	۱۰۵۴۵	۳۷۷۸	۱۰۴۹

Source: Wani, 2020

شی جین‌پینگ^۱، رئیس‌جمهور چین، در سال ۲۰۱۳ و در قزاقستان از طرح کمربند اقتصادی جاده ابریشم^۲، رونمایی کرد. این طرح، مسیر زمینی‌ای است که به‌منظور احیای جاده ابریشم طراحی شده است. مسیر زمینی نوین، از منطقه ژی در چین مرکزی آغاز شده و با گذر از شهر لانتزو، اورومچی، و خورگاس، وارد آسیای مرکزی شده و با گذشتن از ایران، عراق، سوریه، ترکیه و شرق اروپا، آلمان، و روتردام هلند، سرانجام در ونیز ایتالیا پایان می‌یابد. این طرح، موتور محرک دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی است. چین، در قالب این طرح، به تأسیس و توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل (جاده‌ها، بزرگراه‌ها، و راه‌آهن) و زیربنای انرژی، مشغول است. این طرح بلندپروازانه و جاه‌طلبانه، نفوذ اقتصادی چین را در منطقه به شدت افزایش داده و رقابتی بی‌چینگی در اقتصاد منطقه را پشت سر گذاشته است (Pontucci, 2019: 206). مهم‌ترین طرح‌های تکمیل‌شده یا در حال پیشرفت در چارچوب کمربند اقتصادی جاده ابریشم در منطقه عبارتند از:

قزاقستان: احداث یک منطقه صنعتی به وسعت ۴۰۰ هکتار در نزدیکی بندر آکتائو^۳؛ ایجاد منطقه آزاد تجاری چین-قزاقستان در آلتینکل-هوای ارگوس^۴؛ راه‌آهن مسافری خورگوس-اورومچی^۵؛ راه‌آهن آرقالیق-شوبرکل^۶ (این راه‌آهن، شمال و مرکز قزاقستان را به یکدیگر متصل می‌کند و کوتاه‌ترین مسیر برای دسترسی چین به روسیه است)؛ راه‌آهن ژزقازقان-بی‌نیو^۷ (مرکز و غرب قزاقستان را به یکدیگر متصل می‌کند و برای ارتباط چین با اروپا مهم است)، احداث کارخانه‌های سیمان، فولاد، و شیشه‌سازی (Hoh, 2019: 6-10).

تاجیکستان: احداث نیروگاه حرارتی شماره (۲) در شهر دوشنبه؛ احداث خطوط برق شمال-جنوب؛ ساخت پالایشگاه نفت و کارخانه سیمان؛ بزرگراه دوشنبه-خجند-چانک^۸؛ راه‌آهن دوشنبه-وحدت-یوان^۹؛ دوشنبه-وحدت-یوان^۹؛ نوسازی نیروگاه آبی بر روی رود وخن^{۱۰}.

-
1. Xi Jinping
 2. Silk Road Economic Belt
 3. Aktau
 4. Altynkol-Huoerguosi
 5. Khorogos-Urumgi Railway
 6. Arkalyk-Shubarkol Railway
 7. Zhezkazgan-Beineu Railway
 8. Dushanbe-Khojand-Chanak Highway
 9. Dushanbe-Vahdat-Yovon Railway
 10. Vakhsh

ازبکستان: نوسازی تأسیسات حفاظت از آب، الکتریکی کردن راه‌آهن؛ توسعه بخش C و D از خطوط لوله گاز چین-آسیای مرکزی؛ سرمایه‌گذاری در انرژی و فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ مطالعه کردیدور ازبکستان-ترکمنستان-ایران-عمان، توسعه منطقه صنعتی جیزک و آنگرن^۱، راه‌آهن انگرن-پاپ^۲.

ترکمنستان: سرمایه‌گذاری در صنعت گاز و خطوط انتقال گاز؛ توسعه میدان گازی آمودریا؛ اتصال راه‌آهن چین-قزاقستان به راه‌آهن قزاقستان-ترکمنستان-ایران.

قرقیزستان: ایجاد راه‌آهن چین-قرقیزستان-ازبکستان؛ احداث بزرگراه از بیشکک به توئگرا^۳؛ ساخت بزرگراه از اوش^۴ به ارکستان^۵؛ تأسیس منطقه مرزی اقتصادی میان نارین^۶ و سین‌کیانگ؛ احداث خطوط خطوط انتقال برق از داتکا به کمین^۷؛ نوسازی نیروگاه حرارتی در بیشکک و پالایشگاه نفت (Hoh, 2019: 507-514; Reeves, 2018: 6-10; Reeves, 2018: 507-514).

• **نقش تسهیل‌گر و اعتمادساز سازمان همکاری شانگهای:** سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۱ به رهبری چین و با عضویت روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی (به‌جز ترکمنستان) تأسیس شد. فعالیت‌های این سازمان بیشتر بر مسائل امنیتی متمرکز بوده و مبارزه با نیروهای افراط‌گرا، جدایی‌طلب، و تروریستی از اهداف این سازمان به‌شمار می‌آید. این اهداف حاکی از دغدغه‌های امنیتی چین در منطقه و به‌طور خاص، کنترل اقلیت قومی اویغور و بنیادگرایی اسلامی است که به‌طور مستقیم، امنیت ملی و یکپارچگی چین را تهدید می‌کنند.

چین از طریق این سازمان توانسته است به همکاری در زمینه سیاست اعلی، یعنی مسائل حساس امنیتی بپردازد و اعتماد متقابل میان اعضا را تقویت کند. بیجینگ درصدد است همکاری‌ها را به بخش اقتصاد نیز گسترش دهد و از ظرفیت‌های این سازمان برای همگرایی منطقه‌ای استفاده کند. هنوز درباره تقویت همکاری اقتصادی در چارچوب این سازمان، میان اعضا اجماع ایجاد نشده است. کشورهای منطقه استدلال می‌کنند که اقتصاد آن‌ها توان رقابت با چین را ندارد و رسیدن به همگرایی یا موافقت‌نامه تجارت آزاد، این کشورها را به بازار مصرف کالاهای چینی تبدیل می‌کند. روسیه نیز با توافق‌نامه تجارت آزاد موافق نیست

-
1. Jizzakh and Angren
 2. Angren-Pap Railway
 3. Tuegra
 4. Osh
 5. Erkistan
 6. Naryn
 7. Datka-Kemin Power Line

و بر این نظر است که این سازوکار، سهم این کشور را در بازار منطقه کاهش خواهد داد؛ بنابراین، چین باید برای همگرایی منطقه‌ای، مذاکرات را تقویت کند و در این مسیر، به همکاری روسیه نیاز دارد تا به تدریج، موانع تجاری موجود در منطقه کاهش یابد. افزایش اعضای سازمان شانگهای و امضای موافقت‌نامه‌های همکاری میان این سازمان و سازمان‌های منطقه‌ای دیگر نیز می‌تواند فرایند همگرایی منطقه‌ای را در آسیای مرکزی تقویت و تسریع کند. بیجینگ برای تحریک همگرایی، ابتکارهایی را نیز مطرح کرده است. طرح کمربند اقتصادی جاده ابریشم، همگرایی اقتصادی میان کشورهای منطقه را تقویت می‌کند و موجب می‌شود که آن‌ها بتوانند از سرمایه، نیروی انسانی، و منابع طبیعی خود بهتر استفاده کنند و وارد اقتصاد جهانی شوند. بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا^۱ و صندوق جاده ابریشم^۲ نیز ابزارهای مالی‌ای هستند که چین می‌تواند به منظور گسترش نفوذ خود و تقویت همگرایی از آن‌ها استفاده کند. یکی دیگر از ظرفیت‌های سازمان شانگهای، بخش انرژی است. چین در تلاش است تا در چارچوب این سازمان، ساختاری برای همکاری در زمینه انرژی ایجاد شود؛ زیرا، این سازمان، هم دربردارنده بزرگ‌ترین تولیدکنندگان انرژی (روسیه) و هم بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان انرژی (چین و هند) است. این همکاری می‌تواند، امنیت انرژی چین را از طریق کاهش وابستگی به تولیدکنندگان خاورمیانه‌ای، بهتر تأمین کند (NA-Xi et al., 2020: 58-65).

۴-۳. چالش‌های دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی

دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی با چالش‌هایی روبه‌رو است که ازجمله آن‌ها می‌توان به حضور قدرت‌های رقیب، چین‌هراسی در منطقه، و شکنندگی دولت‌های منطقه اشاره کرد.

۴-۳-۱. حضور قدرت‌های رقیب

پایان جنگ سرد، توجه قدرت‌های بزرگ را به منطقه آسیای مرکزی جلب کرد؛ تاجایی که تحلیلگران، رقابت قدرت‌های بزرگ در منطقه را «بازی بزرگ جدید» نامیده‌اند. قدرت‌هایی همچون ایالات متحده، روسیه، ترکیه، هندوستان، و چین برای پیشبرد منافع خود در این منطقه در حال رقابت هستند.

-
1. Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB)
 2. Silk Road Fund

● **فدراسیون روسیه؛ ثبات و امنیت در خارج نزدیک:** روسیه به‌طور سنتی، قدرت مسلط آسیای مرکزی بوده، اما پس از جنگ سرد، نفوذ آن به‌گونه‌ای چشمگیر کاهش یافته است. روس‌ها پس از جنگ سرد چند هدف مهم را در منطقه دنبال می‌کنند. نخستین هدف آن‌ها، حفظ امنیت و ثبات در آسیای مرکزی است. روس‌ها نگران بی‌ثباتی‌های ناشی از بنیادگرایی اسلامی و جرائم سازمان‌یافته فراملی در منطقه هستند. این نگرانی موجب شده است که آن‌ها، کنشگر امنیتی مسلط در منطقه باشد و با در اختیار داشتن پایگاه‌های نظامی و همکاری با سرویس‌های امنیتی کشورهای منطقه، به ثبات و امنیت منطقه کمک کنند. دومین هدف روسیه، کنترل منابع هیدروکربن منطقه، به‌ویژه مسیرهای انتقال انرژی، است که در این مورد باید گفت، به دلیل مشارکت فعال چین و عدم توانایی مالی روسیه، کنترل مسکو بر منابع انرژی منطقه به شدت تضعیف شده است. سومین هدف روس‌ها، دور نگه داشتن منطقه از حوزه نفوذ غرب است. مسکو، آسیای مرکزی را حیاط خلوت و به اصطلاح، خارج نزدیک خود به‌شمار می‌آورد و به‌شدت از پیشروی نفوذ غرب در این منطقه نگران است (Stronski & Ng, 2018: 10-14).

در مورد فعالیت‌های اقتصادی روسیه باید گفت، امروزه نقش مسکو به‌لحاظ اقتصادی تضعیف شده است که یکی از مهم‌ترین دلایل آن، ناتوانی مسکو در تأمین مالی طرح‌های زیربنایی منطقه است. این مسئله موجب شده است که چین، روسیه را پشت سر بگذارد و به مهم‌ترین کنشگر اقتصادی منطقه تبدیل شود. همچنین، باید اشاره کرد که پس از بحران اوکراین، نخبگان آسیای مرکزی به نیت‌های مسکو بدبین شده و بیشتر به‌سوی چین تمایل یافته‌اند. بر این اساس، به‌نظر می‌رسد که میان چین و روسیه در منطقه، نوعی تقسیم‌کار انجام شده است؛ به‌گونه‌ای که تأمین امنیت منطقه به مسکو واگذار شده و بیجینگ نیز توسعه اقتصادی را عهده‌دار شده است. روی هم رفته، پس از تنش‌های ایجادشده در روابط غرب و روسیه، مسکو بیشتر به‌سوی چین متمایل شده و دو کشور با هدف مقابله با نفوذ غرب، به همکاری در آسیای مرکزی پرداخته‌اند. البته طرفین در مورد مسائل اقتصادی اختلاف‌هایی با یکدیگر دارند؛ به‌عنوان نمونه، مسکو تلاش‌های بیجینگ برای تأسیس منطقه آزاد تجاری در آسیای مرکزی را ناکام گذاشته است. در عین حال، روسیه از سرمایه‌گذاری چین به‌منظور بهبود زیرساخت‌ها و رفاه اقتصادی منطقه استقبال کرده است؛ زیرا در غیر این صورت، کشورهای منطقه برای برآوردن نیازهای اقتصادی به‌سوی غرب متمایل خواهند شد (Skalamera, 2017: 130-134).

در مجموع، روسیه به‌لحاظ اقتصادی در آسیای مرکزی به‌حاشیه رانده شده است که می‌توان سه دلیل عمده را برای آن مطرح کرد. دلیل نخست، مشکلات اقتصادی روسیه و کاهش ارزش پول این کشور و

فقدان توانایی مالی برای سرمایه‌گذاری در منطقه است؛ دلیل دوم این است که جهت‌گیری اقتصادی در سیاست خارجی روس‌ها ضعیف است و آن‌ها بیشتر بر قدرت سخت در آسیای مرکزی متمرکز هستند و خواهان این هستند که نقش امنیتی آن‌ها، انحصاری باقی بماند؛ دلیل سوم، نفوذ اقتصادی فزاینده چین است که توانسته با کمک‌های سخاوتمندانه و توانایی مالی خود، کشورهای منطقه را به‌سوی خود متمایل کند. به‌نظر می‌رسد که روسیه نیز حساسیتی در برابر نفوذ اقتصادی چین نشان نمی‌دهد و عواملی همچون حفظ ثبات، مبارزه با افراط‌گرایی و مقابله با نفوذ غرب، دو کشور را به‌سوی همکاری در منطقه سوق داده است.

• **ترکیه؛ قدرت نرم و نفوذ اقتصادی:** ترکیه پس از جنگ سرد با تبلیغ ریشه‌های قومی، زبانی، و فرهنگی مشترک، در پی گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی بوده است. جمعیت قابل توجهی از ترک‌ها در منطقه پراکنده هستند و ترکیه با تأکید بر ریشه‌های قومی، این منطقه را سرزمین پدری ترک‌ها به‌شمار می‌آورد. عامل دیگری که توجه ترکیه را به آسیای مرکزی معطوف کرده است، منابع انرژی منطقه و تلاش‌های ترکیه برای تبدیل شدن به کانون مسیرهای انتقال انرژی است. ترک‌ها سعی می‌کنند تا منابع انرژی منطقه را به اروپا منتقل کنند (Duarte, 2014: 36). در بعد سیاسی نیز ترکیه در پی این است که خود را به‌عنوان الگوی حکمرانی به کشورهای منطقه معرفی کند؛ الگویی که توانسته است بین ارزش‌های اسلامی و مدرنیسم و جهانی‌شدن، سازگاری برقرار کند. ترکیه تلاش کرده است که همکاری‌های خود با کشورهای منطقه را در قالب شورای همکاری دولت‌های ترک‌زبان^۱، نهادینه‌سازی کند که در این زمینه موفقیت محدودی به‌دست آورده و برخی دولت‌های منطقه از این ایده ترکیه استقبال نکرده‌اند. ابعاد اقتصادی روابط ترکیه و آسیای مرکزی، رشد چشمگیری داشته است. اکنون ترکیه پس از چین و روسیه، سومین شریک تجاری منطقه است. تجارت دوجانبه میان ترکیه و کشورهای منطقه در سال ۲۰۱۰، ۶/۵ میلیارد دلار بوده است. شرکت‌های ترک، سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای را در منطقه، به‌ویژه در بخش ساخت‌وساز، انجام می‌دهند. اکنون نزدیک به دوهزار شرکت ترک، با ۴/۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری، در منطقه فعال هستند. فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی ترکیه نیز قابل توجه است؛ به‌عنوان نمونه، ترکیه در تأسیس دانشگاه، مدارس مذهبی، و جذب دانشجویان نیز پیشگام است؛ بنابراین، این کشور از ابزارهای قدرتمندی برای اعمال قدرت نرم و گسترش نفوذ اقتصادی در منطقه برخوردار است (Balcer, 2012: 152-158).

1. The Cooperation Council of Turkic Speaking States

در مجموع، ترکیه با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم، یعنی ویژگی‌های قومی و مذهبی مشترک، توانسته است در ابعاد اقتصادی، موفق‌تر از کنشگران دیگر (به جز چین) عمل کند. البته دولت‌های اقتدارگرای آسیای مرکزی، به دلیل تلاش ترکیه برای معرفی نظام خود به عنوان الگوی حکمرانی، به آنکارا بدبین هستند. حمایت‌های ترکیه از جنبش‌های اسلام‌گرای آسیای مرکزی نیز اعتراض دولت‌های منطقه را در پی داشته است. به نظر می‌رسد، ترکیه در بلندمدت و در مقایسه با کنشگران دیگر، رقیب قابل توجهی برای چین به شمار می‌آید. هرچند توانایی اقتصادی آن با چین قابل مقایسه نیست، اما قدرت نرم به این کشور کمک می‌کند تا تصویر خود را در منطقه بهبود بخشد.

● **ایالات متحده آمریکا؛ فقدان راهبرد مشخص:** روابط ایالات متحده و کشورهای آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی، به دو مرحله تقسیم می‌شود. مرحله نخست، از زمان استقلال دولت‌های منطقه تا حادثه ۱۱ سپتامبر را دربر می‌گیرد. سه هدف عمده آمریکا در این برهه عبارت است از: برچیدن تسلیحات کشتار جمعی شوروی در منطقه، کمک به حفظ حاکمیت و استقلال دولت‌های نوپای منطقه، شکستن انحصار روسیه بر منابع انرژی و خطوط انتقال انرژی. مهم‌ترین نقطه عطف روابط آمریکا و آسیای مرکزی، استفاده واشنگتن از پایگاه‌های نظامی کشورهای منطقه برای پشتیبانی لجستیک از نیروهایش در جنگ افغانستان، پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، بود (Oliver & Shlapak, 2005: 6-11). اهداف آمریکا در هزاره جدید در این منطقه را می‌توان چنین برشمرد: ۱) بهبود شاخص‌های حکمرانی سیاسی و اصلاحات اقتصادی بازارمحور؛ ۲) حفظ ثبات، امنیت، مبارزه با تروریسم و کاهش احتمال منازعات درون کشورها و بین دولت‌های منطقه؛ ۳) جلوگیری از هژمونی چین و روسیه در منطقه و کاهش نفوذ آن‌ها. گفتنی است، دو دهه تلاش‌های واشنگتن برای پیگیری اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای منطقه، موفقیتی نداشته است. نقش چین و روسیه و میراث شوروی، تلاش‌های آمریکا برای اصلاحات در منطقه را ناکام گذاشته است. در مورد فعالیت‌های اقتصادی آمریکا در منطقه نیز می‌توان گفت، این کشور دیپلماسی اقتصادی فعالی در این منطقه ندارد. رقم کمک‌های اقتصادی آمریکا به کشورهای منطقه از زمان استقلال آن‌ها تا سال ۲۰۱۴، تقریباً ۶/۸ میلیارد دلار بوده است که در مقایسه با کمک‌های چین، ناچیز است. در حوزه انرژی، آمریکا در پی انتقال انرژی این منطقه به اروپا و شکستن انحصار روسیه است. همچنین، ایالات متحده به دنبال احداث خط لوله گاز ترکمنستان-افغانستان-پاکستان-هندوستان است که به دلیل چالش‌های امنیتی در افغانستان و پاکستان، پیشرفتی نداشته است.

چین و ایالات متحده در آسیای مرکزی، منافع مشترکی در مبارزه با تروریسم، حفظ ثبات و امنیت، و

بهبود سطح رفاه اقتصادی منطقه دارند؛ اما کشورهای منطقه، همکاری اقتصادی با چین را به دلیل عدم مداخله بیجینگ در امور داخلی خود ترجیح می‌دهند. در حالی که کمک‌های امریکا مشروط به اصلاحات سیاسی و اقتصادی است (Rumer et al., 2016: 18-21).

روی هم رفته، ایالات متحده امریکا برای گسترش حضور و نفوذ در آسیای مرکزی، با محدودیت‌هایی از جمله نقش آفرینی چین و روسیه روبه‌رو است. در بعد امنیتی، روسیه مانع کنشگری فعال ایالات متحده شده و در بعد اقتصادی، چین به کنشگر مسلط تبدیل شده است. به نظر می‌رسد، واشنگتن، تلویحاً نقش اقتصادی چین در منطقه را پذیرفته و آن را برای بهبود زیرساخت‌ها و ارتقای شاخص‌های رفاه، مفید می‌داند، اما انتقادهای جدی‌ای به رویکرد نومرکانیستی چین و تلاش آن برای حفظ رژیم‌های اقتدارگرای منطقه دارد.

● **هندوستان؛ نگاه به شمال:** هندوستان، روابط تجاری و فرهنگی دیرینه‌ای با آسیای مرکزی دارد. این کشور پس از جنگ سرد، روابط خود با منطقه را با تکیه بر پیوندهای تمدنی و فرهنگی گسترش داده است. در بعد سیاسی، هند از استقرار نظم سکولار و دموکرات در منطقه استقبال کرده و در صدد است تا دموکراسی متکثر خود را به عنوان الگویی برای جوامع چندقومی منطقه معرفی کند. هند از فعالیت بنیادگرایان اسلامی در منطقه نیز نگران است. با توجه به فعالیت‌های فراملی بنیادگرایان منطقه و ارتباط آن‌ها با القاعده و طالبان، آن‌ها می‌توانند تهدیدهایی علیه هند در کشمیر ایجاد کنند. دهلی‌نو در پی این است که جامعه متکثر قومی و مذهبی خود را از پتانسیل‌های گسترش امواج افراط‌گرایی منطقه، مصون نگه دارد. قاچاق مواد مخدر و مدیریت ضعیف مرزها توسط دولت‌های منطقه، بر شدت نگرانی‌های دهلی‌نو افزوده است. توجه بیشتر هند به منطقه، واکنشی به گسترش نفوذ رقیب مهم آن، یعنی چین، در منطقه نیز به شمار می‌آید و هند نمی‌خواهد در این منطقه منفعل عمل کرده و شاهد پیشی گرفتن چین از خود باشد (Wani, 2020: 19-23). در بعد اقتصادی، منابع انرژی منطقه برای رفع نیازهای فزاینده هند به واردات انرژی، مهم است. اکنون بخش عمده واردات انرژی هند از منطقه بی‌ثبات و پرتنش خاورمیانه است و دهلی‌نو، خواهان متنوع‌سازی منابع واردات انرژی است و از این لحاظ، آسیای مرکزی، شریک مناسبی برای این کشور به شمار می‌آید. دهلی‌نو، آسیای مرکزی را دروازه ورود به اوراسیا نیز قلمداد می‌کند. جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز هندوستان را به عنوان موازنه‌گری در برابر وابستگی خود به چین و روسیه

در نظر گرفته‌اند. مقام‌های هند، در سال ۲۰۱۲، سیاست «اتصال آسیای مرکزی»^۱ را مطرح کردند که هدف از آن، تضمین تبادلات فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی عنوان شده است. فعالیت‌های اقتصادی هند در منطقه، چندان برجسته نیست. در بخش انرژی، مهم‌ترین طرح، خط لوله گاز ترکمنستان-افغانستان-پاکستان-هندوستان است که به دلیل چالش‌های امنیتی، متوقف شده است. همچنین، دهلی‌نو در بندر چابهار ایران، سرمایه‌گذاری کرده است تا بتواند از این طریق، تجارت با آسیای مرکزی را گسترش دهد. افزون‌براین، هند می‌تواند از راه آهن قزاقستان-ترکمنستان-ایران به منظور تسهیل تجارت استفاده کند. نفوذ اقتصادی هند در منطقه با چالش‌هایی روبه‌رو است؛ نخست اینکه، هند اصلاحات بازاری گسترده‌ای را تجربه کرده و بخش خصوصی در اقتصاد آن بسیار فعال است. دولت هند نمی‌تواند بخش خصوصی را وادار کند تا در خدمت سیاست‌های دولت باشند؛ دوم اینکه، ریسک سرمایه‌گذاری در آسیای مرکزی بالا است و شرکت‌های هندی ترجیح می‌دهند، در مناطق با ثبات‌تری سرمایه‌گذاری کنند. ضمن اینکه شرکت‌های هندی، برخلاف شرکت‌های چینی، از حمایت کامل دولت برخوردار نیستند؛ سوم اینکه، عوامل جغرافیایی، موانع مهمی در ارتباط هند با آسیای مرکزی به‌شمار می‌آیند. مسیر زمینی افغانستان، چالش‌های امنیتی دارد و مسیر پاکستان نیز به دلیل تنش‌های شدید در روابط اسلام‌آباد-دهلی‌نو، قابل استفاده نیست. مسیر ایران نیز به دلیل تحریم‌های ایالات متحده، دشواری‌های خاص خود را دارد (Lee & Gill, 2015: 111-114).

در مجموع، اگرچه نفوذ اقتصادی چین در آسیای مرکزی با قدرت‌های رقیب قابل مقایسه نیست، اما حضور آن‌ها در منطقه، محدودیت‌هایی برای بیجینگ پدید می‌آورد. نفوذ اقتصادی فزاینده چین، قدرت‌های دیگر را وادار می‌کند تا به گونه‌ای فعالانه، در جست‌وجوی فرصت‌های تجاری در منطقه باشند. جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز در شرایط رقابت قدرت‌ها باید به موازنه‌سازی میان شرکای خود پردازند و مجبورند به گونه‌ای محتاطانه با چین همکاری کنند تا متهم به جانبداری از این کشور نشوند. رقبای چین سعی می‌کنند با ابتکارهای خود، مانع نفوذ اقتصادی انحصاری بیجینگ در منطقه شوند. روسیه از طریق اتحادیه اقتصادی اوراسیا^۲، ترکیه توسط شورای دولت‌های ترک‌زبان^۳، و هندوستان با استفاده از سیاست نگاه به شمال، در پی کنترل و تعدیل نقش اقتصادی چین در منطقه هستند.

1. Connect Central Asia Policy
2. Eurasian Economic Union
3. Organization of Turkic States

۲-۳-۴. چین‌هراسی در آسیای مرکزی

پدیده چین‌هراسی در طول تاریخ روابط چین-آسیای مرکزی وجود داشته است. یکی از عوامل ظهور این پدیده، سنت‌های کهن ملت‌های منطقه است که چینی‌ها را دشمن ترک‌ها و اسلام به‌شمار می‌آورند. تفاوت‌های فرهنگی میان چینی‌ها و ملت‌های منطقه نیز از عوامل تقویت چین‌هراسی به‌شمار می‌آید (Peyrouse, 2016: 15). در دوران مدرن نیز تبلیغات شوروی علیه بیجینگ، تصویر چین را در ذهن ملت‌های منطقه، منفی کرده بود. در سال‌های اخیر نیز، سیاست‌های چین در برابر اقلیت اویغورها و سرکوب آن‌ها، حساسیت‌های مردم منطقه را برانگیخته است. فعالیت‌های زیرزمینی اویغورها، احساسات منفی در برابر چین را گسترش داده است. افزون‌براین، نفوذ اقتصادی فزاینده بیجینگ در منطقه، شک و تردیدها در مورد نیت‌های واقعی چین را برانگیخته و حتی برخی تحلیلگران منطقه استدلال می‌کنند که این کشور، در صدد وابسته کردن منطقه به خود به‌لحاظ اقتصادی است. تحلیلگران به موافقت‌نامه‌های اقتصادی میان چین و کشورهای منطقه و شرایط سخت بازپرداخت وام‌ها، به‌عنوان شواهد ادعاهای خود استناد می‌کنند. گروه‌هایی مانند اتحادیه‌های کارگران، بازرگانان، و کارآفرینان غیروابسته به نخبگان حاکم در کشورهای منطقه نیز به شدت نگران گسترش نفوذ اقتصادی چین در منطقه‌اند. آن‌ها بر این نظرند که منافع حاصل از گسترش روابط با چین، تنها در اختیار خانواده‌های مقام‌های حاکم و بازرگانان وابسته به آن‌ها است. آن‌ها همچنین، به فساد در واگذاری سهام شرکت‌ها و کارخانه‌ها به چین اشاره می‌کنند. فعالان اجتماعی نیز بر این نظرند که فعالیت‌های صنعتی چین، آسیب‌های زیادی به محیط زیست منطقه وارد می‌کند. رسانه‌های روسی زبان نیز با انتقاد از فعالیت‌های اقتصادی چین، به چین‌هراسی دامن می‌زنند. افزون‌براین، نتایج نظرسنجی‌های انجام‌شده حاکی از این است که از نظر مردم منطقه، چین، چالشی برای آینده آن‌ها به‌شمار می‌آید (Skalamera, 2017: 136, Peyrouse, 2017: 18-21).

درمجموع، رشد احساسات ضدچینی می‌تواند تأثیر منفی‌ای بر فعالیت‌های اقتصادی چین داشته باشد. چین‌هراسی، موجب شکل‌گیری تصور منفی در مورد این کشور و افزایش تردیدها درباره انگیزه فعالیت‌های چین در منطقه می‌شود. در این شرایط، افکار عمومی در مقابل گسترش نفوذ اقتصادی چین حساس می‌شود که این امر می‌تواند به انگیزه‌ای برای آسیب رساندن به منافع این کشور تبدیل شود. تصویر منفی از چین موجب می‌شود که افکار عمومی بر نخبگان سیاسی و اقتصادی، فشار وارد کند و آن‌ها را به کاهش تعاملات اقتصادی با چین به‌منظور جلوگیری از وابستگی به این کشور وادار کند. بیجینگ برای مقابله با چین‌هراسی، از قدرت نرم خود استفاده می‌کند. این قدرت، مبتنی بر بده‌بستان‌های فرهنگی و آموزش است که عمدتاً در قالب مؤسسه‌های کنفوسیوس دنبال می‌شود. قدرت نرم به چین کمک می‌کند

تا با احساسات ضدچینی مقابله کند و تصویری مثبت و خیرخواه از خود نشان دهد.

۳-۴. شکنندگی دولت‌های آسیای مرکزی

دولت‌های آسیای مرکزی به دلیل فرایند ناموفق دولت‌سازی و مشکلات ساختاری عمیق، دولت‌هایی ضعیف و شکننده هستند. این دولت‌ها گرفتار بی‌ثباتی‌ها و مشکلات اقتصادی و سیاسی پرشماری هستند و امنیت آن‌ها نیز شکننده است. افزون‌براین، میراث شوروی نیز موجب شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرا و فاسدی شده است که در برابر هرگونه اصلاحات جدی و مؤثر، مقاومت می‌کنند. ضعف نهاد دولت در این منطقه به اندازه‌ای است که برخی تحلیلگران، از احتمال فروپاشی دولت در تاجیکستان و قرقیزستان ابراز نگرانی می‌کنند (Rumer et al., 2016: 21). این ضعف و شکنندگی، موجب بروز مشکلات پرشماری شده است. دولت‌های منطقه، قادر به مدیریت اقتصادی و حکمرانی خوب نیستند. ناتوانی دولت‌ها موجب شده است که جرائم سازمان‌یافته و قاچاق مواد مخدر در منطقه، افزایش یابد و تهدیدی جدی برای ثبات و امنیت این دولت‌ها ایجاد شود. افزون‌براین، بنیادگرایی اسلامی و همکاری گروه‌های اسلام‌گرا با طالبان و القاعده نیز معضل دیگری برای دولت‌های منطقه به‌شمار می‌آید. درگیری میان دولت‌های منطقه بر سر منابع آب و همچنین، تنش‌های درون دولت‌ها ناشی از وجود جوامع چندقومی، بر شدت تنش‌ها در منطقه افزوده است. مجموعه این عوامل، تقویت بی‌ثباتی و شکنندگی امنیت را در منطقه در پی داشته است (Pantucci & Oresman, 2018: 90-91).

گفتنی است، ثبات و امنیت شکننده دولت‌های منطقه، منافع چین را آسیب‌پذیر می‌کند و خطر فعالیت‌های اقتصادی را افزایش می‌دهد. افزون‌براین، بی‌ثباتی و امنیت شکننده، فرایند همگرایی اقتصادی منطقه‌ای را کند، و همکاری‌ها را بر موضوعات امنیتی، متمرکز می‌کند. این شرایط، چین را به همکاری با قدرت‌های دیگر در منطقه وادار می‌کند. بیجینگ، به‌طور ویژه به همکاری با کنشگر امنیتی مسلط در منطقه، یعنی روسیه، نیازمند است. چین، راه‌حل مشکلات موجود را بهبود استانداردهای زندگی و رفاه می‌داند که مستلزم هزینه‌های اقتصادی بیشتری برای بیجینگ است. این درحالی است که قدرت‌های دیگر، به‌ویژه غربی‌ها، بر ایجاد سازوکارهای دموکراتیکی همچون حقوق بشر و دموکراسی تأکید دارند و از رویکرد چین برای حل مشکلات منطقه انتقاد می‌کنند.

نتیجه‌گیری

امروزه دیپلماسی اقتصادی به‌معنای اهمیت یافتن متغیرهای اقتصادی در سیاست خارجی، بیش از

گذشته مورد توجه دولت‌ها است. آن‌ها در پاسخ به چالش‌های ناشی از روندهای هم‌زمان جهانی‌شدن و ملی‌گرایی، به منطقه‌گرایی روی آورده‌اند. تأسیس سازوکارهای منطقه‌ای، یکی از ابزارهای قوام‌بخش توسعه اقتصادی است. چین نیز از زمان اصلاحات، دیپلماسی اقتصادی و گسترش روابط تجاری با هم‌مناطق دنیا را دنبال می‌کند. این مقاله به واکاوی جنبه‌های گوناگون دیپلماسی اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی و ارزیابی فرصت‌ها و چالش‌های آن پرداخت. در این منطقه، فرصت‌های مهمی همچون ظرفیت‌های انرژی کشورها، بازار مصرفی منطقه، نیازمندی منطقه به جذب سرمایه خارجی و نقش تسهیلگر سازمان شانگهای، به گسترش نفوذ اقتصادی چین در منطقه کمک می‌کنند. این پتانسیل‌ها در کنار قدرت عظیم تجاری و مالی چین، این کشور را به مهم‌ترین کنشگر در اقتصاد آسیای مرکزی تبدیل کرده است. در کنار فرصت‌های یادشده، چالش‌های سیاسی و امنیتی‌ای نیز در برابر دیپلماسی اقتصادی چین وجود دارد. این چالش‌ها عبارتند از: حضور قدرت‌های رقیب، چین‌هراسی در منطقه، و شکنندگی ثبات و امنیت دولت‌های آسیای مرکزی. در ارزیابی این چالش‌ها به‌نظر می‌رسد، حضور قدرت‌های رقیب، مهم‌ترین چالش چین باشد. قدرت‌های رقیب، در پی موازنه‌سازی در برابر نفوذ فزاینده چین در منطقه هستند و تلاش می‌کنند با ابتکارهای خویش، نقش چین را تعدیل و محدود کنند. کشورهای منطقه نیز برای متنوع‌سازی شرکای خود و پرهیز از وابستگی به چین، از قدرت‌های دیگر استقبال می‌کنند. چالش‌های ناشی از شکنندگی دولت‌های منطقه، دومین چالش چین است. شکنندگی ثبات و امنیت مشکلات سیاسی و اجتماعی‌ای به‌بار آورده است که حل آن‌ها نیازمند تغییرات بنیادینی در مدیریت اقتصادی و سیاسی جوامع منطقه است؛ اما بیجینگ موافق تغییرات رادیکال نیست. راه‌حل موردنظر چینی‌ها، بهبود استانداردهای زندگی و رفاهی است که این رویکرد، هزینه‌های چین را افزایش می‌دهد. آخرین چالش، پدیده چین‌هراسی در منطقه است که تردید و تصور منفی‌ای را در مورد نقش چین در منطقه پدید آورده است. چین از ابزارهای قدرت نرم برای کاهش احساسات ضدچینی برخوردار است و می‌تواند به تدریج با پدیده چین‌هراسی مقابله کند. درمجموع، دیپلماسی اقتصادی چین در آسیای مرکزی از چنان پویایی و خلاقیتی برخوردار است که توانسته است پس از جنگ سرد، به مهم‌ترین کنشگر اقتصادی منطقه تبدیل شود و رقبایی همچون روسیه را پشت سر بگذارد. امروزه اقتصاد منطقه، به‌ویژه در زمینه سرمایه‌گذاری زیربنایی، به گونه‌ای چشمگیر به چین وابسته شده و احتمالاً با تداوم رژیم‌های اقتدارگرای منطقه و رشد اقتصادی مداوم چین، این روند ادامه خواهد داشت.

References

- Arduino, A (2018). China's Expanding Economic Interests in Central Asia. In: *China's Omnidirectional Peripheral Diplomacy*. Edited by Jianwei Wang & Tiang Boon Hoo. World Scientific Publishing.
- Azizi, H (2017). *China & Central Asia: Regional Influence and International Hegemony*. Tehran: Mokhtab. (in Persian).
- Balcer, A (2012). Between Energy and Soft Pan-Turkism: Turkey and The Turkic Republics. *Turkish Policy Quarterly*, 11(2), 151-162.
- CEIC Data (2020). *China Crude Oil: Imports*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://www.ceicdata.com/en/indicator/china/crude-oil-imports>.
- CIA-World Fact Book (2017). *Kazakhstan: Energy, Economy*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/kz.html>.
- CIA-World Fact Book (2017). *Kyrgyzstan: Energy, Economy*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/kg.html>.
- CIA-World Fact Book (2017). *Tajikistan: Energy, Economy*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/ti.html>.
- CIA-World Fact Book (2017). *Turkmenistan: Energy, Economy*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/tx.html>.
- CIA-World Fact Book (2017). *Uzbekistan: Energy, Economy*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/uz.html>.
- Duarte, P (2014). Turkey vis-à-vis Central Asia: a Geostrategic Assessment. *Turkish Journal of International Relations*, 13(3), 31-40.
- Heath, T (2016). China's Evolving Approach to Economic Diplomacy. *Asia Policy*. No. 22, 157-192.
- Hoh, Anchi (2018). China's Belt and Road Initiative in Central Asia and the Middle East. *Digest of Middle East Studies*, 1-36.
- Karami, J & Azizi, H (2014). China's Relations with Central Asia: From Security Linkages to Regional Security Complex. *Central Eurasia Studies*, 6 (12): 135-154. (in Persian)
- Lee, L & Gill, G (2015). India, Central Asia and the Eurasian Union: a New Ballgame?. *India Quarterly*, 71(2), 110-125.
- Melnikovova, L (2020). China's Interests in Central Asian Economies. *Human Affairs*, No.30, 239-252.
- Ministry of Commerce People's Republic of China (2020). *Statistics of FDI in China*. (observed at: 2020/11/1). available at: <http://english.mofcom.gov.cn/article/statistic/foreigninvestment/>
- Mousavi Shafaei, M. & Imani, H (2018) Economic Diplomacy: An Approach to Expand of Iran's National Power. *Strategic Quarterly*, (84), 149-174. (in Persian)
- Na-Xi, et al., (2019). How the Belt and Road Initiative Can Help Strengthen the

- Role of the SCO and Deepen China's Cooperation with Russia and the Countries of Central Asia. *India Quarterly*, 75(1), 56-68.
- Neves, M (2017). Economic Diplomacy, Geo-Economics and The External Strategy of Portugal. *E-Journal of International Relations*, 8(1), 88-118.
- Okano-Heijmans, M (2011). Conceptualizing Economic Diplomacy: The Crossroads of International Relations, Economics, IPE and Diplomatic Studies. *The Hague Journal of Diplomacy*, No. 6, 7-36.
- Oliker, O & David, S (2005). *U.S. Interests in Central Asia: Policy Priorities and Military Roles*. The RAND Corporation.
- Pantucci, R & Oresman (2018). China's Strategy in Central Asia. in: *China Steps Out: Beijing's Major Power Engagement with the Developing World*. Edited By: Joshua Eisenman and Eric Heginbotham. pp. 81-101, New York: Routledge.
- Pantucci, R (2019). China in Central Asia: The First Strand of The Silk Road Economic Belt. *Asian Affairs*, 50(2), 202-215.
- Papadimitriou, P & Pistikou, V (2014). Economic Diplomacy and Security in Sovereign States. *Procedia Economics and Finance*, No. 2, 42-65.
- Peyrouse, S (2015). Discussing China: Sinophilia and Sinophobia in Central Asia. *Journal of Eurasian Studies*, No.7, 14-23.
- Reeves, J (2018). China's Silk Road Economic Belt Initiative: Network and Influence Formation in Central Asia. *Journal of Contemporary China*, 27(112), 502-518.
- Roushan et al., (2017). Multilateralism: China Strategy in Central Asia. *Strategic Quarterly*, 25 (79), 47-69. (in Persian)
- Rumer, E et al., (2016). *U.S. Policy Toward Central Asia*. Carnegie Endowment for International Peace.
- Salman, M & Geeraerts, G (2015). Strategic Hedging and China's Economic Policy in the Middle East. *China Report*, 51(2), 102-20.
- Sanjar, T et al., (2019) Study on China's Investment in Central Asia. *International Journal of Innovation Education and Research*, 7(4), 299-314.
- Sazmand, B & kolaee, E (2012). Internal and External Context of Theories Transformation in Regionalism Theories. *Theoretical Politics Research*, Winter, 9, 127-146. (in Persian)
- Scobell, A et al., (2014). *China's Strategy Toward Central Asia and South Asia*. Published by the RAND Corporation. Santa Monica. Calif.
- Seabrooke, L (2015). Diplomacy as Economic Consultancy. in: *Diplomacy and the Making of World Politics*. Edited By: Ole Jacob Sending, Vincent Pouliot, and Iver B. Neumann. Cambridge University Press.
- Shahandeh, B (2000). China Foreign Policy in Central Asia and Caucaeses. *Defensive Politics*, Spring (29-30), 87-97. (in Persian)
- Shariatnia, M (2013) China & Central Asia: Change in Geoeconomy. *Central Asia and Caucaeses*, Spring (77), 133-150. (in Persian)
- Silva, J & Galito, M (2014). China's Approach to Economic Diplomacy and Human Rights. *International Journal of Diplomacy and Economy*, 2(1/2), 23-41.
- Skalamera, M (2017). Russia's Lasting Influence in Central Asia. *Survival*, 59(6),

- 123-142.
- Statista (2020). *Annual Outflow of Foreign Direct Investment (FDI) from China Between 2009 and 2019*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://www.statista.com/statistics/858019/china-outward-foreign-direct-investment-flows/#:~:text=In%202019%2C%20the%20value%20of,approximately%20117.12%20billion%20U.S.%20dollars>.
- Statista (2020). *Total Chinese Investments Between 2005 And 2019, By Global Region*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://www.statista.com/statistics/276607/chinese-investments-by-global-region/>.
- Stronski, P & Ng, N (2018). *Cooperation and Competition: Russia and China in Central Asia, The Russian Far East, and The Arctic*. Carnegie Endowment for International Peace.
- Trade Map (2020). *Bilateral Trade Between China and Africa*. (observed at: 2020/11/1). available at: https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm.
- Trade Map (2020). *Bilateral Trade Between China and Association of South-East Asian Nations (ASEAN)*. (observed at: 2020/11/1). available at: https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm.
- Trade Map (2020). *Bilateral Trade Between China and Central Asian Republics*. (observed at: 2020/11/1). available at: https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm.
- Trade Map (2020). *Bilateral Trade Between China and Europe*. (observed at: 2020/11/1). available at: https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm.
- Trade Map (2020). *Bilateral Trade Between China and Latin America and the Caribbean*. (observed at: 2020/11/1). available at: https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm.
- Trade Map (2020). *Bilateral Trade Between China and North American Free Trade Agreement (NAFTA)*. (observed at: 2020/11/1). available at: https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm.
- Trading Economic (2019). *Kyrgyzstan Exports By Country*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://tradingeconomics.com/kyrgyzstan/exports-by-country>.
- Trading Economic (2019). *Kyrgyzstan Imports By Country*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://tradingeconomics.com/kyrgyzstan/imports-by-country>.
- Trading Economic (2019). *Tajikistan Exports By Country*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://tradingeconomics.com/tajikistan/exports-by-country>.
- Trading Economic (2019). *Tajikistan Imports By Country*. (observed at: 2020/11/1). available at: <https://tradingeconomics.com/tajikistan/imports-by-country>.
- Wani, A (2020). *India and China in Central Asia: Understanding The New Rivalry in The Heart of Eurasia*. ORF Occasional Paper. Observer Research Foundation.
- Woolcock, Stephen (2014). *Economic Diplomacy*. In: *Diplomacy in Globalised Age*. edited by Wiseman & Care, Tehran: Abrar Moaser. (in Persian)

- World's Top Exports (2019). *Top 15 Crude Oil Suppliers to China*. (observed at: 2020/11/1). available at: <http://www.worldstopexports.com/top-15-crude-oil-suppliers-to-china>.
- Yao, Y (2015). China's Approach to Economic Diplomacy. in: *America, China, and the Struggle for World Order*. Edited by: G. John Ikenberry, Wang Jisi, and Zhu Feng, pp. 161-186, Palgrave Macmillan.

نوع مقاله: پژوهشی

وضعیت سین کیانگ و روابط چین و ترکیه

حسین اصغری ثانی^۱، سیدمسعود موسوی شفقانی^۲، مریم برازجانی^۳

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۲/۲۰ تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۴/۲۸

چکیده

منطقه خودمختار سین کیانگ از دوران سلسله هان، برای حاکمان چینی در حکم یک معمای پیچیده عمل کرده و مردم آن در حوزه‌های فرهنگی، مذهبی، قومی و... متفاوت بوده‌اند. افزون‌براین، ویژگی‌های جغرافیایی و وجود یک منطقه مرزی از عوامل دیگری است که کنترل چین بر این منطقه را به چالش کشیده است. با شروع سال ۱۹۴۹، چین با جدایی طلبی اوغورها و استقلال ترکستان شرقی، به عنوان یک معضل داخلی، روبه‌رو شد. از اوایل دهه ۱۹۹۰، چین، جنبه‌های بین‌المللی این معضل را به رسمیت شناخت و مجبور به مقابله با تجلی‌های خارجی آن شد. این سیاست جدید، روابط چین با ترکیه را که افزون‌بر پیوندهای تاریخی، زبانی، مذهبی و فرهنگی با اوغورهای مسلمان، به لحاظ ایدئولوژیکی هم از ملی‌گرایی اوغور الهام گرفته و جایگاه مناسبی برای پناهندگان اوغور است، تحت تأثیر قرار داد؛ بنابراین، نگارندگان قصد دارند به این پرسش پاسخ دهند که «وضعیت سین کیانگ چه تأثیری بر روابط چین و ترکیه داشته است؟» به نظر می‌رسد، کیفیت و کمیت روابط چین و ترکیه پیش از دهه ۱۹۹۰، با تأثیرپذیری از دگرگونی‌های سین کیانگ، در وضعیت نامطلوبی بوده و تحولات سین کیانگ پس از دهه ۱۹۹۰، تحت تأثیر روابط اقتصادی، نظامی، و سیاسی بین دو کشور، به زیان اوغورها مدیریت شده است.

واژگان کلیدی: وضعیت سین کیانگ، اوغورها، ترکیه، چین، سیاست خارجی، دیاسپورای اوغور

۱. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل (نویسنده مسئول) hasghari.sani@modares.ac.ir

۲. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، تهران، ایران shafaei@modares.ac.ir

۳. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل m.borazjani77@gmail.com

The Xinjiang Situation and China-Turkey Relations

Hossein Asghari Sani^۱ Seyyed Masoud Mousavi Shafae^۲ and Maryam Borazjani^۳

Abstract

Xinjiang Autonomous Region has been a complex puzzle for Chinese rulers throughout history and its people have been diverse in cultural, religious, and ethnic areas. In addition, geographical features and the existence of a border region challenge China's control on this area. Since 1949, the Uyghur separatists and the independence of East Turkestan as an internal problem. Since early 1990s, China has recognized the international aspects of this dilemma and has been forced to confront its consequences. The new policy affected China's relations with Turkey, which in addition to its historical, linguistic, religious and cultural ties with the Muslim Uighurs, was ideologically inspired by Uighur nationalism as well as a suitable place for Uyghur refugees. So the authors intend to investigate how the Xinjiang situation has affected China-Turkey relations. It seems that the quality and quantity of China-Turkey relations before the 1990s have been affected by the Xinjiang developments, and have been undermined, and the Xinjiang developments after the 1990s have been managed at the expense of the Uighurs by the economic, military and political relations between the two countries.

Keywords: Xinjiang situation, Uighurs, Turkey, China, Foreign policy, Uyghur Diaspora

^۱ PhD in International Relations (Corresponding Author): hasgharisani@gmail.com

^۲ Associate Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University, Faculty of Humanities, Tehran, Iran: shafae@modares.ac.ir

^۳ PhD in International Relations: m.borazjani77@gmail.com

مقدمه

منطقه خودمختار سین کیانگ، واقع در مرزهای شمال غربی چین، به عنوان بزرگ ترین واحد سیاسی چین، با بیش از ۱/۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت، جمعیتی بالغ بر ۲۰/۹۵ میلیون نفر را پوشش می دهد که ترکیب جمعیتی آن عبارتند از: اویغورها با ۴۵ درصد، هان با ۴۱ درصد، قزاقها با ۷ درصد، هوی با ۵ درصد، مغول با ۸ درصد، روس ها و بسیاری از ملیت های دیگر. پایتخت سین کیانگ، اورومچی است و از سمت شرق با استان های Qinghai و گانسو و از سمت جنوب با منطقه خودمختار تبت همجوار است. همچنین، از جنوب غرب با افغانستان و منطقه مورد مناقشه کشمیر، از غرب با قرقیزستان و تاجیکستان، از شمال غرب با قزاقستان، از شمال با روسیه، و از شمال شرقی با مغولستان مرزهای طولانی ای دارد. وسعت سین کیانگ، سه برابر فرانسه و بزرگ تر از کالیفرنیا، اورگان، واشنگتن، نوادا، مونتانا، آریزونا و آیداهو است. سین کیانگ، پس از تسلط هان ها، به عنوان یک گذرگاه اصلی و مرکز تبادلات اقتصادی و فرهنگی بین شرق و غرب، به بخش مهمی از جاده ابریشم تبدیل شده است و به عنوان یک بخش مهم و حیاتی برای یکپارچگی سرزمینی چین به یک عامل مهم در سیاست این کشور تبدیل شده است (Elmer, 2011).

نقش سین کیانگ در امنیت اقتصادی چین، گریزناپذیر است. چین با توجه به دگرگونی های بنیادین و نرخ سریع رشد، موظف است که اقدامات ضروری را برای مقابله با مشکلات کلان اقتصادی (بیکاری، نابرابری درآمد، ...) انجام دهد و دسترسی پیوسته خود به بازارهای جهانی را برای فروش محصولات خود، تضمین کند و از آنجا که برای افزایش رشد اقتصادی خود، به شدت به واردات مواد خام متکی است، باید از جریان مداوم آن ها و درعین حال، حفظ استقلال اقتصادی خود، اطمینان یابد که این امر با پرهیز از وابستگی بیش از حد به یک منبع واحد و جایگزین کردن تنوع منابع امکان پذیر می شود؛ بنابراین، منطقه خودمختار سین کیانگ، به عنوان دروازه ورود به جنوب غرب آسیا و آسیای مرکزی، نقش چشمگیری در امنیت اقتصادی و تضمین عرضه (انرژی، مواد غذایی، پنبه، و کتان) و دسترسی به بازارها دارد. همچنین، سین کیانگ نقش ویژه ای در خود کفایی چین در عرضه گاز طبیعی دارد و تولید کننده اصلی داخلی نفت چین است و انتظار می رود که تولید زغال سنگ این منطقه نیز در طول یک دهه آینده، به گونه ای چشمگیر افزایش یابد. افزون بر این، سین کیانگ به عنوان دروازه چین به آسیای مرکزی و جنوب غرب آسیا، در حال تبدیل شدن به بزرگ ترین محور و مرکز تجارت خارجی با هزینه های کاهش یافته لجستیکی است. همچنین، این منطقه خودمختار، بزرگ ترین تأمین کننده مواد اولیه صنعت نساجی چین است (Atli, A, 2016). با وجود اهمیت ژئوپلیتیکی سین کیانگ برای چین، این منطقه، میزبان یکی از درگیری های

بین‌قومی شایع است. اگرچه دولت چین، این منطقه را (به‌دلیل جمعیت عظیم اویغورهای مسلمان و ترک‌تبار) به‌عنوان یکی از پنج منطقه خودمختار به‌رسمیت شناخته است، اما درگیری‌های متفاوت و پرشماری برای استقلال (با عنوان دولت ملی مستقل ترکستان شرقی) وجود داشته و همچنان وجود دارد. این استقلال‌طلبی و تجزیه‌طلبی افزون‌بر دارا بودن ریشه‌های تاریخی و اذعان اویغورها به اشغال شدن توسط جمهوری خلق چین، به‌دلیل سیاست‌های ناعادلانه حکومت، غفلت از توسعه غرب چین با نیم‌نگاهی به اویغورها و احساس سرکوب مذهبی و فرهنگی توسط مقامات حزب کمونیست رخ داده است. در یک دهه اخیر، احیای قدرت سیاسی مسلمانان بسیار مشهود بوده و در نتیجه، این منطقه، صحنه درگیری‌های پیاپی خودمختاری و حتی استقلال بوده است. در همین راستا، طرح توسعه غرب به‌منظور انتقال سرمایه‌های میلیارد دلاری برای زیرساخت‌های اقتصادی منطقه (حمل‌ونقل، صنایع کلان، و توسعه انرژی)، در راستای همگرایی سین‌کیانگ مطرح شد. بحران سین‌کیانگ، به دلایلی مانند وجود جمعیت چشمگیر مسلمانان اویغور، سبب واکنش‌های فراوان خارجی شد و با تأثیرگذاری بر سیاست بین‌الملل، به یک بحران برون‌مرزی تغییر یافت. کشورهای مسلمان، نمی‌توانستند در برابر سرکوب مسلمانان اویغور بی‌توجه باشند و در این میان، ترکیه، افزون‌بر پیوندهای دینی، به‌دلیل وابستگی‌های قومی، کنش‌ها و واکنش‌های بیشتری در برابر سرکوب اویغورها نشان داد. ریشه حمایت‌های ترکیه از اویغورها، به قرن نوزدهم بازمی‌گردد؛ زمانی که امپراتوری چین و عثمانی برای حاکمیت و اعمال کنترل بر جنوب غرب سین‌کیانگ با یکدیگر رقابت می‌کردند (Honghui, 2016: 104)؛ بنابراین، نگارندگان قصد دارند به این پرسش پاسخ دهند که «وضعیت سین‌کیانگ چه تأثیری بر روابط خارجی چین و ترکیه داشته است؟» به‌نظر می‌رسد، کیفیت و کمیت روابط خارجی چین و ترکیه، پیش از دهه ۱۹۹۰ با تأثیرپذیری از تحولات سین‌کیانگ، کاهش یافته و در وضعیت نامطلوبی بود و دگرگونی‌های سین‌کیانگ پس از دهه ۱۹۹۰، با تأثیرپذیری از روابط اقتصادی، نظامی، و علمی بین دو کشور، به‌زیان اویغورها مدیریت شده است.

۱. پیشینه پژوهش

داده‌های زیادی درباره سیاست داخلی، سیاست خارجی، و روابط خارجی چین با ترکیه وجود دارد؛ اما کمتر به موضوع سین‌کیانگ توجه شده است. درحالی‌که نویسندگان پژوهش حاضر، تأثیر متغیر سین‌کیانگ را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موضوع‌های سیاست داخلی چین، بر روابط خارجی دو کشور چین و ترکیه بررسی کرده‌اند.

المر در مقاله‌ای با عنوان «تبت و سین کیانگ: ارزش چهارگانه برای چین» (Elmer, 2011)، تأکید کرده است که تبت و سین کیانگ، دو مورد از تقسیمات پنج‌گانه اداری‌ای هستند که در چارچوب جمهوری خلق چین، به‌عنوان مناطق خودمختار شناخته شده و به اقلیت‌های ملی اختصاص یافته‌اند؛ اما به‌دلیل حرکت و جنبش‌های استقلال‌طلبانه ملی در سرتاسر جهان شهرت دارند. در این مقاله از یکپارچگی سرزمینی، توسعه اقتصادی، امنیت منابع، و ژئوپلیتیک، به‌عنوان ارزش‌های چهارگانه سین کیانگ و تبت برای دولت چین یاد شده است.

در مقاله‌ای با عنوان «توسعه اجتماعی-اقتصادی سین کیانگ: نقش طرح ابتکاری «یک کمربند، یک جاده» (EIAS Briefing Seminar, 2017)، اشاره شده است که سین کیانگ، به‌عنوان بزرگ‌ترین بخش تقسیم‌بندی اداری چین، در مسیر طرح «یک کمربند، یک جاده» قرار گرفته است؛ بنابراین، چین سعی دارد با سرمایه‌گذاری فزاینده در این منطقه و افزایش کیفیت زندگی مردم، ضمن ایجاد همگرایی، امنیت طرح «یک کمربند، یک جاده» را تضمین کند.

کولاک/وغللو در مقاله‌ای با عنوان «روابط چین-ترکیه: یک چشم‌انداز ترکی» (Colakoglu, 2015)، تنها فراز و فرود روابط ترکیه و چین را از سال ۱۹۴۹ به‌این‌سو بررسی کرده است. نویسنده در این میان، موضوع سین کیانگ را تنها به‌عنوان یک مؤلفه در روابط دو کشور در نظر گرفته است نه بیشتر.

یلینک در مقاله‌ای با عنوان «چرا روابط بین چین و ترکیه مستحکم می‌شود؟» (Yellinek, 2017)، دلایل تحکیم روابط چین و ترکیه را بررسی کرده و نشان داده است که منافع ترکیه در همراهی با چین، به‌ویژه پس از کودتای ناموفق علیه رئیس‌جمهور ترکیه، به‌اندازه‌ای زیاد است که نمی‌تواند آن را قربانی موضوع سین کیانگ کند.

اگرچه برخی از مقاله‌های یادشده، روابط خارجی ترکیه و چین را بررسی کرده‌اند، اما هیچ‌یک از آن‌ها به‌طور خاص، متغیر سین کیانگ را واکاوی نکرده است. پژوهش حاضر، برخلاف پیشینه پژوهشی بالا، قصد دارد، تأثیر بحران سین کیانگ را بر روابط خارجی چین و ترکیه بررسی و تحلیل کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

در نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل، تفاوت جدی‌ای میان روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دیده نمی‌شد. این روایت از واقع‌گرایی، به‌این‌سبب که به سیاست خارجی در کنار روابط بین‌الملل و حتی برای تبیین آن توجه داشت، تلاشی در راستای تبیین سیاست خارجی به‌گونه‌ای عام و جهان‌شمول بود؛ زیرا تبیین

و پیش‌بینی رفتارهای دولت‌ها، تاحدزیادی برپایه مفهوم منافع ملی و شرط رفتار عقلانی از سوی آن‌ها، امکان‌پذیر بود (Carlsnaes, 2002: 333)؛ اما به تدریج، برخی از اندیشمندان عرصه سیاست بین‌الملل به این نتیجه رسیدند که این رویکرد با تأکید بر قدرت و منافع ملی قادر به تبیین بسیاری از چرایی‌های پدیده‌های بین‌المللی و رفتار حکومت‌ها نخواهد بود. در همین راستا، اندیشمندان رفتارگرا در پی آن بودند که آنچه را که «جعبه سیاه» دولت نامیده می‌شود، بگشایند تا به پاسخی برای این چرایی‌ها دست یابند. مطالعه منابع مرتبط با سیاست خارجی در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ نشان می‌دهد که چگونه مطالعه علمی سیاست خارجی، با تأثیرپذیری از رفتارگرایی و توجه به سطح خرد تحلیل، ظهور و بروز یافت. دیدگاه‌های خردگرایانه‌ای که درباره تصمیم‌گیری مطرح شدند، با بحث‌هایی در زمینه نقش اطلاعات، تأثیر تفکر گروهی، نقش سازمان‌ها، اهمیت سیاست دیوان‌سالارانه، نقش برداشت‌های ذهنی، و تعریف‌های متفاوت کششگران از وضعیت‌های یکسان عینی و در نتیجه، نقش باورها و انگاره‌های ذهنی و ادراک‌های فردی، به چالش کشیده شدند (Moshirzadeh, 2015: 146).

۱-۲. واقع‌گرایی نوکلاسیک

واقع‌گرایی نوکلاسیک، تلفیقی از واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی است که در واکنش به ضدتقلیل‌گرایی بیش‌ازاندازه نواقع‌گرایی مطرح شد. واقع‌گرایی نوکلاسیک، مفروضه‌های نواقع‌گرایی را رد نمی‌کند، بلکه در پی اصلاح آن‌ها به شکلی است که رفتار و سیاست خارجی کشورهای منفرد و مشخص را تبیین کند؛ به گونه‌ای که هر دو دسته از متغیرهای سیستمیک و سطح واحد را ترکیب می‌کند. این نظریه، همچون نواقع‌گرایی، تأثیر و اهمیت آنارشی بر رفتار کشورها را پذیرفته و با این مفروض آغاز می‌کند که نظام بین‌الملل آنارشیک، گزینه‌ها و انتخاب‌های سیاست خارجی آن‌ها را محدود می‌کند؛ اما افزون‌براین، همانند واقع‌گرایی کلاسیک، تأثیر ویژگی‌های کشورها و متغیرهای سطح واحد را بر رفتار آن‌ها تجزیه و تحلیل می‌کند. واقع‌گرایی نوکلاسیک، به عنوان یک نظریه سیاست خارجی، تأثیرگذاری قدرت نسبی دولت در نظام بین‌الملل (به عنوان متغیر مستقل) را بر سیاست خارجی و رفتار و راهبرد کشورها در نظام بین‌الملل (به عنوان متغیر وابسته)، از طریق ساختار دولت و ادراک‌ها، برداشت‌ها، و برآوردهای تصمیم‌گیرندگان از قدرت نسبی کشور (به عنوان متغیر میانجی) تحلیل می‌کند (Dehghani, Firoozabadi, 2011: 277).

۲-۲. اهمیت برداشت رهبران در تحلیل سیاست خارجی

بسیاری از تحلیل‌ها در تبیین الگوهای تغییر و تداوم در سیاست خارجی ترکیه با تأکید بر مؤلفه‌های ساختاری و بدون توجه به ویژگی‌ها و برداشت کارگزاران، دچار نوعی تقلیل‌گرایی در تبیین رویکردهای سیاست خارجی این کشور شده‌اند؛ زیرا، در فرهنگ سیاسی ترکیه، رهبران، تسلط معناداری بر کارکرد حکومت و نظام حزبی خود دارند و همچنین، به این دلیل که راهبردهای احزاب سیاسی ترکیه در طول تاریخ، تحت تأثیر نظام رهبری اقتدارگرا بوده است، بررسی برداشت و درک نخبگان اصلی دولت عدالت و توسعه به عنوان حزب حاکم و مجری سیاست خارجی این کشور، ضروری است (Golmohammadi, & Sajjadpour & Mousavi Shafaei, 2016: 72).

رجب طیب اردوغان، به یکی از مهم‌ترین چهره‌های زیست سیاسی معاصر ترکیه تبدیل شده است. بر این اساس، فهم شخصیت و نگرش‌های اردوغان، برای درک بسیاری از انتخاب‌ها و خروجی‌های سیاست خارجی دولت ترکیه ضروری است. شیوه حکمرانی، سخنرانی‌های حزبی، بازنمایی‌های رسانه‌ای و مطبوعاتی منتسب به رسانه‌های دولتی و تحلیل محتوای اظهارنظرهای رهبران ترکیه، به ویژه اردوغان، داوود اوغلو، و بن علی یلدیریم، نشان می‌دهد که فلسفه حکومت‌داری اردوغان در مسیر تبدیل شدن به ایدئولوژی رسمی جدیدی مانند کمالیسم در سیاست و حکومت ترکیه گام برداشته است. ایدئولوژی «اردوغانیسم» که در برابر گفتمان کمالیسم و سکولاریسم قابل تعریف است و اردوغان را به قدرتمندترین ترک پس از آتاترک تبدیل کرده، دارای چندین مفهوم اصلی است که مرد ملت، مغز متفکر، خیانت و خائن به وطن، دولت موازی، تروریسم و افراط‌گرایی، اسلام‌گرایی، و نوع‌مان‌گرایی از جمله آن‌ها به شمار می‌آیند (Golmohammadi, et al., 2016: 75-81).

در سال‌های اخیر، با پررنگ شدن اندیشه‌های نوع‌مانی‌گرایی، سیاست خارجی ترکیه به دنبال گسترش روابط با شرق در راستای متوازن‌سازی روابط با ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا بوده است. این نگرش سه عامل را در تعریف گرایش‌های راهبرد فرهنگی نوع‌مانی حزب عدالت و توسعه در نظر داشته است:

- توجه به میراث اسلامی و عثمانی ترکیه در داخل و خارج (ارائه رهیافتی معتدل از سکولاریسم در داخل و یک سیاست خارجی فعال در امور خارجی، توجه بیشتر به نقش اسلام در ساخت هویت مشترک)؛
- توجه به مفهوم عظمت و خوداتکایی در سیاست خارجی (توجه به ترکیه به عنوان یک قدرت برتر منطقه‌ای و نگاه راهبردی و بازتاب فرهنگی-جغرافیایی با شمولیت امپراتوری بیزانس و عثمانی)؛
- توجه به همسویی با غرب و جهان اسلام به طور هم‌زمان.

نکته مهم درباره سیاست خارجی نو عثمانی‌گری این است که این تفکر به ایفای نقش مستقل در دگرگونی‌های منطقه‌ای علاقه فراوانی دارد. این کشور از سال ۲۰۰۲ و براساس اندیشه‌های داوود اوغلو، با به‌کارگیری رویکرد عمق راهبردی و راهبرد رفع کامل مشکلات با همسایگان، همواره بر پیگیری سیاست خارجی مستقل تأکید کرده است (Heidari & Rahnavard, 2011: 143-144).

۳. منطقه خودمختار سین کیانگ اویغور

منطقه سین کیانگ که نام قدیمی‌تر آن، «ترکستان شرقی» است، تقریباً یک‌ششم چین فعلی را تشکیل می‌دهد. سین کیانگ در زبان چینی به معنای «سرزمین نو» یا «مرز جدید» است؛ اما خود اویغورها ترجیح می‌دهند از این ایالت با عنوان «اویغورستان» یا «ترکستان شرقی» یاد شود. مرکز این ایالت، شهر اورومچی است که ۳۲۷۹ کیلومتر مربع مساحت دارد. اکثریت جمعیت این شهر را چینی‌های «هان»، یعنی نژاد اصلی مردم چین تشکیل می‌دهند، اما اکثریت مردم کل این ایالت بیست میلیون نفری را مسلمانان ترک تبار اویغور شکل داده‌اند (Hosseini Aref, 2009: 24). آن‌ها به‌طور رسمی به عنوان یکی از ۵۶ گروه اقلیت قومی، به رسمیت شناخته شده‌اند و بر پایه برآوردهای انجام شده، ۸۰ درصد از اویغورهای سین کیانگ، در بخش جنوب غرب منطقه حوضه تاریم سکونت دارند (Dillon, 2004: 24). در خارج از سین کیانگ، بزرگ‌ترین اجتماع اویغورها در چین، شهرستان تائویان در بخش جنوبی استان هونان است. در خارج از چین نیز جوامع قابل توجهی از اویغورها در کشورهای قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان منطقه آسیای مرکزی سکونت دارند. همچنین، جوامع کوچک‌تری از آنان در افغانستان، پاکستان، آلمان، بلژیک، هلند، عربستان، روسیه، کانادا، ایالات متحده آمریکا و ترکیه یافت می‌شوند (Shichor, 2009: 10).

مورخان اویغور به اویغورها به عنوان ساکنان اصلی سین کیانگ با پیشینه‌ای طولانی می‌نگرند. یکی از مورخان اویغور به نام محمد/مین بقرا، در کتابی با عنوان «تاریخ ترکستان شرقی»، با تأکید بر جنبه ترکی این مردم، از تاریخ ۹۰۰ ساله ترک‌ها سخن به میان می‌آورد. مورخ دیگر، تورگان الماس، این تاریخ را ۶۴۰ ساله، و کنگره جهانی اویغور، آن را ۴۰۰۰ ساله می‌داند (Tursun, 2008: 93). در طول تاریخ، تعریف‌هایی از اویغور ارائه شده و در طول زمان، به گونه‌ای فزاینده گسترش یافته است. در ابتدا اویغورها، ائتلافی از قبایل تایل در شمال چین، مغولستان و کوه‌های آلتای به شمار می‌آمدند. سپس، این تعریف به شهروندی آن‌ها در خانات اویغورها اختصاص داده شد. دانشمندان معاصر، اویغورهای مدرن را فرزندان شماری از مردم، از جمله اویغورهای مغولستان که پس از سقوط خانات اویغور به حوضه تاریم مهاجرت

کردند، قبایل سکا‌های ایران و سایر مردم هندواروپایی که پس از ورود اویغورهای مغولی در حوضهٔ تاریخ ساکن بودند، می‌دانند (Millward & Perdue, 2004: 40-41). گفتنی است که مهاجرت به سین کیانگ از مغولستان پس از فروپاشی خانات اویغور، در قرن ۹ اتفاق افتاد.

۴. ارزش و اهمیت سین کیانگ برای چین

در دوران حکمرانی سلسلهٔ چینگ (۱۹۱۱-۱۶۴۴م)، قلمرو چین با دربر گرفتن مناطق غیر هان همچون تبت، سین کیانگ، و منچوری، به وسعتی بیش از دو برابر رسید (Tubilewicz, 2006: 10). در اواسط قرن نوزدهم، سلسلهٔ چینگ با چالش‌های جدی‌ای روبه‌رو شد و با آغاز نخستین جنگ تریاک (۱۸۴۲-۱۸۳۹م) با بریتانیا و واگذاری هنگ کنگ و گشایش پنج بندر برای تجارت، امپراتوری چین در مقابل قدرت‌های خارجی شکست‌های تلخی را تجربه کرد و سرانجام، سلسلهٔ چینگ در سال ۱۹۱۱ سقوط کرد و جمهوری چین در سال ۱۹۱۲ تشکیل شد. مغولستان و تبت در این موقعیت توانستند در سایهٔ حمایت روسیه و بریتانیا، اعلام استقلال کنند (Elmer, 2011: 5). به دلیل ضعف آخرین سلسلهٔ پادشاهی (چینگ)، کنترل ارضی چین بر ایالت سین کیانگ نیز بسیار تضعیف شده بود. درحالی‌که رهبران سین کیانگ بر این باور بودند که استقلال آن‌ها پس از انقلاب ۱۹۱۱، هدفی مشروع است، چین با تأکید بر یکپارچگی سرزمینی خود، هیچ‌گاه استقلال سین کیانگ را به رسمیت نشناخت (Bhattacharji, 2008). درواقع، تأکید بر یکپارچگی سرزمینی، بخش مهمی از تاریخ چین است که به موضوعی مهم در سیاست‌های این کشور تبدیل شده و چین در سین کیانگ به این درک رسیده است که توسعهٔ اقتصادی و بهبود زیرساخت‌ها، همراه با تغییرات جمعیتی، تنش‌های قومی را کاهش می‌دهد (Asia, 2010: 40).

سین کیانگ با تلاش برای جدایی از چین، وحدت ملی چین را به چالش می‌کشد. افزون‌براین سین کیانگ به همراه تبت، دو منطقهٔ بزرگ حائل میان چین با هند و آسیای مرکزی به‌شمار می‌آیند. چین برای حفظ مزایای راهبردی و نظامی‌اش به این دو سرزمین نیاز فراوانی دارد. همچنین، غرب چین، فراهم‌کنندهٔ دسترسی گسترده به دریای عمان از طریق پاکستان و پس از آن به اقیانوس هند و خلیج فارس است. چین، برای تضمین دسترسی به پاکستان در راستای تسریع حمل‌ونقل منابع از راه‌های زمینی و پرهیز از وابستگی گسترده به مسیرهای دریایی آسیب‌پذیر، خواهان کنترل این منطقهٔ گسترده است (Asia, 2010: 10). سین کیانگ به همراه تبت در غرب چین، نه تنها به عنوان یک منطقهٔ حائل، بلکه به عنوان مسیری برای دسترسی به خلیج فارس در راستای تنوع‌بخشی به حمل‌ونقل جهانی نفت نیز اهمیت چشمگیری دارند.

همچنین، منطقه سین کیانگ را سلسله کوه‌های بی‌شماری فراگرفته است که این مسئله، یک سد طبیعی را در مقابل یورش از مسیرهای زمینی ایجاد می‌کند. به‌لحاظ ژئوپلیتیکی، سین کیانگ در یک موقعیت پرمخاطره، اما راهبردی قرار گرفته است (Martin, 2013).

افزون‌بر موقعیت ژئوپلیتیکی، یکی از مؤلفه‌های ارزشمند منطقه سین کیانگ برای جمهوری خلق چین، منابع غنی آن است. چین، به نفت و گاز نیاز فزاینده‌ای دارد و منطقه سین کیانگ افزون‌بر میدان‌های غنی نفت و گاز، دربردارنده مقادیر زیادی زغال‌سنگ، نقره، مس، نیترات، طلا، و روی است (Elmer, 2011: 8). منابع طبیعی نفت و گاز موجود در این منطقه، در حال حاضر، ۳۰ درصد خروجی گاز طبیعی و ۱۳ درصد نفت خام کشور را تأمین می‌کند. منابع زغال‌سنگ سین کیانگ نیز حدود ۲/۲ تریلیون تن برآورد شده است (Holdstock, 2014: 3). سین کیانگ، افزون‌بر فراهم کردن منابع حیاتی برای چین، به دروازه واردات نفت، به‌ویژه از کشورهای حوزه خلیج فارس، تبدیل شده است (Martin, 2013) و این درحالی است که بیش از ۲۰ میلیون نفر مسلمان را در خود جای داده و پکن از مشکلات این استان مسلمان‌نشین در همسایگی کشورهای مسلمانی همچون پاکستان، افغانستان و کشورهای منطقه آسیای مرکزی، آگاهی دارد و این مسئله مهمی برای حفظ وحدت داخلی و جلوگیری از اثرگذاری خارجی بر منابع انرژی است (Elmer, 2011: 9).

۴-۱. جایگاه و اهمیت سین کیانگ در جاده جدید ابریشم

ابتکار عمل کمربند و جاده چین که با عنوان «یک کمربند، یک جاده» یا طرح "OBOR" شناخته می‌شود، یکی از جاه‌طلبانه‌ترین سیاست‌های خارجی و اقتصادی در دوران زمامداری شی جین‌پینگ به‌عنوان «رهبر عالی‌مقام» چین است که هدف آن، تقویت رهبری اقتصادی پکن از طریق طرحی گسترده از زیرساخت‌ها در سرتاسر همسایگی چین و تلاش برای کسب نفوذ سیاسی است. نخستین پایه طرح کلان شی، ایجاد زیرساخت‌هایی وسیع به‌منظور پیوند دادن مناطق مرزی کمتر توسعه‌یافته سرزمین اصلی به اروپا از طریق آسیای مرکزی و دومین پایه آن، ساخت جاده ابریشم دریایی قرن بیست‌ویک است که منطقه درحال‌رشد جنوب شرقی آسیا را از طریق بنادر و خطوط راه‌آهن، به استان‌های جنوبی چین مرتبط می‌کند (Cai, 2017: 1-2).

یکی از مهم‌ترین اهداف این طرح، توسعه منطقه‌ای و پر کردن شکاف بین مناطق غربی محروم و مناطق شرقی مرفه ساحلی است. منطقه خودمختار سین کیانگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق غربی، برای چین دارای اهمیت راهبردی است و پیشرفت آن در لوای «راهبرد توسعه غربی» از سال ۱۹۹۹ و طرح «یک

کمربند، یک جاده» از سال ۲۰۱۳ دنبال می‌شود؛ اهمیت این منطقه، افزون‌بر موقعیت مهم راهبردی، به‌عنوان هاب ارتباطی با آسیای مرکزی مورد توجه قرار گرفته است (The Economist, 2016). در سطح آسیای مرکزی، بر بهبود زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انرژی در کنار دو کریدور بزرگ حمل‌ونقل تأکید می‌شود که از طریق اتصالات و ارتباطات بین‌کشوری، پیشران همکاری‌های اقتصادی به‌شمار خواهند آمد. سرعت ساخت و گسترش امکان حمل‌ونقلی مسیر نخست که چین را از طریق قزاقستان به روسیه و اروپا وصل می‌کند، کند بوده است. ابتکارهای جدید، دربردارنده خط ریلی پرسرعت با روسیه است که زمان سفر بین مسکو و کازان را از ۱۲ ساعت به ۳/۵ ساعت کاهش داده است. این طرح که از سوی چین، تأمین مالی و احداث شده است، در آینده با هدف ایجاد مسیر انتقال سریع از مسکو تا پکن گسترش خواهد یافت. چین بر توسعه مسیر دوم، یعنی «کریدور اقتصادی چین-آسیای مرکزی-غرب آسیا» تأکید بیشتری دارد؛ مسیری که سین کیانگ را بدون عبور از روسیه، به قرقیزستان، تاجیکستان، قزاقستان، ازبکستان، و ترکمنستان متصل می‌کند. با ایجاد این مسیر، محور شمالی تکمیل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که خطوط ریلی از ترمنال تجاری جدید در قورغاس در مرز چین و قزاقستان تا بندر آکئائو قزاقستان در دریای خزر احداث می‌شود. با رسیدن این مسیر به بندر آکئائو، حمل‌ونقل از دریای خزر تا آذربایجان و گرجستان و اتصال به خط ریلی جدید باکو-تفلیس-ارس، امکان‌پذیر می‌شود. از آکئائو به‌سوی جنوب، خط ریلی بین قزاقستان، ترکمنستان، و ایران افتتاح شده است. نخستین قطار بین چین و ایران در فوریه ۲۰۱۶ آغاز به کار کرد. در سپتامبر ۲۰۱۶، نخستین قطار چین به مقصد افغانستان، پس از ۱۲ روز حرکت از نانتونگ به حیرتان در افغانستان رسید. این مسیرهای حمل‌ونقل جدید، مبنایی برای شکل‌گیری شبکه بین منطقه‌ای جدیدی خواهد بود (International Crisis Group, 2017).

۵. وضعیت سین کیانگ

بحران را می‌توان در قالب تغییر در نوع یا افزایش شدت تعاملات آشوب‌سازی تعریف کرد که به‌دلایل تعارض‌های قومی، مذهبی، فرهنگی، و نابرابری اقتصادی، روابط بین واحدها یا ساختارها و فرایندهای سیستمی را بی‌ثبات کرده و به‌چالش می‌کشد و ممکن است با جنگ و خشونت همراه باشد. بحران‌ها به گونه‌های مختلفی مانند بحران‌های سیستمی جهانی، بحران‌های سیستمی منطقه‌ای، بحران‌های محلی، و بحران‌های ملی و داخلی تقسیم می‌شوند. بحران سین کیانگ نیز بر اثر تعارض‌های قومی، مذهبی، فرهنگی، و نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی به‌وجود آمده است. در زمان سلسله چینگ، تنش‌های قومی

به دلیل سیاست‌های امپراتوری در راستای ترغیب هان‌ها برای مهاجرت به سین‌کیانگ شدت یافت. این روند استقرار هان‌ها حتی پس از روی کار آمدن حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۹، تداوم یافت و سبب تغییر چشمگیر ساختار جمعیتی منطقه و همچنین، شدت گرفتن درگیری‌های قومی شد (Cai, 2017: 25).

جدول شماره (۱). ترکیب جمعیتی منطقه خودمختار سین‌کیانگ

سال ۲۰۱۸	سال ۲۰۰۸	سال ۱۹۹۶	سال ۱۹۸۲	سال ۱۹۴۵	
۲۴/۸	۲۱/۳	۱۶/۸	۱۳/۱	۳/۶	جمع کل (میلیون)
۲/۰	۳۹/۲	۴۱/۱	۴۰/۳	۶/۲	هان (درصد)
۲۵/۰	۶۴/۱	۵۰/۶	۴۵/۷	۸۲/۷	اویغور (درصد)
۱۴/۱۴	۴/۵	۴/۹	۴/۳	۲/۸	هوی (درصد)
	۷/۱	۸/۰	۶/۹	۱/۱	قزاق (درصد)
	۳/۱	۲/۸	۲/۸	۷/۲	سایرین (درصد)

Source: ts.cn, 2021

هجوم قوم هان به منطقه زیر سلطه اویغورها در سین‌کیانگ، این ایالت را به دو بخش شمالی صنعتی زیر سلطه هان و بخش جنوبی کشاورزی با اکثریت اویغورها تقسیم کرد. رشد اقتصادی در منطقه صنعتی شمال بیشتر از منطقه جنوب است. افزون‌براین، اختلاف‌ها و نابرابری در درآمد و فرصت‌های شغلی در بخش‌های دولتی و خصوصی، به تشدید درگیری‌های قومی دامن زده است (Zang, 2012: 527-528). برنامه «توسعه غربی بزرگ» در قالب ارائه مشوق‌های اقتصادی و اجتماعی، بیشتر در راستای ترغیب مهاجرت هان‌ها به سین‌کیانگ به منظور تغییر تعادل قومی انجام شد. هدف این سیاست‌ها، افزایش شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی و در نتیجه، مقابله با استقلال سین‌کیانگ بوده است (Qiu, 2014: 26). تضادها و درگیری‌های مذهبی نیز در مرکز تنش‌های قومی میان هان و اویغورها در جریان است.

در منطقه سین‌کیانگ، اویغورهای ترک‌تبار به اسلام به عنوان یک مؤلفه مهم فرهنگ و هویت قومی می‌نگرند که تحت اقتدار مستقل خودشان قرار دارد. در طول سال‌های حکومت مائو و انقلاب فرهنگی، در قالب طرح سیاست‌های انحصار سیاسی، پیوسته به اقلیت‌های مذهبی ای همچون مسلمانان سین‌کیانگ حمله می‌شد (Shichor, 2005: 122). تقابل با سیاست‌های دولت در حوزه مسائل دینی و احساس فزاینده از خودبیگانگی و وجود خشم و اضطراب در این منطقه، اویغورها را به اتکای بیش‌ازپیش به اسلام ترغیب کرده است. بسیاری از هان‌های چینی جامعه سین‌کیانگ، افزایش ایمان را یک تهدید برای امنیت ملی به‌شمار آورده و خواهان نظارت بیشتر بر اعمال مذهبی اویغورها هستند. یکی از مسائلی که به تنش‌ها دامن

می‌زند، این است که به دنبال رشد اقتصادی و اجرای طرح‌های بازسازی شهری، معماری اویغورها، بناهای مذهبی، و مساجد سنتی اسلامی، یکی پس از دیگری تخریب می‌شوند و در نتیجه، تضادهای مذهبی تشدید می‌شود (Demick, 2012).

افزون بر این موارد، نابرابری‌های سیاسی نیز سبب افزایش تنش‌ها شده است. اگرچه اویغورها در سطوح محلی، شهرداری، و استانداری حکومت حضور دارند، اما در سطوح بالاتر دولتی، حضور بسیار اندکی دارند. هدف دولت مرکزی از این اقدام، جلوگیری از ایجاد هرگونه بحث واقعی درباره سیاست‌های اویغور در مرکز است. بخش عمده نظام اشتغال فدرال چین بر دسترسی کمتر اویغورها به موقعیت درون حکومت مبتنی است و حضور فزاینده مقامات عالی‌رتبه هان در سین کیانگ، در راستای جلوگیری از حضور اویغورها ارزیابی می‌شود (Oster & Dean, 2009).

۱-۵. بحران سین کیانگ تا پیش از دهه ۱۹۹۰

• **شروع بحران تا سال ۱۹۴۹:** ساکنان اصلی سین کیانگ، بخش بزرگی از مهاجران ترک‌زبان (از جایی که امروزه مغولستان نامیده می‌شود) در قرن هشتم میلادی بودند که پس از فروپاشی امپراتوری اویغورها به چین مهاجرت کردند و مدتی نیز مستقل بودند (Gladney, 1990). در قرن سیزدهم و پس از محاکمه و اعدام حاکم بودایی سین کیانگ به جرم دشمنی با اسلام، اویغورها به اسلام گرویدند. این اقلیت قومی در قرن هجدهم، تسلیم امپراتوری منچو شد و چین، خاک آن‌ها را ضمیمه خود کرد (25: 2009 Hosseini Aref). پس از انقلاب ۱۹۱۱ و فروپاشی آخرین سلسله پادشاهی، سین کیانگ تحت فرماندهی یک دولت جنگ‌سالار، جنگ‌های داخلی ترک‌زبانان مسلمان و چینی‌های هان را تجربه کرد. سرانجام، شنگ‌شیچای، تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۲ بر منطقه حکمرانی کرد. مسلمانان ترک با شورش علیه شنگ در سال ۱۹۳۷، فرصت را برای حکمرانی قزاق‌های مستقل و جمهوری‌های ترکستان شرقی اویغور از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶ فراهم کردند (Forbes, 1986).

• **شدت‌گیری بحران پس از ۱۹۴۹:** سین کیانگ در سال ۱۹۴۹ و با تشکیل جمهوری خلق چین به‌طور رسمی زیر سلطه چین درآمد. در این سال، سپاهیان حزب کمونیست چین و ارتش آزاد مردم، با حرکت به‌سوی سین کیانگ، کنترل منطقه را در اختیار گرفتند. در این زمان، یک حکومت ائتلافی در اورومچی، شامل ملی‌گرایان چینی و نمایندگان دومین جمهوری ترکستان شرقی، بر سین کیانگ حاکم بود. دوره زمانی ۱۹۶۰-۱۹۴۹ برای جمهوری خلق چین، دوره تأسیس تا تثبیت کنترل سین کیانگ به‌شمار

می‌آید. او یغورها، فعالیت‌های استقلال‌طلبانه خود را با اذعان به اشتغال سرزمین پدری‌شان و همچنین، اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز جمهوری خلق چین، آغاز کردند (Starr, 2004: 86). سین کیانگ در دوران جنگ سرد و به‌ویژه در دهه ۱۹۶۰، محلی برای رقابت‌های فرامرزی میان چین و شوروی بود. در این دوره، شاهد حمایت گسترده اتحاد جماهیر شوروی از قیام و شورش او یغورها هستیم. اتحاد شوروی، فعالیت جدایی‌طلبان در سین کیانگ و تشویق قزاق‌ها برای فرار به شوروی و حمله به چین را از طریق تبلیغات هدایت می‌کرد؛ در نتیجه بیش از ۶۰ هزار نفر از او یغورها و قزاق‌ها از سین کیانگ به شوروی پناهنده شدند و از آنجا به تهدید چین ادامه دادند. چین نیز در مقابل، با تقویت نواحی مرزی سین کیانگ-شوروی به‌ویژه با کمک شبه‌نظامیان هان به آن‌ها واکنش نشان می‌داد. در فاصله سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷، حملات جدایی‌طلبان مورد حمایت شوروی به چین، به ۵۰۰۰ مورد رسید (Starr, 2004: 138-139). اهمیت سین کیانگ برای چین پس از یورش شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، افزایش یافت؛ زیرا، چین به این درک رسیده بود که توسط شوروی محاصره شده است و این فرصت دوباره‌ای برای مبارزه با چین از طریق مسلمانان او یغور را فراهم کرد (Dickens, 1990: 29).

• **آشوب و ناآرامی‌ها از دهه ۱۹۸۰ تا اواخر دهه ۱۹۹۰:** در آوریل ۱۹۸۰، تظاهرات آکسو رخ داد که توسط سپاهیان ارتش آزاد خلق سرکوب شد. در همان سال نیز در شورشی در شهر کاشغر علیه تبعیض‌های قومی و مذهبی، صدها نفر مجروح شدند. در آوریل ۱۹۹۰، زمانی که شورشی‌های شهر بارن در منطقه قرقیزنشین جنوب سین کیانگ، خواستار جهاد علیه کنترل چین و استقرار دولت مستقل ترکستان شرقی شدند، مخالفت با کنترل چین به اوج خود رسید. در ماه‌های ژوئن و مه ۱۹۹۱، شورش‌های مسلحانه‌ای در شهرهای بول و داچنگ در بخش‌های شمال غرب سین کیانگ رخ داد. بمب‌گذاری در اتوبوسی در اورومچی، پایتخت سین کیانگ، در فوریه ۱۹۹۲ افراد زیادی را مجروح کرد. در ژوئن ۱۹۹۳ با انفجار یک بمب در ساختمان‌های دولتی شهر کاشغر، دست کم ده تن جان خود را از دست دادند. در آوریل ۱۹۹۵ نیز آشوب‌هایی در منطقه‌ای در اطراف شهر یینگ در نزدیکی مرز قزاقستان روی داد و برخی از تظاهرکنندگان خواهان الحاق یینگ به قزاقستان شدند (Dillon, 1997: 83).

در سال ۱۹۹۰، او یغورها، قرقیزها، و قزاق‌های ترکستان شرقی، بار دیگر علیه حکومت چین به پا خاستند. در پی تحریم شدید او یغورها در انجام اعمال مذهبی، ساخت مساجد، بازداشت‌های خودسرانه، و زدوخوردهای جنجالی میان اقلیت‌های او یغور و نیروهای پلیس چین، در ۱۹۹۶، پویش‌های مبارزه با جرم‌وجنایت با عنوان «ضربات سخت» شکل گرفت که هدف آن‌ها پاسخ دادن به نگرانی‌های مشروع

شهروندان درباره افزایش جرم و جنایت از طریق مجموعه‌ای از اقدامات سخت‌گیرانه پلیس، اعلام شد. پویش ضربات سخت، با وجود حضور در مناطق شهری، در مناطق اقلیت‌نشین شکل متفاوتی داشت؛ به‌ویژه پویش ضربات سخت در منطقه خودمختار سین کیانگ، به‌عنوان سرزمین مسلمانان اویغور، به‌عنوان ابزاری برای توجیه اقدامات سخت‌گیرانه علیه فعالان سیاسی به کار می‌رفت. اعضای بسیاری از اقلیت مسلمان، از زمان بروز رخدادهای اواخر دهه ۱۹۹۰ و به‌همراه صدها بازداشتی متهم به دست داشتن در آشوب‌های قومی و درگیر شدن در فعالیت‌های جدایی‌طلبانه، به اعدام محکوم شدند. در بهار ۱۹۹۸، کنگره ملی خلق چین، قانون جدید کیفری‌ای را به تصویب رساند که عاملان مخالفت با دولت را به زندان، شکنجه‌های شدید، و حتی اعدام محکوم می‌کرد (Tukmadiyeva, 2013: 90).

۲-۵. بحران سین کیانگ پس از دهه ۱۹۹۰

فروپاشی شوروی در اواخر دهه ۱۹۹۰، به کاهش بحران در روابط چین با جدایی‌طلبان منطقه خودمختار سین کیانگ کمک فراوانی کرد. اتحاد شوروی به‌لحاظ فکری و حتی منابع مالی، پشتیبانی همه‌جانبه‌ای را از اویغورها به‌عمل آورده بود، اما فروپاشی آن و درگیر شدن در مسائل داخلی، اویغورها را در وضعیت سکوت مبهمی قرار داد؛ تاجایی که تا سال ۲۰۰۶، تنها برخی تنش‌های قومی خفیف و پراکنده رخ داد. دور جدید کشمکش‌ها با آغاز سال ۲۰۰۷ آغاز شد که تا سال‌های پس‌از آن نیز ادامه یافت و همچنان ادامه دارد.

گفتنی است، سال ۲۰۱۴ نقطه کاهش بحران نیست؛ زیرا تنش‌ها و اعتراض‌ها با شروع سال ۲۰۱۵ تداوم یافت.

۶. تأثیر وضعیت سین کیانگ بر روابط چین و ترکیه

پکن، همواره از ابعاد برون‌زاد جدایی‌طلبی اویغورها آگاهی داشته و همچنان به این مسئله به‌عنوان یک امر داخلی می‌نگرد. در واقع، در سرتاسر عصر مائو، پکن سرکوب جدایی‌طلبان اویغور را مدیریت کرده است. با وجود تلاش‌های بی‌پایان/مین‌بوگرا و آل‌پتکین، تقریباً هیچ حمایت خارجی‌ای از استقلال ترکستان شرقی انجام نشد و اگرچه اتحاد جماهیر شوروی، کمک‌هایی را فراهم می‌کرد، اما بیشتر کشورهای مسلمان، حکومت‌های غربی، و سازمان‌های بین‌المللی تمایل نداشتند یا قادر نبودند از ملی‌گرایی اویغور حمایت کنند؛ در این میان، ترکیه یک استثنا بود (Shichor, 2009: 20). ترکیه به‌لحاظ ایدئولوژیکی از

ملی‌گرایی اویغور و جنبش ترکستان شرقی، حمایت مادی و معنوی می‌کرد. ریشه این حمایت به قرن نوزدهم مربوط می‌شود؛ زمانی که امپراتوری چین و عثمانی برای حاکمیت و اعمال کنترل بر جنوب غرب سین‌کیانگ با یکدیگر رقابت می‌کردند.

جدول شماره (۲). تنش‌ها از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۴

رویداد	
عملیات بمب‌گذاری انتحاری در پرواز هواپیمایی چین جنوبی توسط اقلیت اویغور	سال ۲۰۰۷
یورش هان‌های سین‌کیانگ به اردوگاه آموزش نظامی اویغورها	
عملیات بمب‌گذاری در یک اتوبوس در مرکز شهر اورومچی	سال ۲۰۰۸
اعتراضات خشونت‌آمیز ضد دولتی مسلمانان اویغور در پی کشته شدن یک اویغور	
اعتراضات هزاران نفری مردم شهر هوتان سین‌کیانگ در اعتراض به منع حجاب از سوی دولت چین	
درگیری‌های خونین در اعتراض به کشته شدن دو کارگر اویغور به دست هان‌ها با کشته شدن ۱۸۴ نفر و مجروح شدن بیش از هزار نفر از مسلمانان	سال ۲۰۰۹ اوج بحران
بروز درگیری خشونت‌آمیز میان اویغورهای مهاجر و کارگران هان در شائوگان در استان گوانگ‌دانگ چین با ۱۱۸ زخمی و دو کشته	
بمب‌گذاری در شهر آکسو سین‌کیانگ با ۷ کشته و ۱۴ زخمی در پی انفجار مهیب در ایستگاه نیروهای پلیس و شبه‌نظامیان چینی	سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱
حمله ساکنان هوتان سین‌کیانگ به پایگاه‌های پلیس در اعتراض به پوشش‌های حکومتی ضد حجاب زنان با ۱۸ کشته	
رخداد بحران گروگان‌گیری پیشان در مرز سین‌کیانگ-پاکستان	
حمله اویغورها به رهبری یک افراط‌گرا به خیابانی در شهر یانچینگ (در مرز چین-پاکستان) به اکثریت قومیت هان و به جای گذاشتن ۲۴ کشته	سال ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳
زدخوردن‌های مرگبار میان نیروهای پلیس و اویغورهای مشکوک به تروریست در نزدیکی کاشغر و به جای گذاشتن ۲۱ کشته	
یورش اویغورها به ایستگاه‌های پلیس چین و ساختمان‌های دولتی (شورش شان‌شان) و به جای گذاشتن ۲۷ کشته و ۲۱ مجروح	
یورش مهاجمان اویغور به مردم در ایستگاه راه‌آهن کانتینگ و به جای گذاشتن ۳۱ کشته و ۱۴۱ نفر مجروح و دستگیری بیش از ۳۸۰ نفر	سال ۲۰۱۴
عملیات انتحاری در یک بازار پررفت‌وآمد در مرکز اورومچی با ۳۱ کشته و بیش از ۹۰ نفر مجروح	
حمله اویغورها به بازار کشاورزان در شمال غرب سین‌کیانگ با ۲۲ نفر کشته	
عملیات انتحاری در ایستگاه راه‌آهن اورومچی و تیراندازی اویغورها به یک پست نگهبانی در مرز ویتنام	
به آتش کشیدن پرچم چین توسط برخی از مردم ترکیه و جوانان اویغور در مقابل کنسولگری پکن در استانبول در اعتراض به ممنوعیت ماه رمضان در سین‌کیانگ	سال ۲۰۱۵

Source: Cafiero & Viala, 2017

۱-۶. روابط چین و ترکیه تا پیش از دهه ۱۹۹۰

هم‌زمان با ظهور ملی‌گرایی اوغور در دهه ۱۹۳۰، ترکیه با اوغورها ابراز همدلی کرد، اما نقش این کشور در حد یک ناظر و بیننده بود. از اواخر دهه ۱۹۴۰، پکن و آنکارا از هم دور شدند؛ چین به بلوک شوروی و ترکیه به اتحاد غرب پیوست. پس از آن، این دو در جنگ کره درگیر شدند که به روابط آن‌ها برای سال‌های زیادی، آسیب‌های جدی وارد کرد. از اوایل دهه ۱۹۵۰، ترکیه، میزبان رهبران و پناهجویان اوغور از جمهوری خلق چین بود؛ کسانی که سازمان‌هایی را با هدف حفظ فرهنگ و استقلال مستقر کردند. برای حدود بیست سال، یعنی تا اواسط دهه ۱۹۹۰، این روابط به گونه‌ای حاشیه‌ای حفظ شد. در این میان، چین مسئله اوغورها را همچنان یک امر داخلی به‌شمار می‌آورد و فعالیت‌های ترکستان شرقی در ترکیه ادامه داشت؛ اما این وضعیت به‌مرور زمان با تغییراتی همراه شد. این تغییرات، تحت تأثیر اصلاحات پسمائو از اوایل دهه ۱۹۸۰ بود که برای مداخله گسترده چین در جهان، درهای پرشماری به‌روی آن گشوده شد. در پی فروپاشی اتحاد شوروی، حرکت آزاد اوغورها میان سین کیانگ و جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته آسیای مرکزی تسهیل شد و به‌دنبال آن، جنبش ترکستان شرقی، برجستگی چشمگیری یافت. در این راستا، کشورهای غربی، سازمان‌های غیرحکومتی، و عموم مردم، درباره نقض حقوق بشر و نفی حق تعیین سرنوشت، ابراز نگرانی کردند و سرانجام، این رسانه‌ها بودند که با استفاده از فناوری‌های جدید و در درجه نخست، اینترنت، در این دگرگونی‌ها، نقش مهمی ایفا کردند.

در نتیجه، از اوایل دهه ۱۹۹۰، سازمان‌های ترکستان شرقی و رهبران آن در خارج از چین و در درجه نخست، در ترکیه بسیار فعال شدند. در همین زمان بود که پکن از جنبه‌های بین‌المللی و تأثیرات بالقوه ترکستان شرقی آگاه شد و دریافت که این مسئله نمی‌تواند برای مدتی طولانی و به‌سادگی به‌عنوان یک امر داخلی در نظر گرفته شود. مهاجران قانونی و غیرقانونی از سین کیانگ، اجتماعی پر جنب‌وجوش از دیاسپورای اوغور را ایجاد کردند که از طریق برپایی تظاهرات، انتشارات، مصاحبه‌ها، جلسه‌ها، همایش‌ها، و سمینارها، توجه ویژه جهانی را به‌سوی خود جلب کردند. در این حال، پکن مجبور به واکنش و برای محدود کردن اوغورهای ضدچین، خواهان اعمال فشار بر ترکیه بود که دست‌کم به‌صورت ضمنی و غیرصریح با آن‌ها مدارا و حتی از آن‌ها حمایت می‌کرد.

تقریباً تا اواسط دهه ۱۹۹۰، ترکیه به دو دلیل عمده، هرگونه اعمال فشار از سوی پکن را مدیریت می‌کرد؛ نخست اینکه شماری از رهبران و سیاستمداران ترکی با اوغورها احساس نزدیکی داشته و آن‌ها را اجداد بسیار کهن ترک‌ها به‌شمار می‌آوردند. دلیل دیگر این بود که فروپاشی شوروی، فرصت‌های جدیدی را برای احیای نفوذ ترکیه در آسیای مرکزی (برپایه پیوندهای فرهنگی، زبانی، تاریخی، و قومی)

فراهم می‌کرد. آنکارا که در گذشته با اوغورها احساس همدردی می‌کرد، اما به سرنوشت آن‌ها و دیدگاه‌های سیاسی‌شان بی‌توجه بود، نمی‌توانست برای مدت‌زمانی طولانی، خود را به‌عنوان کشوری بی‌طرف جلوه دهد؛ بنابراین، سرانجام قانون‌گذاران و رهبران ترکی و همچنین، رؤسای حزب مخالف، پس از مرگ محمت/امین بوگر/ دربارهٔ کمک به عیسی یوسف آلتکین، رهبر غیرمنتخب جنبش ملی ترکستان شرقی، متعهد شدند. تازمانی که آلتکین مورد تحسین و احترام بود، پکن به‌سختی می‌توانست سیاست آنکارا علیه اوغورها را تغییر دهد.

تا اواسط دههٔ ۱۹۹۰، ترکیه به اعلام تعهد خود به ترکستان شرقی ادامه داد. سیاستمداران ترک، روزنامه‌نگاران، و عموم مردم در سطحی گسترده بیش از نام چینی سین کیانگ از نام ترکستان شرقی استفاده می‌کردند. حمایت سلیمان دمیرل، نخست‌وزیر ترکیه، و تعهد او به اقدام فعالانه برای حفظ مردمان اوغور و حتی مطرح کردن این مسئله در سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی دیگر در سال ۱۹۹۱، همدلی تورگوت/اوزال، رئیس‌جمهور ترکیه، با اوغورها، استقلال و شخص آلتکین و احترام گذاشتن به استقلال ترکستان شرقی، و برگزاری نخستین کنگرهٔ جهانی ترکستان شرقی در استانبول در سال ۱۹۹۲، و برگزاری مراسم گرامیداشت دو شهید در استانبول توسط کمیتهٔ پناهندگان ترکستان شرقی، سازماندهی اوغورها برای مبارزه با دولت چین در ترکیه در سال ۱۹۹۳، و... از مهم‌ترین موارد نارضایتی چین از سیاست‌های دولت ترکیه دربارهٔ اوغورها و ترکستان شرقی به‌شمار می‌آمدند.

در این زمان، سیاست رسمی چین، توجه به ابزاری بود که می‌توانست عامل شورش و ناآرامی و اختلاف میان ملیت‌های چینی باشد. هم‌زمان با افزایش شمار خشونت‌ها در سین کیانگ در اوایل دههٔ ۱۹۹۰، چین دربارهٔ ابعاد بین‌المللی جدایی‌طلبی اوغورها، بسیار حساس‌تر شده بود؛ در نتیجه، شروع به اعمال فشار بر آن‌دسته از حکومت‌های خارجی‌ای کرد که اگرچه به‌طور مستقیم و رسمی از استقلال ترکستان شرقی حمایت نمی‌کردند، اما به‌طور غیرمستقیم و غیررسمی وارد چنین اقداماتی شده بودند. بسیاری از این تلاش‌ها، افزون‌بر ترکیه، بر دولت‌های تازه‌استقلال‌یافتهٔ آسیای مرکزی هم‌مرز با چین متمرکز شده بود؛ دولت‌هایی که برای سال‌ها از ارائه‌دهندگان پناهگاه به جوامع گسترده‌ای از اوغورها، سازمان‌های ملی، و فعالیت‌های سیاسی جدایی‌طلبانه بوده‌اند (Shichor, 2009: 21-23). پکن این‌گونه فشارها را بر حکومت‌های خاورمیانه‌ای ایران و عربستان سعودی نیز، هرچند در سطوحی نازل‌تر، اعمال می‌کرد؛ کشورهایی که برپایهٔ همبستگی‌های مذهبی، آمادۀ حمایت از مسلمانان چین با همبستگی‌های مذهبی بودند، اما گرایشی به تأیید و تسهیل فعالیت‌های فراملی اوغورها نداشتند. این درحالی است که مورد

ترکیه، به دلیل تعهد تاریخی به ملی‌گرایی اویغور و وابستگی طولانی‌مدت فرهنگی و تاریخی، الهام‌بخش ایدئولوژیکی، و حمایت مادی از تحقق چشم‌انداز ترکستان شرقی، همچنان پیچیده‌تر و حساس‌تر بود. آنکارا، تا اواسط دهه ۱۹۹۰، نارضایتی پکن از فعالیت‌های ملی‌گرایانه اویغورها در قلمرو ترکیه را نادیده می‌گرفت و در درجه نخست، تقابل با فشار پکن را مدیریت کرد؛ اما از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، تغییر رویه داد.

۲-۶. روابط چین و ترکیه پس از دهه ۱۹۹۰

با شروع سال ۱۹۹۴، تعهد حکومت ترکیه به استقلال ترکستان شرقی تا حد زیادی در مسیر فرسایش قرار گرفت که دلیل اولیه آن، فشارهای وارد شده از سوی مقامات پکن بود. البته این به آن معنا نیست که ترکیه در دوره‌های زمانی متفاوت، اویغورها را به‌طور کلی به‌فراموشی سپرده باشد. مسئله جالب توجه این است که بی‌میلی ترکیه به حمایت همه‌جانبه از جنبش استقلال ترکستان شرقی، تنها در نتیجه منافع در روابط اقتصادی و نظامی با چین نبود، بلکه مسئله مهم‌تر، کردها بودند که مانند اویغورها، خواهان استقلال از ترکیه شدند. درک این معادله بسیار ساده است: آنکارا اویغورها را برای کسب استقلال ترغیب و تشویق می‌کرد و این درحالی بود که با هدف قرار دادن کردها، خواهان نفی استقلال آن‌ها بود. در این راستا، چین با زیرکی تمام، بر این معضل امنیتی ترکیه سرمایه‌گذاری کرده و با اظهار تأسف گاه‌ویگانه از تراژدی جنبش ملی کردها، حس همدلی خود را با آن‌ها ابراز می‌کرد و این درحالی بود که آن‌ها را گروه‌هایی جدایی‌طلب می‌نامید. چین در عرصه رقابت با ترکیه، از قیاس میان کردها و اویغورها بهره‌برداری و آشکارا ترکیه را تهدید کرد که در صورت حمایت از اویغورها، از کردها به‌عنوان یک برگ برنده، استفاده خواهد کرد.

جیانگ زمین در سفر به ترکیه در سال ۲۰۰۰، ضمن اشاره به مسئله کردها، نیاز به احترام متقابل در زمینه وحدت ملی و حفظ یکپارچگی سرزمینی و مبارزه با تمام شکل‌های تروریسم، جدایی‌طلبی ملی، و افراط‌گرایی مذهبی را مورد توجه قرار داد. آنکارا تغییر آشکار سیاست در مورد اویغورها را در فوریه ۱۹۹۷ و به دنبال تظاهرات و شورش‌های خشونت‌آمیز در شهر یینگ سین کیانگ (گولجا)، به‌نمایش گذاشت. صدها نفر از تظاهرکنندگان خشمگین اویغور؛ به‌همراه ملی‌گرایان جناح راست ترکیه، در مقابل کنسولگری چین در استانبول گرد هم آمده و با سر دادن شعارهای ضدچین، سیاست‌های پکن در قبال مسلمانان را محکوم کردند؛ اما اقدام پلیس برای متوقف کردن تظاهرات و پراکنده کردن معترضان، چیزی نبود که خوشایند مسلمانان اویغور باشد. حتی سخنگوی وزارت امور خارجه ترکیه از چین برای به‌آتش

کشیده شدن پرچمش از سوی تظاهرکنندگان، عذرخواهی کرد. در همین زمان بود که ترکیه، بار دیگر اعلام کرد که سین کیانگ را به عنوان بخشی از خاک چین به رسمیت می‌شناسد؛ اما در عین حال از مقامات پکن درخواست کرد که جانب احتیاط را در پیش گرفته و به پایان مسالمت‌آمیز خشونت‌ها توجه کند و بداند که ترکیه در مورد خویشاوندان خود همچنان حساس است (Agence France Press, 1997). این واکنش برای چین خوشایند نبود و به ترکیه هشدار داد که به دخالت در امور داخلی چین پایان دهد. مقامات ترکیه در این راستا و برای دلجویی از چین، بسیاری از اویغورهای معترض را بازداشت و تظاهرات در برابر مکان‌های دیپلماتیک چین در ترکیه را ممنوع اعلام کردند و در سال ۱۹۹۸، لایحه‌ای را در پارلمان تصویب کردند که برپایه آن، اویغورهایی که از چین مهاجرت می‌کنند، به جای عنوان شهروندی، سکونت دائمی را دریافت می‌کنند. آن‌ها از حق کار و زندگی در ترکیه برخوردارند، اما نباید به هیچ نیروی مسلح و سازمانی پیوندند.

درحقیقت، آنکارا در برابر اعمال فشار چین، واکنش نشان داد. در دسامبر ۱۹۹۸، مسعود ییلماز، نخست‌وزیر ترکیه، بیانیه‌ای را منتشر کرد مبنی بر اینکه ترکستان شرقی، بخشی از جمهوری خلق چین، با عنوان سین کیانگ بوده و هیچ تردیدی درباره این مسئله وجود ندارد. همچنین، شرکت مقامات و شهروندان دیگر در بنیادها و انجمن‌های مهاجران ترکستان شرقی ممنوع شد. این مسئله به احتمال زیاد، واکنشی به رأی چین برای یونان بر سر موضوع قبرس در شورای امنیت سازمان ملل بوده است. در بازدید نخست‌وزیر پیشین چین از ترکیه در آوریل ۱۹۹۹، موضوع سین کیانگ، همچنان مورد توجه بود و سلیمان دمیرل بیان کرد که حکومت ترکیه با هرگونه فعالیت جدایی طلبانه و فعالیت‌های تروریستی دیگر با هدف قرار دادن چین مخالفت می‌کند. دو کشور به توافق رسیده بودند که مسئله ترکستان شرقی نباید مانعی در برابر توسعه روابط دوستانه ترکیه و چین باشد (Xinhua News Agency, 1999).

در سال ۱۹۹۵، هم‌زمان با مرگ آلپتکین، کشور چین، رشد اقتصادی قابل توجهی را تجربه کرد و در حال گردآوری قدرت سیاسی و نظامی بود؛ مسئله‌ای که آنکارا به سختی می‌توانست آن را نادیده بگیرد. همچنین، در آن زمان، طرح‌های بزرگ و بلندپروازانه آنکارا در آسیای مرکزی، نتیجه‌ای معکوس داشت و به همین سبب، سازش دوباره با پکن برای آنکارا الزامی به نظر می‌رسید. در این زمان، پکن هم در داخل و هم در خارج، با اعتماد به نفس بیشتری اعمال فشار بر آنکارا را آغاز کرد. اگرچه پیشتر حکومت ترکیه در برابر فشارهای چین واکنش نشان می‌داد، در آن زمان، به نظر می‌رسید که هم به دلیل منابع مؤثر روابط با چین و هم تهدیدهای پنهان موجود، چاره‌ای جز انطباق با سیاست‌های پکن نداشت. از اواسط دهه ۱۹۹۰،

چین روابط اقتصادی با ترکیه را به گونه‌ای چشمگیر گسترش داد؛ شرایطی که منجر به کسری تجاری بیش از ۱۴ میلیارد دلار ترکیه در سال ۲۰۰۸ شد. در سال ۲۰۱۰، شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور، با داود اوغلو، وزیر امور خارجه دیدار کرد و دو طرف بر همکاری در راستای مبارزه با تروریسم و جدایی طلبی تأکید کردند. همچنین، در اکتبر و نوامبر ۲۰۱۰، دو کشور برای نخستین بار یک رزمایش نظامی برگزار کردند و در سال‌های اخیر نیز همکاری‌های نظامی دو کشور، به‌ویژه در زمینه موشک‌ها، سامانه‌های دفاع هوایی، و وسایل نقلیه زره‌پوش، توسعه یافته است (Tao et al., 2011: 74).

در نتیجه این تغییرات، فعالیت‌های ترکستان شرقی در ترکیه بسیار محدود شد و اویغورها از مزایایی که در گذشته از سوی ترک‌ها ارائه می‌شد، برخوردار نبودند. سیاست آنکارا نه تنها بازتاب فشار چین، بلکه ناشی از چالش کردها درون مرزهای خودش نیز بود. پکن، به‌طور کامل از تنگنای ترک‌ها در چالش کردها و مشکل قبرس برای آنکارا آگاهی داشت و این می‌توانست اهرم نفوذ بسیار نیرومندی برای مهار مشکل اویغورها باشد.

۳-۶. عوامل تأثیرگذار بر چرخش ترکیه به‌سوی چین

از دیدگاه نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک، دو عامل داخلی (اقتصادی و نظامی) و خارجی (ظهور چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی) سبب تغییر رویکرد ترکیه به چین و انعطاف در سیاست خارجی این کشور شده است.

• **روابط اقتصادی:** با پایان قرن بیستم، پکن بهبود روابط با ترکیه را نه تنها برای ارتقای مبادلات مهم دوجانبه، بلکه برای بهره‌برداری از این روابط به‌عنوان اهرمی برای جلوگیری از فعالیت‌های اویغورها در ترکیه، ضروری می‌دانست. نگاهی به آمارهای اقتصادی چین نشان می‌دهد که ارزش صادرات ترکیه به چین در سال ۱۹۹۳ به ۵۰۰ میلیون دلار آمریکا رسید. با اینکه این رقم در سال ۱۹۹۹ تا ۳۷ میلیون دلار کاهش داشت، اما با شروع سال ۲۰۰۳، بار دیگر به ۵۰۰ میلیون دلار رسید و در سال ۲۰۰۶ به ۷۰۰ میلیون، یعنی حدود ۴۰ درصد فراتر از سال ۱۹۹۳ رسید. تا سال ۲۰۰۷، صادرات ترکیه به چین، ۵۰ درصد، یعنی بیش از یک میلیارد دلار رشد داشت و تا سال ۲۰۰۸، تا ۳۸ درصد دیگر، یعنی ۱/۴۳۷ میلیارد دلار افزایش یافت. اما دستاوردهای چین، بسیار چشمگیرتر بود. در سال ۱۹۹۳، ارزش صادرات چین به ترکیه، حدود ۲۵۰ میلیون دلار بود و در واقع، نیمی از صادرات ترکیه به چین در همان سال انجام شد. درعین حال، صادرات چین به ترکیه در سال ۲۰۰۶ به ۹/۶۵۷ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۷، ۳۷ درصد افزایش، به ۱۳/۲۳۴ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۸ به ۱۸ درصد رشد به ۱۵/۶۵۸ میلیارد دلار رسید که سبب کسری بیش

از ۱۴/۲ میلیارد دلاری برای ترکیه شد. در سال ۲۰۰۰، چین، دوازدهمین صادرکننده به ترکیه بود، اما در سال ۲۰۰۶، این جایگاه به مقام سوم، پس از روسیه و آلمان رسید. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸، واردات ترکیه از چین تا ۶۱۸ درصد رشد یافت. چین ۶/۹ درصد واردات ترکیه در سال ۲۰۰۶ را به‌عهده داشت که این رقم در سال ۲۰۰۸، به ۷/۸ درصد رسید (Xinhua, 2002). افزون‌بر روابط تجاری، موقعیت ژئواستراتژیک ترکیه در طرح «یک کمربند، یک جاده» مهم است و برای چین، یک فرصت تجاری منحصربه‌فرد به‌شمار می‌آید. به‌همین دلیل، چین، ترکیه را برای سرمایه‌گذاری در این طرح تشویق می‌کند. رهبران ترکیه نیز بسیار مشتاق افزایش همکاری با چین هستند که دلیل آن، روابط روبه‌فروپاشی ترکیه با غرب در سال‌های اخیر است که سبب نارضایتی اجتماعی و سیاسی در میان مردم این کشور شد. افزون‌براین، ترکیه در تلاش است تا بازارهای خود را به‌منظور کاهش وابستگی اقتصادی نفتی به کشورهای بلوک اتحادیه اروپا از زمان بحران مالی اقتصادی سال ۲۰۰۸ کاهش دهد. این دو کشور در حال حاضر، حجم تجاری ۲۸ میلیارد دلاری را با یک کسری بیش از ۲۵ میلیون دلاری به‌نفع چین، تجربه می‌کنند (Yalinkilicli, 2017).

• **روابط نظامی:** روابط نظامی میان دو کشور در ابتدا در حوزه مبادلات کارکنان نظامی محدود شده بود؛ اما همکاری‌های نظامی دو کشور در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ و پس از شکست مذاکرات آنکارا با واشنگتن برای تولید مشترک و انتقال فناوری برای M-270MIRS یا سامانه پرتاب چندگانه موشک، افزایش یافت. در ادامه، واشنگتن، آنکارا را به‌اتهام استفاده از سلاح‌های ساخت آمریکا در راستای نقض حقوق بشر محکوم، فروش سلاح به ترکیه را محدود، و وام‌های تخصیص‌یافته به ترکیه برای دستیابی به تسلیحات را قطع کرد. در این شرایط، ترکیه، گزینه دیگری برای توسعه صنعت نظامی‌اش نداشت و باید برای دستیابی به سلاح و فناوری نظامی، جای دیگری را جست‌وجو می‌کرد. این کشور در سال ۱۹۹۷، برای دستیابی به موشک‌های WS-302mm و همچنین، مونتاز ۱۴۴ موشک، توافق‌نامه‌ای را با چین امضا کرد. ترکیه با استفاده از فناوری چینی، شروع به تولید موشک‌های TR-300 تحت لیسانس خود کرد. در اواخر سال ۱۹۹۸، در قرارداد مشابهی با شرکت ماشین‌آلات واردات-صادرات چین، ارتش ترکیه ۱۵ مورد از پیشرفته‌ترین موشک‌های سطح به سطح B-611 را سفارش و تولید ۲۰۰ موشک به ارزش بیش از ۳۰۰ میلیون دلار تحت لیسانس خود را آغاز کرد؛ البته همکاری نظامی چین و ترکیه تنها به موشک‌ها محدود نشد و جنبه دیگر آن در سال ۲۰۰۵ با ارتقای سامانه دفاعی FMC ظهور کرد (Oguzlu, 2017).

در این شرایط، مهم‌تر از هر چیز، دیدگاه و چشم‌انداز ترک‌های اویغور بود که همکاری چین و ترکیه را مبارزه با تروریسم به‌شمار می‌آوردند. نخستین گام در این مسیر، زمانی برداشته شد که ارتش ترکیه،

پروتکل همکاری و آموزش نظامی با چین را در سال ۱۹۹۹ امضا کرد. در پی تظاهرات اویغورها و حملات خشونت آمیز به ساختمان‌های چین در ترکیه در اکتبر ۱۹۹۹، پلیس ترکیه ده عضو گروه موسوم به سازمان آزادی بخش ترکستان شرقی را بازداشت کرد. این حملات، موجب هموار شدن مسیر انعقاد نخستین موافقت‌نامه همکاری امنیتی چین و ترکیه شد که در فوریه ۲۰۰۰ به ثمر نشست و همچنین، هماهنگی امنیت عمومی و اصرار بر اقداماتی علیه فعالیت‌های جدایی طلبانه که یکپارچگی سرزمینی دو کشور را هدف قرار داده بود را تسهیل کرد. هم‌زمان با این توافق، ترکیه اعلام کرد که هیچ نوع فعالیت ضد چین یا تروریسم در این کشور را بر نمی‌تابد (Anatolia News Agency, 2000).

• **روابط سیاسی:** جیانگ زمین در سال ۲۰۰۰ به ترکیه سفر کرد و در مصاحبه‌ای در آستانه ورودش به ترکیه، با اشاره به سازمان شانگهای، نقش این کشور در جهان را خاطرنشان و با اشاره به سین کیانگ و جدایی طلبی اویغورها، بار دیگر بر عدم مداخله در امور داخلی چین تأکید کرد. در این میان، مطبوعات ترکیه نیز حمایت از هر نوع سازمان آشوبگر ترکستان شرقی را عامل تنش در روابط دو کشور بیان کرده و خواهان بهبود روابط با چین شدند. اما مقامات ترکیه اعلام کردند که با وجود اینکه سیاست ترکیه تحریک آمیز نیست، اما خواهان این است که وضعیت به گونه‌ای نباشد که از خویشاوندان خود در سین کیانگ غافل بماند. در این میان، بسیاری از مردم در ترکیه و به ویژه حزب ملی گرای راست در ترکیه، اشغال سین کیانگ را غیرقانونی تلقی کرده و گذاشتن نام سین کیانگ بر ترکستان شرقی را دست بردن در واقعیت‌های تاریخی و تحریف آن دانستند. حاصل این دیدار، بیانیه مشترکی علیه تروریسم، جدایی طلبی، و افراط گرایی مذهبی بود که برای چین، دستاورد بزرگی به شمار می‌آمد؛ زیرا مهار جدایی طلبی و منع فعالیت جدایی طلب‌ها برای ثبات در منطقه بسیار حیاتی بود. این بازدید، همچنین موجب شکل‌گیری موافقت‌نامه‌های همکاری اقتصادی در حوزه‌های تجارت خارجی، سرمایه‌گذاری مشترک، حمل و نقل، گردشگری، انرژی، و صنایع دفاعی و امنیتی شد (Kinzer, 2000).

پس از جنگ سرد و مرگ مائو، روابط دو کشور در حوزه‌های دیگری همچون سیاست، ارتش، و فرهنگ نیز در وضعیت امیدوارکننده‌تری قرار گرفت (Fidan, 2013). در سال ۲۰۱۰ و در جریان سفر رسمی نخست‌وزیر چین به ترکیه، رهبران هر دو کشور از آغاز همکاری‌های راهبردی پرده برداشتند (Xinhua, 2010). برای ترکیه، چین یکی از پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل است و چین نیز از اهمیت موقعیت ژئواستراتژیکی ترکیه به خوبی آگاه است. افزون‌براین، ترکیه به عنوان عضو ناتو و کشوری که «شرق را به غرب متصل می‌کند»، ارائه‌دهنده مجموعه‌ای از مزایا برای چین به لحاظ دسترسی به اتحادیه

اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا، قفقاز، و بالکان است (Fiden, 2013). به‌طور کلی، به‌نظر می‌رسد که دو دلیل مهم‌تر برای تمایل ترکیه به توسعه روابطش با چین وجود دارد که نخست، نیاز این کشور به حمایت‌های چین به‌عنوان عضو دائم شورای امنیت در مشکلات بین‌المللی ترکیه و دوم، انتظارات گسترده آنکارا از سهم بازار کشوری است که به‌سرعت در حال پیشرفت است.

نتیجه‌گیری

از دیدگاه نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل، دولت، نقش بسیار مهمی در سیاست خارجی دارد و قدرت، یک هدف والا به‌شمار می‌آید؛ اما در واقع‌گرایی نوکلاسیک، افزون‌بر دولت، نقش متغیرهای نظام بین‌الملل دیده شده و افزون‌بر کسب قدرت، تأثیرگذاری بر افکار عمومی کشورهای هدف به‌منظور افزایش نفوذ نیز جزء اهداف سیاست خارجی به‌شمار آمده است. براین‌مبنا، در سال‌های اخیر، دو عامل داخلی (اقتصادی-نظامی) و خارجی (ظهور چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی)، ترکیه را به مسیر پیگیری منافع مشترک با چین هدایت کرده است که نتیجه آن، نوعی عمل‌گرایی است که هر دو کشور را بر سر مسئله اوغورهای مسلمان در یک موضع قرار می‌دهد و موجب تقویت روابط دوجانبه در حوزه‌های گوناگون، به‌ویژه اقتصادی، می‌شود. تجارت دوجانبه در فاصله سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵، به‌گونه‌ای چشمگیر گسترش یافته است. چین در دوره وخامت روابط پکن-آنکارا از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ با منحرف کردن منافع خود از ترکیه واکنش نشان نداد، بلکه سیاست افزایش سرمایه‌گذاری در این کشور را با جدیت دنبال کرده و مسیر را برای فرصت‌های آتی در هجدهمین اقتصاد بزرگ جهان هموار کرد. در این میان، بیگانگی فزاینده متحدان سنتی غربی بر سر دستور کارهای داخلی و منطقه‌ای ترکیه، این کشور را ترغیب کرد تا در جست‌وجوی شرکای جایگزین و مناسب باشد. زمانی که پای تعریف روابط با ترک‌ها به میان می‌آید، راهبرد سرمایه‌گذاری جهانی چین همواره به‌عنوان مهم‌ترین اولویت پکن برجسته می‌شود که ایجادکننده زمینه‌هایی مناسب‌تری برای همکاری مستحکم بین ترکیه و چین در سال‌های پیش‌رو خواهد بود. سرانجام، پیوندهای عمیق اقتصادی ترکیه و چین، نمایانگر تلاش آنکارا برای چرخش به‌سوی شرق و عزم راسخ پکن برای سرمایه‌گذاری در کشور مهمی است که به‌عنوان مرکزی برای مسیرهای بین‌قاره‌ای انرژی و تجارت به کار گرفته می‌شود. با وجود برخی فشارها از جانب گروه‌های داخلی ترکیه، این دو کشور به احتمال زیاد، روابط دوجانبه خود را بدون درنظر گرفتن موضوع اوغورهای ترک‌تبار مسلمان تقویت خواهند کرد. این درحالی است که با توجه به برخی از مشکلات امنیتی ترکیه، از جمله

بحران سوریه، مسئله کردها، و بروز برخی از ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی در داخل کشور، تمرکز بر همکاری‌های امنیتی در راستای ارتباطات روبه‌رشد اقتصادی، به گونه‌ای چشمگیر تشدید خواهد یافت. اگر آنکارا و پکن قادر به پیگیری یک سیاست مناسب برای غلبه بر موضوعات موجود به شیوه درست باشند، دستیابی به سطحی از «همکاری‌های راهبردی» برای هردوی آنها امکان‌پذیر خواهد بود. آنچه مطرح شد، گویا و نمایانگر این است که روابط فزاینده سیاسی، اقتصادی، و نظامی میان دو کشور، محرک و انگیزه مهمی را برای آنکارا در همکاری با چین ایجاد کرده است؛ انگیزه‌ای که حتی تعصب ترکیه و شخص اردوغان در مورد ترک‌های اویغور نیز مانعی برای آنچه در حال شکل‌گیری است، ایجاد نخواهد کرد. آشکار است که آنکارا به هزینه ملی‌گرایی اویغور، به خواسته‌های پکن گردن نهاده است.

References

- Agence France Press (1997). Refugee Group Protest China in Istanbul Meeting. *Turkish Daily News*. February.
- Anatolia News Agency (2000). Open Letter to President and Prime Minister of Turkey on Eastern Turkestan. *Turkistan Newsletter*. 4(79).
- Asia (2010). Marking Time at the Fringes; Tibet and Xinjiang. *The Economist*, 396 (8690), 40.
- Bhattacharji, P. (2008). Uighurs and China's Xinjiang Region. *Council on Foreign Relations, The Washington Post*.
- Bloomberg news (2010). *China to Double Xinjiang Spending to Boost Stability*. Available at: <http://www.bloomberg.com/news/articles/2010-05-21/china-to-double-xinjiang-investment-to-boost-economy>.
- Carlsnaes, W. (2002). Foreign Policy. in Carlsnaes, W., T. Risse, and B. A. Simmons (eds.). *Handbook of International Relations*. (London: Sage). 331–349.
- Cafiero, G & Viala, B. (2017). *China-Turkey Relations Grow Despite Differences over Uighurs*. Available at: <http://www.mei.edu/content/article/china-turkey-relations-grow-despite-differences-over-uighurs>.
- Cai, P. (2017). Understanding China's Belt and Road Initiative. *Lowy Institute for International Policy*. 1-26.
- Cn.ts. (2021). *An Analysis Report on Population Change in Xinjiang*. Available at: <https://www.globaltimes.cn/page/202101/1212073.shtml>.
- Clarke, M. (2007). China's War on Terror' in Xinjiang: Human Security and the Causes of Violent Uighur Separatism. *Griffith Asia Institute*.
- Colakoglu, S. (2015). Dynamics of Sino-Turkish Relations: a Turkish Perspective. *Springer*, 32(1). 7–23.
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal. (2011). Neoclassical Realism and Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran. *Quarterly Journal of Foreign Policy*. 19(3). 294-275. (in Persian).
- Demick, B. (2012). Chinese Mosque Demolition Heightens Ethnic Tensions. *Los Angeles*

- Times*.
- Dickens, M. (1990). *The Soviets in Xinjiang 1911–1949*. 1-33.
- Dillon, M. (2004). Xinjiang: Ethnicity, Separatism and Control in Chinese Central Asia. *Department of East Asian Studies, University of Durham*, 1. 1-51.
- Dillon, M. (1997). Ethnic, Religious and Political Conflict on China's Northwestern Borders: The Background to the Violence in Xinjiang. *IBRU Boundary and Security Bulletin*. 80-86.
- Elmer, F. (2011). Tibet and Xinjiang: Their Fourfold Value to China. *Bulletin of the Centre for East-West Cultural & Economic Studies*. 9(9). 1-14.
- Fidan ,G. (2013). *Sino-Turkish Relations: An Overview*. the Confucius Institute - Okan University. Retrieved at: <http://www.mei.edu/content/sino-turkish-relations-overview>.
- Forbes, A. D. W. (1986). *Warlords and Muslims in Chinese Central Asia: A Political History of Republican Sinkiang 1911-1949*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gladney, D. C. (1990). The Ethno genesis of the Uighur. *Central Asian Survey*. 9(1). 1-28.
- Golmohammadi, Vali.; Sajjadpour, Seyed Mohammad Kazem & Mousavi Shafaei, Masoud. (2016). Erdoganism and Understanding Turkey's Middle East Policy. *Quarterly Journal of Strategic Studies*. 19(3). 69-92. (in Persian).
- Hosseini Aref, Seyed Alireza. (2009). Xinjiang China Crisis. *Ganjineh*. (29). 1-10. (in Persian).
- Heidari, Mohammad Ali & Rahnavard, Hamid. (2011). Neo-Ottomanism and Foreign Policy in the Middle East of Turkey. (based on the developments of the Arab Spring). *Policy Quarterly*, 2(2). 160-135. (in Persian).
- Honghui, pan. (2016). Prospects for Sino-Turkish Relations, Unlikely Partnership or Uncertain Complex?. *China Quarterly of International Strategic Studies*. 2(1).
- Holdstock, Nick. (2014). Islam and Instability in China's Xinjiang. *Norwegian Peacebuilding Resource Centre*. 1-11.
- International Crisis Group. (2017). *Silk Road Competitions in Central Asia*. Available at: <https://jaraian.com/1396/12021101-2/>. (in Persian).
- Jarosiewicz, A & Strachota, k. (2013). China vs. Central Asia, The achievements of the past two decades. *Centre for Eastern Studies*, 1-82.
- Kinzer, S. (2000). Jiang's Cordial Visit to Turkey Overshadowed by Ethnic Dispute, *New York Times*.
- Oguzlu, T. (2017). Turkey and China in Xi Jinping Era. *Department of Political Science and international relations*. available at: <https://aa.com.tr/en/analysis-news/turkey-and-china-in-xi-jinping-era/952409>.
- Martin, I. (2013). Xinjiang: Development Issues and Importance. *Eurasia*.
- Millward, J & Perdue, P. (2004). Political and Cultural History of the Xinjiang Region through the Late Nineteenth Century. In: S. Frederick Starr. *Xinjiang: China's Muslim Borderland*.
- Moshirzadeh, Homeira. (2015). Revival of Foreign Policy Analysis: Multivariate Analysis. *Journal of Political Science*. 10(3). 139-169. (in Persian).
- Oster, SH & Dean, J. (2009). Ethnic Tensions Escalate in China's Xinjiang Region. *Wall Street Journal*.
- Qiu, E. (2014). Ethnic Conflict in Xinjiang: A Multifaceted Evaluation. *the Monitor*. 24-35.
- Shichor, Y. (2005). Blow Up: Internal and External Challenges of Uyghur Separatism and

- Islamic Radicalism to Chinese Rule in Xinjiang. *Asian affairs: An American Review*. 32(2).
- Shichor, Y. (2009). Ethno-Diplomacy: The Uyghur Hitch in Sino-Turkish Relations. *the East-West Center*. 1-72.
- Starr, F. (2004). Xinjiang: China's Muslim Borderland. *Studies of Central Asia and Caucasus*.
- Tukmadiyeva, Malika. (2013). *Xinjiang in China's Foreign Policy Toward Central Asia*. 12(3). 87-108
- Tao. Zan, Xiang; Zhu, Hongying. Deng & Mengcen, Xie. (2011). *Xinjiang and Sino-Turkish Ties*. China Perspectives.
- Tubilewicz, C. (2006). *Critical Issues in Contemporary China*. New York; Hong Kong: Routledge; Open University of Hong Kong Press.
- Tursun, N. (2008). The Formation of Modern Uyghur Historiography and Competing Perspectives toward Uyghur History. *The China and Eurasia Forum Quarterly*. 6(3). 87-100.
- Xinhua News Agency. (1999). (Beijing). in BBC. SWB. FE/3504. G/4.
- Xinhua. (2002). In FBIS – CHI – 416.
- Xinhua News Agency. (2010). China, Turkey Upgrade Ties to Strategic Cooperative Relationship during Wen's Visit. available at: http://news.xinhuanet.com/english2010/china/2010-10/09/c_13548521.htm.
- Zang, X. (2012). Group threat and Ethnic Variation in Party Membership Attainment in China. *Journal of Contemporary China*. Retrieved at: http://fa.iranchinachamber.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=1913:xinjiang&catid=129.
- Yalinkilicli, E. (2017). *The New Silk Route: Turkey's Pivot to Asia by One Belt, One Road*. Available at: <https://thenewturkey.org/the-new-silk-route-turkeys-pivot-to-asia-by-one-belt-one-road>.
- Yellinek, R. (2017). Why Are Relations Tightening Between China and Turkey?. *BESA Center Perspectives Paper*. 576. 1-3.
- Regional Development: Rich Province, Poor Province. (2016). *The Economist*. available at: <http://www.economist.com/news/china/21707964-governmentstruggling-spread-wealth-more-evenly-rich-province-poor-province>.

نوع مقاله: پژوهشی

دیپلماسی سلامت چین در آفریقا

علی باقری دولت آبادی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵

چکیده

چین از جمله کشورهای فعال در حوزه دیپلماسی سلامت است. این دیپلماسی در دوران پسا کرونا با جدیت بیشتری دنبال شده است. پرسش پژوهش حاضر این است که «دیپلماسی سلامت چین دارای چه اهداف، انگیزه‌ها، و کارکردهایی است؟ فرضیه پژوهش، انگیزه چین را سیاسی-اقتصادی، هدف آن را کسب قدرت نرم و کارکرد آن را اقتصادی سیاسی بیان می‌کند. در راستای بررسی فرضیه یاد شده از روش کیفی با رویکرد تحلیلی-تبیینی استفاده شده است. داده‌های پژوهش نیز به شیوه کتابخانه‌ای و از منابع الکترونیک گردآوری شده است. برپایه یافته‌های پژوهش، دیپلماسی سلامت چین، برخلاف دوران جنگ سرد، دیگر متأثر از مسائل ایدئولوژیک نیست و این کشور بیشتر انگیزه‌های اقتصادی-سیاسی را دنبال می‌کند. پکن در طول سه دهه اخیر، به ویژه پس از گسترش بیماری کرونا در جهان کوشیده است از دیپلماسی سلامت برای ارتقای قدرت نرم خود در جهان بهره ببرد. غفلت آمریکا و اروپا از قاره آفریقا و نیازهای پزشکی کشورهای آن، موجب شده است تا چین، دیپلماسی سلامت خود را در بسیاری از کشورهای آفریقایی گسترش دهد. نیاز این کشورها به تجهیزات مراقبتی و پیشگیرانه در جریان شیوع کرونا و نیز تهیه واکسن در سال ۲۰۲۱ فرصت‌های بی‌بدیلی را برای پکن فراهم کردند.

واژگان کلیدی: دیپلماسی سلامت، چین، آفریقا، سازمان بهداشت جهانی، کرونا.

۱. دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. abagheri@yu.ac.ir

China's Health Diplomacy in Africa

Ali Bagheri Dolatabadi^۱

Abstract

China has actively pursued health diplomacy in the post-Corona era. The current research investigates the goals, motives and functions of Chinese health diplomacy. China's motivation is politico-economic, its goal is soft power, and its function is economic-political advantages. This research follows a qualitative method and analytical-explanatory approach. Research data was collected from the press and digital sources. The findings show that China's health diplomacy, unlike during the Cold War, is no longer influenced by ideology, and that the country pursues economic-political targets. Beijing has used health diplomacy to promote its soft power in the world over the past three decades, especially after the global coronavirus outbreak. The United States and Europe's negligence of Africa's medical needs has led China to expand its health diplomacy in most African countries. The African demand for provide preventive equipment during the coronavirus outbreak, as well as the provision of vaccines in 2021, created unique opportunities for Beijing.

Keywords: Health Diplomacy, China, Africa, World Health Organization, Coronavirus.

^۱ Associate Professor, Department of Political Science, Yasouj University, abagheri@yu.ac.ir

مقدمه

اگرچه دیپلماسی سلامت به‌اندازه دیپلماسی رسانه‌ای، دیپلماسی ورزش، دیپلماسی علمی، دیپلماسی فرهنگی، و... شناخته‌شده نیست و کمتر درباره آن گفته یا نوشته شده است، اما این به‌معنای جدید بودن آن نیست. این نوع دیپلماسی، دست‌کم برای کشورهای اروپایی و امریکا، مفهوم کاملاً آشنایی است که بیش از یک قرن، آن را به‌شکل حرفه‌ای دنبال کرده‌اند. این نوع دیپلماسی که در گذشته برپایه روابط بین‌دولتی دنبال می‌شد، امروزه براساس نوع تهدیدهای پزشکی، بهداشتی، و امنیتی در سطوح گوناگون پیگیری می‌شود. آخرین مورد از این تهدیدها، گسترش ویروس کرونا در جهان بود. جامعه جهانی که تا پیش از کرونا، تهدیدهایی همچون ایدز، سارس، ابولا، آنفولانزای پرندگان، آنفولانزای خوکی، مالاریا، و... را از سر گذرانده بود، با شیوع این ویروس و ابعاد بین‌المللی آن، غافلگیر شد؛ از همین رو، دیپلماسی سلامت به‌سرعت در جایگاه نخست سیاست خارجی کشورهای اروپایی نشست. چین از جمله کشورهایی بود که هم‌زمان با کشورهای اروپایی، به یکی از کشورهای فعال در حوزه دیپلماسی سلامت تبدیل شد. این فعال شدن به دو عامل مربوط می‌شد: نخست به مبدأ پخش بیماری کرونا در جهان که شهر ووهان چین بود و دیگری به پیشینه چین در دیپلماسی سلامت و نیز انتظاراتی که از این کشور برای مقابله با ویروس کرونا می‌رفت. در پرتو فعال‌تر شدن این دیپلماسی، جهان با چهره تازه‌ای از سیاست خارجی چین، که تا پیش از آن کم‌فروغ‌تر بود، روبه‌رو شد. کرونا نشان داد که چین تاچه‌اندازه در دیپلماسی سلامت پیشرفت کرده و این دیپلماسی، چگونه جایگاه خود را در سیاست خارجی این کشور به‌دست آورده است. دیپلماسی سلامت چین در افریقا بیش از سایر نقاط جهان کامیاب بوده است؛ جایی که در گذشته به‌سبب نیروی کار ارزان، معادن، و منابع طبیعی برای کشورهای غربی بسیار اهمیت داشت و به‌تدریج با پایان یافتن دوره استعمارگرایی و جنگ سرد اهمیت خود را از دست داد. درحالی‌که برای کشورهای غربی، افریقای قرن بیست‌ویکم به لیموی خشک‌شده و بی‌آبی شبیه بود که چندان سودی از گسترش روابط با آن انتظار نمی‌رفت، پکن این قاره را یکی از مقصدهای سیاست خارجی خود در قرن جدید قرار داد و در جریان گسترش بیماری کرونا بیش از کشورهای دیگر به افریقا توجه کرد. براین‌اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «دیپلماسی سلامت چین دارای چه اهداف، انگیزه‌ها، و کارکردهایی است؟» برپایه فرضیه پژوهش، انگیزه چین، سیاسی-اقتصادی، هدف آن، کسب قدرت نرم، و کارکرد دیپلماسی سلامت این کشور، کسب مزیت‌های اقتصادی-سیاسی است. در راستای بررسی فرضیه یادشده از روش کیفی با رویکرد تحلیلی-تبیینی استفاده گردید. داده‌های پژوهش نیز به شیوه کتابخانه‌ای و از منابع الکترونیک

گردآوری شد. هدف از انجام پژوهش، آشنایی با دیپلماسی سلامت و کاربرد آن در سیاست خارجی چین، به عنوان یک الگو و نمونه برای سیاست خارجی ایران و فهم شیوه‌های جدید کسب نفوذ سیاسی-اقتصادی در پرتو این دیپلماسی است. دو مسئله، سبب افزایش اهمیت و ضرورت انجام این پژوهش می‌شود: ۱) شناخت بهتر سیاست‌ها و رفتارهای چین به عنوان یک ابرقدرت نوظهور در جهان؛ ۲) همه‌گیری کرونا در جهان و ضرورت هماهنگی دیپلماسی ایران با شرایط جدید و بهره‌گیری از آن برای تأمین بهتر منافع ملی.

۱. پیشینه پژوهش

درباره دیپلماسی سلامت چین، هیچ مقاله‌ای به فارسی منتشر نشده است، اما مقاله‌های پرشماری در این باره به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند که می‌توان آن‌ها را به سه گروه تقسیم کرد: دسته نخست، آثاری هستند که تلاش می‌کنند نشان دهند که چگونه چین در بستر دیپلماسی سلامت می‌کوشد به صادرات و منابع مالی خود تنوع ببخشد. این دسته از مقاله‌ها، دیپلماسی سلامت را راهی برای پیدا کردن بازار محصولات پزشکی برای این کشور در بخش‌های مختلف جغرافیایی جهان توصیف می‌کنند (González, 2021: 1-3). مدالنا پروکوپو^۱ این اقدام چین را بخشی از راهبرد بلندمدت این کشور می‌داند و به آن خوش بین است؛ زیرا، بر این نظر است که می‌تواند به صورت غیرمستقیم به بهبود مراقبت‌های بهداشتی در کشورهای در حال توسعه کمک کند (Procopio, 2021).

گینا بو سرهال^۲ پس از بررسی رقابت‌های آمریکا و چین برای صدور واکسن، انگیزه‌های هر دو کشور را در بعد اقتصادی-ژئوپلیتیکی یکسان دانسته است (Serhal, 2021).

گری شی^۳ نیز با واکاوی تأثیر کووید ۱۹ بر اقتصاد چین و رشد سریع تر آن نسبت به گذشته، آن را رویدادی اثربخش ارزیابی کرده است (Shih, 2021).

دسته دوم، مقاله‌هایی هستند که در طول یک سال و نیم اخیر منتشر شده‌اند. این مقاله‌ها که بیشتر در نكوهش رفتار چین برای پنهان کردن منشأ بروز کرونا نوشته شده‌اند، نشان می‌دهند که چگونه چین از دیپلماسی سلامت برای بهبود وجهه بین‌المللی خود استفاده کرده است.

^۱ Maddalena Procopio

^۲ Gina Bou Serhal

^۳ Gerry Shih

بارتوز کوالسکی^۱ (۲۰۲۱) از جمله نویسندگانی است که دیپلماسی سلامت چین را از این زاویه بررسی کرده و توضیح می‌دهد که این کشور چگونه با اقدامات خود در بخش‌های مرکزی و شرقی اروپا کوشیده است روایتش مبنی بر واکنش به موقع و شفاف این کشور در مقابل شیوع کرونا را تبلیغ کند. به نظر این نویسنده، چین با کمک‌های پزشکی خود، افزون بر ترسیم چهره یک رهبر جهانی خیرخواه از خود، بر ناکامی اولیه‌اش در مهار کرونا در این کشور سرپوش گذاشته است.

راج ورما^۲ (۲۰۲۰) نیز توضیح می‌دهد که چین در طول یک سال گذشته، به سبب ناتوانی در کنترل ویروس کرونا و نارسایی در اطلاع‌رسانی، مورد سرزنش امریکا و غرب بوده و به همین سبب کوشیده است تا اقدامات بسیاری را برای تغییر روایت منشأ کرونا انجام دهد. این اقدامات از متهم‌سازی امریکا در این باره شروع و تا دیپلماسی ماسک ادامه پیدا کرده است.

دسته سوم، پژوهش‌هایی را دربرمی‌گیرد که به اهداف سیاست خارجی بلندمدت چین توجه داشته و تلاش کرده‌اند دیپلماسی سلامت را قالبی نو برای رسیدن به اهداف سیاسی چین معرفی کنند. این مقاله‌ها بر کمک‌های پزشکی و اعتبارات مالی چین به عنوان راه‌هایی برای نفوذ این کشور در قلب شهروندان کشورهای دیگر متمرکز شده‌اند.

مقاله مُردکای چَریز^۳ (۲۰۲۰)، از جمله این مقاله‌ها است که دیپلماسی سلامت چین در کشور مغرب را بررسی کرده است. نویسنده بر این نظر است که چین از دیپلماسی سلامت برای گسترش محدوده ژئوپلیتیکی خود، ایجاد همبستگی، و نفوذ بر کشورهای دیگر از طریق اقدامات بشردوستانه استفاده کرده است (Chaziza, 2020).

همچنین، می‌توان به مقاله «دیپلماسی کروناویروس» نوشته هانگوی لی^۴ اشاره کرد که اقدامات دولت چین در فرستادن محموله‌های پزشکی به قاره افریقا را بررسی کرده و از این دیپلماسی با عنوان «دیپلماسی کروناویروس» یاد کرده است؛ اقدامی که به نظر نویسنده، بخشی از دستور کار کلان دیپلماسی سلامت چین در قرن ۲۱ را تشکیل می‌دهد (Li, 2020).

^۱ Bartosz Kowalski

^۲ Raj Verma

^۳ Mordechai Chaziza

^۴ Hangwei Li

گوتام و همکاران^۱ (۲۰۲۰) نیز در مقاله «کووید-۱۹ و دیپلماسی بهداشت جهانی چین: آیا کووید-۱۹، فرصتی ژئوپلیتیک برای هژمونی چین به‌شمار می‌آید؟» اشاره می‌کنند که چین برای گسترش نفوذ ژئوپلیتیکی خود، از غفلت ایالات متحده آمریکا در به‌عهده گرفتن نقش رهبری جهانی‌اش استفاده کرده و خود را به‌عنوان یک بازیگر مسئول در جهان معرفی کرده است (Gauttam et al., 2020).

این مقاله‌ها از چند زاویه قابل نقد هستند. بیشتر مقاله‌های گروه نخست، تنها یک بعد قضیه، یعنی جنبه اقتصادی را بررسی کرده و از سایر اهداف و انگیزه‌های چین غافل مانده‌اند. مقاله‌های گروه دوم که با نوعی جهت‌گیری منفی در مقابل چین نگاشته شده‌اند، می‌کوشند غرب را علیه چین برانگیزانند. بزرگ‌نمایی توانمندی دیپلماسی سلامت چین و فروکاستن اهداف چین به بعد سیاسی مسئله، یکی دیگر از ضعف‌های این آثار است. دسته سوم آثار منتشرشده، نسبت به دو گروه نخست و دوم، جامع‌ترند، ولی از یک نقطه ضعف جدی رنج می‌برند و آن، ایجاد تصویر مقطعی از دیپلماسی سلامت چین است؛ به بیان روشن‌تر، بیشتر این مقاله‌ها بر رفتارهای چین در دو سال گذشته متمرکز شده و دوره‌های پیشتر را دربر نمی‌گیرند؛ بنابراین، خواننده نمی‌تواند بین سیاست‌های کنونی و گذشته چین ارتباط چندانی بیابد. مقاله حاضر تلاش کرده است با در نظر گرفتن این ضعف‌ها، تجربه‌های چین در این باره را بازتاب دهد تا هم ادبیات نظری دیپلماسی سلامت را گسترش دهد و هم در بعد عملی، راهنمایی برای تصمیم‌گیرندگان سیاسی کشور باشد.

۲. چارچوب مفهومی پژوهش

گام نخست در هر پژوهشی، تعریف مفاهیم کلیدی آن است. مفهوم کلیدی این پژوهش، دیپلماسی سلامت است که برای آن، تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است. کیکبوش^۲ و همکاران، دیپلماسی سلامت را مذاکرات چندسطحی و چندبازیگری‌ای تعریف کرده‌اند که بر حوزه‌های سلامت سیاست جهانی تأثیر می‌گذارند (Kickbusch, et al., 2007: 230). سازمان بهداشت جهانی، آن را فرایندی می‌داند که از طریق آن، دولت و سازمان‌های دولتی و غیردولتی با یکدیگر مذاکره و همکاری می‌کنند تا بر چالش‌های بین‌المللی‌ای همچون بیماری‌های واگیردار چیره شوند (Fidler, 2013: 691). در اینجا از

^۱ Gauttam and Singh and Kaur

^۲ Kickbusch

تعریف آنتونی فائوچی^۱ بهره گرفته‌ایم که دیپلماسی سلامت را این گونه تعریف کرده است: «به دست آوردن قلب و ذهن مردم کشورهای فقیر از طریق صادرات مراقبت‌های پزشکی، تخصص، و پرسنل برای کمک به کسانی که بیشتر به آن نیاز دارند» (Fauci, 2007: 1169). در اینجا هدف از کمک‌های پزشکی، اهداف انسان‌دوستانه پزشکی نیست، بلکه اهداف غیرپزشکی، سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی است.

این مفهوم اگرچه در قالب نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل قابل بحث است، اما به سبب اهدافی که چین از این دیپلماسی دنبال می‌کند و در ادامه بررسی خواهد شد، آن را در بستر نظریه «قدرت نرم» جوزف نای واکاوی کرده‌ایم. همان گونه که نای توضیح می‌دهد: «قدرت نرم، زمانی اعمال می‌شود که یک کشور، کشورهای دیگر را ترغیب کند که چیزی را بخواهند که خود می‌خواهد» (Nye, 1990: 166). از این منظر، قدرت نرم یک کشور در تصویرسازی مثبت از خود، ایجاد شهرت و آوازه بین‌المللی، مسئولیت‌پذیری بین‌المللی، کسب سرمایه‌های نمادین، ایجاد نهادهای بین‌المللی، تعیین دستورکار برای نشست‌های بین‌المللی، بسیج ائتلاف‌ها و توانایی برای تحقق تعهدات تجلی می‌یابد (Li & Gang, 2010: 13-25). نای برای قدرت نرم سه منبع معرفی می‌کند: فرهنگ (در مکانی که برای دیگران جذابیت دارد)، ارزش‌های سیاسی (زمانی که در داخل و خارج به این ارزش‌ها وفادار هستید و برپایه آن عمل می‌کنید و سیاست خارجی (زمانی که مشروع تلقی می‌شوند و دارای اقتدار اخلاقی هستند) (Nye, 2008: 11). جوزف نای، تمایز آشکاری میان چگونگی استفاده از قدرت نرم و سخت قائل می‌شود. به نظر او، قدرت سخت در اعمال تهدید، اجبار، مجازات، پرداخت پول، و تشویق تجلی می‌یابد؛ در حالی که قدرت نرم در جذابیت، اقناع‌گرایی، و پذیرفتن نشان داده می‌شود. به همین دلیل او تأکید می‌کند: «هنگامی که می‌توانی دیگران را وادار کنی تا ایدئال‌هایت را تحسین کنند و آنچه را که تو می‌خواهی، بخواهند، آن وقت مجبور نیستی هویج و چماق زیادی را صرف کنی تا آن‌ها را به مسیر خود بیاوری» (Mingjiang, 2011: 30). به این ترتیب، چنانچه سیاست خارجی، مشروع، موجه، و دارای اقتدار اخلاقی باشد، از منابع قدرت نرم به شمار می‌آید و سیاست خارجی‌ای که مبتنی بر زور و اقدامات نامشروع در عرصه بین‌المللی باشد را نمی‌توان سازنده قدرت نرم در نظر گرفت (Nye, 2004: 21-43). به همین دلیل، دولت‌های مدرن، متوجه نیاز به ایجاد قدرت نرم، مدیریت آن، شکل دادن به چهره بین‌المللی خود، و گسترش برداشت‌های مثبتی که می‌تواند به منافع سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی آن‌ها کمک کند، شده‌اند (Dinnie, 2016: 1). چین

^۱ Fauci

از جمله کشورهایی است که در دو دهه گذشته، توجه ویژه‌ای به این مفهوم و جایگاه آن در سیاست خارجی خود داشته است. اگرچه در بحث قدرت نرم، بیشتر نگاه‌ها معطوف به بعد بین‌المللی و بیرونی است، اما در مورد چین، وضعیت تاحدودی متفاوت است. برای این کشور، قدرت نرم، افزون‌بر نقشی که می‌تواند در تصویرسازی از پکن در بعد بین‌المللی داشته باشد (Kobierecka & Kobierecki, 2021: 13-14)، از زاویه داخلی نیز اهمیت فراوانی دارد. ازیک‌سو، چین کشوری با حدود یک‌ونیم میلیارد نفر جمعیت و بیش از ۵۰ اقلیت قومی است؛ بنابراین، حفظ وحدت، ایجاد هویت ملی یکپارچه، و احساس تعلق خاطر به نظام سیاسی در گرو تصویرسازی مثبت از این کشور در جامعه داخلی است. چین نیاز دارد تا به مخاطبان داخلی خود این پیام را مخابره کند که به‌عنوان مثال، در مبارزه با کووید-۱۹، ساخت واکسن، پیشگیری از بیماری، و رونق دوباره اقتصاد -آن‌هم در شرایط رکود اقتصادهای دیگر- از سایر کشورهای جهان، حتی امریکا، جلوتر است. درواقع، دیپلماسی سلامت چین را باید در بستر سیاست داخلی این کشور برای رسیدن به ثبات داخلی، تأمین مشروعیت سیاسی، و بقای نظام سیاسی آن درک کرد (Zeng, 2016: 122-127; Zhu, 2008: 123).

ازسوی دیگر، شی جین‌پینگ نیاز دارد به این دارد که به مردم چین نشان دهد، برنامه‌های این کشور برای مبارزه با فساد، بازسازی جاده ابریشم، تلاش برای تبدیل شدن به رهبر جهان، ایفای نقش در نهادهای قانون‌گذار بین‌المللی، و... در جهت و مسیر درست حرکت می‌کند. رهبران چین به‌خوبی می‌دانند که آسیب دیدن اعتبار این کشور در نتیجه تبلیغات غربی، ممکن است برداشت‌های جهانی در مورد چین و آینده سیاسی آن را تغییر داده و حتی بر کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی در این کشور اثربخش باشد (Verma, 2020: 7-8). کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی نیز بیکاری، تورم، رکود، کاهش صادرات، رشد منفی اقتصادی، و از دست دادن بازارهای منطقه‌ای و جهانی، و در یک کلام، افول اعتبار چین را به همراه خواهد داشت؛ بنابراین، بسیار مهم است که هم جامعه داخلی چین و هم جامعه بین‌المللی، این کشور را شریکی راهبردی، قابل اعتماد، صلح طلب، و خیرخواه بدانند (McCormick, 2008: 73)؛ به این ترتیب می‌توان گفت، دیپلماسی سلامت، یکی از دستورکارهای سیاست خارجی چین برای حفظ و گسترش قدرت نرم این کشور در دو بعد داخلی و خارجی به‌شمار می‌آید و حوزه پزشکی و تجهیزات پزشکی به یکی از دارایی‌های قدرت نرم این کشور تبدیل شده است.

۳. تاریخچه دیپلماسی سلامت چین

دیپلماسی سلامت چین، فراز و فرود بسیاری را پشت سر گذاشته است؛ از تعریف و تمجیدها درباره

الگوسازی این کشور در بهداشت و درمان در قالب طرح «پزشکان پابرهنه» تا انتقاد از روند استعمار نوین این کشور در آفریقا و کشورهای درحال توسعه (Huang, 2010: 145-146). در طول این سال‌ها چین کوشیده است تا سطح تعاملات بین‌المللی خود را افزایش داده و مشارکت بیشتری در سازمان بهداشت جهانی داشته باشد. آنچه این مشارکت را ضروری کرد، تحولات جهانی شدن از نیمه‌های قرن بیستم و شدت گرفتن خطر تهدیدهای بهداشتی با شیوع و گسترش بیماری‌ها در سراسر جهان بود (Lee, 2004: 156). فراخوان دبیرکل سازمان بهداشت جهانی از دیپلمات‌ها، متخصصان بهداشت عمومی، و مراکز علمی دانشگاهی برای نگرستن به سیاست خارجی از زاویه بهداشت (Chan, Store & Kouchner, 2008: 498) به چینی‌ها انگیزه دوجندانی داد تا از فرصت فراهم شده برای پیشبرد منافع ملی خود در عرصه بین‌المللی بهره بیشتری ببرند.

چین این راه پرفرازونشیب را از اصلاح وضع بهداشت خود در دهه ۱۹۵۰ و پس از انقلاب ۱۹۴۹ شروع کرد؛ دوره‌ای که این کشور در شرایط بسیار اسف‌بار بهداشتی بود و نرخ مرگ‌ومیر بالای ۲۵ درصد در کودکان را تجربه می‌کرد (Hesketh & Wei, 1997: 1543). همه چیز از نخستین کنگره ملی بهداشت خلق چین در سال ۱۹۵۰ شروع شد؛ جایی که برای اصلاح روند بهداشت این کشور، چهار مصوبه مهم وضع شد: (۱) بهداشت باید در خدمت کارگران، دهقانان، و سربازان باشد؛ (۲) بنیان مراقبت‌های بهداشتی باید بر پیشگیری استوار شود؛ (۳) طب سنتی چینی و طب مدرن غربی باید درهم آمیخته و با هم به کار بسته شوند؛ (۴) مرکز ثقل برنامه‌های بهداشتی باید انجام اقداماتی در زمینه بهداشت عمومی و در سطح فراگیر باشد. از بستر این اقدامات و برنامه‌ریزی‌ها بود که دیپلماسی سلامت چین توانست در دهه ۱۹۶۰ اعتباری کسب کند و مسیر خود را در دستور کار سیاست خارجی دوجانبه چین با کشورهای دیگر بگشاید (Wang & Sun, 2014: 1-4).

طی ۲۰ سال بعد، چین مأموریت‌های پزشکی‌ای را در ۴۲ کشور در خاورمیانه، آسیای جنوب شرقی، و آفریقا انجام داد که بیشتر دریافت کنندگان خدمات آن، ملت‌های آفریقایی بودند؛ کشورهایی که چین آن‌ها را دارای پیشینه مشترک توسعه‌نیافتگی و مشارکت در مبارزه با امپریالیسم می‌دانست (Bliss, 2011: 2). اگرچه در ابتدا انگیزه‌های چین برای پیگیری دیپلماسی سلامت، سیاسی-ایدئولوژیک و رقابت با آمریکا و شوروی بود، اما به تدریج و در دهه ۱۹۷۰، انگیزه‌های اقتصادی نیز به این علاقه‌مندی‌ها افزوده شد. در این راستا، کشورهای کوچک تازه‌استقلال‌یافته از استعمار و دولت‌های طرفدار رهایی از استثمار، نخستین مقصدهای کمک‌های پزشکی چین بودند. کره شمالی و ویتنام شمالی در جنوب شرق آسیا و

کشورهای افریقایی، مقصد بعدی پکن برای پیگیری دیپلماسی سلامت دوجانبه بودند. در این دوره زمانی، به رسمیت شناخته نشدن چین کمونیست در سازمان ملل و سازمان بهداشت جهانی، به عنوان یک دولت قانونی و مشروع، مانع آن شد که این کشور بتواند یک دیپلماسی چندجانبه را دنبال کند و در عمل، تا سال ۱۹۷۲ دیپلماسی سلامت پکن به شکل دوجانبه دنبال می‌شد. با ایجاد کرسی چین در شورای امنیت و سازمان ملل متحد، جهت و شکل برنامه‌های دیپلماسی سلامت چین نیز تغییر کرد و این کشور به بازیگری فعال در این عرصه تبدیل شد. نماد آشکار این مسئله را در لابی چین در سال ۲۰۰۶ برای انتصاب مارگارت چان، فردی با اصالت هنگ کنگی، به دبیر کلی سازمان بهداشت جهانی چین می‌توان مشاهده کرد.

در ادامه، ضمن تمرکز بر دیپلماسی سلامت چین در افریقا، چگونگی پیگیری این دیپلماسی در دوران پیش و پساکرونا را بررسی خواهیم کرد. علت انتخاب افریقا به عنوان نمونه موردی، تمرکز بیشتر برنامه‌های چین در دیپلماسی سلامت بر افریقا است. این حوزه جغرافیایی، به سبب غفلت کشورهای اروپایی و امریکا از آن، به بهشت فعالیت‌های اقتصادی و دیپلماسی سلامت چین تبدیل شده است.

۴. دیپلماسی سلامت در دوران پیشاکرونا

پیشینه روابط چین و افریقا به زمان بنیان‌گذاری چین جدید و انقلاب این کشور در سال ۱۹۴۹ مربوط می‌شود. از آن زمان تاکنون، این روابط، فراز و فرودهای بسیاری داشته و از حمایت‌های ایدئولوژیک در دوران جنگ سرد تا عمل‌گرایی اقتصادی چین در قرن ۲۱ برای رسیدن به نظم جهانی صلح‌آمیز و مبتنی بر رشد اقتصادی و ثبات در داخل این کشور را دربر گرفته است. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، چین از جنبش‌های آزادی‌بخش و حرکت‌های ضداستعماری کشورهای افریقایی حمایت کرد، به ملت‌های سوسیالیست کمک کرد تا ورزشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، راه‌آهن، و زیرساخت‌های دیگری بسازند و از طریق فرستادن پیایی مهندسان، معلمان، و پزشکان متخصص، روابط خود را با افریقا مستحکم کرد. پایه‌ریزی دیپلماسی چین در افریقا را دقیقاً در همین سال‌ها باید جست‌وجو کرد. در طول ربع قرن گذشته، چین به عنوان بخشی از برنامه گسترش کمک‌های خود در قاره افریقا، به یک بازیگر فعال در زمینه کمک‌های پزشکی به کشورهای افریقایی تبدیل شد (Kadetz, 2013: 149).

چین کمک‌های بهداشتی خود به افریقا را از کشور الجزایر شروع کرد؛ جایی که به تازگی استقلال پیدا

کرده بود و نظام بهداشت آن دچار ضعف شدیدی بود. چوئن لای، رئیس‌جمهور چین، به گروهی از کارشناسان بخش مراقبت‌های بهداشتی مأموریت داد تا به این کشور آفریقایی سفر کرده و نظام پزشکی در حال فروپاشی این کشور را احیا کنند. این سفر، هم‌زمان با فرستادن یک هیئت عالی‌رتبه از چین به آفریقا رخ داد. در این بازدید دیپلماتیک از ۱۰ کشور آفریقایی، چوئن لای، خود، سرپرستی هیئت نمایندگی چین را به عهده گرفت و در دیدارهایی که با مقامات آفریقایی داشت، بر این نکته تأکید کرد که چین و کشورهای آفریقایی، به عنوان کشورهای در حال توسعه، با یکدیگر متحدند، و دشمنان مشترکی مانند قدرت‌های استعماری اروپا، اتحاد جماهیر شوروی، و ایالات متحده دارند (Snow, 1995: 283-321). چین با استفاده از پیشینه تاریخی مشترک خود با کشورهای آفریقایی در زمینه استعمار، تلاش کرد تا حمایت متقابل این کشورها را جلب کند، از حاکمیت آن‌ها محافظت کند، اقتصاد آن‌ها را بسازد، و صلح جهانی را تقویت کند. چوئن لای در سفر آفریقایی خود (۱۹۶۴-۱۹۶۳) اصول هشت‌گانه شکل‌دهنده کمک‌های چین به آفریقا را این گونه اعلام کرد:

۱. مبنای رفتار و تصمیم‌گیری‌های چین، همواره اصل برابری و سود متقابل در کمک‌رسانی به کشورهای دیگر خواهد بود؛

۲. چین برای کمک‌های خود هرگز پیش‌شرط نخواهد گذاشت و هیچ امتیازی نخواهد خواست؛

۳. چین کمک خواهد کرد، تا حد امکان فشار و سختی‌های وارد شده بر کشورهای گیرنده این کمک‌ها کاهش یابد؛

۴. هدف چین، کمک به کشورهای دریافت‌کننده کمک برای رسیدن به خوداتکایی و توسعه مستقل، به شکل تدریجی و آرام است؛

۵. چین تلاش می‌کند تا طرح‌های کمک‌رسانی را در بخش‌هایی پیش‌برد که نیاز به سرمایه‌گذاری کمتر، اما در عین حال، بازده بیشتری دارند؛

۶. چین، بهترین تجهیزات و کالاهای ساخت خود را ارائه می‌دهد؛

۷. چین در راستای ارائه کمک‌های فنی، دقت خواهد کرد که کارکنان کشور متبوع به‌طور کامل بر چنین فناوری تسلط یابند؛

۸. کارشناسان چینی، مجاز به طرح هیچ گونه خواسته یا برخورداری از امکانات خاص نیستند (The Chinese Government's Eight Principles, 1964).

این اصول هشت‌گانه، به عنوان نقشه راهی پیش روی مقامات چینی قرار گرفت تا در سال‌هایی که این کشور با سازمان بهداشت جهانی به مدیریت امریکا اختلاف داشت، ابتکارات بهداشتی خود را در جهان

دنبال‌کند. امروزه، مقامات چینی، نسبت به گذشته، الگوی متفاوتی برای گسترش روابط با آفریقا دارند. آن‌ها به‌جای ایدئولوگ‌ها و ترویج‌کنندگان ایدئولوژی، بانک‌داران و بازرگانان را همراه خود به آفریقا می‌برند تا روابط سیاسی و اقتصادی دوسویه را گسترش دهند. در کنار توجه به دو عامل اصلی تأمین مواد اولیه برای تولید کالا و نیز بازار برای فروش محصولات چین، آن‌ها از برنامه‌های حمایتی، به‌ویژه برای مردم فقیر آفریقا، غافل نبوده و فرستادن دارو و گروه‌های پزشکی، بخشی از دستور کار دیپلماسی سلامت چین بوده است؛ برنامه‌ای که چارچوب آن، در نخستین گردهمایی همکاری‌های چین و آفریقا در سال ۲۰۰۰ طراحی شد و از آن زمان تاکنون، همچنان برقرار است. دقیقاً برخلاف رفتار غرب با رهبران آفریقا که همراه با انتقاد از ساختارهای سیاسی و چگونگی حکمرانی در این کشورها است، چین در مسائل داخلی کشورهای آفریقایی و امور مربوط به حقوق بشر دخالت نداشته و هیچ‌گاه کمک‌های خود را همانند صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی، مشروط به اعمال برخی اصلاحات اقتصادی یا سیاسی نکرده است. در عوض، سیاست آفریقایی چین بر اصولی همچون برابری، حاکمیت، و سود متقابل استوار است (China's African Policy, 2006: 1-2). همین مسئله (احترام به حاکمیت ملی کشورها) موجب شده است که کشورهای آفریقایی که تمایلی به انجام اصلاحات دردناک و عمیق اقتصادی ندارند یا پاسخ مناسبی از سوی غرب برای همکاری دریافت نکرده‌اند، به‌جای غرب، گسترش روابط با چین را در اولویت سیاسی قرار دهند؛ جذابیتی که بیشتر به «قدرت نرم چین» در آفریقا یا قرار گرفتن الگوی «اجماع پکن» در برابر «اجماع واشنگتن»^۲ در آفریقا تعبیر می‌شود (Thompson, 2005: 1).

چین، زیر نظر مجمع همکاری‌های چین و آفریقا، با ایجاد صندوقی که به‌طور مشترک توسط وزارتخانه‌های مختلف چین (امور خارجه، بازرگانی، آموزش، علوم و فناوری) اداره می‌شود، متعهد شده است که در توسعه منابع انسانی (آموزش افراد در بخش کشاورزی و بهداشت) در آفریقا مشارکت کند. از سال ۲۰۰۳، بیش از ۶۰۰۰ آفریقایی به‌عنوان بخشی از این برنامه، آموزش دیده‌اند و اکنون نیز چین به‌طور سالانه، بورس‌های تحصیلی‌ای را به بیش از ۱۵۰۰ دانش‌آموز آفریقایی اختصاص می‌دهد. این درحالی است که بسیاری از دانشگاه‌های چین نیز با مؤسسه‌های آفریقایی، روابط علمی-پژوهشی برقرار کرده‌اند و واگذاری بورس‌های دانشگاهی، سبب روابط نزدیک بین نخبگان چین و آفریقا شده است. این برنامه‌ها در

^۱ Beijing Consensus

^۲ Washington Consensus

ایجاد پیوندهای ماندگار بین مؤسسه‌ها و افراد چینی و آفریقایی، نقش مؤثری داشته‌اند. درباره روند در حال افزایش میزان کمک‌های مالی چین به آفریقا باید اشاره کرد که اعطای کمک مالی چین در بخش بهداشت آفریقا از ۱/۵۴ میلیارد دلار در ۲۰۰۸-۲۰۰۴ به ۳/۸ میلیارد دلار در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۰۹ رسید که بیشتر این کمک‌ها به حوزه‌های زیربنایی، تجهیزات، دارو، و پزشکی اختصاص داشت (Shajalal et al., 2017: 24). از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲، تقریباً ۵۲ درصد کمک‌های خارجی چین به آفریقا اختصاص یافته و این روند تصاعدی کمک‌ها همچنان ادامه دارد. کشورهای الجزایر، آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو، کومور، تانزانیا، توگو، غنا، زیمبابوه، سودان جنوبی، کنیا، ساحل عاج، آفریقای جنوبی، و سیرالئون، از جمله مقصدهای سرمایه‌گذاری و کمک‌های چین در آفریقا در قرن ۲۱ بوده‌اند (Liu, 2014: 793).

پکن برای پیشبرد برنامه دیپلماسی سلامت خود، بین پزشکان چینی و میلیون‌ها آفریقایی روابط صمیمانه و گرمی برقرار کرده است. امروزه چین به‌طور مرتب همکاری‌هایی را در زمینه بهداشت انجام می‌دهد که از دیدارهای پرشمار وزیران با رهبران آفریقایی برای تسهیل در تبادل منظم تیم‌های پزشکی و آموزش متخصصان پزشکی گرفته تا فرستادن دارو و تجهیزات پزشکی رایگان و برنامه‌های فعال پیشگیری و درمان مشترک بیماری‌های عفونی از جمله مالاریا، ایدز، اچ.آی.وی و... را در برمی‌گیرد. به عنوان نقطه شروع این حرکت در قرن ۲۱، کافی است اشاره کنیم که در سال ۲۰۰۲، وزارت بهداشت چین، یک دوره آموزشی بین‌المللی درباره روش‌های پیشگیری و درمان بیماری مالاریا و بیماری‌های گرمسیری برگزار کرد که در آن، ۳۰ دانشجو از ۱۷ کشور آفریقایی شرکت داشتند (نخستین دوره بین‌المللی آموزش کنترل مالاریا در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۲ برگزار شد). در همان سال، پکن، نشست چین و آفریقا در مورد طب سنتی و گیاهان دارویی را (به عنوان بخشی از مجمع همکاری‌های چین و آفریقا) برگزار کرد که افرادی از ۲۱ کشور آفریقایی در آن حضور داشتند (Thompson, 2005: 1).

چین از سال ۱۹۶۴ تا ۲۰۰۳ بیش از ۱۵۰۰۰ پزشک را به بیش از ۴۷ کشور آفریقایی اعزام کرده و تقریباً ۱۸۰ میلیون بیمار آفریقایی را تحت درمان قرار داده است. در کنار پزشکان، فرستادن نیروهای درمانی و آزمایشگاهی دیگر نیز در دستور کار پکن قرار داشته است. این کشور در بازه زمانی یادشده ۸۶۰ نیروی درمانی را در قالب ۳۵ گروه به ۳۴ کشور فرستاد. افزون‌براین، واحدهای درمان بخش نظامی این کشور نیز در عملیات صلح سازمان ملل در آفریقا مستقر شده و خدماتی را به کشورهای گوناگون ارائه داده‌اند که

ازجمله این موارد می‌توان به واحد ۴۰۱ بیمارستانی نیروی دریایی چین در کوینگدائو اشاره کرد که گروه‌های پزشکی‌ای را به زامبیا فرستادند. رهبران چین، افزون‌بر ساخت بسیاری از ورزشگاه‌ها، بزرگراه‌ها، و زیرساخت‌های دیگر، به طرح‌های عمرانی در بخش پزشکی نیز علاقه بسیاری نشان داده‌اند (Thompson, 2005: 2).

چین بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۵، ۱۲۳ میلیون دلار کمک بشردوستانه و سه گروه متخصص بیماری‌های عفونی، شامل ۱۱۵ نفر را به کشور سیرالئون، گینه، و لیبیا فرستاد. این کشور، موفق شد در مدت کوتاهی، بیمارستانی ۱۰۰ تخت‌خوابی برای سیرالئون بسازد که قدرت و سرعت عمل این کشور در مقابل کشورهای دیگر را به‌رخ کشید. همچنین، گروهی متشکل از ۵۹ کارشناس آزمایشگاهی به این کشور اعزام شد تا در راه‌اندازی نخستین آزمایشگاه BSL-۳ به سیرالئون کمک کنند. افزون‌براین، پکن، ۶ میلیون دلار به برنامه جهانی غذا و ۶ میلیون دلار به صندوق مقابله با ابولا کمک کرد و وعده ۱۲۵ میلیون دلار دیگر به آژانس‌های سازمان ملل در بخش بهداشت و سلامت را داد. همچنین، با اعزام ۱۵۰۰ نیروی بهداشتی، راه‌اندازی آزمایشگاه ایمنی زیستی، و فرستادن تجهیزات پزشکی ازجمله آمبولانس به منطقه افریقای غربی، فصل جدیدی از دیپلماسی سلامت خود را رقم زد (Procopio, 2020: 3).

این اقدامات چین به سازمان بهداشت جهانی کمک کرد تا برنامه مهار ابولا در افریقا را با سرعت بیشتری دنبال کند. اگر قرار باشد پیامد این اقدامات چین سنجیده شود، هیچ چیز بهتر از نظرسنجی از مردم افریقا گویای واقعیت نخواهد بود. در نظرسنجی‌ای که در این باره در سیرالئون انجام شد، ۵۵ درصد از پاسخ‌دهندگان، اقدامات اقتصادی و سیاسی چین در این کشور را مثبت ارزیابی کردند و تنها ۴ درصد، در مورد پیامد آن نگاهی منفی داشتند. ۴۴ درصد اظهارداشتند که فکرمی‌کنند که کمک اقتصادی چین به‌خوبی نیازهای توسعه سیرالئون را برآورده می‌کند (Huang, 2017: 1-7).

۵. دیپلماسی سلامت در دوران پسا کرونا

گسترش ویروس کرونا در جهان، آغاز فصل تازه‌ای برای دیپلماسی سلامت چین بود؛ دیپلماسی‌ای که این بار نه تنها کشورهای افریقایی و در حال توسعه، بلکه سراسر جهان را هدف گرفت. دیپلماسی سلامت چین در این دوران را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش نخست، دوره‌ای که در آن چین اقدام به

فرستادن وسایل مراقبتی، پیشگیرانه، و تشخیص بیماری کرد. فرستادن ماسک، دستکش، مواد ضد عفونی کننده، لباس های بیمارستانی، کیت های تشخیص، و دستگاه های کمک تنفسی در این دوره انجام شد. این دوره، با اصطلاح «دیپلماسی ماسک» شناخته می شود (Wong, 2020: 1). بخش دوم، به دوره ای مربوط می شود که در آن چین، شروع به مشارکت در برنامه واکسیناسیون جهانی (کواکس) و فرستادن واکسن های سینوفارم و سینواک کرد. این دوره نیز دوره «دیپلماسی واکسن» نام گذاری شده است (González, 2021: 1). چین در این دو دوره، بر چند هدف متمرکز بود که در ادامه به آن ها اشاره شده است.

۱-۵. پر کردن خلأ رهبری جهانی امریکا

چین کوشید تا در پرتو کمک های پزشکی، تصویر منفی ناشی از رویداد تلخ میدان تیان آن من را پاک کرده و تصویر یک دولت خیرخواه جهانی را جایگزین آن کند (Verma, 2020: 1-18). در شرایطی که امریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی، وظیفه خود برای حمایت از کشورهای فقیر افریقایی را فراموش کردند، چین از فرصت پیش آمده در نتیجه گسترش کرونا استفاده کرد و نشان داد که به چه میزان به کشورهای فقیر متعهد است. برای کشورهای نیازمندی که تولید کنندگان واکسن در کشورهای غربی آن ها را فراموش کرده بودند، هیچ دلیلی برای رد کردن کالاها و محصولات چینی وجود نداشت. در نتیجه، چین توانست خود را به عنوان رهبر بهداشت جهانی معرفی کند (Procopio et al., 2021: 2). چین در این دوره ۱۲۰۰۰ بسته کیت تشخیص بیماری به کشورهای افریقایی فرستاد و نشست های ویدیویی ای را با وزیران بهداشت ۲۰ کشور افریقایی برگزار کرد. همچنین، جک ما، میلیاردر چینی و بنیان گذار غول تجارت الکترونیکی علی بابا، ۲۰۰۰۰ بسته کیت تشخیص، ۱۰۰۰۰۰ ماسک، و ۱۰۰۰ لباس محافظ را به هریک از ۵۴ کشور افریقایی اهدا کرد. در ۱۹ مارس نیز پکن اعلام کرد که قصد دارد یک مرکز پژوهشی پیشگیری و کنترل بیماری در نایروبی ایجاد کند (Procopio, 2020: 1).

۲-۵. گسترش نفوذ ژئوپلیتیکی در بخش های مختلف جهان، به ویژه افریقا

در شرایطی که بسیاری از کشورهای غربی، دغدغه های ملی را برای مقابله با کرونا دنبال می کردند، چین مسیر خود را به درون کشورهای افریقایی هموارتر کرد. پکن، این بار نیز همانند دوران جنگ سرد، اقدامات خود را از الجزایر آغاز کرد؛ جایی که بیش از هر کشوری، آثار نفوذ و استعمار فرانسه در آن

مشهود است. چین، قراردادی را برای ساخت بیمارستان با بخش مراقبت‌های پیشگیرانه برای حدود ۵۰۰۰ الجزایری و ۴۰۰۰ چینی شاغل در شرکت مهندسی ساخت‌وساز چین^۱ (CSCEC) در این کشور منعقد کرد. در مارس ۲۰۲۰، شرکت مهندسی ساخت‌وساز چین، کمک پزشکی‌ای به ارزش ۴۵۰۰۰۰ دلار به الجزایر اهدا کرد که دربردارنده پانصد هزار ماسک جراحی پزشکی، پنجاه هزار ماسک N95، و دوهزار واحد لباس محافظ پزشکی، ماسک صورت، و ماسک‌های مراقبت ویژه بود (Chaziza, 2021: 2-3).

۳-۵. برجسته‌سازی پیشرفت‌های چین در حوزه پزشکی و تجهیزات پزشکی

چین در این مرحله، دانش خود درباره چگونگی پیشگیری از گسترش بیشتر بیماری کرونا در جهان را با کشورهای دیگر به اشتراک گذاشت و از همکاری با کشورهای دیگر، به‌ویژه کشورهای درحال توسعه برای دراختیار قراردادن تجهیزات موردنیاز استقبال کرد. آن‌ها نشان دادند که برخلاف شایعاتی که درباره کیفیت محصولات پزشکی چین در اروپا مطرح شده بود، جهان می‌تواند در این حوزه به چین اعتماد کند (جدول شماره ۱).

جدول شماره (۱). کمک‌های پزشکی چین به آفریقا در دوران پساکرونا

کشور	خدمات و کالا
تونس	فرستادن ماسک و مواد ضدعفونی‌کننده به منظور تقویت تلاش‌های دولت محلی در جلوگیری از گسترش کووید-۱۹؛ اهدای هواپیماهای بدون سرنشین مجهز به سنسور دما و بلندگو (Omondi, 2020)؛ تمدید اعتبار پرداختی برای خرید تجهیزات پزشکی (Hana, 2020).
لیبی	واگذاری تجهیزات پزشکی؛ برگزاری دوره‌های آموزشی برای متخصصان لیبیایی با دستورالعمل‌های مورد استفاده چین در تشخیص و درمان موارد ویروس کرونا (huaxia, 2020).
موریتانی	فرستادن دستگاه تنفس، کیت‌های تشخیص، و تجهیزات پزشکی دیگر (Xinhuanet, 21 April, 2020)؛ بازسازی بیمارستان دوستی چین و موریتانی و احداث مرکز درمان بیماری‌های عفونی و گرمسیری؛ برگزاری نشست‌های ویدئویی برای کارشناسان بخش بهداشت.
مراکش	انجام مراحل بالینی واکسن بر روی ۶۰۰ شهروند مغربی؛ دریافت ۶۵ میلیون دوز واکسن سینوفارم (Xinhuanet, 25 December 2020).
مصر	فرستادن دستگاه تنفس، کیت‌های تشخیص، و تجهیزات پزشکی دیگر؛ دریافت ۴/۱۵ میلیون دوز واکسن سینوفارم و سینواک (González, 2021).

^۱ China State Construction Engineering Corporation (CSCEC)

اتیوپی، زیمبابوه، سیرالئون، سنگال، گینه استوایی، الجزایر، کنیا	فرستادن تجهیزات مراقبتی و پیشگیرانه؛ واکسن اسپوتنیک (Lsilow, 2021)
--	--

۴-۵. معرفی چین به عنوان یک بازیگر قابل اعتماد، مسئول، و قدرت جهانی

چین خود را برای یک دوره جدید آماده می کند؛ دوره ای که این کشور بتواند نقش پررنگ تری در نهادهای بین المللی ای همچون سازمان بهداشت جهانی داشته باشد؛ نهادی که برعکس نهادهای حقوق بشری سازمان ملل، از این کشور تصاویر مثبت و سازنده ای به جهان مخابره می کند و پیوسته از کمک های مالی و تجهیزاتی آن ستایش خواهد کرد. چین، چندین دهه است که می کوشد چهره بین المللی خود را اصلاح، و خود را کشوری طالب صلح و آماده همکاری بین المللی معرفی کند. گسترش کرونا در جهان، این فرصت را در اختیار پکن قرارداد (Kobierecka & Kobierecki, 2021: 13-14).

فهم دیپلماسی ماسک چین در این دوره بدون در نظر گرفتن برنامه کلان این کشور برای حضور و تقویت نفوذش در سازمان های بین المللی، غیرممکن است. در حال حاضر، چهار نفر از ۱۵ عضو هیئت رئیسه آژانس های تخصصی سازمان ملل متحد (سازمان غذا و کشاورزی^۱، سازمان هوانوردی جهانی^۲، اتحادیه بین المللی مخابرات^۳، سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل^۴) تبعه چین هستند. در حالی که از ۲۰۲ مدیر ارشد سازمان ملل متحد، امریکا با ۲۳ مدیر، همچنان جایگاه پیشتاز خود را حفظ کرده و چین در مراحل ابتدایی صعود قرار دارد، تردیدی نیست که چین در پی پُر کردن این شکاف در صدر نهادهای بین المللی است. رهبران چین، افزایش حضور در نهادهای جهانی را محوری برای تحکیم هژمونی منطقه ای در آسیا و جهان می دانند.

۵-۵. فرصتی برای شکوفایی بیشتر اقتصادی

چین می کوشد تا در پرتو دیپلماسی سلامت، بر ایجاد روابط بلندمدت وابستگی و شبکه های حمایتی^۵ در سراسر جهان تأکید کند. این کشور با تأکید بر راهبرد «سرمایه گذاری در بیرون» تلاش می کند تا

^۱ FAO

^۲ ICAO

^۳ ITU

^۴ UNIDO

^۵ Patronage Networks

سرمایه‌گذاری‌های کلانی در کشورهای دیگر انجام دهد و قراردادهای بلندمدتی با آنها منعقد کند. قراردادهای یادشده این کشورها را به تأمین‌کنندگان مواد اولیه و بازارهای جدید برای چین تبدیل خواهد کرد. چین، از طریق ارائه خدمات امدادرسانی اضطراری به کشورهای درگیر در بلایای طبیعی و بحران‌های بهداشتی عمومی، از جمله در طول بیماری کرونا، دسترسی بی‌نظیر و چشمگیری به زیرساخت‌های بحرانی کشورهایی که درهای خود را به‌روی چین گشوده‌اند، پیدا می‌کند. این ورود به بازار کشورهای جدید، فرصتی برای کسب حمایت بوروکرات‌های سطوح میانی قدرت در آن کشورها (به‌عنوان مثال، شهرداران و استانداران) ایجاد می‌کند تا راه را برای محصولات چینی به آن کشورها بگشایند. چین، امیدوار است با فعال کردن واردات منظم و پیوسته فناوری و منابع به داخل کشور خود، تکنوکرات‌های چینی بتوانند سهام بازار صنایع نوظهوری مانند بیوفناوری و تجهیزات پزشکی را در جهان گسترش دهند و به‌طور غیرمستقیم، سبب افزایش درآمد شرکت‌های دولتی یا تحقق راهبرد کلان چین تا سال ۲۰۲۵ شوند (Wong, 2020: 3).

۶-۵. تغییر روایت جهان از مبدأ شروع بیماری کرونا

هدف دیگر چین از دیپلماسی سلامت جدید این است که این کشور را از زیر بار فشار منفی رسانه‌ای علیه پکن، خارج کند. پس از گسترش کرونا در سراسر جهان، رسانه‌های آمریکایی و اروپایی این کشور را به دلیل کوتاهی در اطلاع‌رسانی درباره این ویروس و ابعاد آن، مقصر معرفی کردند. کمک‌های چین به کشورهای آفریقایی و توسعه‌نیافته موجب شد که نخست، نگاه‌ها از موضوع اول منحرف شود؛ دوم، چهره بیرونی چین تاحدی ترمیم و اصلاح شود؛ سوم، اعتماد کشورهای آفریقایی به غرب و صداقت آنها در حوزه کمک‌های بشردوستانه تاحدی تضعیف شود.

۶. کارکردهای دیپلماسی سلامت برای چین پیش و پس از کرونا

پکن در طول نیم قرن اخیر توانسته است در پرتو دیپلماسی سلامت به مزایای مهم سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی‌ای دست یابد که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است.

۱-۶. محدود کردن قدرت شوروی به‌عنوان یک رقیب

برخلاف آنچه مقامات چین ادعا می‌کنند، برخی بر این نظرند که پکن در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۸ از کمک‌های بهداشتی خود به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاست‌خارجی‌اش استفاده کرده است (Huang, 2014: 176). مبنای استدلال این گروه از تحلیل‌گران این است که با ایجاد شکاف در مواضع

ایدئولوژیک و سیاسی چین و شوروی در اوایل دهه ۱۹۶۰، مقامات چینی در صدد برآمدند تا از دیپلماسی سلامت به عنوان ابزاری برای محدود کردن نفوذ سیاسی شوروی در آفریقا استفاده کنند. این اقدامات چین، نفوذ شوروی بر جنبش‌های آزادی‌بخش در آفریقا را محدود کرد و الگوی مائوئیستی را بر صدر نشاند.

۲-۶. به رسمیت شناخته شدن در سازمان ملل و تصاحب کرسی تایوان

دیپلماسی سلامت چین به این کشور کمک کرد تا در سال‌هایی که هنوز برخی از کشورها از جمله آمریکا و شرکای اروپایی‌اش از پذیرش چین به عنوان یک دولت قانونی سر باز می‌زدند، پکن بتواند نظر مثبت کشورهای آفریقایی را جلب کند. این کشورها به لحاظ قدرت اقتصادی و نظامی نمی‌توانستند کمک‌چندانی به چین بکنند، اما ۳۰ درصد اعضای مجمع عمومی سازمان ملل را تشکیل می‌دادند و رأی آن‌ها می‌توانست در تصمیم‌گیری‌های مجمع عمومی در مورد چین، مفید و سازنده باشد. کمک‌های پزشکی چین به آفریقا، راه را برای این کشور باز کرد تا بتواند با جلب رأی این کشورهای آفریقایی در برابر ادعاهای ناسیونالیست‌های تایوان برای نمایندگی مردم چین، رأی لازم برای کسب کرسی چین در شورای امنیت را به دست آورد (Yu, 1998: 849). در واقع، این رأی ۲۶ کشور آفریقایی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود که در سال ۱۹۷۱ کرسی چین در سازمان ملل را در اختیار پکن قرار داد و جمهوری خلق چین را به عنوان یک دولت قانونی و مشروع به رسمیت شناخت. به رسمیت شناخته شدن دولت چین در مجمع عمومی سازمان ملل، به بهبود روابط این کشور با سازمان بهداشت جهانی کمک کرد و پکن توانست نقش‌های جدیدی را در دیپلماسی چندجانبه بهداشت جهانی به عهده بگیرد.

۳-۶. بهبود چهره چین در جهان در مقام یک طرفدار عدالت و برابری

در شرایطی که شوروی از سال ۱۹۱۷ به این سو با حمایت از جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان بر حق حاکمیت شهروندان کشورهای دیگر برای تعیین سرنوشت خود پای می‌فشرد و خود را پشتیبان همه جنبش‌های آزادی‌بخش و دشمن امپریالیسم و استعمار معرفی می‌کرد، چین با انقلاب ۱۹۴۹ به رقیبی برای این کشور در جهان تبدیل شد. چینی‌ها نه تنها برای پیروزی انقلاب‌ها، راه متفاوتی از انقلاب کارگری به مبارزان سراسر جهان معرفی کردند، بلکه در مسیر تحقق عدالت و برابری در جهان، خود را صادق‌تر از همتای ایدئولوژیکشان معرفی کردند. اصول هشت گانه چوئن لای درباره نحوه ارائه کمک‌های بهداشتی به کشورهای آفریقایی (بهترین خدمات و تجهیزات، بدون مطالبه امتیاز یا گذاشتن پیش شرط)، آن‌هم در شرایطی که این کشور درگیر بحران قحطی در داخل و آثار هولناک برنامه «جهش بزرگ به جلو» بود (Hesketh, 1997: 1543) نشان‌دهنده این بود که پکن در پی خلق تصویری از خود در مقام طرفدار

عدالت و برابری در جهان است.

بخشش در عین نیاز و در جهانی که برپایه اصول لیبرالیسم اقتصادی و سودپرستی پیش می‌رفت، یا هر کمکی وابسته به دریافت امتیاز اقتصادی بود، چین کمونیست را نزد کشورهای آفریقایی تا حد یک منجی بالا برد. کمک‌های بهداشتی چین که با هدف تقویت نظام بهداشتی آفریقا انجام می‌شد، سبب شد که شهروندان فقیر این کشورها به دارو و زیرساخت‌های بهداشتی و بیمارستانی دسترسی داشته باشند. این امر، تقویت روابط نزدیک بین چین و آفریقا در بلندمدت و ایجاد یک مشارکت واقعی و پیوند سیاسی را امکان‌پذیر کرد (Shinn, 2006: 15).

۶-۴. بسترسازی برای به‌عهده گرفتن نقش رهبری در ابتکارات چندجانبه بهداشتی

با پذیرفته شدن عضویت چین در سازمان ملل و سازمان بهداشت جهانی، راه این کشور برای گسترش رهبری‌اش در ابتکارات چندجانبه بهداشتی هموارتر شد. چین از سال ۱۹۵۱، گام در راه اصلاح نظام بهداشت خود نهاد تا آن را با استانداردهای بهداشت جهانی هماهنگ کند. رهبران چین این کار را از شیوه خدمات‌رسانی به روستایی‌های این کشور آغاز کردند. این کار از طریق پزشکان محلی انجام می‌شد که به پزشکان پابره‌نه معروف شده بودند. پزشکان پابره‌نه، افرادی بودند که دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت ۶ ماهه تا یک‌ساله دریافت و خدمات اولیه بهداشتی را در روستاهای محل زندگی‌شان ارائه می‌کردند. در سال ۱۹۵۷، بیش از دویست‌هزار پزشک دهکده در سراسر چین فعالیت داشتند که حضور آن‌ها کشاورزان را قادر می‌کرد هر روز مراقبت‌های بهداشتی اولیه را در خانه و محل کار خود دریافت کنند. پزشکان دهکده، در طول چند دهه گذشته دسترسی به خدمات بهداشتی در جوامع روستایی چین را به گونه‌ای چشمگیر بهبود بخشیده‌اند. برپایه این طرح، خدمات بهداشتی پایه‌ای به بسیاری از مردم چین ارائه شد و شاخص‌های ملی بهداشت عمومی در این کشور به گونه‌ای چشمگیر بهبود یافت (Huang, 2010: 145-146).

به این ترتیب، برنامه مراقبت‌های بهداشتی ملی چین به الگوی تأثیرگذاری در قطعنامه مجمع جهانی بهداشت ۱۹۷۷ برای همه کشورها تا سال ۲۰۰۰ و در پی آن، بیانیه ۱۹۷۷ آلماتا درباره مراقبت‌های بهداشتی اولیه تبدیل شد (Weiyuan, 2008: 914-916). به گفته ژانگ لینگ، باوجود چالش‌هایی

که چین در ارائه مراقبت‌های بهداشتی مدرن به مردم خود دارد، پزشکان پابرهنه و جانشینان آن‌ها هنوز هم می‌توانند در حوزه مراقبت‌های بهداشتی اولیه، راه را به بقیه جهان نشان دهند. امروزه پژوهشگران و سیاست‌گذاران، یک‌صد تأکید می‌کنند که آوردن افراد برای کار در مناطق روستایی دشوار است. حتی کشورهای پیشرفته نیز برای جذب متخصصان پزشکی به مناطق روستایی، شرایط دشواری را تجربه کرده‌اند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که آموزش مردم محلی، راه‌حل بهینه برای ارائه خدمات بهداشتی و درمانی به روستایی‌ها باشد (Bulletin of the World Health Organization, 2008).

۵-۶. برابری، حاکمیت، و سود متقابل

با ورود به قرن ۲۱، دیپلماسی سلامت چین بر برابری، حاکمیت، و سود متقابل متمرکز شد. در «سیاست آفریقایی چین»^۱ که وزیر امور خارجه این کشور، لی ژاوشینگآ، آن را در سال ۲۰۰۶ اعلام کرد، چین تلاش کرد تا کمک‌های مالی خود به دولت‌های آفریقایی را بدون هیچ‌گونه پیش‌شرط سیاسی‌ای افزایش دهد. در این دوره، چین خود را به همکاری‌های پزشکی و بهداشتی، افزایش مبادله کارکنان پزشکی و تبادل اطلاعات پزشکی، فرستادن گروه‌های پزشکی همراه با دارو و تجهیزات، متعهد کرد (China's African Policy, 2006). چین در پرتو این سیاست متعهد شد که از تلاش‌های ملی آفریقا برای افزایش ظرفیت‌های ملی در زمینه‌های آموزش، علوم، فرهنگ، و بهداشت حمایت کند، بر مقابله با بیماری‌های عفونی، از جمله ایدز و مالاریا متمرکز شود و همکاری‌ها در بخش طب سنتی چینی و رفع نیازهای فوری پزشکی را افزایش دهد.

در فرایند شیوع ویروس کرونا نیز رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ، متعهد شد که واکسن‌های چینی را به عنوان «کالای عمومی»^۲ از طریق کمک‌های مالی و توافق‌نامه خرید به‌صرفه تهیه کند و برای تضمین دسترسی جهانی به واکسن به ابتکار کوواکس^۳ پیوست. افزون‌براین، چین برای تقویت زنجیره خدمات و ایجاد مراکز تولید و توزیع محلی برای واکسن چینی با کشورهای آفریقا و امریکای لاتین همکاری جدیدی را آغاز کرد. این شرایط نشان می‌دهد که این کشور به عنوان یک تأمین‌کننده کمک‌های بهداشتی

^۱ China's African Policy

^۲ Li Zhaoxing

^۳ Public Good

^۴ COVAX

جهانی در جریان کرونا، موفق عمل کرده‌است. این روش عملی، بخشی از یک راهبرد بلندمدت برای ارتقای سطح بین‌المللی چین و به‌دست آوردن جایگاه بهتر در بازار صادرات دارو در جهان است. در صورت موفقیت‌آمیز بودن این رویکرد، نابرابری‌های مربوط به مراقبت‌های بهداشتی در کشورهای درحال توسعه کاهش یافته و مسیر توسعه اقتصادی (و غیرمستقیم منافع گسترده مردم) هموار می‌شود (Procopio et al., 2021: 1).

۶-۶. دستیابی به مزیت‌های اقتصادی

مقامات چینی ادعای می‌کنند که آن‌ها برای بهبود سلامت مردم آفریقا به این قاره کمک‌های پزشکی می‌کنند و انگیزه‌های آن‌ها تنها بشردوستانه است (Li, 2009: 25)؛ باین حال، باید گفت، این کشور انگیزه‌های مختلفی از این کار دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها در دهه‌های اخیر، انگیزه‌های اقتصادی بوده است. سرمایه‌گذاری چین در حوزه‌های بهداشتی در آفریقا موجب تقویت روابط اقتصادی، گشوده شدن بازارهای جدید به‌روی کالاهای چینی، و ایجاد حسن نیت برای تسهیل استخراج منابع طبیعی در آفریقا شده است. این رویه به‌طور خاص در کشورهایی دنبال شده است که در مذاکرات، قدرت چانه‌زنی کمتری داشته‌اند. باوجود این، دولت چین مدعی است که این مزایای اقتصادی را باید به‌عنوان پیامد دیپلماسی اقتصادی این کشور در نظر گرفت و نه به‌عنوان انگیزه‌های مربوط به دیپلماسی سلامت آن (State Council of the People's Republic of China, 2011)؛ ادعاهایی که به‌نظر می‌رسد چندان هم صادقانه نیست؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به کمک مالی یک میلیارد دلاری چین به آنگولا از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰ برای خرید آمبولانس و ساخت بیمارستان اشاره کرد که صادرات نفت آنگولا به چین را در پی داشت. اساساً، در پی تغییر دیپلماسی چین در سال ۱۹۷۸ و نگاه اقتصادی به این دیپلماسی، بسیاری از طرح‌های ساخت بیمارستان در آفریقا به‌جای اینکه مبتنی بر کمک‌های بدون عوض مالی باشد، به طرح‌های تجاری مرتبط شده‌اند. نمونه‌ای از این دیپلماسی جدید را در سال ۲۰۰۷ با جمهوری دموکراتیک کنگو می‌توان سراغ گرفت؛ جایی که چین با امضای قرارداد ۹ میلیارد دلاری با جمهوری دموکراتیک کنگو متعهد شد که به‌ازای واردات ۱۰ میلیون تن مس و چهارصد هزار تن کبالت و سرمایه‌گذاری مشترک در بخش معادن این کشور، در ایجاد زیرساخت‌های کنگو از جمله ساخت ۳۲ بیمارستان و ۱۴۵ مرکز بهداشتی مشارکت کند (Mathiason, 2008). انگیزه‌های مادی و واقع‌گرایانه را می‌توان در تولید و توزیع داروهای چینی نیز مشاهده کرد؛ جایی که داروهای چینی، برپایه راهبرد «سرمایه‌گذاری در خارج» این کشور در میانه دهه ۱۹۹۰ به آفریقا وارد شدند و با گسترش این روند، بانک‌های دولت چین اقدام به خرید سهام برخی از

شرکت‌های دارویی آفریقایی و سرمایه‌گذاری در تولید داروها در آفریقا کردند تا سود بیشتری کسب کنند (Wang, 2014: 3). در سال‌های اخیر، چین پیوسته در پی کشف بازارهای جدید برای محصولات پزشکی و پیراپزشکی خود در جهان، به‌ویژه در دورهٔ پسا کرونا بوده است (González, 2021: 1-3).

۷-۶. صدور انقلاب چین و انترناسیونالیسم پرولتاریایی

اگرچه انگیزه‌های سیاسی دیپلماسی سلامت چین در دوران پسا کرونا بیشتر مورد توجه بوده است (Kowalski, 2021: 3-4)، اما در دوران پیشا کرونا نیز غیرقابل چشم‌پوشی بود. یکی از مهم‌ترین این انگیزه‌ها که در دوران جنگ سرد و به‌ویژه در زمان مائو اهمیت داشت، بحث صدور الگوی انقلاب دهقانی این کشور به کشورهای دیگر جهان بود. چین در این سال‌ها تلاش کرد تا در پرتو دیپلماسی سلامت، تجربه‌های سوسیالیستی خود را در اختیار کشورهای آفریقایی بگذارد و آنان را با انترناسیونالیسم پرولتاریایی آشنا کند (Huang, 2010: 105).

به لحاظ توزیع جغرافیایی، باید گفت که کشورهای آفریقایی، مهم‌ترین دریافت‌کنندگان کمک‌های خارجی چین هستند؛ زیرا، بخش عمدهٔ تعهد ۱۴ میلیون دلاری این کشور به صندوق جهانی پیش از سال ۲۰۱۳ به کشورهای آفریقایی مربوط می‌شد (See: Brautigam, 2009). حتی نحوهٔ توزیع خدمات دیپلماسی سلامت چین نیز یکسان نبوده است. چین، سرمایه‌گذاری‌های خود را بر کشورهای متمرکز کرد که بیشترین تشابه را در نظام سیاسی با این کشور داشتند یا در مواضع سیاسی با پکن همسو بودند.

۸-۶. انگیزه‌های سیاسی

در حالی که مقامات چینی هرگونه انگیزهٔ سیاسی در کمک‌های پزشکی خود را انکار می‌کنند، اما شواهد، گویای این است که این کشور همهٔ کمک‌های پزشکی و همکاری‌های خود را با کشورهایی که در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ روابط دیپلماتیک رسمی با تایوان برقرار کرده‌اند، به حالت تعلیق درآورده است. درواقع، کمک پزشکی چین، وابسته به دخالت این کشور در تصمیم‌گیری‌های کشورهای کمک‌گیرنده دربارهٔ تعاملات سیاسی با تایوان بوده است (Cheng, 2019: 2). در سال‌های اخیر نیز رویکرد چین به کشورهای مقصد کمک‌های پزشکی تا حد زیادی به سیاست‌های این دولت‌ها در مورد هنگ‌کنگ و نیز مواضع آن‌ها در مورد وضع حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی در پکن گره خورده است. باوجود این شرایط برای گسترش روابط، داده‌های آماری، گویای نفوذ روبه‌رشد و قدرت نرم چین در آفریقا است.

جدول شماره (۲). برداشتها از نفوذ چین و آمریکا در آفریقا برحسب درصد

کشور	چین	امریکا	میزان شکاف
اتیوپی	85	88	-3
مالی	83	66	+17
ساحل عاج	79	65	+14
کنیا	76	82	-6
سنگال	72	54	+18
نیجریه	70	75	-5
آفریقای جنوبی	65	66	-1
غنا	61	69	-8
تانزانیا	50	47	+3
اوگاندا	46	67	-21

Source: Cooke, 2010:40

۶-۹. پیشی گرفتن از آمریکا در اقتصاد جهانی

هم‌زمان با ورود جو بایدن به کاخ سفید، اقتصاد چین در پرتو همه‌گیری کرونا، نه‌تنها عقب‌گرد نداشت، بلکه به‌لحاظ بین‌المللی نسبت به آمریکا جایگاه بهتری به‌دست آورد (Shih, 2021: 1). همین شرایط خیره‌کننده بود که سبب شد، شی جین‌پینگ در سخنرانی سال نو این کشور اعلام کند: «من به سرزمین مادری و مردم بزرگمان و همچنین، روحیه ملی و تسلیم‌ناپذیر آنها می‌بالم» (Shih, 2020). سخنان شی جین‌پینگ بیش از هر چیز گویای این نکته بود که این کشور، عزم خود را جزم کرده است تا به هر شکل ممکن، از تهدیدها، فرصت ساخته و بر رقیب غربی خود پیروز شود. آمارهای منتشرشده درباره صادرات پزشکی این کشور به‌خوبی این موفقیت را نشان می‌دهد. به‌گفته اداره کل گمرک چین، صادرات ماشین‌آلات و تجهیزات پزشکی چین در سال ۲۰۲۰ نسبت به سال پیش از آن ۴۰/۵ درصد رشد داشته و به ۱۸/۱۳۸ میلیارد دلار رسیده است. بیشتر این دستگاه‌ها به آمریکا، ژاپن، و انگلیس صادرشده‌اند (Global Times, 2021: 1). نگاهی به صادرات محصولات حیاتی برای مقابله با کووید ۱۹ نیز نشان می‌دهد، این بازار در اختیار چین، آلمان، و آمریکا است که همچنان بزرگ‌ترین تاجران برتر این کالاها هستند. درحالی‌که پکن با ۱۲ درصد در صدر جدول سال ۲۰۱۹ قرار داشت، این برتری را با ارتقا به رقم ۲۸/۹ درصد، در نیمه نخست سال ۲۰۲۰ نیز حفظ کرد (WTO, 2020: 4). همان‌گونه که جین فان، استاد دانشگاه استنفورد، توضیح می‌دهد، تمدن چین طی یک دوره دوهزارساله، چهار بار افول و صعود داشته و این قابلیت را دارد تا بار دیگر خود را احیا کند. آنچه در ۳۰ سال گذشته خود را در چین نشان داده است،

بازیابی اعتماد به نفس فرهنگی و درس آموزی از تجربه های غربی است؛ آن هم در زمانه ای که امریکا دوره رکود خود را سپری می کند (Fan, 2019: 1).

نتیجه گیری

در حالی که دیپلماسی سلامت چین در دوران پیشاکرونا بیشتر بر اهداف ایدئولوژیک سیاسی متمرکز بود، در دوران پساکرونا بر اهداف اقتصادی - سیاسی متمرکز شد. این امر به دو عامل مربوط می شود: نخست اینکه کمونیسم به پایان راه خود رسیده و در تصمیم گیری های سیاسی چین دیگر یک عامل اثربخش نیست؛ دوم اینکه دیگر رقیبی همچون شوروی برای این کشور وجود ندارد تا بکوشد الگوی انقلاب خود را موفق تر از پکن معرفی کند. در عوض، چین برای تثبیت جایگاه بین المللی خود در آینده و رسیدن به موقعیت ابر قدرتی در جهان باید پنجه در پنجه امریکا افکند. این رقابت در طول دو دهه اخیر شدیدتر شده و امریکا احساس می کند پکن، در سایه افزایش هزینه های نظامی واشنگتن در جهان و توجه بیش از حد آن به امور خاورمیانه، فاصله قدرت خود را با این کشور کم کرده و در حوزه اقتصادی از آن پیش افتاده است؛ بنابراین، تلاش می کند تا به شیوه های مختلف، قدرت چین را محدود کند و یکی از ابعاد این قدرت، قدرت نرم خواهد بود؛ بنابراین، بیشتر توجه چین، متأثر از عامل یادشده و برنامه های بلندمدت اقتصادی-سیاسی این کشور، بر قدرت نرم متمرکز شده است. چین در تلاش است تا با پیگیری دیپلماسی سلامت به چند هدف برسد: ۱) به تصویر کشیدن این کشور به عنوان یک بازیگر خوب و شریک مسئول و قابل اعتماد؛ ۲) دور کردن نگاه ها از شرایط داخلی کمتر توسعه یافته چین یا سیاست های تخریب محیط زیست این کشور؛ ۳) سرپوش گذاشتن بر ضعف های بهداشت عمومی در چین؛ ۴) تغییر روایت جهان از مبدأ شروع بیماری کرونا و تخریب چهره امریکا در این زمینه؛ ۵) جست و جوی بازارهای اقتصادی به عنوان تولید کننده تجهیزات پزشکی ای مانند ماسک، دستکش، دستگاه کمک تنفسی و امکانات پزشکی دیگر؛ ۶) فرار از مسئولیت مقصر شناخته شدن در رکود اقتصادی جهان در سال ۲۰۲۰ و پیامدهای سیاسی آن؛ ۷) پیگیری رؤیای رهبری جهان در پرتو برنامه های بلندمدت این کشور در قالب ابتکار «یک کمربند، یک جاده»؛ ۸) ایفای نقش جدی تر در تصمیم گیری های جهانی، به ویژه در نهادهای بین المللی؛ ۹) کاستن از توجه بین المللی به موضوع های داخلی این کشور، از بحث مشروعیت و ثبات سیاسی گرفته تا حقوق بشر؛ ۱۰) تصویرسازی از پکن به عنوان یک دولت طرفدار عدالت، برابری، و سود متقابل.

با وجود اینکه چین در دستیابی به این اهداف موفقیت هایی داشته است، اما به دو دلیل، راه برای این کشور کاملاً هموار نیست: نخست، در بحث دیپلماسی سلامت (به ویژه دارو و تجهیزات پزشکی با فناوری

بالا) شرکای قوی و جدی‌ای همچون آمریکا و کشورهای اروپایی برای چین وجود دارند که محصولات چینی به راحتی نمی‌توانند آن‌ها را از بازار کنار بزنند. اگرچه چین در تولید انواع مختلف واکسن کووید ۱۹ و تعداد دوزهای تولیدشده در جریان همه‌گیری کرونا، از غرب پیشی گرفت، اما واکسن‌های این کشور نتوانستند به لحاظ میزان ایمنی بخشی، رقبای اروپایی و آمریکایی را پشت سر بگذارند. همچنین، پکن، مانند بسیاری از کشورهای دیگر در برخی از داروهای خاص (انواع سرطان‌ها و تومورهای مغزی) و نیز تجهیزات پزشکی (پرتونگاری، عکس برداری و لیزر) برای تأمین نیاز داخل خود همچنان به غرب نیازمند است و این مسئله می‌تواند نوعی ضعف برای دیپلماسی سلامت این کشور به شمار آید. دوم اینکه، جامعه جهانی، به ویژه رسانه‌های کشورهای غربی با دقت رفتارهای سیاسی-اقتصادی چین را رصد می‌کنند و در مورد انگیزه‌ها و برخی تاکتیک‌های ویرانگر چین، همچون «تله بدهی‌ها» یا «باج‌گیری سیاسی» هشدار می‌دهند. این گونه اقدامات می‌تواند کار را برای ورود چین به کشورهای جدید دشوار کند. چین امیدوار است با سرمایه‌گذاری در آفریقا - که کمتر مورد توجه غرب بوده است - بر این دشواری‌ها چیره شود. نیاز اقتصادی این کشورها سبب شده است تا نخست، مسائل سیاسی داخلی چین را در مواضع و روابط خود دخیل نکنند؛ دوم اینکه تا زمان پیدا شدن گزینه‌های جذاب‌تر و بهتر، از همکاری در حوزه سلامت با پکن استقبال کنند.

تقدیر و تشکر

این مقاله بخشی از طرح پژوهشی نویسنده در مرکز مطالعات و همکاری‌های علمی بین‌المللی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری است و مورد حمایت مالی این مرکز بوده است. از کمک و حمایت‌های آن‌ها سپاسگزارم.

References

- Bartos, K. (2021). China's Mask Diplomacy in Europe: Seeking Foreign Gratitude and Domestic Stability. *Journal of Current Chinese Affairs*, 0(0), 1-18
- Brautigam, D. (2009). *The Dragons' Gift: The Real Story of China in Africa*. New York: Oxford University Press.
- Bliss, K. E. (2011). Health Diplomacy of Foreign Governments. *A Report of the CISIS Global Health Policy Center*. Washington: DC Center for Strategic and International Studies.
- Blumenthal, S.J.; Schlissel, E. (2007). Health diplomacy: A Prescription for Peace. *Huff Post*, available at: https://www.huffpost.com/entry/health-diplomacy-a-prescr_b_73267.

- Chan, M.; Store J.G. & Kouchner B. (2008). Foreign Policy and Global Public Health: Working Together towards Common Goals. *Bull World Health Organ*, 86(7), 498-455.
- Chaziza, M. (2021). Chinese Health Diplomacy and the Maghreb in the COVID-19 Era. *Middle East Institute*, 23 February, available at: https://www.mei.edu/publications/chinese-health-diplomacy-and-maghreb-covid-19-era#_ednref5.
- Cheng, Ch. (2019). The Logic behind China's Foreign Aid Agency. *Carnegie Endowment for International Peace*, 21 May, available at: <https://carnegieendowment.org/2019/05/21/logic-behind-china-s-foreign-aid-agency-pub-79154>.
- China's African Policy (2006). *Council on Foreign Relations*. Available at: <http://www.cfr.org/china/chinas-african-policy-2006/p11933>
- Cooke, J.G. (2010). China's Soft Power in Africa. *Chinese Soft Power and its Implications for the United States*, available at: https://csis-website-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/media/csis/pubs/090310-chinesesoftpower-chap3.pdf.
- Dinnie, K. (2016). *Nation Branding, Concepts, Issues, Practice*. (2th Ed). London: Routledge.
- Fan, J. (2019). The American Dream Is Alive in China. *Palladium Magazine*. October, available at: <https://palladiummag.com/2019/10/11/the-american-dream-is-alive-in-china>.
- Fauci, A.S. (2007). The Expanding Global Health Agenda: A Welcome Development. *Nature Medicine*, 13(10), 1169–1171.
- Fidler, D.P. (2013). Health Diplomacy. In: *The Oxford Handbook of Modern Diplomacy*. Ed. A.F. Cooper, J. Heine, and R. Thakur, Oxford: Oxford University Press, 691–707.
- Gauttam, P.; Singh, B.; Kaur, J. (2020). Covid-19 and Chinese Global Health Diplomacy: Geopolitical Opportunity for China Hegemony? *Millennial Asia*, 3(1), 318-340.
- Global Times (2021). China's Medical Devices Exports up More than 40% in 2020 Amid Fight against COVID-19. *Global Times*, 14 Jun, available at: <https://www.globaltimes.cn/page/202101/1212791.shtml>.
- González, R. (2021). China Harnesses 'Health Diplomacy' to Strengthen its Foothold in the Middle East. *Equal Times*, 14 July, available at: <https://www.equaltimes.org/china-harnesses-health-diplomacy>.
- Hana, R. (2020). Tunisia-China Expresses Readiness to Support Tunisia's Efforts in Fighting COVID-19. *Tunisie Numerique*, March 31, available at: <https://news-tunisia.tunisienumerique.com/tunisia-china-expresses-readiness-to-support-tunisas-efforts-in-fighting-covid-19/>.
- Hesketh, T., XZ, W. (1997). Health in China. From Mao to Market Reform. *Bmj*. 314 (7093), 1543–5.
- Huang, Y. (2010). Pursuing Health as Foreign Policy: The Case of China. *Indiana Journal of Global Legal Studies*, 17(1), 105–146.
- Huang, Y. (2014). Domestic Politics and China's Health Aid to Africa. *China: An International Journal*, 12(3), 176–198.
- Huang, Y. (2017). China's Response to the 2014 Ebola Outbreak in West Africa. *Global Challenges*, 1(2), 1-7.
- Huaxia (2020). China to Train Libyan Doctors Amid Global Coronavirus Spread. *Xinhua*,

- July 18, available at: http://www.xinhuanet.com/english/2020-03/24/c_138910836.htm.
- Kadetz, P. (2013). Unpacking Sino-African Health Diplomacy. *St Antony's International Review*, 8 (2), 149-172.
- Kickbusch, I.; Silberschmidt, G.; Buss, P. (2007). Global Health Diplomacy: The Need for New Perspectives, Strategic Approaches and Skills in Global Health. *Bulletin of the World Health Organization*, 85(1), 230–232.
- Kobierecka, A.; Kobierecki, M.M. (2021). Coronavirus Diplomacy: Chinese Medical Assistance and its Diplomatic Implications. *International Politics*, 8 March, available at: <https://link.springer.com/content/pdf/10.1057/s41311-020-00273-1.pdf>.
- Lee, K. (2004). Globalisation: What is it and How Does it Affect Health? *Medical journal of Australia*, 180(4), 156- 160.
- Lsilow, H. (2020). Africa turns to Russia, China for COVID-19 Vaccine. *Anadolu Agency*, 4 March, available at: <https://www.aa.com.tr/en/africa/africa-turns-to-russia-china-for-covid-19-vaccine/2164154>.
- Li, A. (2009). Chinese Medical Teams Abroad: A History of Medical Cooperation. *Foreign Affairs Review*, 114, 25–45
- Li, H. (2020). Coronavirus Diplomacy: China's Opportunity Time to Aid Africa. *The Africa Report*, 24 April, available at: <https://www.theafricareport.com/26750/coronavirus-diplomacy-chinas-opportune-time-to-aid-africa>.
- Li, M.; Gang, Ch. (2010). China's Search for a Multilateral World: Dilemmas and Desires. *The International Spectator: Italian Journal of International Affairs*, 45(4), 13-25.
- Li, M. (2011). *Soft Power: China's Emerging Strategy in International Politics*. Translation by Asgar Ghahremanpoor, Tehran: Emam Sadegh University. (In Persian).
- Mathiason, N. (2008). New Fight for Congo's Riches. *The Guardian*, June 28, Business. Available at: <https://www.theguardian.com/business/2008/jun/29/mining.congo>.
- McCormick, D. (2008). China & India as Africa's New Donors: The Impact of Aid on Development. *Review of African Political Economy*, 35(115), 73-92.
- Nye, J.S. (1990). Soft Power. *Foreign Policy*, 80(1), 153–171
- Nye, Jo. S. (2004). *Soft Power: The Means to Success in World Politics*. New York: Public Affairs.
- Omondi, J. (2020). Tunisia Receives Drones from China to Aid COVID-19 Fight. *CGTN AFRICA*, April 26, available at: <https://africa.cgtn.com/2020/04/26/tunisia-receives-drones-from-china-to-aid-covid-19-fight>.
- Procopio, M. (2020). China's Health Diplomacy in Africa: Pitfalls behind the Leading Role. *ISPI*, 7 Avril, available at: <https://www.ispionline.it/en/pubblicazione/chinas-health-diplomacy-africa-pitfalls-behind-leading-role-25694>.
- Procopio, M.; Bretherton, H. & Alden, Ch. (2021). Ask the Experts: Has China Successfully Employed 'Health Diplomacy' to Promote its Leadership Role as a Purveyor of Global Public Goods? *The China Foresight Forum* (London), 18 March, available at: <https://blogs.lse.ac.uk/cff/2021/03/18/ask-the-experts-has-china-successfully-employed-health-diplomacy-to-promote-its-leadership-role-as-a-purveyor-of-global-public-goods/>
- Serhal, G.B. (2021). The Vaccine Race: How the United States and China's Geopolitical Motivations Have Shaped their Global Response to the COVID-19 Pandemic. *Trends*,

- 19 August, available at: <https://trendsresearch.org/insight/the-vaccine-race-how-the-united-states-and-chinas-geopolitical-motivations-have-shaped-their-global-response-to-the-covid-19-pandemic/>.
- Shih, G. (2021). China's Economy is Growing Faster Now than before the Coronavirus Pandemic. *The Washington Post*, 18 January, available at: https://www.washingtonpost.com/world/asia_pacific/china-economy-growth-coronavirus/2021/01/17/2138ef2c-5935-11eb-a849-6f9423a75ffd_story.html.
- Shih, G. (2021). A year After Coronavirus Emerged in Wuhan, China's Xi Declares 2020 a Triumph. *The Washington Post*, 31 December, available at: https://www.washingtonpost.com/world/asia_pacific/coronavirus-china-xi-speech-wuhan/2020/12/31/f38e70d0-4b22-11eb-97b6-4eb9f72ff46b_story.html.
- Snow, P. (1995). China and Africa: Consensus and Camouflage. *Chinese Foreign Policy: Theory and Practice*. Oxford: Oxford University Press, 283–321.
- State Council of the People's Republic of China (2011). *China's Foreign Aid*. Beijing: State Council Information Office.
- The Chinese Government's Eight Principles for Economic Aid and Technical Assistance to Other Countries (1964). In *Selected Diplomatic Papers of Zhou Enlai Beijing*.
- Verma, R. (2020). China's Diplomacy and Changing the COVID-19 Narrative. *International Journal: Canada's Journal of Global Policy Analysis*, 75(2), 248-258.
- Wang X.; Sun T. (2014). China's Engagement in Global Health Governance: A Critical Analysis of China's Assistance to the Health Sector of Africa. *Journal of Global Health*, 49(1), 1-4.
- Wong, B. (2020). China's Mask Diplomacy. *The Diplomat*, 25 March, available at: <https://thediplomat.com/2020/03/chinas-mask-diplomacy>.
- WTO (2020). Trade in Medical in the Context of Tackling Covid-19: Developments in the First Half of 2020. *World Trade Organization*, 22 December, available at: https://www.wto.org/english/tratop_e/covid19_e/medical_goods_update_e.pdf.
- Xinhuanet (2020). Mauritania Receives New Medical Donation from Jack Ma. Alibaba foundations. *Xinhua*, April 21, available at: http://www.xinhuanet.com/english/2020-04/21/c_138993714.htm.
- Xinhuanet (2020). Morocco to Buy 65 mln Doses of COVID-19 Vaccine. *Xinhua*, December 25, available at: http://www.xinhuanet.com/english/2020-12/25/c_139617652.htm.
- Zeng, J. (2016). *The Chinese Communist Party's Capacity to Rule Ideology, Legitimacy and Party Cohesion*. London: Palgrave Macmillan.
- Zhu, L. (2008). The Domestic Sources of China's Foreign Policy and Diplomacy. In: Pauline Kerr, P.; Harris, S.; Qin, Y. (Eds.). *China's "New" Diplomacy Tactical or Fundamental Change*. New York: Palgrave Macmillan, 109–130.

نوع مقاله: پژوهشی

دلایل توسعه روابط خارجی عربستان سعودی و چین

مهديه حیدری^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۱

چکیده

با قدرت گرفتن محمد بن سلمان در عربستان و ظهور چین به عنوان یک قدرت بزرگ، توسعه روابط خارجی در نقطه ثقل سیاست خارجی این دو دولت قرار گرفته است. لذا پرسش اصلی که طرح شده، این است که علل گسترش این تعاملات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی چین و عربستان سعودی چیست؟ فرضیه موقتی طرح شده، این است که گسترش تعاملات چین و عربستان متأثر از سه علل اساسی است، اول) تضمین دسترسی به منابع انرژی با ثبات از سوی چین و تنوع بخشی به بازار فروش آن از سوی عربستان سعودی، دوم) رقابت ها و تنش های منطقه ای و بین المللی دو دولت، سوم) تلاش برای جلوگیری از گسترش اسلام گرایی افراطی. با کاربری نظریه نواقع گرایی والتز، یافته های پژوهش نشان می دهد که رهبران چینی با طراحی پروژه یک کمربند یک جاده و درگیر کردن منافع عربستان با این پروژه، ضمن دسترسی به انرژی این کشور، همزمان به دنبال ایجاد توازن قدرت در برابر فشارهای اقتصادی ایالات متحده بر چین بوده، از سوی رهبران سعودی با طرح افق ۲۰۳۰ در راستای طرح چینی یک کمربند یک جاده و نیز توسعه سیاست نگاه به شرق، در صدد ایجاد موازنه قدرت در برابر گسترش نفوذ ایران در منطقه و نیز کاهش تنش ها و فشار های ایالات متحده بر خود از طریق ایجاد یک متحد استراتژیکی جدید در سطح منطقه ای و بین المللی برای عربستان بوده است. شیوه گردآوری اطلاعات در این پژوهش مبتنی بر شیوه کتابخانه ای و روش تحقیق مبتنی بر شیوه توصیفی تحلیلی است.

واژگان کلیدی: چین، عربستان سعودی، رئالیسم ساختاری، روابط خارجی، موازنه قدرت

۱. دانش آموخته دکتری روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران m.heydari2010@yahoo.com

The Reasons for the Expansion of Foreign Relations between Saudi Arabia and China

Mahdieh Heydari ^۱

Abstract

With taking of power by Mohammed bin Salman in Saudi Arabia and rising of China as a great power, the development of foreign relations has become the focus of the two states' foreign policy. So the main question is, what are the reasons for the expansion of these political, economic and cultural interactions between China and Saudi Arabia? The hypothetical hypothesis is that the expansion of Sino-Saudi interaction is due to three main reasons: first) China's guarantee of stable access to energy resources and diversification of its market share by Saudi Arabia, and second) competition and tension Regional and international, third) efforts to prevent the spread of extremist Islamism. Using Waltz's theory of realism, the findings show that Chinese leaders have sought to balance power in the face of US economic pressures by designing a one-way belt project and engaging Saudi interests with the project while accessing the country's energy. The United States has sought to strike a balance of power against Saudi Arabia's expansion of influence in the region, as well as to reduce tensions and pressure from the United States. The United States has been committed to Saudi Arabia by creating a new strategic ally at the regional and international levels. The method of data collection in this research is based on the library method and the research method is based on the descriptive-analytical method.

Keywords: China, Saudi Arabia, Structural Realism, Foreign Relations, Balance of Power

^۱ PhD of International Relations, Allameh Tabatabaei University

مقدمه

چین و عربستان پیوند های تنگاتنگ و فزاینده ای با یکدیگر برقرار کرده اند. این روابط از ۱۹۹۰ تا کنون رشد قابل ملاحظه ای داشته است. اگرچه عربستان آخرین کشوری در خاورمیانه بوده که چین را به رسمیت شناخته است. در سال های اولیه دهه ۱۹۹۰، روابط دو کشور تنها مربوط و محدود به صادرات و واردات نفت می شد، اما در سال های اخیر تنش عربستان سعودی با ایالات متحده و قدرت های بزرگ منطقه مانند ایران، عربستان سعودی را به سمت همکاری و تعامل با یک بازیگر قدرتمند و ایجاد یک متحد استراتژیک دیگری مانند چین هدایت کرده است. به ویژه که این قدرت بزرگ، چشمانش را بر مسائل تخصیص حقوق بشر و تا حدودی گسترش افراط گرایی و تروریسم در منطقه توسط عربستان تقریباً بسته است. در این پژوهش، هدف اصلی بررسی روابط رو به گسترش و مستحکم عربستان و چین و عواملی است که بر توسعه این روابط سایه انداخته اند. سوالی اصلی که مطرح شده، این است که مهمترین متغیرها و محرک های توسعه بخش، همکاری ها و روابط گسترده عربستان سعودی و چین کدامند؟ در فرضیه موقتی گفته شده است که نیاز عربستان به تنوع بخشی به بازار فروش نفت خود و نیاز چین به دسترسی به یک منبع با ثبات انرژی، اولین موتور محرکه توسعه دهنده روابط این دو قدرت بوده است. دومین پیش ران توسعه دهنده روابط دو کشور، تنش ها و فشار های است که در سطح منطقه ای و بین المللی فرا روی هر دو دولت بوده است: تنش های سیاسی عربستان سعودی با ایالات متحده و رقابت با ایران در سطح منطقه ای، و تنش تجاری چین با ایالات متحده در حوزه اقتصادی دو کشور را به یکدیگر نزدیک کرده است. و سومین متغیر مؤثر مربوط است به نگرانی های دو دولت از رشد افراط گرایی اسلامی در خاورمیانه و در بخش های از خاک چین. در این راستا طرح افق ۲۰۳۰، از سوی عربستان سعودی در سال ۲۰۱۶ و طرح یک کمربند یک جاده از سوی چین، مقدمه ای برای کسب این اهداف و منافع استراتژیکی در منطقه بوده و ایجاد موازنه قدرت را در برابر تهدیدات منطقه ای ایران و فشار های ایالات متحده ایجاد کرده اند. بنابراین یافته های پژوهش نشان می دهد که دو کشور عربستان و چین، با کاربست یک رویکرد واقع گرایانه و عملگرایانه در سیاست خارجی خویش، در فضای موجود نظام بین المللی و منطقه ای درصدد ایجاد موازنه قدرت و کسب حداکثر منافع اقتصادی و سیاسی و کاستن از هزینه های احتمالی کاربرد قدرت نظامی برای حل و فصل تنش های منطقه ای و بین المللی هستند که مطمع نظر کنت والتز در رویکرد نوواقع گرایی نیز هست.

۱. چارچوب نظری: واقع‌گرایی ساختاری

تئوری نو واقع‌گرایی توسط کنت والتز در کتاب «تئوری سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۹م)، مطرح شد. نظریه والتز بر اهمیت ساختار نظام بین‌الملل و نقش آن به عنوان تعیین‌کننده اصلی رفتار دولت تأکید می‌کند (Bliss and Smith, 2013, p.44). نئورئالیست‌ها مفهوم نظام و ساختار را از رفتارگرایی به عاریت گرفته‌اند، ولی به اصول محکم و اساسی نو واقع‌گرایی پایدار مانده‌اند. نو واقع‌گرایی را می‌توان بیش از هر چیزی تلاشی برای عملی کردن واقع‌گرایی دانست. در شرایطی که واقع‌گرایی کلاسیک متهم به آن بود که سنت گرا و غیر عملی است، برخی از واقع‌گرایان تلاش کرده‌اند تا روایتی علمی از واقع‌گرایی را عرضه کنند که با معیارهای علمی مرسوم انطباق داشته باشد. به علاوه واقع‌گرایی از نظر عدم توجه به مسائل اقتصادی نیز مورد انتقاد بود، لذا یکی دیگر از حوزه‌های مورد توجه واقع‌گرایان جدید مسائل اقتصادی بین‌الملل بود. در دهه ۱۹۷۰ کنت والتز مهمترین نماینده تلاش برای علمی کردن واقع‌گرایی در قالب نو واقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری محسوب می‌شود (Moshirzadeh, 2005, p.112). علی‌رغم تفاوت‌های زیادی که دولت‌ها در زمینه‌های گوناگون دارند، والتز یک تشابه و یکساختی در کمیت زندگی بین‌المللی در طی سالیان دراز مشاهده می‌کند. والتز استدلال می‌کند که این تشابه از ساختار آنارشی بین‌المللی نشأت می‌گیرد (Donnelly, 2000, p.15).

از نظر والتز این فشارهای ساختاری خود نظام جهانی، نه ویژگی‌های واحدهای متشکله خاص است که در مقیاسی وسیع رفتار دولت را توضیح داده و بر نتایج بین‌المللی اثر می‌گذارد. وی می‌گوید که از طریق به تصویر کشیدن یک نظام سیاسی بین‌المللی به طور کلی، با سطوح ساختاری و واحدی که متمایز در عین حال مرتبط به هم می‌باشند، نواقع‌گرایی استقلال عملی را برای سیاست بین‌الملل در نظر می‌گیرد. بر خلاف واقع‌گرایی سنتی که بهره‌گیری از زور را یکی از مختصات طبیعی سیاست بین‌الملل می‌داند، نواقع‌گرایی تمایل چندانی به استفاده از زور نشان نمی‌دهد. نواقع‌گرایان علاوه بر تعارض‌ها و ستیزه‌ها، به همکاری‌ها نیز عنایت دارند. در حقیقت در فرایند جامعه‌پذیری دولت‌ها می‌آموزند که ضمن اتکای به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ کنند (Gavam, 2005, p.86-89).

نئورئالیسم به این مسئله می‌پردازد که سیستم بین‌المللی انگیزه‌های لازم را برای کشورهای قدرتمند، برای اتخاذ سیاست‌های قابل انطباق مشابه فراهم می‌آورد (Taliaferro, 2006, p.465). والتز بر این باور است که نمی‌توان این شباهت را بر اساس ویژگی‌های واحد‌ها توضیح داد و در مقابل بایستی برای تجزیه و تحلیل توزیع قدرت در سطح سیستمی توجه کرد به عبارت دیگر ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل سبب

می شود که بازیگران ادراکات ذهنی خاصی را در خود ایجاد نمایند. بنابراین تأثیرات ساختار بر کارگزاران سبب می شود بازیگران رویه های مشابهی را اتخاذ نمایند. تأکید والتز در تئوری رئالیسم ساختاری این است که ساختار آنارشیک نظام بین الملل عامل تعیین کننده رفتار دولت ها و اهداف اقتصادی کشورها و اقتصاد بین الملل است. والتز معتقد است که چگونگی توزیع قدرت بین کشورها بر نوع و شکل اقتصاد بین الملل تأثیر گذاشته و رفتار اقتصادی کشورها را نیز تعیین می کند. از آنجا که کشورها از جایگاه مختلفی در نظام بین المللی برخوردارند، نقش و تأثیر آنها در اقتصاد بین الملل نیز متفاوت است (Dehghanifirozabadi, 2016, p.135). تئوری نواقع گرایی والتز بر مفروضه های مانند عقلایی بودن دولت ها، توازن قدرت، خود اتکایی و توانمندی های گوناگون دولت ها تأکید دارد. لذا در این پژوهش با کاربست این تئوری سعی می شود رفتار دو دولت چین و عربستان سعودی در حوزه های گوناگون اقتصادی، سیاسی و امنیتی بررسی و تحلیل گردد.

۲. تعاملات سیاسی - امنیتی عربستان سعودی و چین

از آنجایی که نواقع گرایی والتز به دولت محوری و عقلانی بودن رفتارها در نظام آنارشیک بین المللی تأکید دارد، ابتدا به بررسی دیدارها و تعاملات سیاسی این دو دولت پرداخته می شود که زمینه توافق های سیاسی اقتصادی بسیار مهمی هستند.

۲-۱. دیدار سران دو کشور از قطع روابط تا آغاز مجدد آن (۱۹۳۹ - ۱۹۹۰)

روابط سیاسی عربستان و چین به سال های ۱۹۳۹ برمی گردد. این دو کشور در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۶ پیمان مودت را در جده امضا کردند (UN, 1946). این روابط تا زمانی که حزب کمونیست چین قدرت را در سال ۱۹۴۹ به دست گرفت، ادامه پیدا کرد و پس از آن عربستان روابط سیاسی اش را با چین قطع کرد (Karar, 1999). در این سال عربستان به پیروی از ایالات متحده با تایوان ارتباط سیاسی رسمی برقرار کرد. بود در سال ۱۹۷۱، جمهوری خلق چین در پی پذیرش در سازمان ملل، جای جمهوری چین (تایوان) را گرفته و کرسی دائم شورای امنیت را در اختیار گرفت؛ و متعاقب سفر تاریخی یک سال بعد ریچارد نیکسون به پکن و نهایتاً عادی سازی کامل روابط ایالات متحده - چین در سال ۱۹۷۹، اعتبار جهانی چین به طور ملموسی افزایش یافت. با این همه، بسیاری از دولت های منطقه، از جمله عربستان سعودی، روابط دیپلماتیک خود را با تایوان حفظ کردند. در نتیجه رقابت با تایپه یکی از انگیزه های اصلی پکن در

گسترش نفوذ خود در خاورمیانه بود. کشمکش پیوسته برای متقاعد ساختن پایتخت‌های منطقه جهت قطع روابط با تاییه جریان داشت. پیشرفت سیاسی جمهوری خلق چین در خاورمیانه آهسته بود، منطقه‌ای از جهان که تحت سلطه دو ابرقدرت بود و چین بیشتر یک غریبه در آن محسوب می‌شد.

در دهه ۱۹۸۰، خاورمیانه شاهد بی‌ثباتی شدیدی بود. عربستان سعودی از جانب انقلاب اسلامی ایران، که درگیر جنگ همه‌جانبه با عراق بود، احساس ترس شدیدی می‌کرد و شیخ بی‌پایان کمونیسم تحت حمایت شوروی نیز بر منطقه سایه انداخته بود. ریاض که در منطقه‌ای بی‌ثبات واقع شده بود و تهدیدات و چالش‌های متعددی را پیش روی خود دارد، در صدد تقویت قابلیت‌های دفاعی خود برآمد. سعودی‌ها تلاش داشتند که از ایالات متحده، متحد اصلی خود، جنگنده‌های پیشرفته و تسلیحات دیگر را بخرند اما وقتی که اسرائیل تلاش سعودی‌ها را ناکام گذاشتند، سعودی‌ها کشور دیگری را پیدا کردند-چین- که حاضر باشد یک قابلیت جدید قابل ملاحظه را در اختیارشان بگذارد: موشک‌های بالستیک با برد متوسط. چین به دو دلیل حاضر شد که در اواسط دهه ۱۹۸۰، موشک‌های بالستیک با برد متوسط را در اختیار سعودی‌ها قرار دهد: (۱) پرداخت مالی قابل ملاحظه (۲) این معامله امکان نفوذ سیاسی پکن را در یکی از پایتخت‌های مهم خاورمیانه و متحدان ایالات متحده، را فراهم می‌کرد. ظرف چند سال معلوم شد که مناسبات جهانی قدرت در حال تغییر هستند. وقایع سال ۱۹۸۹ از افول قدرت شوروی حکایت داشتند و سقوط دیوار برلین از فروپاشی بلوک شوروی خبر می‌داد. با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، عربستان تنها ایالات متحده را به عنوان یک حامی بسیار قدرتمند و یگانه ابرقدرت باقیمانده را در کنار خود می‌دید. چین هم پویاترین قدرت اقتصادی در حال ظهور جهان با حضوری فزاینده در خاورمیانه چشم انداز خوبی را به عربستان نوید می‌داد (Squill & Nader, 2016, p.27).

از نظر ریاض، این مهم به معنای ضرورت بیشتر روابط با پکن بود. این باور که چین اگرچه یک رژیم کمونیستی است، اما برخلاف شوروی هیچ‌گونه تهدید ایدئولوژیک یا نظامی همراه ندارد و همزمان احتمال همکاری اقتصادی و حتی امنیتی را عرضه می‌کند، تجدید رابطه را آسانتر می‌کرد. به علاوه، ریاض متوجه تمایل جدی پکن برای حفظ ثبات داخلی به هر قیمت ممکن بود.

متعاقب قتل عام ژوئن ۱۹۸۹ در میدان تیان آمن، در حالی که بسیاری از کشورهای جهان تلاش می‌کردند از جمهوری خلق چین فاصله بگیرند، ریاض آماده حرکت به جلو و مذاکره برای برقراری روابط دیپلماتیک کامل شده بود.

۲-۲. آغاز و توسعه روابط مستحکم عربستان و چین (۱۹۹۰-۲۰۲۰)

جمهوری خلق چین و عربستان سعودی بعد از امضای یک یادداشت تفاهم در نوامبر ۱۹۸۸، برای گشایش دفاتر تجاری توافق کرده و به سرعت در جولای ۱۹۹۰ و علی رغم وقایع میدان تیان آمن، برای برقراری روابط کامل دیپلماتیک وارد عمل شدند. گسترش و اوج این روابط عربستان و چین، با آغاز روابط سیاسی رسمی در دهه ۱۹۹۰، بین دو کشور شروع شد. از آن زمان تا ۲۰۰۰ روابط دو کشور چین و عربستان در حوزه های مبادلات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، آموزش مذهبی و سایر حوزه های دیگر توسعه یافت. از سال ۲۰۰۰ به بعد، اعتماد دو جانبه سیاسی و تبادل دیدارهای دو کشور، در بالاترین سطح ممکن روی داد. اوج این روابط زمانی بود که ملک عبدالله، رهبر عربستان، برای اولین بار از چین در سال ۱۹۹۸، دیدار کرد (Scott, 2012, 45). پس از آن دیدار، ملک عبدالله، چین را به عنوان «بهترین دوست عربستان» خطاب کرد و گفت در اینکه مردم بزرگ چین و با آن تاریخ شان در قلب مردم عربستان جای دارند؛ هیچ شک و وجود ندارد. (Al- Tammimi, 2012, p.4).

از بین این دیدارها، دو دیدار بسیار حساس و مهم بودند. اولین دیدار مربوط است به دیدار رهبر چین جیانگ زمین در ۱۹۹۰، و دومین، سفر ملک عبدالله پادشاه عربستان سعودی در سال ۲۰۰۶ بوده است. جیانگ اولین رهبر چین بود که از عربستان دیدار کرد. در طول این دیدار ریاست جمهوری چین بر گسترش «همکاری های استراتژیک» بین دو کشور تاکید کرد. نا گفته نماند که سال ۲۰۰۶ یک چرخش بسیار مهم دیگر در روابط دو کشور بود که پس از آن عربستان سعودی برای روابط اش با چین اهمیت بسیاری قائل شد. از هنگامی که با تأسیس روابط بین دو کشور که با سفر ملک عبدالله به چین در ۱۹۹۰ آغاز شده بود. سه ماه بعد، با سفر ریس جمهور جینتائو هو^۱ یک روابط دیپلماتیکی بسیار مستحکمی بین چین و عربستان سعودی ایجاد شد. این سفر به چند دلیل حائز اهمیت بود: ۱. سفر هو به عربستان سعودی تنها بعد از سه ماه از سفر ملک عبدالله به چین اتفاق افتاد، در حقیقت خود رئیس جمهور هو گفت که تبادلات سران دولتی در یک چنین دوره کوتاهی به ندرت اتفاق می افتد. ۲. سفر هو، سفر دومین مقام دولتی به عربستان پس از ریاست جمهوری فرانسه ژاک شیراک بود ۳. این سفر عقد قرار داد های متعددی را در زمینه های مختلفی مانند سلامت، تجارت و غیره به همراه داشت (Douglas, 2012, p.65).

^۱ Jiang Zemin

^۲ Jintao Hu

زلزله ای که در سال ۲۰۰۸ در چین روی داد، عربستان ۶۰ میلیون دلار به دولت چین کمک بلا عوض داد. این اقدام عربستان به نفع روابط دو کشور بود به گونه ای که در عصر روز ۶ ژوئن ۲۰۰۸، رئیس‌جمهور هو در تماس تلفنی با پادشاه عربستان، ملک عبدالله، از او قدردانی کرد. همچنین در فوریه ۲۰۰۰، ریاست جمهوری چین، هو، از عربستان دیدن کرد و هر دو رهبر بر تحکیم و تعمیق روابط دوستانه و استراتژیکی و نیز همکاری‌های در امورات منطقه ای و بین‌المللی تأکید کردند. و همچنین توافقاتی در حوزه‌های سلامت، انرژی و قرنطینه کردن، حمل و نقل و فرهنگ، پروژه خط ریل مکه و همکاری در حوزه انرژی و گاز و معدن کاری بسته شد (Foley, 2017, p. 110).

این برقراری دید و بازدیدها در بالاترین سطح در مدت‌های کوتاه یک امر غیر معمولی بود. به گونه ای که روزنامه الجزیره عربستان گفت علت این دیدارهای در بالاترین سطوح فقط می‌تواند یک گام نوینی در روابط مستحکم دو کشور باشد (Jin, 2016, p.2). این روابط تا سال ۲۰۱۲ ادامه پیدا کرد. با سفر مقامات بلند پایه چین به عربستان، نخست وزیر چین ون جیابائو^۱، بعد از ریاست جمهوری هو بالاترین مقامی بود که از عربستان دیدن می‌کرد (Carey & Dipaola, 2012, p.128). در طی این سفر مقامات مسئول کمپانی نفت آرامکو عربستان با چینی‌ها یک قرار داد باز فراوری نفت در ینبوعربستان امضا کردند. و این اولین و بزرگترین سرمایه‌گذاری چینی‌ها در صنعت نفت عربستان بود و تا ۲۰۱۴ قابل اجرا شد. این طرح باز فراوری ۴۰۰,۰۰۰ هزار بشکه نفت در روز را انجام می‌داد. در اوایل سال ۲۰۱۳، با دیدار رئیس‌جمهوری چین، زی جین‌پینگ^۲ از ریاض روابط استراتژیک دو دولت تقویت شد. به گونه ای که تجارت ۱ میلیون دلار در ۱۹۹۰ به ۷۰ میلیون دلار در این سال رسید (Jin, 2016, p.2).

در ژانویه ۲۰۱۶، رئیس‌جمهوری چین، شی، از عربستان دیدار کرد. این اولین سفر مقامات عالی چین به منطقه از سال ۲۰۰۹ بود. و درست زمانی بود که عربستان شیعیان خود را قتل عام می‌کرد و یک بحران جدی در روابط بین عربستان و ایران رخ داده بود. ریاست جمهوری چین هدف خود را از این سفر «برقراری موازنه»^۳ در شرایط بسیار سخت بین عربستان و ایران عنوان کرد. به عبارتی پیام چینی‌ها به خاورمیانه بسیار واضح بود: چین مجبور است نوع نگاه عربستان را در نظر داشته باشد؛ وقتی که سیاست

^۱ Wen Jiabao

^۲ Yanbu

^۳ Xi Jinping

^۴ In Order to Balance

های این کشور در منطقه تعیین کننده است (Foley, 2017, p.115). در این سفر، شی، عربستان سعودی را «دولت برادر چین خطاب کرد که کمک های فراوانی را برای قربانیان زلزله ۲۰۰۸ ونچوان افرام آورد». همچنین او عربستان را یکی از کشورهای محوری برای طرح یک کمربند یک جاده دانست و توافقات متعددی را با ملک سلمان امضا کرد همچنین برای احداث یک پالایشگاه نفت در دریای سرخ در حدود ۱۰ میلیون دلار هزینه کرد. بعد از این دیدار، روابط تاریخی و استراتژیکی دو کشور روز به روز بهتر شد. به گونه ای که نفت آرامکو به پتروشیمی شامبرود، پالایشگاه چینی، فروخته شد؛ حرکتی که تحلیل گران سیتی بانک آن را «فوق العاده» و مقامات آرامکو آن را یک فروش تاریخی خواندند و اعلام کردند که این حرکت قیمت نفت عربستان را در آینده کاهش خواهد داد، که در حقیقت این اقدام پاسخی به رقابت های ایرانی ها و عراقی ها و روس ها در منطقه بود (Faucon, Said & Chaturvedi, 2016, p.169). در این دیدار، عربستان سعودی، اعلام کرد که از سیاست های چینی در سایر مناطق که فعالیت اندکی برای انرژی نفت و گاز دارند، حمایت خواهد کرد. برای مثال، هنگامی که کشتی های جنگی ایالات متحده، سیاست های چین را در دریای جنوبی چین به چالش می کشید و ملت های آسیای جنوب شرقی را به سوی مقاومت در برابر اقدامات پکن در منطقه فرامی خواند؛ دیپلمات های عربستان، اقدامات چینی ها را تأیید کرده و از ملت ها می خواستند که از ابزار های صلح آمیز این کشمکش ها را حل و فصل کنند (Foley, 2017, p.117). و این اولین بار بود که عربستان اعلام کرد که در بزرگترین کشمکش بین پکن و واشنگتن، ریاض مجبور به حمایت و پشتیبانی از ایالات متحده نیست.

در آگوست ۲۰۱۷ نیز، زانگ جاوایل^۳ در یک دیدار سه روزه از ۲۵ تا ۲۷، از عربستان، این دو کشور قرارداد های به ارزش ۷۰ میلیون دلار امضا کردند. این قرارداد روابط دو کشور را وارد یک عصر نوینی کرد. کمتر از چند ماه بعد، شانگ، مجددا در سفر این مقام به جده ۶۰ توافق دیگر در حوزه های گوناگون تجاری، انرژی، خدمات پستی، ارتباطات و رسانه های جمعی به امضا رسید. در این دیدار بود که محمد بن سلمان از پروژه «چشم انداز ۲۰۳۰» پرده برداری کرد، این چشم انداز را می توان در راستای طرح یک کمربند و یک جاده چین توصیف کرد. در راستای این طرح عربستان زیر ساخت های حمل و نقل

^۱ Wenchuan

^۲ Chambroad

^۳ Zhang Gaoli

^۴ Vision for 2030

جدیدی را در کشور شروع کرده است که با طرح یک کمربند یک جاده همانگ بود (Gao, 2017). حمایت سرسختانه عربستان از طرح «یک کمربند یک جاده» برای چین بسیار حائز اهمیت است. زو زاکیانک^۱ می‌نویسد: این اقدام عربستان باعث می‌شود که چین به آرامی طرح خود را در دراز مدت بدون حمایت قدرت‌های منطقه‌ای که حتی شامل خود عربستان نیز می‌شود، پیش ببرد و عملی سازد (Foley, 2017, p.118). این تعاملات و همکاری‌های استراتژیکی همه‌جانبه چین و عربستان فرصت‌های بسیاری را در سطوح جدیدی، ایجاد کرده است. این همکاری‌ها در حال حاضر برای دو کشور که درصدد ایجاد تغییرات اقتصادی و سیاسی در سطح منطقه‌ای و جهانی هستند، با رویکردی واقع‌گرایانه در حال پیگیری هستند.

۳-۲. همکاری‌های سیاسی-امنیتی چین و عربستان سعودی

یکی از مفروضات نئورئالیسم عدم کاربرد زور مطلق در نظام بین‌المللی و افزایش همکاری‌های امنیتی به منظور ارتقای قدرت نسبی دولت‌هاست. همکاری امنیتی چین و عربستان در منطقه گویای این امر است که چین به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی میل به مداخله مستقیم نظامی در بحران‌های منطقه را ندارد و بالعکس تلاش می‌کند تا پیوندها و روابط استراتژیکی محکمی را با دولت‌های منطقه به ویژه ایران و عربستان برقرار نماید. از لحاظ رفتارهای امنیتی کشورهای عرب خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی، سیاست خود اتکایی امنیتی و اتکا به قدرت‌های بزرگ غربی به ویژه ایالات متحده و ایجاد موازنه منطقه‌ای در برابر دولت‌های دیگر به ویژه ایران را سال‌هاست که دنبال کرده‌اند. خرید تسلیحات‌های نظامی از ایالات متحده این دولت‌ها گویای این امر است اما وقوع متغیرهای دیگری این رویکرد امنیتی را تغییر داده است. عربستان سعودی با کاهش تعهدات امنیتی دولت آمریکا در قبال این کشور، از اتکای امنیتی صرف به آمریکا دست کشیده و در صدد گسترش سیاست‌های عملگرایانه و واقع‌گرایانه و همکاری‌های امنیتی خود با قدرت‌های بزرگی مانند چین برآمده است (MacGillivray, 2018, p.10).

از سوی چین منافع امنیتی گسترده‌ای در خاورمیانه دارد. رشد فراوان اقتصادی چین، نیاز این کشور به انرژی را به طور روزافزونی افزایش داده است. از آنجا که بیش از نیمی از نفت وارداتی چین از منطقه خلیج فارس تأمین می‌شود، این کشور مایل است هم برای تأمین محموله‌های نفتی‌اش، حضور نظامی

جدی در منطقه داشته باشد و هم به واسطه حضور هزاران چینی در مناطق درگیر خاورمیانه مانند عراق، یمن و لیبی حضور امنیتی خود را پر رنگ تر کند. به همین دلیل برای اولین بار چین در حال ساخت یک پایگاه نظامی در جیبوتی است و در عملیات ضد دزدی دریایی سازمان ملل در خلیج عدن فعالانه مشارکت می کند (Xinhue, 2019).

پکن همچنین نگران مسائل تروریسم در خاورمیانه به ویژه در عراق و سوریه است. کشته شدن یک چینی توسط داعش در سال ۲۰۱۵ و نیز حضور ۱۰۰-۳۰۰ چینی عضو داعش این فرض را برای چین تقویت کرده است که ممکن است با بازگشت این افراط گرایان به چین، عملیات تروریستی و افراط گرایی در خاک خود چین صورت گیرد لذا این یک زنگ خطر هم برای مسلمانان چین و هم تصمیم گیرندگان چینی است. به همین منظور دولت چین راه حل های متفاوت غیر نظامی برای این نگرانی خود در پیش گرفته است. این کشور علاوه بر گسترش پیوندهای اقتصادی با کشور های منطقه، به عنوان یک راه کار پیشگیری کننده از افزایش افراط گرایی، پیمان های امنیتی ضد تروریسم را نیز با ۳۶ کشور در این منطقه منعقد کرده است (Hornschild, 2016, p.2).

ارزیابی روابط استراتژیکی چین - عربستان ظاهراً مستحکم، اما دامنه ای محدود دارد و غالباً محدود به فروش تسلیحات چینی به عربستان می شود؛ چون پکن بر خلاف اشتیاق عربستان برای مداخله امنیتی در خاورمیانه، علاقمند به مداخله نظامی در مسائل خاورمیانه نیست و تمرکز عمده ای آن بر فروش تسلیحات چینی بوده است. آموزش نیروهای مسلح سعودی از سوی پرسنل ارتش چین ظاهراً بسیار کم و ناچیز بوده یا دست کم بی سرو صدا انجام شده است. اما این همکاری ها در سال های اخیر افزایش پیدا کرده است. در ۲۳ مارس ۲۰۱۹، در دیدار وزیر دفاع چین از عربستان سعودی، دو کشور بر تحکیم و گسترش همکاری های نظامی و استراتژیکی تأکید کردند. محمد بن سلمان در این دیدار گسترش این همکاری های نظامی و امنیتی را زمینه ای برای ایجاد صلح و ثبات در منطقه ذکر کرد (Xinhue, 2019).

۳- تعاملات فزاینده اقتصادی عربستان سعودی و چین

از زمان برقراری روابط دیپلماتیکی در ۱۹۹۰ تا کنون، روابط تجاری دو کشور عمدتاً بر مبنای صادرات نفت عربستان به چین بوده است. تجارت دو طرفه بین عربستان و چین در طول دو دهه تقریباً در

۵۰ بار دید و بازدید از ۱,۲۸ میلیون دلار در ۱۹۹۰ به حدود ۶۴,۳۹ میلیون دلار در سال ۲۰۱۱ رسید. عربستان در حال حاضر بزرگترین شریک تجاری چین در کل خاورمیانه و شمال آفریقا است. و مهمتر از همه اینکه، چین در سال ۲۰۱۱، در تجارت با عربستان از ایالات متحده سبقت گرفت (Al- Tamimi, 2012, p.23).

علی‌رغم آنکه رشد تجاری بین دو کشور بالا بوده، اگر منحصراً مجموع ارزش صادرات نفت عربستان به چین را در نظر گرفته شود، آنگاه حجم کل تجارت بین عربستان و چین کمتر از ۵.۱ درصد کل تجارت خارجی چین است. به عبارتی دیگر، این نکته دریافت می‌شود که ارزش تجارت عربستان با چین در حدود ۱۴ درصد کل تجارت خارجی عربستان سعودی است. این روند بیانگر آن است که عربستان سعودی می‌تواند یکی از کشور های باشد که در حال قبضه کردن بازار چین است. یک نکته مهم دیگر این است که عناصر تشکیل دهنده روابط تجاری چین با عربستان، شامل تجارت کالاهای مصرفی کوچک است. صادرات چین به عربستان، حاوی تکنولوژی های پیشرفته نیست؛ بلکه این صادرات مشابه همان ترکیبات صادراتی است که به سایر کشور های منطقه ارسال می‌شود که اغلب شامل کالاهای با قیمت های پایین است مثل منسوجات، پوشاک و اسباب بازی، که بیشتر برای گارگران مهاجر و اقشار کم درآمد عربستانی است (Sfakianaki, 2013, p.65).

اهداف چین و عربستان از این تجارت، هم تنوع بخشی به بازارهای صادرات و واردات خود در خاورمیانه و در شرق آسیا و در شمال آفریقا و هم کشف بازار های مصرفی جدید هستند. در همین راستا بود که در سال ۲۰۰۵، ملک عبدالله، سیاست خارجی «نگاه به شرق» را در جهت تنوع بخشی به منافع استراتژیکی و تجاری عربستان سعودی مطرح کرد. و در پی آن در اوایل قرن ۲۱، صادرات عربستان به کشورهای آسیایی به ویژه چین از رشد بسیار بالایی برخوردار شد. به گونه ای که در سال ۲۰۰۷، عربستان تبدیل به بزرگترین شریک تجاری چین در کل خاورمیانه شد. چین از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۵ در حدود ۵۵۰ میلیون دلار در عربستان سعودی در بخش های گوناگون به ویژه در بخش پروژه های صنایع و معادن سرمایه گذاری کرده است. در نوامبر ۲۰۱۰، بازرگانان چینی شروع به ساخت اولین مکان تفریحی بزرگ در عربستان، از مجموع سه تفرجگاه دیگری که قرار بر احداث آن توسط چینی ها بود، کردند. هزینه این پروژه در حدود ۸۰۰ میلیون دلار بود. این پروژه تا سال ۲۰۱۴ میلادی توسط کاگران چینی که در

حدود ۳۵,۳۲۵ نفر بودند، تکمیل شد (Foley, 2017, p.110).

در راستای گسترش و تعمیق همکاری های اقتصادی عربستان و چین دو طرح عمده را، مطرح کردند که هر کدام به نوعی تکمیل کننده دیگری محسوب شده و حجم تجارت متقابل دو دولت را به سطح بسیار مطلوبی رسانده است.

۳-۱. طرح یک کمربند یک جاده چین

چین طرح یک کمربند یک جاده را در سال ۲۰۱۳، به منظور ارتقای همگرایی و هماهنگی بیشتر بازارهای منطقه ای و استفاده هر چه بیشتر از منابع اقتصادی از طریق مرزها و عمیق تر کردن همکاری با کشورهای که مشمول این طرح می شدند، کلید زد. این طرح پتانسیل آن را دارد که حتی به همکاری ها و تعاملات بین المللی این کشورها شکل ببخشد. اگر کشورهای که شامل این طرح هستند، بتوانند زیر ساخت های صنعتی خود را بهبود ببخشند، طرح یک کمربند یک جاده، می تواند یک رشد قابل توجهی ۸۰ درصدی را برای اقتصاد جهانی تا سال ۲۰۵۰ میلادی فراهم کند. حتی برخی از تحلیل گران اغراق می کنند که ابعاد ژئواستراتژیک این طرح «یک کمربند یک جاده»، تحت الشعاع ابعاد اقتصادی آن قرار خواهد گرفت. به گونه ای که با توسعه زیر ساخت ها و پیوند های اقتصادی، موقعیت سیاسی چینی ها در منطقه و جهان مستحکم تر خواهد شد (Chen & Han, 2019, p.5).

تا کنون بیش از صد کشور و سازمان های بین المللی توافقات همکاری^۱ BRI را با چین امضا کرده اند. حجم تجارت بین چین و کشورهای مشمول BRI بیش از ۴ تریلیون دلار خواهد بود. و ۷۵ منطقه های اقتصادی و تجاری و نیز ۲۰۰,۰۰۰ شغل ایجاد خواهد شد (Ma, 2018). در کشور های عضو این طرح، کاربرد های ضمنی BRI می تواند به پیشرفت های طرح های جدیدتری کمک کند. همچنین این طرح می تواند به عنوان یک موتور محرکه توانمند سازی کلیدی برای کشورهای شریک محسوب گردد به گونه ای که که باعث قدرتمند تر و توانمند تر شدن کشورهای عقب افتاده، و متصل شدن وابسته تر شدن اقتصاد های بیشتر کشورهای عضو به یکدیگر، دسترسی بیشتر و راحت تر به تولیدات چینی ها، افزایش شبکه متقابل تأثیر و تأثر، تسهیل شدن محدودیت های مالی، و جریان نقل و انتقال تکنولوژی و

^۱ Belt and Road Initiative

اصول تکنیکی و مدیریتی چگونه - چطور شود (Chen & Han, 2019, p.5).

۲-۳. چشم انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی

بلندپروازی های افق سعودی ۲۰۳۰، برای عربستان سعودی در کانون جهان عربی و اسلامی قرار گرفته است. این طرح می تواند یک موتور محرکه قوی برای جلب سرمایه گذاری های جهانی و یک پل ارتباطی آسیا، اروپا و آفریقا باشد. برای رسیدن به این هدف، عربستان سعودی نیازمند تنوع بخشی به اقتصاد خود است. لذا باید از اتکای صرف به نفت دوری کرده و به سمت یک مدل توسعه ای متنوع تر و متعادل و با ثبات تری حرکت کند. لذا عربستان سعودی در حال ارائه مجموعه ای از طرح ها و برنامه ها جهت تشویق بازرگانان، تجار و شرکت های فراملی برای سرمایه گذاری داخلی و خارجی برای ایجاد زیر ساخت های جدید و شهر های صنعتی، افزایش قدرت محصولات صنایع و کاهش وابستگی به ارزش صنایع وابسته به پتروشیمی است. محمد بن سلمان در آوریل ۲۰۱۶، چشم انداز ۲۰۳۰ را به پادشاه عربستان، ملک سلمان، اعلام کرد. این چشم انداز یک «متدولوژی و یک نقشه راهی برای اقدامات اقتصادی و توسعه ای» در عربستان سعودی بود. هدف نهایی این خلاقیت تنوع بخشی به اقتصاد عربستان و کاهش وابستگی آن به نفت بود. برای این هدف، سران سعودی به رشد چین به عنوان مهمترین شریک اقتصادی چشم دوخته بودند (Houlden & Zaamout, 2019, p.14). با طرح این نقشه و یک کمر بند یک جاده، همکاری تجاری عربستان سعودی و چین به سرعت رو به افزایش گذاشت. در بخش نفت، این همکاری از صرف صادرات نفتی به حوزه هایی مانند پالایش گسترش بیشتری پیدا کرده است. این همکاری همچنین در بخش های انرژی، از جمله گاز طبیعی و حتی انرژی هسته ای هم رو به افزایش است، تجارت و سرمایه گذاری دو جانبه این دو کشور در حال سبقت گرفتن از سایر قدرت های منطقه ای مانند ایران است. در نمودار زیر حجم تجارت این دو دولت از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷ نشان داده شده است.

این نمودار نشان می دهد که این حجم تجارت متقابل بیانگر آن است این دو کشور برای تجارت متقابل درونی با یکدیگر بیشتر از وابستگی تجاری خارجی اهمیت قائل اند. لذا بر حسب این نمودار،

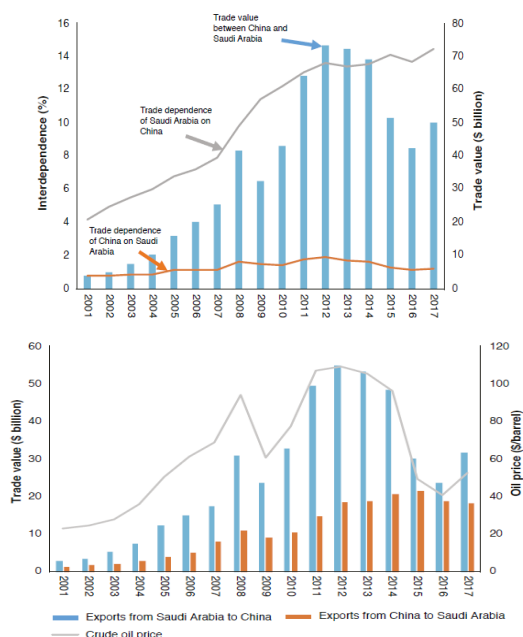
Know - How

Powerhouse

Roadmap

وابستگی تجاری پادشاهی عربستان به چین از ۴,۲ درصد در سال ۲۰۰۱ به ۱۴,۴ درصد در سال ۲۰۱۷، افزایش یافته است و بر عکس، وابستگی تجاری چین به عربستان سعودی در یک سطح نسبی پایینی باقی مانده است و تنها یک تغییر آرامی را بین سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷ پیدا کرده است. فقدان وابستگی نسبی به تجارت با عربستان سعودی به خاطر تنوع و گوناگونی تجاری اش با جهان است- تجارت چین با عربستان فقط بیانگر یک بخش کوچکی از تجارت جهانی است (Chen & Han, 2019, p.10). با این حال هر دو کشور از این وضعیت متقابل تجاری بسیار راضی بوده و از منافع بسیاری در این ساختار موجود برخوردار شده اند. امضای توافق در ۲۲ فوریه ۲۰۱۹ در پکن به ارزش ۲۸ میلیون دلار حاکی از افزایش میزان تجارت متقابل چین و عربستان سعودی و اهمیتی است که این دو دولت برای تجارت با یکدیگر قائل هستند (Arab News, 2020). بر این اساس، از ابتدای سال ۲۰۱۹، تا اوایل سال ۲۰۲۰، روند صادرات چین به عربستان روند افزایشی یافت و به میزان افزایش صادرات نفت عربستان به چین، بر میزان صادرات چین به عربستان نیز افزوده شده است.

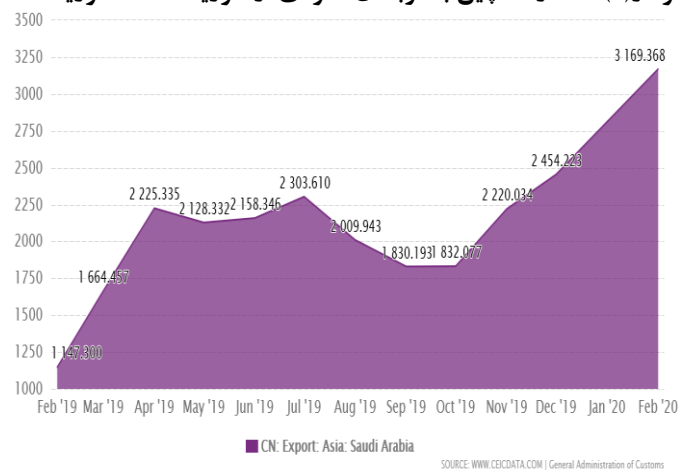
نمودار(۱): وابستگی متقابل تجاری بین چین و عربستان سعودی از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷



منبع (Chen & Han, 2019)

این نمودار نیز بیانگر آن است که میزان صادرات چین به عربستان در فوریه ۲۰۲۰، به حدود ۳,۱۶۹ میلیارد دلار رسیده است. و این یک رکورد جدید افزایشی از ۲,۴۵۴ میلیارد دلار از دسامبر ۲۰۱۹ تا اوایل سال ۲۰۲۰ بوده است. این اعداد و ارقام نشان می‌دهند که حجم تجارت متقابل چین و عربستان از ژانویه ۱۹۹۳ تا فوریه ۲۰۲۰، به معادلی حدود ۴۱۷,۹۵۵ میلیون دلار، رسیده است (CEIC, 2020). میزان واردات نفتی چین نیز از عربستان در سال ۲۰۱۹ به ۴۷ درصد افزایش یافته است. کشتی‌های نفتی در سال ۲۰۱۹ از عربستان، ۸۳,۳۲ میلیون تن نفت، و یا ۱,۶۷ میلیون بشکه در روز برای چین بارگیری کرده‌اند. این مقدار در دسامبر ۲۰۱۹ به حدود ۶,۹۹ میلیون تن رسیده است. و این در حالی است که با وقوع جنگ تجاری آمریکا و چین، میزان واردات نفت چین از آمریکا در ۲۰۱۹ به حدود ۶,۳۵ میلیون تن رسیده؛ اما در سال ۲۰۲۰ این رقم به ۵۲,۴ میلیون تن افزایش یافته. هدف چین از این افزایش خرید، کاهش تنش‌های تجاری آمریکا و چین است (Xu & Aizhu, 2020).

نمودار (۲): صادرات چین به عربستان سعودی از فوریه ۲۰۱۹ تا فوریه ۲۰۲۰



منبع (CEIC, 2020)

۴. مناسبات فرهنگی و تلاش برای جلوگیری از رشد اسلام‌گرایی افراطی

از سال ۱۹۵۵، جمهوری خلق چین هر ساله به مسلمانان چینی اجازه داده که برای حج و زیارت به عربستان سعودی سفر کنند (البته بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۹ یک وقفه ۱۵ ساله وجود داشته است). از نظر پکن، این جریان به مشروعیت بخشیدن به رژیم آن در نظر تقریباً ۲۰ میلیون چینی مسلمان کمک می‌کند.

کند. علاوه بر این، این عمل شیوه ای است که پکن بتواند به چینی های مسلمان وفادار و میانه رو پاداش دهد. همزمان، شاهد و گواهی روشن برای سعودی ها و دولت های مسلمان دیگر است که چین به باورها و شعائر مذهبی مردم خود احترام می گذارد و بتواند چهره ای مهربان تر و رئوف تر را از خود عرضه کرده و تصویر بی رحم از سرکوب چین در سین کیانگ را تعدیل می نماید. تعداد سالانه حجاج چین در دهه ۱۹۹۰ همیشه بالغ بر ۶ هزار نفر بوده، اما این تعداد ظاهراً در سال های بعد از ۲۰۰۳ به بیش از ۱۰ هزار نفر رسیده است. در این راستا با تداوم تعاملات سیاسی و اقتصادی چین، هر دو کشور در بر ارتقای تعاملات فرهنگی خود تأکید کردند. در سال ۲۰۱۹، ریس جمهور چین، شی جیانپینگ، با محمد بن سلمان، در پکن، با هم دیدار و گفتگو کردند. این دیدار، زمانی بود که هر دو کشور تحت شدیدترین انتقادات از سوی غرب – به ویژه در موضوع حقوق بشر – قرار داشتند. سعودی ها به دلیل قتل جمال خاشقچی و نیز حمایت از تروریست های افراط گرا در منطقه به ویژه سوریه از سوی افکار عمومی غرب تحت فشار بودند (Gao, 2019). از سوی دیگر چین نیز به دلیل برخورد خشونت آمیز با مسلمانان سین کیانگ تحت فشار بود. تنها واکنش عربستان سعودی این بود که در این موضوع سکوت را پیشه کرد همانگونه که واکنش چین به قتل خاشقچی، یک سکوت نسبی و ملایم بود و فقط سخنگوی وزارت امور خارجه چین این اقدام را یک رویداد غم انگیز توصیف کرد (Gao, 2019).

۵. تنش های تجاری چین با ایالات متحده و نزدیکی آن به عربستان سعودی

از منظر چینی ها، امنیت انرژی در کانون روابط دوجانبه آنها با عربستان سعودی قرار دارد، همانگونه که اهمیت روابط استراتژیکی نیز در طول یک دهه گذشته بر این فضا حاکم بوده است. عربستان از سال ۲۰۰۲ تا کنون مهمترین عرضه کننده نفت به چین بوده است (March, 2016, p.2). از نظر چین، عربستان نقش عمده و بی نظیری در میان تولید کنندگان نفت دارد. پیوند های استراتژیکی و تجاری این دو دولت نیز به این معناست که پکن تلاش می کند تا خودش را در محاسبات سعودی ها به عنوان یک مصرف کننده دلخواه در طولانی مدت برای عرضه نفت عربستان قرار دهد. از نظر جان اسفاکیناکی: «برای چین، عربستان یک صدای متعادل و با ثبات است – و بدون شک تنها کشور مهم در جهان انرژی که این وضعیت منجر به پیوند های برای تعادل در قیمت ها و عرضه بازار جهانی نفت می شود» (Sfakianakis, 2013, p. ۱۳۳).

147). توانمندی عربستان در کنترل بازار جهانی نفت در دوره‌های که فشارها برای کاهش یا افزایش تولید نفت خام بسیار زیاد بوده، به عربستان نفوذی سیاسی زیادی را بخشیده است. لذا با توجه به حساسیت چین به نوسان قیمت نفت، تداوم عرضه نفت عربستان بسیار مهم است. به ویژه که عربستان هم بر اعضای اوپک و هم غیر اوپک نفوذ فوق‌العاده‌ای دارد. البته این روابط اقتصادی بسیار نزدیک و رو به توسعه شاید مربوط به پیامدهای سیاسی و نگرانی‌های باشد که در ارتباط با روابط چین و ایالات متحده در حال رخ دادن است. از نگاه چینی‌ها روابط با ثبات با عربستان سعودی بهترین رویکرد ممکن برای اجتناب از محرومیت از منابع نفتی حیاتی در مواردی است که روابط چین و آمریکا شاید تیره شود یا به هر دلیلی در منطقه خاورمیانه ناآرامی‌های جدیدی رخ دهد. در سال ۲۰۱۱ در لیبی آشوب‌های سیاسی (بهار عربی) رخ داد و یا تحریم‌های اقتصادی ایران از سوی ایالات متحده از سال ۲۰۱۲ به بعد اوج گرفت و جنگ داخلی سوریه از مارس ۲۰۱۱ منطقه را دچار ناآرامی‌های عدیده‌ای گرداند. در تمامی این وقایع عربستان همچنان عرضه‌کننده اصلی نفت چین بوده است. همچنان که در سال ۱۹۷۹ نیز با وقوع انقلاب ایران و آغاز جنگ عراق و ایران در ۱۹۸۱، عربستان بهترین جایگزین ایران برای عرضه نفت خام شد (Douglas, 2017, p.14).

لذا با روند رو به افزایش وابستگی به انرژی وارداتی، احساس ناامنی در حوزه انرژی در میان رهبران چین بزانگیخته شده است. آنان نگران اند که مبادا اخلاف در عرصه انرژی یا افزایش قیمت آن، روند توسعه اقتصادی آنان را با خطر مواجه کند. از منظر استراتژیک نیز رهبران این کشور نگران اعمال محدودیت‌هایی از سوی ایالات متحده در حوزه انرژی عیله خود هستند. از این رو چینی‌ها برای کاهش آسیب‌پذیری‌های خود در این عرصه اقداماتی را در برابر فشارهای ایالات متحده انجام داده‌اند. یکی از مهمترین اقداماتی که چین در این عرصه انجام داده است، در پیش گرفتن استراتژی «دو واردات و یک صادرات» است. این استراتژی به معنای وارد کردن دو انرژی نفت و گاز است و یک صادرات نیز دلالت بر سرمایه‌گذاری چین در اکتشاف و توسعه پروژه‌های نفتی و گازی در منطقه دارد. به همین منظور چین برقراری پیوند‌های بیشتر را با کشورهای دارنده این انرژی از جمله عربستان را در سرلوحه خود قرار داده‌اند (Weinstein, 2016, p.25). اقدام ترامپ مبنی بر اعمال تعرفه ده درصدی بر کالاهای وارداتی از چین، وقوع یک کشمکش تجاری بین این دو قدرت و هدف قرار گرفتن بزرگترین تأسیسات نفتی عربستان، آرامکو، اقتصاد چین از طریق کاهش واردات نفتی از عربستان تحت تأثیر قرار گرفت. به ویژه که چینی‌ها سرمایه‌گذاری‌های عظیمی را در این مکان از سال ۲۰۱۴ به بعد انجام داده بودند. بنابراین با توجه به روند رو به افزایش تولید نفت آمریکا، چین به اجبار در سال ۲۰۱۸ به سوی خرید نفت از آمریکا سوق داده شد.

بعد از حملات آرامکو و در پی اعمال تعرفه های تجاری که چین بر کالاهای امریکای وضع نموده بود، تحت فشار های امریکا، چین روزانه چهار کشتی نفت خام سفید ناچاراً از ایالات متحده وارد کرد (Wald, 2019).

با تشدید فشار های امریکا، در هفت ماه اول سال ۲۰۱۹، چین واردات نفت از امریکا را به دلیل افزایش واردات نفتی از عربستان، در حدود ۸۰ درصد کاهش داد. صادرات نفت عربستان به چین در حدود ۴۶ درصد افزایش یافت. در اوایل ۲۰۱۹، عربستان و چین قراردادی را برای تکمیل پالایشگاه آرامکو برای عرضه ۶٫۵ میلیون تن نفت خام در سال ۲۰۱۹ امضا کردند. پس از آن عربستان سعودی سهم امریکا را در آرامکو کاهش داد و این به معنای بهبود جایگاه چین در بازار های وارداتی آن بود (Katsoulas, 2019). در پی تشدید تنش ایالات متحده با چین، عربستان و چین توافق کردند که براساس واحد پول چین، یوان، معاملات خود را انجام دهند. در یک مکالمه تلفنی بین رئیس جمهور چین و بن سلمان، رئیس جمهور چین بر عزم کشورش بر یا تقویت شراکت استراتژیک خود با ریاض صحبت کرد.

۶. تنش ها و رقابت های منطقه ای و بین المللی عربستان سعودی

۶-۱. سوء ظن و رقابت عربستان سعودی با ایران در سطح منطقه

ترس و نگرانی های امنیتی پادشاهی سعودی، در خصوص ایران، متأثر از سوء برداشت های رهبران سعودی است. مرگ ملک عبدالله در ژانویه ۲۰۱۵، و به قدرت رسیدن ملک سلمان و جابه جایی وزیر دفاع و وزیر امور خارجه با تغییرات ساختاری در نظام سیاسی پادشاهی سعودی همراه شد. این جابه جایی محدود نخبگان قدرت در ساختار سیاسی عربستان با یک سیاست خارجی پرخاشگرانه تر ترکیب شده است، که با آغاز حمله ائتلاف تحت رهبری عربستان از اوایل ۲۰۱۵ به یمن، و مواضع تهاجمی این دولت علیه ایران پدیدار شده است (Bahranimoghdam, 2015, p.285). ترس شدید عربستان از نفوذ روز افزون ایران در منطقه با انعقاد برجام و بی تفاوتی های امریکا به نگرانی های آن، عربستان را بیشتر به سمت چین سوق داد. بعد از پیروزی ترامپ در ۲۰۱۷، و اعلام عدم حمایت آن از تروریست های اسلامی که در جنگ داخلی سوریه در حال نبرد با بشار اسد بودند، محاسبات سران سعودی را دگرگون کرد. عربستان می دید که فعالیت های ایران به طرز خطرناکی، نه تنها در عراق بلکه در سوریه، لبنان، فلسطین و بحرین و یمن و حتی بخش هایی از شمال آفریقا و آسیای جنوب شرقی تشدید شده است. در حقیقت مقابله با «

تهدید» ایران، اولین اولویت ریاض در سال‌های اخیر شده است. ترس از تهدید ایران و کاهش موقعیت اردوگاه کشور های عرب میانه رو و شکست در جنگ فرسایشی با یمن، سعودی ها را به سوی تعقیب یک دیپلماسی تجدیدنظرطلبانه با هدف کسب اهرم نفوذی برای ایجاد تغییراتی در جهان عرب به نفع سیاست سعودی هدایت کرد (Foley, 2017, p.120).

عربستان سعودی به حمایت خود از غرب مبنی بر اعمال فشار بر ایران از طریق تحریم ها ادامه می دهد، و از هر مصوبه ای سازمان ملل که تحریم های را بر ایران اعمال کند، پیروی می کنند؛ به ویژه اگر این تحریم ها به اتفاق آرا به تصویب رسیده باشد. این به آن معناست که چین به عنوان یک عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل با داشتن حق وتو، نقش کلیدی در اعمال فشار و تحریم علیه برنامه های هسته ای ایران و حضور آن در منطقه می تواند ایفا کند. اما چین تاکنون به دلایل بسیاری از این امر خود داری کرده است. وجود منافع سیاسی، اقتصادی و تجاری چین با ایران مانع از اجابت درخواست عربستان سعودی شده است. عربستان سعودی تلاش می کند تا با تضمین قیمت نفت و فروش آن به چین، این کشور را ترغیب کند که از تحریم های نفتی ایران از سوی ایالات متحده پیروی کرده و واردات نفت خود را از ایران کاهش دهد (Ebrahimifar & Hedayati, 2015, p.125). از سال ۲۰۱۸ به بعد با شدت تحریم های بین المللی امریکا علیه ایران، چین بزرگترین خریدار نفت ایران شد. ایران روزانه ۲۵۰ تا ۳۰۰,۰۰۰ هزار بشکه نفت تولید می کند که ۲۵۰ هزار بشکه آن را به چین صادر می کند. دو کشور علاوه بر افزایش روابط اقتصادی، دو متحد استراتژیک و دو شریک مطمئن برای یکدیگر نیز هستند؛ به گونه ای که در دسامبر ۲۰۱۹ یک رزمایش دریایی ۴ روزه را با همراه روسیه برگزار کردند (Jalilov, 2020).

۲-۶. تنش عربستان سعودی با ایالات متحده امریکا

در طول جنگ سرد و در دهه ۱۹۹۰، روابط عربستان و ایالات متحده در هیئت «نفت برای امنیت» شکل گرفته بود. اما ناآرامی ها و حملات تروریستی ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱، منجر شد تا هم ریاض و هم واشنگتن به ارزیابی مجدد «روابط ویژه» خویش بپردازند. در چنین بستری، عربستان سعودی، دولت های آسیای را به عنوان یک زمین بازی جایگزین تصور کرد. در نتیجه، سعودی ها در تدارک یک «استراتژی

د Threat

ز Special Relationship

پرچین ساختن» در مقابل ایالات متحده، با توسعه بخشیدن به روابط متسحکم با چین برآمدند (Telci, 2019).

این تغییر، با نقل و انتقال تمرکز عربستان از غرب به شرق، به عنوان پاسخی برای تغییرات دلخواه به موقعیت های منطقه ای و بین المللی ایجاد شده است. این تغییرات عمدتاً ابزاری برای خنثی سازی فشار های امریکا و نیز اتصال به اقتصاد های آسیایی به ویژه چین و هند که از رشد بسیار خوب و مناسبی برخوردار بوده اند (Guzansky, 2011). یکی از مهمترین انتقادی که از سوی غرب متوجه عربستان سعودی بود، مربوط به قتل جمال خاشقچی، در سفارت عربستان در استانبول بود که عمیقاً شهرت عربستان و به ویژه محمد بن سلمان را نزد اروپایی ها و آمریکایی ها از بین برده بود. این در حالی بود که واکنش چین به این مسئله، یک سکوت نسبی و ملایم بود و فقط سخنگوی وزارت امور خارجه چین این اقدام را یک رویداد غم انگیز توصیف کرد. به همین دلیل محمد بن سلمان پس از دیدار از چین آن را یک اقدام «برد-برد» نامید. آنچه که در این دیدار بسیار مهم بود و برای اولین بار به آن تأکید می شد، توافقاتی برای مبارزه با تروریسم و افراط گرایی بود (Gao, 2019). عربستان سعودی دیگر به امریکا به عنوان تنها متحد استراتژیک خود در سطح منطقه ای و جهانی نگاه نمی کند. علی رغم تلاش های ترامپ برای ایجاد اعتماد مجدد در سران عربستان برای برخورداری از حمایت ایالات متحده، ریاض به خاطر اینکه عدم قطعیت و تداوم عدم اعتماد بین دو کشور بسیار مراقب است. به هر حال، اهداف اقتصادی، نگرانی ها ژئوپلیتیکی، و محیط سیاسی بی ثبات منطقه ای عربستان را وادار کرده است تا یک آلترناتیو جدید را در سیاست جهانی برای خودش پیدا کند. در نتیجه عربستان باید پیوند های بیشتری را با چین داشته باشد.

در حقیقت ریاض بیشتر از آنکه دل نگران دخالت فزاینده پکن در خاورمیانه باشد، دل مشغول کاهش سطح تعهدات واشنگتن در قبال منطقه است. اشغال عراق در ۲۰۰۳، و سپس عقب نشینی نظامی ایالات متحده از عراق در ۲۰۱۲، تعدیل نیروها در افغانستان و کاهش واردات نفت ایالات متحده از عربستان سعودی از جمله نشانه های این به اصطلاح کاهش تعهدات امریکا در قبال عربستان است. علاوه بر آن، عربستان سعودی از رفتار سیاسی کلی واشنگتن، از جمله عدم مداخله نظامی در سوریه، کاهش فشار بر ایران پس از برجام، و پشتیبانی ایالات متحده از برقراری دموکراسی در خاورمیانه بیش از پیش ناراضی و

۱ Hedging Strategy

۲ Win -Win

دلواپس شده است. این مسائل باعث تردید ریاض در ارتباط با اطمینان‌پذیری بلندمدت واشنگتن به عنوان یک متحد شده است. از نظر عربستان سعودی، چین می‌تواند راه حلی نسبی برای رابطه پرآشوب خود با ابات متحده باشد.

۷. وجوه افتراق و اشتراک دیدگاه‌های چین و عربستان سعودی

مشخصاً دو مسئله کلیدی بر روابط نزدیکتر چین - عربستان سایه انداخته است: سوریه و ایران. ریاض و پکن دیدگاه‌های مشابهی در مورد بهار عربی دارند - هر دو نهضت‌های مردمی در جهان عرب را تهدید آمیز می‌دانند - اما رویکرد‌های متفاوتی به جنگ داخلی سوریه دارند. چین از روسیه تمکین کرده و مخالفت مداخله خارجی در سوریه است، در حالی که عربستان سعودی از مداخله خارجی، علی‌الخصوص ایالات متحده یا مداخله نظامی غرب، حمایت می‌کند. ریاض خواهان سرنگونی رژیم اسد تحت حمایت ایران است، که بزرگترین رقیب و دشمن عربستان سعودی در خاورمیانه هم محسوب می‌شود. اما پکن منافع ملی منسجم چندانی در دمشق ندارد. از نظر چین، یکی از مسائل مهم در معرض خطر در سوریه، اصل حاکمیت مستقل دولت در حقوق بین‌الملل و اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌های دیگر است که چین از دیر باز آن را پاس داشته است. در حقیقت چین بعد از اینکه احساس کرد در سال ۲۰۱۱ در لیبی مورد خیانت قرار گرفته، به هیچ وجه دیگر علاقه‌ای به حمایت از مداخله در سوریه از خود نشان نداد. در ابتدا پکن از قطعنامه ۱۹۷۰ شورای امنیت سازمان ملل (که بر لیبی تحریم‌های تسلیحاتی وضع می‌نمود) حمایت کرد. اما یک ماه بعد، به قطعنامه ۱۹۷۳ رأی ممتنع داد که بر فراز لیبی یک منطقه پرواز ممنوع را وضع کرد. از نظر چین تغییر موضع به حمایت هوایی فعالانه تر ناتو از گروه‌های مخالف در لیبی به این معناست که «آنها پا را از حدود قطعنامه فراتر گذاشته‌اند». بنابراین چین به این باور رسیده بود که با یک سیاست بازنده و دفاعی موافقت کرده است و نه یک عملیات هوایی قاطعانه و تهاجم محور (Alterman, 2016, p.26). به همین دلیل چین در موضوع سوریه تلاش کرد تا به صورت فعالانه و مستقیم ورود نکند و جنگ داخلی سوریه یک مسئله ثانویه و فرعی برای دولت چین محسوب می‌شود.

یکی دیگر از موضوعات مورد اختلاف چین و عربستان سعودی، مسئله ایران است. در حالی که پکن، تهران را یک دوست همیشگی، هرچند بدقلق، تصور می‌کند، ریاض، تهران را یک رقیب و دشمن بزرگ خود در منطقه می‌داند. به گفته وو بینگ بینگ از دانشگاه پکن «رقابت یا ... تخاصم بین عربستان

سعودی و ایران که قدمت آن به انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ بر می گردد» یکی از تناقضات درونی در رویکرد پکن به خلیج فارس بوده است. رابطه جمهوری خلق چین با ایران به دهه ۱۹۷۰ بر می گردد و دو کشور همواره رابطه خوبی اما پیچیده ای را داشته اند. از آنجا که تهران و ریاض یکدیگر را با دیده ظن و تردید و به چشم رقیب نگاه می کنند، این واقعیت که چین با ایران روابط دوستانه دارد، منشاء اختلاف و ناسازگاری دو کشور چین و عربستان در خاورمیانه است. همچنین از مسائل مورد اختلاف دو کشور مربوط به فرهنگی دو کشور می باشد. رسانه های نخبه گرا و عوام گرای سعودی، در موضوعات سوریه و سین کیانگ، انتقادات علنی قابل توجهی را به چین وارد می کنند. در طی سال های اخیر، تصور عمومی از چین در عربستان، ترکیب و تلفیقی از نقطه نظرات مثبت و منفی بوده است. از یک سو، بسیاری از سعودی ها از الگوی توسعه اقتصادی چین و قابلیت این کشور در تلفیق فرهنگ سنتی خود با مدرنیته علناً تمجید و تحسین کرده اند. از سوی دیگر افکار عمومی سعودی، چندانکی منفی زیادی نسبت به چین پیدا کرده است. در مقابل افزایش تعاملات سیاسی و اقتصادی بین عربستان و چین، افکار عمومی سعودی یک تصور منفی پایدار از چین داشته است (Alterman, 2016, p.28)

نتیجه گیری

همانطور که گفته شد، تئوری نواقع گرایی والتز بر رفتار مشابه دولت ها تأکید می کند که ناشی از فشارهای ساختار آنارشیک نظام بین المللی است. این فضای آنارشیک سرشار از بی اعتمادی و اتکای دولت ها به خود و نیز تغییر دوستی ها و دشمنی ها به دلیل وجود منافع گوناگون و البته متغیر دولت ها در تعامل با یکدیگر است. پس آنچه که از منظر این تئوری محرک رفتار عقلایی دولت ها است ترسیم هزینه ها و فایده های یک روابط، در بستر فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین المللی است. روابط چین و عربستان سعودی از ۱۹۷۹ در بستر رقابت دو ابرقدرت آن روز شروع شد. به حکم نظام دو قطبی آن روز عربستان سعودی متحد استراتژیک ایالات متحده بوده که با دشمنان چین از جمله چین تایپه را روابط دیپلماتیک برقرار کرده بود. با فروپاشی شوروری در ۱۹۹۱، و تغییر بافت نظام بین المللی از دو قطبی به دوران گذار، منافع دو بازیگر چین و عربستان نیز تغییر کرد. لذا چین به عنوان قدرت اقتصادی اول جهان، و عربستان سعودی به عنوان اولین قدرت بزرگ تولید کننده نفت در جهان، در راستای کسب منافع سیاسی، اقتصادی و به ویژه امنیتی شروع به توسعه تعاملات با یکدیگر کردند. توانمندی عربستان سعودی در کنترل بازار جهانی نفت به عربستان نفوذی سیاسی زیادی را بخشیده است. لذا با توجه به حساسیت چین به نوسان قیمت جهانی نفت، تداوم عرضه نفت آن برای اقتصاد رو به رشد آن بسیار مهم به نظر می رسد. به ویژه که

عربستان هم بر اعضای اوپک و هم غیر اوپک نفوذ فوق‌العاده‌ای دارد. البته این روابط اقتصادی بسیار نزدیک و روبه‌توسعه شاید متأثر از پیامدهای سیاسی و نگرانی‌های باشد که در ارتباط چین و عربستان با ایالات متحده و ایران و احتمال گسترش افراط‌گرایی اسلامی نیز در حال وقوع است. از نگاه چینی‌ها روابط با ثبات با عربستان سعودی بهترین رویکرد برای حفظ توازن با آمریکا در زمانی است که از خرید نفت ایالات متحده محروم شود و یا روابط چین و آمریکا به دلایلی مانند حضور آمریکا در آب‌های دریایی چین و مسئله تایوان تیره شده و یا اینکه به هر دلیل دیگری در منطقه خاورمیانه ناآرامی‌های جدیدی رخ دهد. از سوی دیگر اهداف اقتصادی عربستان سعودی، و محیط سیاسی بی‌ثبات منطقه‌ای خاورمیانه و رقابت با ایران، و کاهش تعهدات ایالات متحده در برابر آن این کشور را وادار کرده است تا در جستجوی یک متحد استراتژیک جدید در سیاست جهانی برای خودش باشد. به همین دلیل عقلانیت دولت سعودی آن را به سوی گسترش و تعمیق تعاملات سیاسی، اقتصادی و امنیتی با چین سوق داده است. نگرانی دولت سعودی از افزایش نفوذ ایران در منطقه بعد از انعقاد برجام و کاهش فشار ایالات متحده بر آن تا اوایل ریاست جمهوری ترامپ، از عمده‌ترین عامل ترس و نگرانی سعودی‌ها در منطقه بوده است. با توجه به تعاملات و همکاری‌های مناسبی که دولت جمهوری اسلامی ایران با چین داشته، توسعه تعاملات عربستان با چین شاید پاسخی به این تهدید عمده در منطقه باشد. از نگاه سعودی‌ها اگر چین - با توجه به اینکه عضو دائم شورای امنیت است - قطعنامه‌ها و تحریم‌های ضد ایرانی سازمان ملل و ایالات متحده را تصویب کند، و میزان خرید نفت خود را از آن کاهش دهد، موازنه قدرت در منطقه به نفع عربستان رقم خواهد خورد. گرچه شاید محاسبات سعودی‌ها پکن را به کاهش خرید نفت از ایران ترغیب نماید، اما وجود منافع استراتژیکی عمده‌ای که با دولت ایران دارد، مانع از این خواست سعودی‌ها می‌شود. بنابراین موضوع ایران و برخی از مسائل منطقه‌ای دیگر سبب اختلاف دیدگاه این دو بازیگر شده است. چین بر حسب سیاست خارجی خود علاقه و تمایلی به حضور مستقیم نظامی در خاورمیانه و تنگ کردن عرصه بر قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده را نداشته و بیشتر از طریق گسترش پیوندهای اقتصادی درصدد تأمین منافع امنیتی خود در منطقه است. برعکس عربستان سعودی که بیشتر متمایل به حضور نظامی چین در منطقه است. بنابراین از دیدگاه نورئالیستی هر چه تعداد قدرت‌های بازیگر و قطب‌های تشکیل‌دهنده موازنه قوا در یک منطقه بیشتر باشد، آزادی عمل قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های کوچک نیز بیشتر می‌شود و این قدرت‌ها، فرصت و فضای بیشتری برای بازیگری و نقش‌آفرینی به دست می‌آورند. بنابراین حضور چین در خلیج فارس حتماً خالق فرصت‌های جدیدی برای عربستان سعودی

برای تأمین منافع امنیتی، سیاسی و اقتصادی آنها خواهد بود.

فهرست منابع

- Alterman, Jon B. (2016). The vital triangle in bryce and susan L. levenstein, eds., china and the persian gulf, implication for the united State. Washington, D.C: Woodrow Wilson International Center for Scholar.
- AL- Tamimi, Nasser. (2012). China saudi arabia relations : economic partnership or strategic alliance?. Durham Research Online, [http:// www.dur.ac.uk/alsabah/publications/ insights/](http://www.dur.ac.uk/alsabah/publications/insights/).
- Arab News. (2020). Future Opportunities between saudi arabia and china are very big: crown prince”, [http:// www. Arabnews.com/node/1456356/](http://www.Arabnews.com/node/1456356/) Saudi – arabia, March 24, 2020.
- Bahrami Moghadam, Sajjad. (2015). US-saudi cooperation and conflict in the middle east. Quarterly Journal of Strategic Policy Research. 26. pp 276-301. in persian.
- Bilis, John; Smith, Steve. (2013). The globalization of politics: international relations in the modern age (historical backgrounds, theories, structures, and processes). translated by Abolghasem Rah-e Chamani and others. Contemporary Tehran Abrar. Volume One. pp 175-215. in persian.
- Carey, Glen; DiPaola, Anthony. (2012). China’s wen to juggle iran oil need with saudi ties on persian gulf trip. Bloomberg. 13 January 2012, <http://www.bloomberg.com/news/2012-01-12/china-s-wen-tojuggle-iran-oil-need-with-saudi-ties-on-gulf-trip>.
- Chen, Donmei; Han, Wenke. (2019). Deepening cooperation between saudi arabia and china. King Abdullah Petroleum Studies and Research Center(KAPSARC). March 2019.
- CEIC. (2020). China Export : Asia : Saudi Arabia. <http://www.ceicdata.com/en/china/used-trade-by-country/export-asia-saudi-arabia>.
- Donnelly, Jack. (2000). Realism and international relations. Cambridge University Press.
- Douglas, John K.; et al. (2013). Rising in the persian gulf: how china’s energy demands are transforming the middle East. Asian Journal of Eastern and Islamic Studies. 2(3).
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal. (2016). Principles and foundations of international relations (2). first edition, tehran: samat. pp 128-129. in persian.
- Ebrahimifar, Tahereh; Hedayati, Mir Saeed. (2015). China and the GCC after the cold war; from economic power to political influence. Quarterly Journal of Political Science Research. 10(3). pp. 7-40. in Persian
- Faucon, Benoit; Said, Summer & Chaturvedi, Saurabh. (2016). Saudi arabia cuts asian oil prices to counter rivals russia, iraq and iran: iraq’s oil exports to india leapfrogged saudi arabia’s in second quarter. The Wall Street Journal. August 5. 2016.
- Foley, Sean. (2017). When oil is not enough: sino- saudi relations and vision 2030. Asian Journal of Eastern and Islamic Studies. 11.(1).
- Gao, Charloote. (2017). Closer ties: china and saudi arabia sing 70\$ billion in new deals. The Diplomat. [http:// www.thediplomat.com/2017/09/](http://www.thediplomat.com/2017/09/).
- Gao, Charloote. (2019). Chinese president and saudi crown prince hold a ‘win – win’ meeting. The Diplomat. [http:// www.thediplomat.com/2019/23/](http://www.thediplomat.com/2019/23/).

- Guzansky, Yoel. (2011). Saudi activism in a changing middle east. *Strategic Assessment*. 14(3). 2011.
- Ghavam, Seyed Abdolali. (2005). International relations theories and approaches. first edition. tehran: samat. pp 52-526. in persian.
- Houlden, Gordon; Zaamout, Nouredin. (2019). A new power engages with the middle east: china's middle east balancing approach. China Institute University of Alberta. January 2019.
- Hsiung, Christopher Weidacher. (2019). Facing the new normal: The strong and enduring sino – russian relationship and its implications Europe. The Swedish Institute of International Affairs. 3/2019.
- Horenschild, Sebastian. (2016). China in the middle east: not just about oil. European Union Institute for Security Studies.
- Jin, Wang. (2016). China and Saudi arabia: a new alliance?. *The Diplomat*. <http://www.thediplomat.com/2016/09/china-Saudi-arabia-a-new-alliance/>.
- Jinping, Xi. (2016). Be good partners for common development. *Al-Riyadh*. January 18. 2016.
- Katsoulas, Fotios. (2019). Crude oil trade : Saudi Arabia focusing on China demand. *HIS Markit*. <http://www.ihsmarkit.com/research-analysis/crude-oil-trade-saudi-arabia-focusing-on>.
- Karrer ,Ahmed Jafar. (1999). The historical relations between the Arabian peninsula and China since the advent of Islam until the early twentieth century. *Journal of the Persian Gulf and the Arabian Peninsula Studies*. 3(1).
- March, Peter. (2016). China noses ahead as top goods producer. *Financial Times*. 14 March 2016.
- Moshirzadeh, Homeira. (2005). Evolution in theories of international relations. first edition, tehran: samat. pp 78-79. in persian.
- Ma, Chaoxu. (2018). Speech at the high-level workshop for BRI and 2030 Sustainable development agenda. *China News*. <http://www.china-un.org/chn/hyfy/t1568734.htm>.
- MacGillivray, Iain. (2018). Maturing sino – Saudi strategic relationship and dynamics in Persian Gulf. *Global Change Peace & Security*.
- Sfakianakis, John. (2013). Saudi-China trade relations. *Riyadh: SAAB Bank Research Notes*, 20123. [http:// www. Arabnews.com/notes/2012345/](http://www.Arabnews.com/notes/2012345/) Saudi – arabia, March 24, 2013.
- Squill, Andrew; Nader, Alireza. (2016). China in the middle east: a cautious dragon. *Report of the Center for Presidential Strategic Studies*. in persian.
- Telci, Numan Ismail. (2019). The rise of China in Saudi Arabia's foreign policy", *The New Turkey*. March 20. 2019.
- Taliaferro, Jeffrey. (2006). State building for future wars : neoclassical realism and the resource extractive state. *Security Studies*. 2(3).
- UN. (1946). Treaty of amity between the republic of China and the kingdom of Saudi Arabia. United Nations Treaty Series Online Collection. 15 November 1946. <http://treaties.un.org/doc/Publication/UNTS/Volume%2018/v18.pdf> (accessed 19 February 2012).
- Wieclawski, Jacek. (2012). Contemporary realism and the foreign policy of the Russian Federation. *International Journal of Business and Social Science*. 2(1).

- Weinstein, Michaela. (2016). China geostrategy : playing a waiting game. <http://www.pinr.com>.
- Wald, Ellen R.. (2019). Attack on Saudi oil is boon for Trump in China trade war. Forbes. <http://www.forbes.com/sites/ellenrwald/2019/09/17/attack-oil-is-boon-for-trump>
- Xu, Muyu; Aizhu, Chen. (2020). China oil imports from top supplier Saudi Arabia rise 47% in 2019 : customs. Business News. <http://www.reuters.com/article/us-china-economy-trade-oil-import-from-top>, January 30, 2020.
- Xinhua. (2019). Saudi Arabia, China pledge to strengthen economic, military cooperation. http://www.xinhuanet.com/english/2019-03/29/c_137934740.htm.

نوع مقاله: پژوهشی

موازنه سازی نرم چینی و مشارکت اقتصادی در بریکس

حسین دلاور^۱، محسن اسلامی^۲، سیدمسعود موسوی شافائی^۳

تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۴/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵

چکیده

در طول سال‌های اخیر، حضور فعال چین در ابتکارات اقتصادی-راهبردی پرشماری در صحنه بین‌الملل آغاز شده است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، بریکس است. عضویت چین در بریکس، ضمن تحکیم قدرت سیاسی-اقتصادی آن، شرایطی را فراهم کرده است که در بطن آن، رویکرد خود در مورد نظام سیاسی-اقتصادی جهانی و نارضایتی‌اش از توزیع قدرت را به اشتراک بگذارد. در مقاله حاضر، روند عملکرد بریکس با مشارکت فعال چین برای بازتوزیع قدرت در شرایط خاصی بررسی شده و نویسندگان با استفاده از روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش برآمده‌اند که «در جهانی که ایالات متحده ابرقدرت آن بوده، رفتار راهبردی چین در ابتکاراتی چون بریکس، بر چه مبنایی استوار بوده است؟» فرضیه مطرح شده نیز ناظر بر این است که «چین با تأثیرپذیری از شرایط بین‌المللی پس از جنگ سرد، الگوی کلان توازن بخشی در سطوح داخلی و خارجی را پیگیری کرده است؛ از این رو، مشارکت فعال در ابتکاراتی چون بریکس، نشان‌دهنده جنبه‌ای از توازن خارجی الگوی کلان چین برای بازتوزیع قدرت از طریق موازنه نرم است». نویسندگان، بیشتر ابزارهای اصلی موازنه سازی نرم را که چین از طریق بریکس به کار می‌برد، از جمله دیپلماسی اقتصادی، را شناسایی کرده‌اند.

واژگان کلیدی: چین، ایالات متحده آمریکا، موازنه نرم، دیپلماسی اقتصادی، بریکس

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران،

(نویسنده مسئول) h.delavar@modares.ac.ir

۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، eslami.m@modares.ac.ir

۳. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، shafae@modares.ac.ir

Chinese Soft Balancing and Economic Participation in the BRICS

Hossein Delavar^۱, Mohsen Eslami^۲, Seyyed Masoud Mousavi Shafae^۳

Abstract

China actively participated in the BRICS initiative in recent years. China uses the BRICS membership to forge political-economic power and present its dissatisfaction with the distribution of power in international politics. This paper examines the process of China-led BRICS operation to redistribute power under certain conditions. The authors use a historical method and descriptive-analytical approach based on library resources to investigate the roots and logic of China's strategy in initiatives such as the BRICS in a US-dominated world. The findings show that China has pursued a Grand-pattern of balancing at the domestic and foreign levels; therefore, active participation in initiatives such as BRICS represents an aspect of external balance of the Chinese grand pattern. To redistribute power through a soft balance strategy. The authors further identify the major soft balancing tactics that China employs through the BRICS, including Economic diplomacy.

Keywords: China, USA, Soft balance, Economic Diplomacy, BRICS

^۱ Ph.D Candidate of International Relations, Tarbiat Modares University (Corresponding Author), h.delavar@modares.ac.ir

^۲ Associate Professor of International Relations, Tarbiat Modares University, eslami.m@modares.ac.ir

^۳ Associate Professor of International Relations, Tarbiat Modares University, shafae@modares.ac.ir

مقدمه

چینش بازیگران در عرصه سیاست بین‌الملل بر مبنای میزان قدرت (کانونی‌ترین مفهوم سیاست بین‌الملل) انجام می‌شود؛ از این رو، قدرت‌های بزرگ از بیشترین حجم قدرت برخوردارند و به همین دلیل، آنان را صحنه‌گردانان سیاست بین‌الملل می‌نامند. چین، یکی از این قدرت‌ها است که در دوران پساجنگ سرد، رفتار راهبردی ویژه‌ای را به‌نمایش گذاشته است که با آنچه در متون تاریخی سیاست بین‌الملل درباره رفتار قدرت‌های نوظهور آمده، کاملاً متفاوت است. بیجینگ، آشکارا جامعه بین‌المللی را به چالش کشیده و اقداماتی مانند مشارکت در فرایندهای موجود، توجه ویژه به سازمان ملل متحد، و شکل‌دهی به فرایندها و ابتکارات جدید، در سیاست خارجی این کشور اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده است. اگر چهره روبه‌رشد قدرت اقتصادی چین را در کنار توانمندی‌های دیگر آن، از جمله جمعیت و قدرت روبه‌رشد نظامی قرار دهیم، اهمیت توجه به ابتکارات و فعالیت‌های عمده آن در سطح بین‌المللی و پیامدهای آن‌ها را بهتر درک خواهیم کرد. یکی از مهم‌ترین ابتکاراتی که جزو اولویت‌های کنونی این کشور در سیاست بین‌الملل به‌شمار می‌آید، بریکس است.

کانون توجه و تمرکز مقاله حاضر، مسئله رفتار راهبردی چین در ابتکارات عمده بین‌المللی‌ای چون بریکس با تأثیرپذیری از شرایط و نظم خاص است؛ از این رو، پرسشی که مطرح می‌شود، این است که «در جهانی که ایالات متحده ابرقدرت آن بوده است، رفتار راهبردی چین در ابتکاراتی چون بریکس بر چه مبنایی استوار بوده است؟» فرضیه مقاله این است که «در شرایط بین‌المللی پساجنگ سرد، چین، الگوی کلان توازن بخشی که ترکیبی از سطوح داخلی و خارجی است را دنبال کرده است؛ از این رو، مشارکت فعال در ابتکاراتی چون بریکس، نشان‌دهنده جنبه‌ای از توازن خارجی الگوی کلان این کشور از طریق راهبرد موازنه نرم است.

از آنجا که در این مقاله در پی تبیین و توصیف الگوی خاص حاکم بر سیاست خارجی چین هستیم، از روش پژوهش تاریخی با رویکرد توصیفی-تحلیلی بهره برده‌ایم و برای گردآوری داده‌های پژوهش نیز از روش مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده کرده‌ایم.

۱. تلفظ درست از پایتخت چین است و از ۱۹۷۹ به‌جای واژه استعماری پکن، مورد استفاده جهان قرار گرفته است.

۱. پیشینه پژوهش

آشکار است که تحقیق درباره موضوع پژوهش حاضر مانند هر پژوهش دیگری، وام‌دار دستاوردها و یافته‌های پژوهشگرانی است که پیش‌ازین به بررسی و مطالعه گروه بریکس اهتمام ورزیده‌اند. در همین راستا و به منظور ارائه پیشینه پژوهش می‌توان آثار مرتبط با موضوع را به شکل زیر دسته‌بندی کرد. بخش عمده پژوهش‌های انجام‌شده در این باره، بر اهمیت و جایگاه روبه‌رشد گروه بریکس در نظام اقتصادی بین‌المللی تأکید داشته‌اند (Haibin, 2012; Singh And Dube, 2011; Narayana Swami, 2014). در مقابل، برخی دیگر از آثار، ظهور قدرت‌های روبه‌رشد و چالش‌های بریکس برای هژمونی غرب را ارزیابی کرده‌اند (Renard, 2009; Harden, 2014; Adnan, 2014; Phillips, 2008; LAÏDI, 2011; Mustafa, 2017; Yazdani and Hosseini, 2015; Sanayi and EbrahimAbadi, 2013). پژوهش‌های دیگری نیز در این باره انجام شده‌اند که سیاست خارجی گروه بریکس را با کاربری نظریه موازنه نرم تبیین کرده و نشان داده‌اند که موازنه نرم، راهبرد مشترک کشورهای عضو بریکس در مقابل ایالات متحده است (Skak, 2015; FatemiNejad et al., 2011; Shirkhani et al., 2014; Yazdani and Moradifar, 2017; Seifi and khorramshad, 2019).

پژوهش حاضر با تجزیه و تحلیل رفتار موازنه‌گرایانه نرم چین در برابر ایالات متحده از طریق بریکس (بریکس به عنوان ابتکار دیپلماسی اقتصادی توازن خارجی چین از طریق موازنه نرم)، به پژوهش‌های علمی درباره بریکس به عنوان شواهدی از راهبرد موازنه‌سازی نرم چین افزوده می‌شود؛ از این رو، نخست اینکه برخلاف بسیاری از نوشته‌های بالا سعی می‌کند ابتکار اقتصادی-راهبردی بریکس را با کاربری یک نظریه تبیین کند. دوم اینکه، برخلاف همه نوشته‌های یادشده، به روند چشمگیر موازنه نرم در رفتار سیاست خارجی چین، نه راهبرد مشترک تمام کشورهای عضو بریکس، توجه دارد (چین در مقایسه با اعضای دیگر بریکس، موازنه نرم سازگارتری دارد)؛ سوم اینکه، به روند یادشده نه به عنوان تنها راهبرد کلان چین، بلکه بخشی از راهبرد کلان این کشور (که ترکیبی از دو رکن است) در مقابل برتری ایالات متحده توجه دارد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. وضعیت توزیع قدرت در نظام بین‌الملل

نظام بین‌الملل، دربردارنده یک عنصر ثابت -آنارشی- و یک عنصر متغیر -قطبیت (یعنی توزیع توانمندی‌ها)- است. توزیع توانمندی یا قدرت در نظام‌های سیاسی مبتنی بر خودیاری، اهمیت ویژه‌ای

(به‌لحاظ تبیین) دارد. دانش‌پژوهان حوزه واقع‌گرایی ساختاری اشاره می‌کنند که پدیده نظم (نظم ساختاری) در عرصه نظام بین‌المللی، دستاورد مؤلفه توزیع قدرت میان واحدهای اثرگذار در نظام است (Waltz, 2015). افزون‌براین، به این نکته نیز توجه دارند که هر نوع نظامی (تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی) دارای قواعد و الگوهای رفتاری ویژه‌ای بوده و ویژگی‌های رفتاری کنشگران نیز از آن تأثیر می‌پذیرد.

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، بحث‌های زیادی از سوی پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل و سیاستمداران درباره آینده سیاست بین‌الملل و نظم بین‌المللی جدید مطرح شد. جان مرشایمر^۱ نظم چندقطبی (همان‌گونه که در دهه ۱۹۳۰ بود) را پیش‌بینی کرد (Walsh, 2013)؛ فرانسیس فوکویاما^۲ پیش‌بینی گسترش دموکراسی‌های لیبرال در سراسر جهان را ارائه داد (Korany, 2005: 61)؛ عده‌ای همچون باری بوزان^۳ و آلی ویورنیز^۴ درصدد تبیین ساختار قطب‌بندی ۱+۴ بودند. این ساختار، نشان‌دهنده وجود یک ابرقدرت و چهار قدرت بزرگ (چین، اتحادیه اروپا، ژاپن، و روسیه) است (Buzan and Weaver, 2009). این نظام، به‌زعم هانتینگتون^۵، یک دنیای «تک-چندقطبی» است. ساموئل هانتینگتون^۶ این نظر را مطرح کرده بود که سیاست‌های جهانی از نظم دوقطبی عصر جنگ سرد گذر کرده و اکنون پیش از آنکه به‌واقع وارد دوران چندقطبی شود، فعلاً در عصر «تک-چندقطبی» است. در این دوران، آمریکا دیگر تنها ابرقدرت نیست، بلکه شماری دیگر از قدرت‌های بزرگ وجود دارند که آمریکا برای حل و فصل مسائل جهانی، ناگزیر از جلب مشارکت آن‌ها است^۷ (Huntington, 1999). کسانی مانند ریچارد هاس^۸ نیز بر این نظر بودند که جهان در وضعیت غیرقطبی^۹ و گذار قرار دارد. کراتهامر^{۱۰} مقابل این

^۱ John Mearsheimer

^۲ Francis Fukuyama

^۳ Barry Buzan & Ole Waever

^۴ Samuel Huntington

^۵ منظور این است که برای رسیدن به اهداف خود به قدرت‌های دیگری نیاز دارد. اصولاً کسانی که تک‌قطبی را انکار می‌کنند، با استفاده از این معیار بیان می‌کنند که آمریکا باید بتواند به‌تنهایی به همه اهداف خود در همه‌جا دست یابد. درمقابل، باید گفت: «این یک معیار نه برای تک‌قطبی، بلکه برای خداست».

^۶ Richard N. Hass

^۷ Non-Polarity

^۸ Krauthammer

فرض‌ها و نظریه‌ها، نظریه «لحظه تک‌قطبی» را مطرح کرد. او استدلال کرد که ایالات متحده به‌عنوان تنها قدرت بزرگ از جنگ سرد ظهور کرده است (Varisco, 2013)؛ معتقدان به این دیدگاه بر این نظر بودند که شکاف قدرت میان قدرت برتر نظام و دیگران به‌گونه‌ای است که نوعی ساختار بین‌المللی تک‌قطبی ایجاد شده است (Krauthammer, 2002/03: 5).

در این دوره، با کاهش قدرت روسیه، نظم دوقطبی تشکیل‌دهنده سیاست‌های امنیتی قدرت‌های بزرگ در محیط بین‌المللی جنگ سرد، به پایان خود رسید و آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت محیط بین‌المللی پس‌از جنگ سرد ظهور کرد. رابرت جرویس در این باره می‌گوید: «ایالات متحده، سهم بیشتری از قدرت جهان را، بیش از هر کشوری در طول تاریخ، داراست و چه از آن به‌عنوان هژمون یاد شود و چه امپراتور، در حال حاضر این کشور، هژمونی نظم جهانی تک‌قطبی به‌شمار می‌آید» (Mastanduno, 1997: 53; Jervis, 2006: 7).

تعبیرهای گوناگونی از وضعیت تک‌قطبی در نظام بین‌الملل وجود دارد که البته، بن‌مایه مشترکی دارند. برخی بر این نظرند که «تک‌قطبی، نظامی است که در آن، یک دولت واحد سهم نامتوازی از منابع نظام را در اختیار خود دارد. این وضعیت، بر این امر دلالت دارد که ابرقدرت نظام، هیچ رقیب ایدئولوژیک، نظامی، یا اقتصادی‌ای ندارد» (Gautam, 2014: 35). ولفورث تأکید می‌کند: «وضعیت تک‌قطبی، ساختاری است که در آن قابلیت‌های یک دولت به‌حدی زیاد است که مقابله و توازن در برابر آن امکان‌پذیر نیست». به‌نظر او: «زمانی که توانمندی‌ها به‌گونه‌ای گسترده متمرکز است، ساختاری ظهور می‌کند که با ساختارهای چندقطبی (ساختارهای دربرگیرنده سه یا چند دولت قدرتمند) یا ساختار دوقطبی (ساختارهای دربرگیرنده دو دولت قدرتمند) متفاوت است». همچنین، در چنین وضعیتی «تمرکز قدرت آن‌قدر زیاد نیست که یک امپراتوری جهانی ایجاد شود» (Wolforth, 1999: 9). درواقع، وضعیت تک‌قطبی می‌تواند به‌عنوان یک موقعیت هژمونیک دیده شود؛ زیرا از سوی یک بازیگر واحد کنترل می‌شود؛ با این حال، با هژمونی و امپراتوری متفاوت است.

به‌نظر رابرت پاپ، ویژگی اصلی نظم تک‌قطبی این است که هیچ «دولت منفرد» دیگری به‌اندازه‌ای قوی نیست که بتواند علیه قدرت برتر، اقدام به موازنه کند؛ در نتیجه، رهبر نظم تک‌قطبی در مقایسه با قدرت‌های دیگر، از امنیت بیشتری برخوردار است؛ بنابراین، قادر به تعیین نتیجه بیشتر مسائل بین‌المللی

است و شانس زیادی برای کنترل رفتار داخلی و خارجی تقریباً تمام قدرت‌های کوچک نظام بین‌الملل دارد (Pape, 2005: 30).

برپایه آنچه مطرح شد، مفهوم «قطبیت» به ارزش آستانه‌ای توزیع توانمندی‌ها اشاره دارد؛ بنابراین، در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توانیم دریابیم که آیا یا به چه میزان نظم حاکم بر نظام بین‌الملل، آستانه تک‌قطبی را گذرانده است؟ می‌توان گفت، نظم بین‌المللی در صورتی تک‌قطبی است که دربردارنده دولتی باشد که سهمش از توانمندی‌ها، آن را در مقایسه با دیگران در جایگاه برتری قرار داده است.

این شرایط، نشان‌دهنده این واقعیت است که قطب‌ها در مقیاس مطلق تعریف نمی‌شوند، بلکه نسبت به یکدیگر و دولت‌های دیگر تعریف می‌شوند. براین اساس، برای تعیین قطبیت باید توزیع توانایی‌ها را بررسی کرده و دولتی را تعیین کنیم که سهم آن از منابع کل، آشکارا آن را در جایگاهی برتر قرار می‌دهد (Ikenberry et al., 2009: 5)؛ بنابراین، دولتی به عنوان قطب تعریف می‌شود که نخست، بتواند سهم زیادی از منابع یا توانایی‌ها را برای دستیابی به اهدافش به کار برد و دوم، در عناصر تشکیل‌دهنده قدرت از دیگران برتر باشد (Ikenberry et al., 2009: 4).

دو دهه پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده، با هر معیاری از توانمندی‌ها، برتری داشت. برتری ایالات متحده امریکا بر این واقعیت استوار بود که این کشور، تنها کشوری است که دارایی‌های فراوانی، به‌ویژه در حوزه نظامی و اقتصادی، دارد. ژاپن که ادعای قدرت آن تنها به اقتصاد بستگی داشت، روبه‌افول گذاشته بود؛ ضمن اینکه قدرت اقتصادی، شرط لازم و نه کافی، برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ است. اتحاد جماهیر شوروی نیز به روسیه کوچک‌تر و کاملاً ضعیف تبدیل شده بود. نابسامانی‌ها و واکنش‌های ملی در اتحادیه اروپا نیز نشان می‌داد که اروپا هنوز یک بازیگر دارای شرایط حضور در صحنه جهانی نیست. تنها چین در حال رشد بود که آن هم توانایی به‌چالش کشیدن برتری امریکا را نداشت (Krauthammer, 1990/91). هرگونه شاخص معتبر مربوط به ابعاد توانایی‌های دولت (به‌طور گسترده و کاربردی‌تر، GDP و هزینه‌های نظامی)، ایالات متحده را در یک طبقه جداگانه نسبت به دیگران قرار می‌داد.

این کشور، تقریباً یک‌چهارم تولید ناخالص داخلی جهانی و نزدیک به ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی در میان کشورهایی چون ژاپن، روسیه، فرانسه، بریتانیا، آلمان، و چین را به‌خود اختصاص داده بود.

توانایی‌های گسترده نظامی آن تقریباً ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی آن را نشان می‌داد و نیمی از هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص داده بود.^۱ نتیجه این برتری (برخلاف آنچه تاکنون دیده شده بود) وجود یک قدرت درجه یک بود، و توهم یک عرف متعارف براین‌مبنا که رقبای جدید، یعنی ژاپن، آلمان، یا اروپا، ستون‌های بزرگ جهان چندقطبی جدید خواهند بود. باوجود کاهش نسبی قدرت این کشور، این برتری همچنان ادامه یافته است؛ برای مثال، در سال ۲۰۱۸، ایالات متحده همچنان سهم عمده‌ای از تولید ناخالص داخلی جهانی و هزینه‌های نظامی را در میان قدرت‌های بزرگ به خود اختصاص داده بود (جدول ۱ و ۲)؛ بنابراین، در حال حاضر نیز هزینه‌های دفاعی ایالات متحده نسبت به کشورهای دیگر جهان بیشتر است و در حوزه تحقیق و توسعه نظامی (R & D) که می‌تواند است بهترین مقیاس سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت باشد، ایالات متحده، نسبت به کشورهای دیگر، برتری چشمگیری داشته است (جدول شماره ۲).

جدول شماره (۱): ساختار قدرت (شاخص‌های اقتصادی) آمریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، و ژاپن (۲۰۱۸)

کشور	تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری (تریلیون دلار)	درصد تولید ناخالص داخلی در جهان	درصد تولید ناخالص داخلی میان کشورهای مذکور به قیمت جاری	تولید ناخالص داخلی سرانه به قیمت جاری
ایالات متحده امریکا	۲۰/۵۸	۲۴	۴۱	۶۲/۹۹
چین	۱۳/۸۹	۱۶	۲۷	۹/۹۷
روسیه	۱/۶۷	۱/۹	۳/۲۹	۱۱/۳۷۰
آلمان	۳/۹۶	۴/۵۸	۷/۸۱	۴۷/۸۱۰
فرانسه	۲/۷۸	۳/۲۱	۵/۴۸	۴۱/۶۳۱
بریتانیا	۲/۸۶	۳	۵/۶۴	۴۳/۰۴۳
ژاپن	۴/۹۵	۵/۷۲	۹/۷۶	۳۹/۱۵۹

Source: World Bank national accounts data, and OECD National Accounts data files

د World Bank national accounts data Data and OECD National Accounts data files, SIPRI Military Expenditure for all countries(1988-2020) at <https://www.sipri.org/databases/milex>

بر پایه آنچه مطرح شد، تمرکز بالقوه نظامی و اقتصادی در ایالات متحده، محیط بین‌المللی پس از جنگ سرد را از شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل در طول چهار قرن گذشته متمایز کرده بود. این وضعیت نشان می‌داد که امریکا، قدرت برتر دنیا است و جهان پساجنگ سرد، تک قطبی بود. این وضعیت تک قطبی، گذرا و موقتی نبود و از قابلیت ماندگاری برای چندین دهه برخوردار بود. ایالات متحده همچنان وضعیت غالب خود را حفظ کرده و تنها دولت قادر به مانور قدرت نظامی عمده در سطح جهان است و باوجود ادعاهای فراوان مبنی بر تغییر در نظم بین‌الملل به مثابه توزیع توانمندی‌ها، وضع موجود همچنان نیز تک قطبی است. اگرچه در شرایط کنونی تاحدی از تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل کاسته شده است، اما امریکا همچنان سهم عظیمی از منابع قدرت جهانی را در اختیار دارد و هم‌اکنون نیز تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل است. این نظم تک قطبی، مبتنی بر توزیع توانایی‌ها و ظرفیت‌ها بین قدرت‌های بزرگ است و قرار نیست تمام مشکلات جهان را حل کند یا اینکه قدرت برتر بتواند بدون کمک دیگران به تمام اهداف خود دست یابد، بلکه به این معنا است که یک کشور (امریکا) سهم بیشتری از توزیع قدرت را نسبت به دیگران به خود اختصاص داده و در نتیجه، نسبت به دیگران از امنیت بیشتری برخوردار است. تلاش برای تداوم این وضعیت نیز هدف مهم این کشور بوده است.

جدول شماره (۲). ساختار قدرت (هزینه‌های دفاعی) امریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، و ژاپن
(۲۰۱۸)*

کشور	هزینه‌های دفاعی (میلیارد دلار)	درصد هزینه‌های دفاعی از تولید ناخالص داخلی	درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان	هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی (میلیارد دلار)
ایالات متحده امریکا	۶۴۸/۷۹۸	۳/۲	۳۵	۷۸۰/۹۴/۰
چین	۲۴۹/۹۹۷	۱/۹	۱۳	—
روسیه	۶۱/۳۸۸	۳/۷	۳/۸	—
آلمان	۴۹/۴۷۱	۱/۲	۲/۵	۹۷۳/۹
فرانسه	۶۳/۸۰۰	۲/۳	۳/۳	۱۰/۱۷/۱
بریتانیا	۴۹/۹۹۷	۱/۸	۲/۷	۲۰/۳۲۵/۳
ژاپن	۴۶/۶۱۸	۰/۹	۲/۶	۱۰/۶۳/۱

Source: Stockholm International Peace Research Institute^۱

* داده‌ها در دسترس نیست.

هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی مربوط به سال ۲۰۱۶ و درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان مربوط به سال ۲۰۱۷ است.

۱-۱-۲. درک چین از وضعیت تک‌قطبی و الگوی کلان توازن بخشی آن

فروپاشی شوروی، به‌ویژه بحران کوزوو و آشکار شدن ضعف روسیه در برابر ایالات متحده، رهبران چین را به تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل واقف ساخت. در سال ۲۰۰۰، مقاله سفید دفاع ملی چین آشکارا اظهار داشت که شکاف نظامی بین ایالات متحده و قدرت‌های دیگر ثابت است و شاید در حال گسترش باشد. استراتژیست‌های نظامی چینی تصدیق کردند که جهان تک‌قطبی به‌رهبری ایالات متحده، به‌جای افول، تسلط خود را حفظ کرده است. افزون‌براین، موارد استفاده از اصطلاح «چندقطبی» در روزنامه «پپلز دیلی»^۲، نیز به‌گونه‌ای چشمگیر کاهش یافت (He, 2009: 131-132).

در این چارچوب، بسیاری از تحلیل‌گران و اندیشمندان چین ادعاهای زوال امریکا را رد و انکار می‌کردند که جهان در حال وارد شدن به عصر جدید چندقطبی است (Glaser and Morris, 2009). هرچند برخی از تحلیل‌گران چینی، پایانی را برای این وضعیت تک‌قطبی در آینده نزدیک متصور بودند، ولی تعداد آن‌ها اندک بود که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، لی‌هانگ‌می^۳، یکی از سردبیران و مقاله‌نویسان روزنامه پپلز دیلی بود که پیش‌بینی کرد: «پایان آشکار عصر تک‌قطبی پس از بحران مالی جهانی است». او ادامه داد: «ایالات متحده دیگر پادشاه تپه نیست، زیرا یک فاز جدید از ساختار قدرت چندقطبی در جهان ایجاد خواهد شد و نظم بین‌المللی تغییر خواهد کرد» (Hongmei, 2009). باوجود این، نتیجه‌گیری اکثریت قاطع پژوهشگران دانشگاهی و دولتی چین این بود که هیچ تغییر مهمی در توازن قدرت بین‌المللی رخ نداده است و نظم چندقطبی تا زمانی طولانی ظاهر نمی‌شود و ایالات متحده، همچنان تنها ابرقدرت است.

^۱ "SIPRI Military Expenditure Database in 2018," at <http://www.sipri.org/databases/milex>; OECD, at <http://fas.org/spp/crs/natsec/R45441>; SIPRI Fact Sheet May 2018: Trends in world military expenditure, 2017 at <https://reliefweb.int/.../world/sipri-fact-sheet-may-2018-trends-world-military-expendi>

^۲ People's Daily

یکی از روزنامه‌های پر نفوذ و معتبر کشور چین است که به گزارش سازمان یونسکو، جزو ۱۰ روزنامه برتر جهان به‌شمار می‌آید. این منبع، روند سیاست‌ها و ترجیحات رهبران چین را بازتاب می‌دهد.

^۳ Li Hongmei

^۴ King of the Hill

بحث‌های میان این کارشناسان نشان می‌دهد که بحران مالی جهانی، این ارزیابی‌ها را تغییر نداده است. به گفته کین یا کینگ^۱، معاون رئیس‌جمهور چین: «بحران مالی، توزیع قدرت در نظام بین‌المللی را به گونه‌ای چشمگیر تغییر نداده است. موقعیت امریکا به عنوان یک ابرقدرت، به شکل بنیادینی به چالش کشیده نشده است». سرلشکر پنگ گوانگ‌کین^۲ نیز می‌گوید: «موقعیت امریکا به عنوان یک ابرقدرت^۳ هنوز تغییر نکرده است» (Glosny, 2010: 107).

گفتنی است، برپایه این نظریه‌ها، اگرچه چین در سال‌های اخیر این اختلاف قدرت را به طور نسبی کاهش داده است، اما برتری قدرت امریکا همچنان حفظ شده و هنوز خیلی زود است که اعلام کنیم، ایالات متحده در حال زوال بنیادین است یا ساختار بین‌المللی به زودی تغییر خواهد کرد. با توجه به نظر پروفیسور فو منیگری^۴ «موقعیت ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت، بی‌سابقه است و برای یک دوره طولانی ادامه خواهد داشت» (Glosny, 2010: 108). این ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که تصور مقامات و پژوهشگران چینی از توزیع قدرت پس از فروپاشی شوروی این بوده که وضعیت تک‌قطبی بر محیط بین‌المللی حاکم شده است.

افزون‌براین، چین به گونه‌ای فزاینده، نگرش و اهداف ایالات متحده را تهاجمی و مشکوک می‌داند. دشمنی ادراک‌شده ایالات متحده با رویدادهای پرشماری در دوران پس از جنگ سرد تأیید شده است که از جمله می‌توان به حضور نظامی مستقیم و غیرمستقیم (فروش تسلیحات به تایوان) در منطقه، تداوم و تقویت روابط اتحادی با کشورهای پیرامون چین و اقدامات یکجانبه گرایانه تهاجمی این کشور اشاره کرد. از آنجا که این وضعیت‌ها، تهدیدی برای امنیت ملی چین بود، این کشور دلیل کافی برای نگرانی از آن‌ها و نشان دادن واکنش در برابر آن‌ها داشت.

به نظر نمی‌رسد که هیچ کشوری با چین همکاری کند تا در برابر ایالات متحده موازنه‌ای به صورت اتحاد نظامی برقرار کنند؛ زیرا، اختلاف در قدرت در نظام از چنین امری جلوگیری می‌کرد. رویارویی مستقیم با ایالات متحده به عنوان تنها قطب در نظام، به دلیل فاصله زیاد قدرت بین چین و دولت مسلط و درهم‌تنیدگی آن با وابستگی اقتصادی، توانایی چین را در پیشبرد منافع ملی‌اش در شرایطی که دیگران از

^۱ Qin Yaqing

^۲ Peng Guangqian

^۳ One Superpower

^۴ Fu Mengzi

ظهور آن احساس نگرانی می‌کنند، تضمین نمی‌کند؛ از این‌رو، رهبران چین برای رفع کاستی‌های سیاست خارجی و دستیابی به اهداف سه‌گانه خود، یعنی کاهش شکاف قدرت با دولت برتر برای پیشگیری از حمله احتمالی، خنثی‌سازی اقدامات امریکا (که مانع ظهور چین می‌شود) و پرهیز از تحریک آشکار دولت برتر، با تأکید بر دو تلاش گسترده، پاسخ دادند. سطح نخست، یعنی حوزه داخلی، بیشتر به تلاش‌های اقتصادی، فناوریانه، و نظامی اشاره دارد که توسط چین به کار گرفته شده است. سطح دوم، یعنی حوزه خارجی، بر اقدامات غیرنظامی از جمله فعالیت‌های دیپلماتیک تأکید دارد.

از توانمندی‌های داخلی به‌منظور کاهش شکاف قدرت استفاده می‌شود و درعین حال، جایگاه و وزن‌های متفاوتی به توانمندی نظامی و اقتصادی داده می‌شود. تلاش‌های داخلی، فرایندی است که گروهی از رفتارها را دربر می‌گیرد که نیازی نیست آگاهانه برای ایجاد توازن هدایت شوند؛ با این حال، باید از قابلیت لازم برای انجام آن برخوردار باشد. سطح دوم، به توازن نرم در برابر دولت مسلط از طریق تلاش‌های دیپلماتیک اشاره دارد. این تلاش چین، بیشتر از طریق مانورهای دیپلماتیک و اقتصادی در چارچوب نهادهای بین‌المللی انجام می‌شود. این اقدامات، جنبه «توازن خارجی» الگوی کلان توازن‌بخشی چین را تشکیل می‌دهند. در ادامه، ابتدا راهبرد موازنه نرم و سپس، بریکس به‌عنوان جنبه‌ای از دیپلماسی اقتصادی این توازن خارجی، تحلیل و ارزیابی شده است.

۲-۲. موازنه نرم^۲

با وجود تلاش فراوان طرفداران سنتی نظریه موازنه قدرت، نارضایتی از ناکارآمدی این نظریه سبب بازسازی آن در قالب موازنه نرم شد. نظریه یا مفهوم موازنه نرم، در پاسخ به انتقادهای نظری و عملی به موازنه قوا و تهدید در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی ارائه شد.

تی وی پل درباره این موازنه چنین می‌گوید: «موازنه‌ای ضمنی و محدودتر از یک اتحاد نظامی رسمی است و زمانی اتفاق می‌افتد که دولت‌ها، فهم امنیتی مشترک محدودی برای مقابله با تهدید در حال ظهور بیابند» (Paul, 2005: 58). پاپ نیز ضمن تفکیک نظام‌های موازنه قدرت از نظام‌های هژمونیک، می‌گوید،

۱. به‌منظور کاهش نگرانی‌های بین‌المللی، توسعه اقتصادی در اولویت قرار می‌گیرد. اولویت قائل شدن برای توسعه اقتصادی، نگرانی کمتری در بین همسایگان و همچنین، قدرت غالب نظام بین‌الملل ایجاد می‌کند.

۲ Soft Balance

۳ T.V Paul

در نظام مبتنی بر موازنه قدرت، برخلاف نظام هژمونیک، ابرقدرت نظام تک‌قطبی «از خطر برقراری موازنه از سوی اکثر یا همه دولت‌های درجه دوم در امان نیست» (جدول شماره ۳). با این حال، اشاره می‌کند که اقدام هماهنگ و تشکیل اتحاد نظامی در مقابل ابرقدرت مسلط، برای دولت‌های درجه دوم در یک نظام تک‌قطبی، دشوار است؛ در مقابل، برقراری موازنه نرم، آسان است. از دید پاپ، موازنه نرم به منزله کنشی است که سلطه و برتری نظامی دولت برتر را به‌طور مستقیم به‌چالش نمی‌کشد، بلکه از ابزارهای غیرنظامی استفاده می‌کند تا سیاست‌های نظامی یکجانبه‌گرایانه^۱ و تهاجم‌آمیز دولت برتر را به تأخیر بیندازد، نقش بر آب کند، تضعیف کند، یا هزینه‌های استفاده از آن قدرت زیاد را افزایش دهد (Pape, 2005: 10-17).

جدول شماره (۳). نظام‌های بین‌الملل با یک دولت قوی

نظام‌های موازنه قدرت		نظام‌های هژمونیک	
تک‌قطبی	چندقطبی	امپراتوری	هژمونیک

به‌منظور بررسی بهتر مفهوم «موازنه نرم» و شناخت بیشتر این نظریه، می‌توان از مفهوم «قدرت نسبی» نیز استفاده کرد. «قدرت نسبی» به اختلاف در وضعیت و چگونگی قدرت دولت‌ها در یک نظام مربوط می‌شود. دو راه برای افزایش قدرت نسبی یک دولت وجود دارد: نخست اینکه قدرت خود را از طریق ایجاد نیروهای نظامی داخلی یا تشکیل اتحادهای خارجی تقویت کند. این روش سنتی موازنه‌سازی نظامی است. ابزار دیگر دولت‌ها برای افزایش قدرت نسبی‌شان، این است که قدرت مقابل را تضعیف کرده و بدون درگیری مستقیم نظامی، مانع نفوذ دولت تهدیدکننده شوند. این نوع رفتار می‌تواند موازنه نرم نامیده شود. استدلال جودیت کلی^۲ از «عدم همکاری راهبردی»^۳ به‌عنوان موازنه نرم نیز به این طبقه‌بندی می‌انجامد (He & Feng, 2008: 373).

از دیدگاه می و فنگ، دولت‌ها برای انتخاب راهبرد موازنه سخت یا نرم، باید افزون بر هزینه‌ها، میزان

^۱ Unilateralism

^۲ Judith Kelley

^۳ Strategic Non-Cooperation

تأثیرگذاری آن را نیز سنجیده و دو شاخص عمده و تأثیرگذار را همواره در نظر داشته باشند: اختلافات قدرت، و سطح وابستگی اقتصادی بین دولت و رقیبش.

نابرابری قدرت به مقایسه قدرت میان دو دولت اشاره دارد که «اثربخشی» موازنه را تعیین می‌کند. هنگامی که اختلاف قدرت بین دو دولت بیشتر باشد، برای دولت ضعیف، مقابله سخت با قدرت قوی اثربخشی کمتری دارد؛ بنابراین، به دلیل اینکه شکاف قدرت چشمگیر از انتخاب راهبرد موازنه سخت توسط دولت‌ها جلوگیری می‌کند، برای دولت ضعیف، موازنه نرم، راهبرد منطقی‌تری برای رسیدن به امنیت به شمار می‌آید.

وابستگی اقتصادی، «هزینه» را تعیین می‌کند؛ بنابراین، اگر دو دولت، وابستگی اقتصادی زیادی داشته باشند، انجام موازنه سخت یکی از دو کشور نسبت به دیگری پرهزینه خواهد بود؛ از این رو، وابستگی متقابل اقتصادی بالا، انگیزه دو کشور را برای موازنه سخت کاهش می‌دهد؛ در مقابل، وابستگی پایین، هزینه‌های موازنه سخت، و همچنین، احتمال کاربرد موازنه نرم را کاهش می‌دهد (He & Feng, 2008: 373-378). نکته مهم در این باره این است که اگرچه هر دو عامل هزینه و اثربخشی برای تصمیم‌گیری درباره توازن برای دولت مهم است، اما هنگامی که دولت با تهدید قریب‌الوقوع روبه‌رو می‌شود، مؤلفه اثربخشی بر ملاحظات هزینه غلبه خواهد کرد.

ابزارهای این نوع موازنه‌سازی نیز به شرح زیر است:

۱. محرومیت سرزمینی^۱: قدرت مسلط بیشتر از سرزمین‌های دیگر برای انجام مانورها و عملیات نظامی بهره می‌برد؛ بنابراین، رد دسترسی سرزمینی کشورهای دیگر، احتمال موفقیت قدرت سرکرده را کاهش می‌دهد؛

۲. دیپلماسی گیر انداختن^۲: از آنجا که قدرت‌های برتر هم نمی‌توانند تصمیم‌های سازمان‌های بین‌المللی را نادیده بگیرند و بدون توجه به آن‌ها به هدف‌های خود دست یابند، دولت‌های دیگر می‌توانند با استفاده از این نهادها، قدرت دولت برتر را برای جنگ یا حمله کاهش دهند و از این راه برای کسب آماجگی بیشتر به منظور دفاع از خود، فرصت‌های مناسبی به دست آورند.

^۱ Effectiveness

^۲ Cost

^۳ Territorial Denial

^۴ Entangling Diplomacy

۳. تقویت قدرت اقتصادی (دیپلماسی اقتصادی): قدرت نظامی، دولت‌هایی را تهدید می‌کند که هدف‌هایی را در راستای ایجاد موازنه در برابر قدرت برتر دنبال می‌کنند. به‌همین دلیل، قدرت عظیم اقتصادی می‌تواند پشتوانه خوبی باشد. در این راه، ایجاد بلوک‌های اقتصادی انحصاری بدون حضور قدرت برتر و بالا بردن رشد اقتصادی و تجاری می‌تواند سودمند باشد. به‌نظر رابرت پاپ، «دولت‌های قوی تهدیدکننده به‌لحاظ نظامی، که اهداف تلاش‌های موازنه‌جویانه هستند، معمولاً برتری نظامی خود را از داشتن قدرت فراوان اقتصادی می‌گیرند. یکی از راه‌های مؤثر موازنه، دست‌کم در طولانی‌مدت، تغییر دادن قدرت نسبی اقتصادی به‌نفع طرف ضعیف است».

۴. عزم راسخ برای موازنه^۲: اگر چندین دولت بتوانند پیوسته در برخی از انواع اقدامات که در بالا گفته شد، همکاری کنند، آن‌ها ممکن است به تدریج اعتمادشان را با اراده یکدیگر برای همکاری علیه جاه‌طلبی‌های رهبر تک‌قطبی افزایش دهند؛ از این‌رو، نشان دادن عزم و اراده به روش‌هایی که به ابرقدرت هشدار دهد که در برابر جاه‌طلبی‌های آینده‌اش مقاومت خواهد شد نیز از اهداف موازنه نرم است. بر همین اساس، اقدام موفق برای موازنه نرم، به این نکته نیز وابسته است که آیا دولت‌های بیشتری به ائتلاف‌های موازنه نرم علیه رهبر تک‌قطبی می‌پیوندند یا نه (Pape, 2005: 36-37).

این سازوکارها و مانورهای اقتصادی و دیپلماتیک، بیشتر در قالب نهادهای بین‌المللی انجام می‌شود. گفتنی است، اعضای یک نهاد موازنه‌سازی نرم ممکن است هدف مشابهی در برابر دولت هدف نداشته باشند؛ بنابراین، مشکل اصلی در ایجاد موازنه نرم از طریق یک نهاد، هماهنگی منافع و اولویت‌های گوناگون اعضا است.

۳. استفاده از چین از بریکس

گروه بریکس، دربردارنده قدرت‌های نوظهوری همچون برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی است (Piper, 2015). باوجود تفاوت‌های بنیادین بین پنج کشور، اعضای بریکس در سال‌های اخیر در شکل‌گیری یک گروه ابتکاری پیشی گرفته‌اند (Mielniczuk, 2013: 107). چین، نیروی محرکی است

^۱ Economic Strengthening

^۲ Signals of Resolve to Balance

که بریکس را از یک مفهوم مالی مطلق به یک گروه سیاسی فعال تبدیل کرده است. زائومینگوا یکی از مقامات وزارت امور خارجه چین، درباره نقش چین در بریکس می‌گوید: «نیازی به گفتن نیست که چین، نقش اصلی و رهبری این گروه را به‌عهده دارد؛ گروهی که نقش آن در صحنه بین‌المللی به‌گونه‌ای شتاب‌زده در حال افزایش است و این وضعیت برای دیپلماسی چین، سودمند است» (<http://www.project-syndicate.org...>, 2015: 7-17).

«عدم اتحاد، رویارویی، و جبهه‌گیری در برابر کشور سوم» به‌عنوان بنیاد همکاری بریکس شناخته شده است. به گفته موها یلانگ: «همکاری کشورهای [بریکس]، شفاف است و هدف آن جبهه‌گیری در برابر طرف ثالث نیست» (Glosny, 2010: 110). اگرچه مقامات چینی در چند سال گذشته چندین بیانیه درباره همکاری چین با بریکس صادر کرده‌اند، اما بیشتر آن‌ها با احتیاط‌های دیپلماتیک همراه بوده است.

برای درک هدف چین از تعمیق روابط با بریکس و مزایای این همکاری، لازم است که توجه خود را فراتر از اعلامیه‌های رسمی عمومی ببریم. بریکس، یکی از ابتکارات انگشت‌شماری است که چین، نقش مهمی در توسعه آن ایفا کرده است. این وضعیت، فرصت مناسبی به چین می‌دهد تا هنگام احساس تهدید منافع ملی‌اش، از این سازمان برای اهداف موازنه‌ای استفاده کند.

مقاله حاضر با تجزیه و تحلیل رفتار موازنه‌گرایانه نرم چین در برابر ایالات متحده از طریق بریکس، به پژوهش‌های علمی موجود درباره بریکس، به‌عنوان شهادی از راهبرد موازنه‌سازی نرم چین، افزوده می‌شود. نویسندگان این مقاله بر این نظرند که چین قصد دارد قدرت خود را از طریق بریکس گسترش دهد و با درک تهدیدهای ایالات متحده، به‌طور طبیعی از چنین ابزاری برای خنثی کردن برنامه‌ها و توانایی‌های ایالات متحده که مانعی برای ظهور چین خواهد بود، نیز استفاده می‌کند. در ادامه مقاله، مهم‌ترین مؤلفه‌های موازنه نرمی که چین از طریق بریکس به کار می‌برد، از جمله مانورها و دیپلماسی اقتصادی، را بررسی خواهیم کرد.

۳-۱. دیپلماسی اقتصادی

مفهوم موازنه، استفاده از ابزار اقتصادی برای محدودسازی دولت برتر را نفی نمی‌کند (brawley, 2004: 86). یکی از سازوکارهای شناسایی شده در این زمینه، تقویت قدرت اقتصادی از طریق بلوک‌های

اقتصادی انحصاری است که تجارت و رشد اقتصادی اعضای خود را در برابر غیرعضوها افزایش می‌دهد. اگر بتوان دولت برتر را از چنین بلوک‌های مهمی محروم کرد، ممکن است تجارت و رشد اقتصادی آن در طول زمان آسیب ببیند. این مؤلفه اقتصادی در تلاش‌های موازنه نرم چین در ابتکاراتی از جمله بریکس، بازتاب یافته است. در این چارچوب، بریکس به‌رهبری چین (در پی تغییر نسبی قدرت اقتصادی)، ایجاد بلوک اقتصادی برای افزایش GDP، اصلاح رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی غرب، و ایجاد نهادهای جدیدی درون بریکس (ایجاد بانک توسعه جدید) را در دستور کار خود قرار داده است.

۳-۱-۱. بلوک اقتصادی

مجموعه کشورهای عضو بریکس به‌لحاظ حجم اقتصاد و تولید ناخالص داخلی، سهم چشمگیری در سطح جهانی داشته‌اند و به‌همین دلیل، جمع شدن این کشورها در یک بلوک، بیش‌ازپیش مورد توجه قرار گرفته و سبب گمانه‌زنی‌هایی درباره آینده و تحول در نظم اقتصاد بین‌المللی شده است.

به‌لحاظ حجم اقتصادی، تجارت بین اعضای گروه در سال ۲۰۱۲ به میزان ۲۸۲ میلیارد دلار بود. این درحالی است که این رقم در سال ۲۰۰۲ تنها ۲۰ میلیارد دلار بوده است. میزان ذخایر طلا و ارز خارجی کشورهای عضو نیز حدود ۴/۴ تریلیون دلار است که حدود ۴۰ درصد کل این ذخایر را تشکیل می‌دهد (Rezaei Eskandari, 2014).

برخی برآوردها حاکی از این بود که سهم کشورهای گروه بریکس از رشد اقتصاد جهانی به حدود ۵۰ درصد رسیده است (Lukov, 2012)؛ این درحالی است که برپایه آمارهای صندوق بین‌المللی پول، این مجموعه از کشورها، در سال ۱۹۹۵ تقریباً ۷ درصد و در سال ۲۰۰۷، حدود ۱۶ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را در اختیار داشته‌اند و در سال ۲۰۱۰، این رقم به ۲۵ درصد رسیده است (Singh and Dube, 2011). اما در سال ۲۰۱۸، سهم کشورهای بریکس از کل تولید ناخالص داخلی جهان به حدود ۳۱ درصد رسیده است (IMF, 2019). جدول‌های زیر برخی از ویژگی‌های کشورهای بریکس را به‌لحاظ مؤلفه‌هایی همچون میزان تولید ناخالص داخلی (قدرت خرید) در مقایسه با ایالات متحده در دو مقطع سال ۲۰۰۱ و ۲۰۱۸ نشان می‌دهند.

جدول شماره (۴). تولید ناخالص داخلی مجموعه کشورهای بریکس و ایالات متحده بر حسب دلار (۲۰۰۱)

کشور شاخص‌ها	چین	روسیه	هند	برزیل	افریقای جنوبی	جمع کل	امریکا
-----------------	-----	-------	-----	-------	------------------	--------	--------

تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)	۳,۳۴۵/۲۱	۱,۲۰۶/۷۵۷	۱,۷۱۴/۵۷۸	۱,۲۸۱/۲۲۱	۳۱۱/۲۹۳	۷,۸۵۸/۸۷	۱۰,۶۲۵/۲۷۵
سراشته تولید ناخالص داخلی	۲,۶۲۰/۹۳۵	۸,۲۴۸/۵۱۲	۱,۶۳۶/۰۴۸	۷,۲۴۳/۵۶۵	۶,۹۱۲/۶۴۴	۲۶,۶۶۱/۷۰۴	۳۷,۲۵۳/۴۴۳
تولید ناخالص داخلی (درصد)	۷/۴۶۲	۲/۶۹۲	۳/۸۲۵	۲/۸۵۸	۰/۶۹۴	۱۷/۵۳۱	۲۳/۷۰۳

Source: IMF based on Country Data

جدول شماره (۵). تولید ناخالص داخلی مجموعه کشورهای بریکس و آمریکا بر حسب دلار (۲۰۱۸)

کشورها شاخص‌ها	چین	روسیه	هند	برزیل	افریقای جنوبی	جمع کل	امریکا
تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)	۲۰,۷۳۰/۰۳۷	۳,۳۳۳/۷۷۷	۷,۴۰۹/۱۴۲	۳,۱۲۴/۴۲۳	۷۷۳/۵۱۲	۳۵,۳۷۰/۸۹۱	۲۱,۵۵۶/۰۴۷
سراشته تولید ناخالص داخلی	۱۴,۸۶۱/۴۴۸	۲۴,۰۰۲/۴۹۴	۵,۵۸۲/۱۰۰	۱۵,۱۰۵/۳۵۸	۱۴,۰۹۴/۲۸۰	۷۳,۶۴۵/۶۸	۶۵,۱۲۵/۹۸۸
تولید ناخالص داخلی (درصد)	۸۸۲/۱۷	۲/۸۷۶	۶/۳۹۱	۲/۶۹۵	۰/۶۶۷	۳۰/۵۱۱	۱۸/۵۹۵

Source: IMF based on Country Data

با مقایسه تولید ناخالص داخلی این گروه از کشورها با آمریکا می‌توان به رشد اقتصادی چشمگیر کشورهای بریکس در مقایسه با آمریکا پی برد. پیش‌بینی می‌شود که بسیاری از روندهایی که پیش‌ازاین شاهد آن بوده‌ایم، ادامه داشته باشد و حتی بیشتر نمایان شود؛ دراین صورت، احتمالاً تغییرات عمده‌ای در

قدرت نسبی اقتصادی در چند سال آینده رخ خواهد داد.^۱

سال ۲۰۰۳ به سبب خیزش قدرت‌های در حال توسعه، سال مهمی بود؛ زیرا، پژوهش و گزارشی از دو تحلیل‌گر بانک جهانی سرمایه‌گذاری گلمدن ساکس، در ماه اکتبر منتشر شد. این گزارش استدلال کرده است که اقتصاد جهان در ۵۰ سال آینده با رشد چهار کشور اقتصادی در حال توسعه (برزیل، روسیه، هند، و چین) تغییر خواهد کرد (Wilson/ Purushothaman, 2003). نویسندگان پیش‌بینی کرده‌اند که از «گروه ۶» (در حال حاضر با عضویت کانادا به گروه هفت تبدیل شده است)، تنها دو کشور در فهرست سال ۲۰۵۰ باقی خواهند ماند؛ ایالات متحده و ژاپن. برزیل، روسیه، هند، و چین (به‌طور کلی بریک‌ها) چهار جزء دیگر خواهند گرفت. در همین راستا گفته شده است که رشد اقتصادی چین و هند سبب بازتعریف نظم جهانی خواهد شد. این دو نقاط عطفی خواهند بود؛ زیرا، نخستین شاخص‌های مهم را نشان داده‌اند که روابط اقتصادی و سیاسی در میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه تغییر می‌کند و کشورهای در حال توسعه به نیروی بسیار مهمی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی تبدیل شدند (Phillips, 2008: 7).

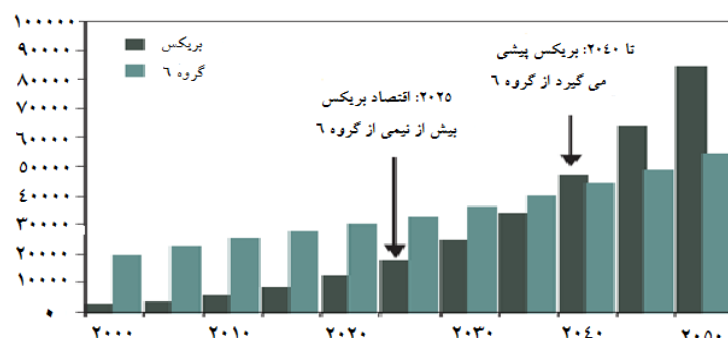
یافته‌های اصلی پژوهش مؤسسه گلمدن ساکس این بود که در حالی که اقتصادهای بریک (در حال حاضر با عضویت افریقای جنوبی تبدیل به بریکس شده است) تنها ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی گروه ۶ (در حال حاضر با عضویت کانادا به گروه هفت تبدیل شده است) را در سال ۲۰۰۰ داشته‌اند، تا سال ۲۰۲۵ ممکن است ۵۰ درصد تولید ناخالص جهانی را در اختیار گرفته و تا سال ۲۰۵۰ از مجموع گروه ۶ پیشی گیرند (شکل‌های شماره ۱ و ۲).

شکل شماره (۱). مقایسه تولید ناخالص داخلی بریکس و G6 در ۴۰ سال آینده

۱. با وجود همکاری کشورهای بریکس با غرب (به‌ویژه هند و برزیل)، کشورهای بریکس، بلندپروازی دیپلماتیک مشترکی را برای بازسازی حکمرانی جهانی اعلام کرده‌اند تا نقش مهمی در عرصه بین‌المللی ایفا کنند.

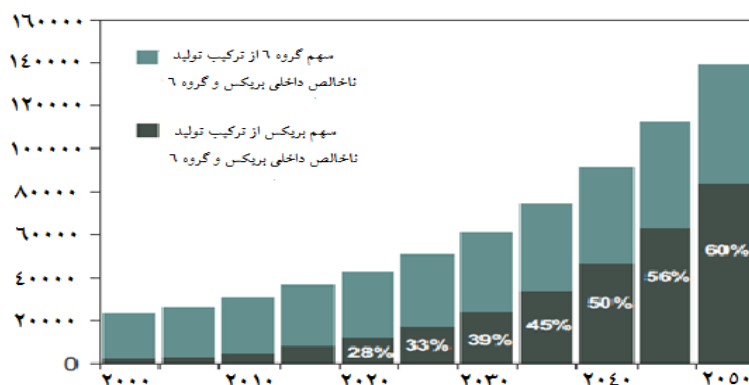
۲ G6

این گروه در سال ۱۹۷۵ با حضور شش کشور آلمان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، بریتانیا، و ایالات متحده آمریکا تشکیل شد و در سال ۱۹۷۶، کانادا نیز به آن پیوست و G7 نام گرفت. در سال ۱۹۹۸ روسیه به عضویت رسمی این گروه درآمد و این گروه به G8 تبدیل شد؛ اما پس از بحران اوکراین از این گروه کنار گذاشته شد.



Sources: Wilson & Purushothaman, 2003:4; O'Neill et al., 2005 Phillips, 2008: 9

شکل شماره (۲). سهم بریکس از تولید ناخالص داخلی



Sources: Wilson & Purushothaman, 2003: 4

بنابراین، برپایه این گزارش‌ها رشد اقتصادی بریکس و کاهش نسبی قدرت غرب، آشکارا، محتمل است و احتمالاً در چند سال آینده، تغییرات عمده‌ای در قدرت نسبی اقتصادی رخ دهد. بااین‌حال، سرعت رشد قدرت کشورهای یادشده در دهه آینده متفاوت خواهد بود. در دهه‌های آینده، چین یک اقتصاد ابرقدرت خواهد بود و در نتیجه، نه تنها شکاف‌های اقتصادی بین این پنج کشور بزرگ‌تر می‌شود، بلکه تفاوت آن‌ها در توانایی‌های نظامی و نفوذ سیاسی نیز افزایش می‌یابد؛ بنابراین، این داده‌ها نباید سبب شود که مفهوم «ظهور چین» را به «ظهور جمعی کشورهای در حال توسعه» تغییر دهیم.

۳-۱-۲. بانک توسعه بریکس^۱

^۱ BRICS Development Bank (NDB)

زمانی که صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌الملل توسعه و ترمیم در اجلاس برتون‌وودز در سال ۱۹۴۴ ایجاد شد، ساختارهای حکمرانی و رأی‌گیری این مؤسسه‌ها، با مجموع ۴۴ کشور عضو مؤسس، توسط ایالات متحده و اروپا احاطه شده بود. اقتصاد جهانی از زمان برگزاری برتون‌وودز تاکنون بسیار تغییر کرده، اما ساختارهای حکمرانی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از سال ۱۹۴۴ به‌ندرت تحول یافته است (Biswas, 2015: 3). باوجود تلاش‌های پیوسته کشورهای درحال توسعه برای اصلاح برتون‌وودز در راستای افزایش وزن اقتصادی این کشورها (حتی باوجود تغییر وضعیت برخی از کشورها به‌ویژه چین در میان کشورهای بریکس) روند تغییر در توزیع حق رأی‌دهی کند است؛ به‌عنوان مثال، ایالات متحده کنترل ۱۶/۷۵ درصد حق رأی در صندوق بین‌المللی پول را در اختیار دارد، درحالی‌که امتیاز چین، دومین اقتصاد بزرگ دنیا، ۳/۸۱ درصد است. حتی فرانسه، که تولید ناخالص داخلی آن حدود یک‌سوم چین در سال ۲۰۱۳ بود، در صندوق بین‌المللی پول، دارای ۴/۲۹ درصد حق رأی است. به‌طورکلی، سهم حق رأی بریکس در صندوق بین‌المللی پول، در سال ۲۰۱۴ بالغ بر ۱۱/۰۴ درصد بود، درحالی‌که آن‌ها در تولید ناخالص داخلی جهان سهمی معادل ۲۱/۲ درصد داشته‌اند (Biswas, 2015: 3).

در این چارچوب، نارضایتی‌های طولانی‌مدت از معماری مالی برتون‌وودز، به‌ویژه تخصیص حق رأی به کشورهای درحال توسعه، سبب انقلاب در تأمین مالی جهانی شده است که چین رهبری آن را به‌عهده دارد. چین، به‌ازای خنثی شدن نقش پیشرو در تصمیم‌گیری در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، که شایسته آن است، اقدام به ایجاد مؤسسه‌های مالی جدید چندجانبه با حضور کشورهای درحال توسعه کرده است (Biswas, 2015: 4). در همین راستا، ایجاد بانک توسعه جدید، تلاش بریکس به‌رهبری چین برای اعمال نفوذ از دست‌رفته در صحنه جهانی است تا بازتاب‌دهنده رشد اقتصادی آن‌ها باشد. بانک توسعه، سازوکاری پویا برای دستیابی به این چارچوب، خارج از چارچوب برتون‌وودز است.

شکل شماره (۳). حق رأی بریکس در صندوق بین‌المللی پول در مقایسه با تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۴)

کشور	سهم تولید ناخالص داخلی (درصد)	سهم حق رأی در صندوق بین‌المللی پول
چین	۱۲/۴	۳/۸۱
هند	۲/۶	۲/۳۴
روسیه	۲/۸	۲/۳۹
برزیل	۳/۰	۱/۷۲
افریقای جنوبی	۰/۵	۰/۷۳
جمع کل	۲۱/۲	۱۱/۴

Sources: Biswas, 2015: 4

رهبران بریکس در اجلاس ماه ژوئیه ۲۰۱۴، توافقنامه تأسیس بانک توسعه جدید را با هدف سرمایه‌گذاری بلندمدت در طرح‌های زیربنایی و توسعه پایدار در کشورهای بریکس و کشورهای درحال توسعه امضا کردند (Griffith Jones, 2014) که مقر آن نیز در شانگهای چین است.

صندوق ذخیره ارزی این بانک نیز با ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه برای کمک به کشورهای عضو در برابر شوک‌های مالی آینده (حمایت از نقدینگی اعضای گروه) تشکیل شد که چین در این زمینه، با ابتکار عمل، بخش عمده (۴۱ میلیارد دلار) این سرمایه را فراهم کرده و برزیل، روسیه، و هند نیز هریک ۱۸ میلیارد دلار و آفریقای جنوبی ۵ میلیارد دلار کمک کرده‌اند (Gross, 2013: 2).

بانک توسعه، کامل‌کننده تلاش‌های موجود چندجانبه و نهادهای مالی منطقه‌ای برای توسعه و رشد جهان بوده است (BRICS Summit, 2013). این به معنای ترویج طرح‌های سرمایه‌گذاری مشترک و انجام معاملات با واحد پولی سازمان بریکس است (Besada & Tok, 2014: 82)؛ بنابراین، بریکس در اجلاس سال ۲۰۰۹ برای جایگزینی دلار آمریکا به عنوان ارز بین‌المللی تجاری و ذخیره بانک تلاش کرد (Wrobel, 2009: 24). در این راستا، حتی واحد پول مشترک (بریکسو) نیز پیش‌بینی شده است.

روی هم رفته، چین در نهاد یادشده، هم به لحاظ میزان سهم و هم به لحاظ مقر تشکیل آن‌ها، نقش بنیادینی دارد؛ از این رو، کنترل این کشور بر بانک توسعه، بر نحوه عملکرد این بانک بسیار تأثیرگذار خواهد بود. با ایجاد بانک جدید توسعه در چین و اعطای وام و اعتبار با پیچیدگی و شرایط محدود، انتظار می‌رود که این کار، ضمن تقویت و تحکیم توان اقتصادی اعضای بریکس، به عنوان روش غیرمستقیمی برای اعمال فشار در راستای اصلاح نهادهای موجود نیز مطرح شود.

نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی شوروی، وضعیت نظام بین‌الملل با دو واقعیت مشخص روبه‌رو شد؛ نخست اینکه ایالات متحده یک قطب واحد بود. با وجود کاهش نسبی قدرت آن در سال‌های اخیر، این کشور هنوز قدرتمندترین کشور بوده و از کشورهای دیگر پیش افتاده است. در عین حال، تعدادی از قدرت‌های درجه دوم، همچون چین، پیوسته در حال رشد هستند.

در حالی که چین به گونه‌ای فزاینده نگرش تهاجمی ایالات متحده در مورد خود را درک کرده است، محدودیت‌های ساختاری را نیز به رسمیت می‌شناسد. با توجه به این وضعیت، انتظار می‌رود که چین در انتخاب الگوی رفتاری خود محتاط باشد. در این شرایط، چین رویکرد توازن‌گرایانه‌ای را در سطوح

داخلی و خارجی پیگیری کرده است. سطح داخلی، به معنای تداوم رشد اقتصادی در کنار افزایش توانایی‌های نظامی و درعین حال، فرایندی آرام و تدریجی است. در سطح دوم، نمادها و رفتارهای موازنه‌گرایانه نرم چین در برابر برتری ایالات متحده مورد توجه است. این کار بیشتر از طریق مانورهای دیپلماتیک و نیز اقتصادی انجام می‌شود.

جنبه‌هایی از مورد اخیر (مانور اقتصادی) در برخی اقدامات چین، مانند بریکس، از طریق ایجاد بلوک اقتصادی برای افزایش GDP و ایجاد نهادهای جدید درون بریکس بروز کرده است. با وجود این، مسئله این است که آیا اعضای گروه می‌توانند در این باره به توافق برسند. نکته مهم این است که در شرایطی که بیشتر اعضا، به ویژه اعضای قدرتمندتر، تصمیم به استفاده از این رویکرد گرفته‌اند، امکان انجام راهبرد موازنه نرم وجود دارد. چین باید از انگیزه‌ها و مزایایی (مانند طرح‌های همکاری اقتصادی، اعطای وام، و مزایای دیگر) برای این منظور، یعنی همراه کردن اعضای دیگر، استفاده کند.

اگر چین با توجه به راهبرد دوگانه‌ای (توانمندی‌های داخلی و موازنه نرم خارجی) که دنبال می‌کند، بتواند در راستای اهدافی که مطرح شد (کاهش شکاف قدرت برای مقابله با حمله احتمالی دولت برتر، خنثی‌سازی اقدامات امریکا، و کاهش ترس بین‌المللی از ظهور چین) موفق عمل کند، امکان شکل‌گیری یک نظم جهانی دوقطبی به رهبری چین و ایالات متحده امریکا وجود دارد و ایجاد این شرایط ممکن است توزیع نسبتاً جدیدی از قدرت را در پی داشته باشد.

References

- Adnan, M. (2014). BRICS: A Challenge to the US Hegemony. *JPRSS*, 1(1).
- Besada, H & Evren, T. (2014). South Africa in the BRICS: Soft Power Balancing & Instrumentalization. *Journal of International & Global Studies*, 5(2), 76-95.
- Brawley, M. (2004). The Political Economy of Power Balance Theory. in: *Balance of Power: Theory and Practice in the 21st Century*. Edited By: Paul, T.V, Wirtz, James J. & Michel Fortmann.
- BRICS Summit: Durban (Fifth), Africa. 27 March 2013.
- Country Database. (2018). In *IMF-International Monetary Fund*. Based on Data: available at: <https://www.imf.org>
- Fatemi Nejad, S; Shafi Zadeh, S, & Daneshvar, F. (2015). Foreign Policy of Emerging Powers toward America: Accompanying or Balancing? (Case Study: BRICS), *Journal of Political Studies and International*, 7(23), 67-96. (in Persian)
- Gautam, A. (2014). Alliance Politics in a Unipolar World. *IOSR Journal of Humanities and Social Science*, 19(3), 35-41.
- Glaser, B. S. and Morris, L. (2009). *Chinese Perceptions of U.S. Decline and Power*. Jamestown Brief.
- Glosny, M. A. (2010). China and the BRICs: A Real (but Limited) Partnership in a Unipolar World. *Polity*, 42(1).
- Griffith-Jones, S. (2014). A BRICS Development Bank: A Dream Come True? *UNCTAD*

- Discussion Paper, 2(15).
- Gross, Eva. (2013). BRICS-what's in a Name? *European Union Institute for Security Studding*, 1(44), 1-4.
- Ham, P. v. (2015). The BRICS as an EU Security Challenge The Case for Conservatism. *Netherl & Institute of International Relation*. Clingendael. Clingendael Report. 1-39.
- Harden, B E .(2014). The Diplomatic Ambitions of the BRIC States: Challenging the Hegemony of the West. *Journal of International Relations and Foreign Policy*, 2(2).
- Haibin, Niu .(2012). *BRICS In Global Governance, A Progressive Force?* Fredric Ebert Stiftung.
- He, K. & Feng, H. (2008). If Not Balancing Then What? Reconsidering Soft Balancing and and U.S. Policy Toward China, *Security Studies*, 17(2), 363-395.
- He , K .(2009). Dynamic Balancing: China's Balancing Atrategies Towards the United States, 1949-2005. *Journal of Contemporary China*, 18(58).
- Ikenberry, J. (2004). *The Only Superpower, American Hegemony in the 21st Century*. Translated by: Azim Fazlipour, Tehran: International Studies & Research Institute. (in Persian)
- Ikenberry, G., mastanduno, M & Wohlforth, W .(2009). Introduction: Unipolarity, State Behavior, and Systemic Consequences. *World Politics*, 61(1), 1-27.
- Jervis, R. (2006). The Remaking of a Unipolar World. *The Washington Quarterly*, 29(3), 7-19.
- Kakonen, J. (2013). *BRICS as a New Constellation in International Relations?* University of Tampere/Tallinn University, Conference Dublin.
- Korany, B. (2005). The Middle East since the Cold War: Torn between Geopolitics and Geoeconomics, in Fawcett, Louise. *International Relations of the Middle East*, Oxford: Oxford UP.
- Krauthammer C .(1990/91). The Unipolar Moment. *Foreign Affairs: America and the World*, 70(1), 23-33.
- Krauthammer, C. (2002/03). The Unipolar Moment Revisited. *The national Interes*, (70).
- Lukov, V. (2012). *A Global Forum for the Newgeneration*, available at: www.brics.utoronto.ca/analysis/Lukov-Global-Forum.html.
- Mastanduno, M .(1997). Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy after the Cold War. *International Security*, 21, 49-88
- Mustafa, S, Zafar, A & Akhter, S. (2017). BRICS: Is the Group Really Creating Impact. *International Journal of English Literature and Social Sciences*, 2.
- Mielniczuk, F. (2013). BRICs in the Contemporary World: Changing Identities, Converging Interests. *Third World Quarterly*, 34(6), 1075-1090.
- Narayanaswami, K. (2014). *BRIC Economies & Foreign Policy, Panel: BRICS as a New Global Communication Order*. University of Tampere/Tallinn University, IAMCR 2013 Conference Dublin.
- O'Neill, J. (2001). Building Better Global Economic BRICs. *Goldman Sachs*, Global Paper 66, 1-15.
- Pape, R .A. (2005). Soft Balancing against the United States. *International Security*, 30(1).
- Paul, T.V. (2005). Soft Balancing in the Age of U.S. Primacy. *International Security*, 30(1), 46-71.
- Phillips, L. M. (2008). *International Relations in 2030: The Transformative Power of Large Developing Countries*. London : Overseas Development Institute (ODI). of the World

- Bank's support. Washington: World Bank, 4–6.
- Piper, L. (2015). The BRICS Phenomenon: From Regional Economic Leaders to Global Political Players. In *Working Paper 3: BRICS Initiative for Critical Agrarian Studies (BICAS) Conference*, Cape Town, April.
- Renard, T. (2009). A BRIC In The World: Emerging Powers, Europe, And The Coming Order. *EGMONT PAPER*, 3 (31).
- Rezaei Eskandari, D. (2014). *BRICS, Formation to Confront with Western Domination*, available at: www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935899. (in Persian)
- Sanayi, M & Ebrahim Abadi, G. (2013). The Emerging Economic Powers (BRICS); Goals, Capabilities and Status in the international System. *World Studies Quarterly*, 3(1). (In Persian)
- Seifi, A & khorramshad, M. (2019). BRICS and Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran. *Quarterly of Political and International Research*, 11 (40). (In Persian)
- Shirkhani, M; Bayazidi, R & Rezazadeh, M. (2014). Soft Balance: BRICS and the Challenge of American Supremacy. *Quarterly of Political Science*, 9(3), 145-174. (In Persian)
- Skak, M. (2011). *The BRIC Powers as Soft Balancers: Brazil, Russia, India and China, Paper for the 11th annual Aleksanteri Conference*, The Dragon and the Bear: Strategic Choices of Russia and China.
- Singh, S. P. & Dube, M. (2011), BRICS and the World Order: A Beginner s Guide. *Foreign Policy*, March/April.
- Waltz, K. (2015). *Theory of International Politics*. Translated by: Ruhollah Talebi Arani, Mokhatab Publishing. (in Persian)
- Wallsh, D. (2013). Syrian Alliance Strategy in the Post-Cold War Era: The Impact of Unipolarity. *The Fletcher Forum of World Affairs*, 37(2).
- Wilson, D. /R. P. (2003). Dreaming with BRICs: The path to 2050. in: *Goldman Sachs Global Economics* (Paper 99, October).
- Wohlforth, W. C. (1999). The Stability of a Unipolar World, *International Security*. 24.
- Wrobel, P. (2009). *Brazil's Approach to Security in the 21st Century, Global Security in a Multipolar World*. Published by: The European Union Institute for Security Studies.
- Wohlfort, W. C. h. (1999). The Stability of a Unipolar World. *International Security*, 24(1).
- Yazdani, E & Hossein Hosseini, M. (2015). The Impact of Smart Power on Shanghai and BRICS Actors on the Dynamics of the Power Cycle. *Scientific Quarterly of Central Asian and Caucasus Studies*, 21(92). (in Persian)
- Yazdani, E & Moradifar, S. (2017). Explaining the Impact and Role of BRICS on the New World Order, *Journal Of Strategic studies of public policy*, 7(2). (in Persian)

نوع مقاله: پژوهشی

پیامدهای امنیتی مناسبات چین و اسرائیل برای آمریکا

فرزاد رستمی^۱، ندا کهریزی^۲

تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۱/۲۰

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۲/۰۱

چکیده

عرصه روابط بین الملل در ساختاری آنارشیک روابطی با نگاه امنیتی و قدرت جویانه را موجب می شود و اقداماتی جهت توسعه قدرت در نظم خود یارانه انگاره تضعیف امنیت را در میان دولت های در حال رقابت ایجاد می کند. رقابت کنونی ایالات متحده و چین به عنوان قدرتی نوظهور در این چارچوب قابل بررسی است. ایالات متحده حضور چین در خاور میانه و تعامل روبه گسترش چین و اسرائیل را نفوذ در حیطه استراتژیک خود ارزیابی می کند؛ مناسباتی که امروزه ابزاری است که در دست چین خوب عمل کرده. پژوهش حاضر به منظور بررسی عرصه نوین رقابتی ایالات متحده و چین حضور چین در حیات خلوت ایالات متحده یعنی اسرائیل را مدنظر قرار داده. گسترش روابط و تعاملات دو کشور که نفوذ قدرت چین در اسرائیل را به همراه دارد از ابعاد گوناگون قابل توجه است. حال پرسش این است که «پیامدهای امنیتی گسترش حوزه نفوذ چین در اسرائیل برای ایالات متحده کدامند؟» در پاسخ و با بهره از رویکرد تحلیلی توصیفی و با روش کتابخانه ای می توان بیان داشت که «تعاملات روبه رشد چین و اسرائیل در بردارنده پیامدهای امنیتی برای ایالات متحده خواهد بود که در ابعاد فناورانه، زیرساختی، سایبری و تجاری قابل بررسی است» با بهره از تئوری معمای امنیتی می توان ابعاد گسترش حضور چین در منطقه خاور میانه و با تأکید بر اسرائیل را تشریح و پیامد امنیتی آن را برای آمریکا تبیین نمود. در نتیجه این تسری نفوذ چند پیامد امنیتی برای ایالات متحده محتمل است که در صورت عدم توجه ایالات متحده و گسترش دامنه تنش میان دو قطب اقتصادی شرایط را برای ایالات متحده پیچیده خواهد کرد

واژگان کلیدی: معمای امنیت، گسترش نفوذ، مناسبات چین و اسرائیل، پیامد امنیتی، تهدیدات سایبری و فناورانه

۱. استادیار روابط بین الملل، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)

f.rostami1361@gmail.com

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

Kahrizineda1@gmail.com

Security consequences of china_israel relations for United states of America

Farzad Rostami^۱, Neda Kahrizi^۲

Abstract

The anarchic and self-serving structure of international politics leads to security and power-based competition and rivalry. The current rivalry between the United States and China can be examined in this context. The United States assesses China's presence in the Middle East and the growing Sino-Israeli interaction as a threat in the strategic region of the Middle East. The present study examines the US-China political competition in Israel. The Sino-Israeli increasing relations is remarkable from various dimensions. This article investigates the security implications of Chinese influence in Israel for the United States. The authors use a descriptive analytical approach and a library method to argue that the increasing Sino-Israeli relations will have security implications for the United States with technological, infrastructure, cyber and commercial dimensions. Using the theory of the security dilemma, the authors explain the dimensions of China's increasing involvement in the Middle East, with an emphasis on Israel, and its security implications for the United States. Consequently, several security implications are likely for the United States if the United States does not pay attention and the scope of tension between the two economic poles expands. It will complicate the situation for the United States.

Keywords: influence expansion, security dilemma theory, China-Israel relations, security scenario, cyber and technological threats

^۱ Assistant professor of International Relations, Razi University Kermanshah (Corresponding Author)

,f.rostami1361@gmail.com

^۲ M.A in International Relations, Razi University Kermanshah, Kahrizineda1@gmail.com

مقدمه

سیاست بین‌الملل را عرصه رقابت و کشمکش میان بازیگران می‌دانند. بازیگران این عرصه جهت کسب حداکثر منافع و بقا در نظم خود یارانه همواره به دنبال قدرت و گستره نفوذ بوده و هستند. با نگرشی منفعت‌محور و واقع‌گرا تعقیب منافع خویش جهت بقا و گسترش قدرت امری اجتناب‌ناپذیر و مبرم است. جهت گسترش قدرت و حفظ منافع ابزارهای گوناگون وجود دارد که همواره در تاریخ سیاست بین‌الملل میان قدرت‌ها قابل مشاهده بررسی بوده است. نظم خودیارانه موجب می‌شود قطب قدرت اقدامات رقیبان خود را با پیش فرضی امنیت محور ارزیابی کند آنچه ما اکنون در دو دهه اخیر بین دو قطب قدرت؛ ایالات متحده و چین به عنوان قدرت در حال ظهور شاهد بوده‌ایم در این منطق می‌گنجد.

باگذشت چندین دهه از انقلاب چین این کشور تمام نیروی خویش را جهت رشد و توسعه در نظام بین‌الملل بکار برده و توانست در دهه دوم سده بیست و یک به رقیبی اقتصادی برای ایالات متحده مبدل شود؛ تداوم سیر صعودی رشد اقتصادی می‌تواند موجب قرارگیری آن در جایگاه نخست قدرت اقتصادی شود. آمریکا با تولید ۲۱ هزار میلیارد دلار در سال ۲۴ درصد کل تولید جهان و چین با تولید ۱۴ هزار میلیارد دلار در سال سهم ۱۶ درصدی از کل تولید جهان را دارد. رقابت دهه کنونی که در برهه زمانی جنگ تجاری میان آمریکا و چین را منجر شد و از سویی حضور و تعامل روبه گسترش چین در خاورمیانه نگرش امنیت محور ایالات متحده به اقدامات این قدرت آسیایی را پدید آورده. در مقابل این قدرت نوظهور آسیایی با ابزارهای سیاسی و اقتصادی همچنان سعی در گسترش حوزه نفوذ خود دارد. یکی از این ابزارها نفوذ در منطقه استراتژیک قطب قدرت مقابل یعنی ایالات متحده است.

نفوذ در عرصه‌های استراتژیک بازیگر مقابل یکی از ابزارهای قدرت‌ها جهت دستیابی به حداکثر منافع و برنده شدن در بازی قدرت در سیاست بین‌الملل است. چین پس از گسترش مناسبات خویش با دولت‌های آسیایی، اروپا، آفریقا و البته ابتکار مهم و غیرقابل چشم‌پوشی یک کمربند، یک جاده اکنون در پی گسترش نفوذ خود به حیات خلوت ایالات متحده در خاورمیانه یعنی اسرائیل برآمده است. گسترش روابط و تعاملات در سطح دیپلماتیک دو کشور از ۱۹۹۲ آغاز و اکنون در ابعاد گوناگون قابل توجه است. برحسب نوع نگرش فرضیات متفاوتی که در قسمت‌های مختلف مقاله در جایگاه فرضیه رقیب قرار می‌گیرند قابل بررسی است اما پرسشی که به جهت وجود نگرش امنیت محور به ذهن متبادر می‌شود این است که «پیامدهای امنیتی گسترش حوزه نفوذ چین در اسرائیل برای ایالات متحده کدام‌اند؟» در پاسخ می‌توان گفت «تعاملات روبه رشد چین و اسرائیل دربردارنده تهدیدات امنیتی برای ایالات متحده خواهد

بود که در چند بعد فناورانه، زیرساختی، اقتصادی تجاری و سایبری قابل بررسی است» نوشتار درصدد تبیین ابعاد تهدیدات امنیتی است که روابط و تعاملات روبه گسترش چین و اسرائیل برای ایالات متحده ایجاد می‌کند که در قالب سناریوهای امنیتی در چند وجه همپوش تشریح خواهد شد. به جهت ساختاربندی پس از پیشینه و مروری بر ادبیات موضوع به چارچوب تئوریک در قالب معمای امنیتی، در قسمت سوم به حضور چین در خاورمیانه و به تبع آن مناسبات با اسرائیل، در قسمت چهارم به بررسی سناریوهای امنیتی این تعاملات همه‌جانبه برای ایالات متحده و در نهایت ارائه نتیجه و راهبرد نگاشته می‌شود.

۱. پیشینه پژوهش

در دهه کنونی مقالات متعددی با محوریت مناسبات چین با کشورهای مختلف در طیفی از اقتصادی تا سیاسی و نظامی توسط پژوهشگران و اساتید داخلی همچون شریعتی نیا، سازمند، بهرامی مقدم تدوین شده اما نوشتاری که به‌طور مبسوط و کامل به بررسی فرضیه مقاله کنونی پرداخته باشد در زمان نگارش مقاله یافت نشده است. در کتب و مقالاتی چند به مفاهیم و مؤلفه‌های موضوع پرداخته شده که در ذیل به‌مرور این منابع می‌پردازیم.

مقالاتی که بر شاخص تعاملات چین و اسرائیل تأکید داشته از جمله اهمیت و جایگاه فناوری برتر در راهبرد سیاست خارجی چین در قبال اسرائیل (sheykholeslami, 2020) با توجه به محدودیت‌های اعمالی از سوی ایالات متحده، عامل مؤثر در سیاست خارجی چین در قبال اسرائیل را کسب فناوری می‌داند. تعاملات نظامی رژیم صهیونیستی با روسیه، هند و چین (shariatinia, 2015) که تعاملات نظامی اسرائیل با چین را با نوعی بن‌بست مواجهه می‌داند. چین و اسرائیل تجارت راهبردی، بازیگران ثالث (shariatinia, 2010) تجارت راهبردی و بازیگران ثالث را عوامل شکل‌دهنده و پایدار در روابط این دولت‌ها می‌داند.

راهبردهای سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی (Amirahmadian, 2013)، تبیین سیاست موازنه سازی منطقه‌ای چین در خاورمیانه (Arghavani Pirsalam, 2019)، جایگاه غرب آسیا در سیاست خارجی چین تا ۲۰۱۷ (Adabi, 2017) از جمله مقالاتی هستند که به بررسی گسترش حضور چین در آسیای غربی و مرکزی و خاورمیانه پرداخته‌اند.

برخی بر اهمیت رقابت چین و ایالات متحده تأکید داشته و با توجه به این نکته به ابعاد ارتباط این دولت‌ها پرداخته‌اند از جمله تأثیر قدرت‌یابی چین بر رقابت با آمریکا (Vosoughi, 2019) که نهایتاً به درگیری‌های بیشتر و تقابل منافع دو قدرت مذکور منجر خواهد شد. تبیین رقابت‌های چین و آمریکا در

چارچوب نظریه چرخه قدرت (Mazaheri, 2009) که مجموعه‌ای از متغیرها را باعث ایجاد و تداوم رقابت بین این دو می‌داند و یا افزایش قدرت چین و واکنش ایالات متحده و هند در برابر آن (Asgharkhani, 2013) و خیزش نظامی چین و چالش‌های پیشروی هژمونی آمریکا (Basiri, 2012) که واکنش ایالات متحده در مقابل قدرت‌گیری نظامی چین را در دو استراتژی مهار و مشارکت به این معمای امنیتی می‌داند.

مقالاتی نیز بر وجه تاریخی تأکید بیشتری داشته و روابط چین و ایالات متحده را بیشتر به جهت سیر تاریخی و در قالب دو دوره زمان جنگ سرد و پسا جنگ سرد بررسی نموده و وجه همکاری روبه گسترش این رابطه دوجانبه بسیار جدی و محتمل دانسته است. یا مقاله مواجهه چین و غرب مدرن: امتناع، یادگیری و دگرگونی (Bahramimoghadam, 2019) که به رهیافت‌ها و سیاست‌های چین در مواجهه با دولت‌های مدرن غربی متمرکز است.

مقالات انگلیسی‌زبان چندی نیز به بررسی روابط و تعامل چین و اسرائیل پرداخته‌شده که اغلب آن‌ها پیش از ۲۰۱۶ تدوین شده‌اند به چند مطلب نگاشته شده توسط نشریات و مؤسسات معتبر می‌توان پرداخت. در مجموعه مقالات (روابط اسرائیل و چین؛ فرصت‌ها و چالش‌ها، ۲۰۱۸) و (ارزیابی تعاملات اسرائیل و چین، ۲۰۱۹) و (روابط اسرائیل و چین؛ چشم‌انداز آینده، ۲۰۱۴) به مواضع و اهداف سیاسی چین در منطقه با منافع اسرائیل پرداخته و آن‌ها را در تضاد و چالش این تعامل را بیشتر برای اسرائیل دانسته. Kumaraswamy از محققینی که مقالاتی چند در حیطه این تعامل نگاشته در مقالاتی چون (چین، اسرائیل، ایالات متحده؛ مثلث پرابلماتیک، ۲۰۱۳) و (پیوند چین و اسرائیل؛ واکنش‌گن دیگری سوم، ۲۰۰۶) تعامل میان چین و اسرائیل را در زیر سایه استراتژیک و حضور مهم ایالات متحده می‌داند که در نوشتار فارسی نیز توسط محققین به این جنبه توجه شده است. در مقاله (گام نوین روابط اسرائیل و چین؛ حیطه استراتژیک محدود، ۲۰۱۸) آینده روابط حمایتی بین دو کشور را با توجه به وابستگی قابل توجه اسرائیل به واشنگتن و سایر مناطق بسیار حساس دانسته است.

هدف مقاله که نوآوری آن محسوب می‌شود بررسی پیامدهای امنیتی حضور روبه گسترش چین در اسرائیل برای ایالات متحده است که در چند بعد تشریح شده قابل بررسی است. هرچند در مقالات اغلب غیرفارسی به ابعاد تعامل چین و اسرائیل و به‌طور کلی با خاورمیانه پرداخته‌شده اما در قالب نگاهی امنیت محور برای ایالات متحده و با بهره از چارچوب مفهومی معمای امنیتی و بررسی پیامد امنیتی این تعامل روبه گسترش بالأخص در چهار سال اخیر پرداخته نشده که این مهم با توجه به تأثیر غیرقابل انکار آن بر منطقه

هدف مقاله مدنظر است. تمام مقالاتی که در دهه کنونی تعاملات اسرائیل و چین را مدنظر قرار داده‌اند به پیامدهای امنیتی آن برای ایالات متحده پرداخته‌اند؛ هدفی که در این مقاله مدنظر نویسندگان است

۲. چارچوب نظری پژوهش

اگر از دیدگاه واقع‌گرایانه به موضوع نگاه کنیم، درمی‌یابیم که چین در قالب یک نظم تک‌چندقطبی^۱ در پی افزایش قدرت و توانمندی خویش، به‌ویژه در حیطه اقتصادی، است. مفهوم تک‌چندقطب بیان می‌کند که ایالات متحده، از یک سو، و قدرت‌های منطقه‌ای همانند چین در آسیای شرق از سوی دیگر، در رقابتی سخت برای گسترش نفوذ خود به‌سر می‌برند. با توجه به فرضیه مطرح‌شده، چین و ایالات متحده امروزه درگیر شرایط نوینی هستند که در قالب نظریه معمای امنیت نیز قابل‌پردازش است. نظریه معمای امنیت، برای تبیین برخی از چالش‌ها در سیاست بین‌الملل به کار گرفته شده است که در ادامه معنی و چگونگی کاربرست این نظریه را بررسی کرده‌ایم.

۲-۱. معمای امنیت^۲

معمای امنیت، یکی از مهم‌ترین ایده‌های نظری هربرت باترفیلد، جان هرتس و رابرت جرویس^۳ در عرصه روابط بین‌الملل است. معضل امنیتی موضوعی مشترک با واقع‌گرایی دفاعی است و از همین رو، معمای امنیت، امکان همکاری واقعی بین دولت‌ها را فراهم می‌کند. البته در هریک از نظریه‌های نئولیبرال، لیبرال‌ها، و سازه‌گرایان، به‌نحوی به این مفهوم پرداخته شده است (Tang, 2009: 588). مرشایمر بر این نظر است که دلایلی اعم از وجود آنارشی، توانایی و ظرفیت نظامی تهاجمی دولت‌ها، و ناآگاهی دولت‌ها از نیت‌های یکدیگر، سبب هراس آن‌ها از همدیگر می‌شود. توسعه قدرت، سبب برانگیخته شدن ترس و در نتیجه، آشوب در یک محیط آنارشیک می‌شود. این معضل برای دولت‌ها نوعی خلأ امنیتی ایجاد می‌کند و به‌این ترتیب، معمای امنیت به صحنه روابط بین‌الملل می‌آید (Auten, 2008: 30)؛ به بیان روشن‌تر در آنارشی، طرفین، دولت‌های دفاعی واقع‌گرایانه هستند؛ یعنی قصد ندارند امنیت یکدیگر را تهدید کنند، اما نمی‌توانند از اهداف فعلی یا آینده یکدیگر مطمئن باشند. در نتیجه، هریک از آن‌ها نگران این است که

۱. این مفهوم نخستین بار توسط استفان والت ارائه شده است.

۲ Security Dilemma

۳ Herbert Butterfield, John Hertz and Robert Jervis

دیگری یک درنده باشد یا به آن تبدیل شود و چون قدرت، وسیله‌ای برای تأمین امنیت است، هردو در پی انباشتن قدرت بیشتر و بیشتر هستند. از آنجا که حتی توانایی دفاعی بی‌تردید دارای برخی از قابلیت‌های تهاجمی خواهد بود، بسیاری از اقدامات اتخاذ شده توسط یک طرف برای امنیت خود، می‌تواند نوعی تهدید باشد، یا تهدید امنیت طرف مقابل به‌شمار آید؛ در نتیجه، طرف مقابل ممکن است اقدامات مقابله‌ای را علیه این اقدامات دفاعی انجام دهد. تعامل این اقدامات و اقدامات متقابل، سبب تقویت ترس و نااطمینانی آن‌ها درباره اهداف یکدیگر و ایجاد یک چرخه معیوب می‌شود. این چرخه معیوب می‌تواند سبب درگیری غیرضروری و در نتیجه تهدید جنگ یا جنگ شود (Tang, 2009: 592).

دولت‌ها در وضعیت رویارویی با هژمونی می‌توانند راهبردهای دنباله‌روی یا موازنه (نرم یا سخت) را در پیش بگیرند. موازنه یا دنباله‌روی، نتایج گوناگونی را در پی دارد. ایدئولوژی، به‌عنوان تشدیدکننده موازنه سخت یا نرم و دنباله‌روی نرم، سخت مطرح است. رقابت میان هژمونی و قدرت بزرگ منطقه‌ای برای گسترش نفوذ در مناطق، رخ خواهد داد (Simbar, 2016: 92). نتیجه‌گیری نظری محوری واقع‌گرایی ساختاری این است که دولت‌ها در وضعیت آنا‌رشی به همراهی یا دنباله‌روی روی نمی‌آورند، بلکه موازنه ایجاد می‌کنند. موازنه‌سازی، رسیدن به دستاوردهای نسبی را تعقیب می‌کند. باید ببینیم که آیا دستاوردهای ما بر دستاوردهای دیگران که در آنا‌رشی باید به‌عنوان دشمنان بالقوه قلمداد شوند، می‌چربند یا خیر (Burchil, 2014: 56).

جرویس بر چند بعد تأکید می‌کند که عبارتند از اینکه منشأ ساختاری معمای امنیت و پویایی آن، اهمیت نااطمینانی و ترس ایالات متحده از اهداف فعلی و آینده دیگران (قدرت‌های منطقه‌ای) برای شکل‌گیری و حفظ معمای امنیت که این امر ناشی از اقدامات دفاعی است؛ بنابراین ناخواسته به‌سوی نتایج خودشکنانه گرایش می‌یابد؛ به این معنا که سبب کاهش امنیت خود می‌شود. معمای امنیت می‌تواند سبب جنگ شود، اما علت همه جنگ‌ها نیست. نکته مهمی که او بر آن تأکید می‌کند، این است که شدت معمای امنیت را می‌توان از طریق عوامل مادی (فناوری، جغرافیا) و عوامل روانی ادراکی تنظیم کرد (برداشت‌های نادرست) (Tang, 2009: 590).

معمای امنیت، هنگامی حادث می‌شود که دفاع از مزیت برخوردار و اعمال آن نسبتاً آسان باشد؛ به این ترتیب، کشوری که پیوسته در معرض غلبه دیگری است، به دیگران مشکوک‌تر خواهد بود و

به احتمال زیاد، حرکت‌های دیگران را نوعی تعرض تفسیر می‌کند. در مقابل، دولت‌های نسبتاً امن، می‌توانند نگاه آرام‌تری به تهدیدات داشته باشند؛ براین اساس، آنچه را توماس شلینگ^۱ اترس متقابل از حمله غافلگیرانه می‌نامد، انگیزه‌ها برای مسابقات تسلیحاتی در طولانی‌مدت و انگیزه‌ها برای نخستین حملات پیشگیرانه در کوتاه‌مدت را افزایش می‌دهد. در این شرایط، فناوری عامل دیگری است که تعیین می‌کند، آیا حمله از برتری برخوردار است یا خیر (Dowding, 2017: 3). همچنین، نوع رژیم ممکن است بر شدت معضل امنیتی تأثیر بگذارد. هنگامی که دو رژیم اقتدارگرا یا یک رژیم دموکراتیک و یک رژیم خودکامه با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند، معمای امنیت محتمل، از کنترل خارج می‌شود؛ زیرا، هر طرف، حرکت طرف دیگر را نوعی تهدید بالقوه به‌شمار می‌آورد (Wivel, 2011: 4).

به این ترتیب، بازیگران در رویارویی با نااطمینانی، احتمالات را تعیین و با تنظیم باورهای اولیه خود درباره پذیرفتنی بودن یک رویداد با توجه به شواهد جدید، آن احتمالات را به‌روز می‌کنند و سود موردانتظار خود را به بیشترین میزان می‌رسانند. تصمیم‌گیرندگان ممکن است درک متفاوتی از روابط با کشورهای دیگر جهان داشته باشند؛ به این معنا که توزیع احتمالات مختلفی بر روی نتایج احتمالی دارند (به عنوان مثال، در ایالات متحده درباره تهدید ناشی از چین اختلاف نظر وجود دارد)؛ اما با وجود اختلاف‌های ذهنی، این نظریه فرض می‌کند که بازیگران همیشه از دانش کافی برای تعیین احتمالات و عمل منطقی برخوردارند (Mitzen, 2006: 350). با نگاهی به روابط ایالات متحده و چین و فرضیه مطرح‌شده، درمی‌یابیم که این نظریه از سنخیت بیشتری برای تبیین ابعاد امنیتی تعاملات چین و اسرائیل برخوردار است.

۳. روش پژوهش

این مقاله با روش تحلیلی توصیفی به بررسی فرضیه مطرح‌شده می‌پردازد. در راستای این روش با بهره از ابزار کتابخانه‌ای اعم از کتب، مقالات، گزارش‌ها و مطالب به‌روز که از طریق سایت‌های تحلیلی قابل دسترسی هستند بهره گرفته شده است.

۴. حضور چین در خاورمیانه؛ الزامات و راهبردها

^۱ Thomas Schelling

^۲ Reciprocal Fear of Surprise Attack

می‌توانیم خاورمیانه را از مهم‌ترین مناطق مورد توجه چین بالأخص در دهه اخیر بدانیم. اگر پیچیدگی این منطقه را مدنظر قرار ندهیم، موقعیت فرا راهبردی آن منبع قابل توجه برای چین است که به‌ویژه در چند سال اخیر با توجه به اهدافی که در سیاست خارجی حزب کمونیست تعریف شده و در نوع عملکرد گسترش یابنده آن بروز یافته؛ منطقه‌ای جهت تأمین اهداف سیاسی چین تعریف می‌شود.

روابط این کشور با خاورمیانه پس از اجرای طرح ابتکار یک کمربند یک‌راه در ۲۰۱۳ وارد مرحله جدیدی شد. در نشست عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، پکن خاورمیانه را همسایه چین معرفی کرد که بیانگر آن است که این منطقه در حال حاضر از اولویت‌های بالا در حیطه ژئواستراتژیک چین به حساب می‌آید. مصر، اسرائیل، اردن از کشورهای حائز اهمیت در طرح ابتکاری این کشور هستند. بخش اعظم تجارت و سرمایه‌گذاری چین در این منطقه شامل تمرکز روی انرژی، زیرساخت‌ها، سرمایه‌گذاری در برق هسته‌ای، منابع انرژی نوین، کشاورزی و تأمین مالی می‌شود. تلاش‌های نظامی چین در خاورمیانه عمدتاً در خدمت اهداف اقتصادی این کشور هستند (Wermoth, 2019:8).

از ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۷ چین ۷۰۰ میلیارد دلار در خاورمیانه سرمایه‌گذاری کرده است و این افزایش ۱۷۰۰ درصدی را نشان می‌دهد. این بودجه عمدتاً در زمینه‌های انرژی، صنعت، حمل‌ونقل و دفاعی هزینه می‌شد. سرمایه‌گذاری‌های انرژی چین در مصر، یونان و اردن به ۱۹/۸۷ میلیارد دلار رسید (در سال ۲۰۰۵) در حالی که سرمایه‌گذاری‌های آن در حمل‌ونقل برای مصر، یونان و اسرائیل در مدت مشابه ۲۱/۲۹ میلیارد دلار بود (Toolan, 2020). چین سرمایه‌گذاری‌های بزرگ صنعتی در امارات متحده عربی یکی دیگر از متحدان ثروتمند ایالات متحده، انجام داده همچنین پکن در پروژه‌های انرژی و راه‌آهن در مصر و بندرها و کارخانه‌های ماشین در تونس سرمایه‌گذاری کرده است. این شرکت همچنین در بازسازی سوریه و در بخش نفت عراق شرکت می‌کند (Gilsinan, 2019).

این کشور حضور در بحران‌های منطقه را ابزاری برای تحقق هدف خود می‌داند. از ۲۰۱۳ و در بهار عربی چین فرصتی را برای ایجاد جایگاه خود در خاورمیانه فراهم کرد. هرچند همانند پیشنهادهاى مربوط به مسئله فلسطین، ابتکار عمل چین در مورد سوریه نیز یک طرح بود اما برخلاف مسئله فلسطین، در این مورد چین موضع مشخصی داشت و سیاست منفعلانه گذشته را با مشارکت فشرده‌تر در منطقه جایگزین کرد. جدا از اهمیت ژئوپلیتیک انرژی منطقه برای چین یکی از جنبه‌های سیاست جدید خاورمیانه آن در کنار قانون اجازه عملیات ضد تروریستی در خارج از مرزهای خود (۲۰۱۵)، اعلام تأسیس مجمع صلح خاورمیانه است که به تغییر رویکرد آن در خاورمیانه اشاره دارد (Yelliek, 2016:4).

چین با تبدیل روابط اقتصادی به نفوذ سیاسی و البته دستیابی به قدرت نرم، روابط نزدیک با کشورهای این مناطق را گسترش داده و در پی تثبیت جایگاه استراتژیک خود است. از سمت دیگر مدل توسعه چین برای کشورهای خاورمیانه جذاب است چراکه کشورهای عمده در آن از سود بیشتری برخوردار خواهند شد و این خود حضور چین در منطقه را تقویت می‌کند. ویژگی‌های منحصربه‌فرد خاورمیانه نیز این اهداف را تقویت می‌کند. بدان جهت که این منطقه تحت تأثیر قدرت‌های غربی است چین در تلاش است بدون آنکه عمیقاً خود را وارد درگیری‌های آن کند توازن را به نفع خود تغییر دهد. ویژگی دیگر تغییرات ساختاری تأثیرگذار بر منطقه است که فرصتی را برای چین فراهم می‌کند تا موقعیت دیپلماتیک خود را در آنجا بهبود ببخشد. این شرایط در جای دیگر وجود ندارد. از سوی دیگر ایالات متحده حضور روبه گسترش چین را در راستای برنامه استراتژیک مستحکمی برای رقابت با خود می‌پندارد.

چین راهبرد خود در خاورمیانه را از تکرار آنچه مداخله غربی می‌داند به دور داشته و روایتی از تعامل خنثی با همه کشورها حتی کشورهایی که با یکدیگر اختلاف دارند بر اساس توافق‌های متقابل سودمند و در یک ثبات نسبی و حتی روبه افزایش (در ۹ ماهه ۲۰۲۰ حجم تجارت با ج.ا.ایران ۰/۳۴، عربستان ۴۹/۲)، عراق (۲۳)، عمان (۱۳/۵۹)، اسرائیل (۱۲/۶۶) میلیارد دلار) مطرح کرده است. این کشور تصویری از نظم چندقطبی در خاورمیانه مبتنی بر عدم دخالت و مشارکت با سایر کشورها دارد درواقع ثبات را از طریق توسعه صلح ترویج می‌کند تا مفهوم غربی صلح دموکراتیک (Lons, 2019: 8) این قدرت رو به رشد نظامی با سیاست اعلامی در قالب نیت‌های صلح‌آمیز امید بیشتری جهت تحقق اهداف خود دارد، هنگامی که دیپلماسی این کشور با راهبرد ارتباطات گسترده همراه با پیشرفت منافع ژئوپلیتیکی خود خودنمایی می‌کند، عرصه رقابت راهبردی را راحت‌تر می‌تواند به دست بگیرد (Levine, 2019). محوریت همکاری اقتصادی و توسعه تعامل چین با کشورهای خاورمیانه در دو سند مهم دولت چین؛ سند سیاست عربی ۲۰۱۶ و چشم‌انداز و اقدامات ۲۰۱۵ در ساخت مشترک کمر بند اقتصادی جاده ابریشم منعکس شده است (Lons, 2019: 4). در مقاله نخست ارتقا روابط چین و دنیای عرب به سطح جدید و بالاتر و قصد افزایش همکاری نظامی و مبادله با کشورهای عربی از جمله کارکنان سلاح‌ها و فناوری‌ها و همچنین افزایش همکاری برای مقابله مشترک با تهدید تروریسم بین‌المللی و منطقه‌ای و خواست به اشتراک گذاری اطلاعات اعلام شد.

در عمل، با توجه به اصول و ضوابط سیاست بین‌الملل چین برای تقویت سازوکارها و مؤسسات بین‌المللی در جهت مقابله با حرکت‌های بین‌المللی ایالات متحده اقدام می‌کند و در پی آن است تا

بلوک‌هایی را که با ایالات متحده هم ذات‌پنداری نمی‌کنند تقویت کرده و ارتباطات خود را با متحدان سنتی آمریکا مستحکم کند (بدین گونه می‌تواند وضعیت غیرقابل مخالفت آمریکا در برخی از مناطق را به نفع خود تعدیل کند) (Evron, 2017: 20).

چین به‌طور سنتی و قبل از دو دهه پیش حضور دیپلماتیک گسترده در خاورمیانه برای خود تعریف نکرده بود اما با تغییر نگاه سیاست‌های حزب کمونیست این رویکرد تعدیل شد تغییر به سمت آسیای میانه و خاورمیانه ممکن است تا حدی بر خواسته از نگاه امنیتی حاکم بر ساختار روابط و تلاشی برای بررسی و متعادل‌سازی اقدامات غربی در خاور دور باشد. درواقع درست همان‌طور که ایالات متحده چین را به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب و با نگاهی امنیتی می‌داند اقدامات ایالات متحده برای تقویت اتحاد با استرالیا ژاپن و فیلیپین و همچنین مالزی، سنگاپور و ویتنام باعث خستگی چین شده است. بدین ترتیب چینی‌ها کاملاً روشن کردند که دیگر روند صلح خاورمیانه را تنها به ایالات متحده و اروپا واگذار نخواهند کرد. به نظر می‌رسد چین با ایجاد تغییر در اجرای سیاست خارجی خود در پی آن است نه تنها به‌عنوان یک قدرت اقتصادی بلکه به‌عنوان یک مقام دیپلماتیک برجسته ظاهر شود.

چین در مدیریت روابط با ایالات متحده در تلاش برای اصلاح نظم جهانی بدون به خطر انداختن ثبات استراتژیک و سیستم تجارت آزاد به‌عنوان نظم پایدار برای پیشبرد اصول سیاسی، وضعیتی و منافع جهانی خود با احتیاط و استوار عمل کرده است (Evron, 2017: 26) باید بدین نکته نیز توجه داشت که نفوذ ایالات متحده در خاورمیانه همچنان قابل توجه بوده و بر اعمال هرگونه اصلاحات لازم را در سیاست خود در آنجا قادر است. با تداوم بی‌ثباتی در خاورمیانه انتظار کاهش نفوذ آمریکا در منطقه نمی‌رود امری که چین جهت حفظ ثبات تقریبی برای تحقق اهداف خود بدان نیازمند است. از طرف دیگر مقامات امنیت ملی آمریکا به دولت‌ها در مورد خطرات اجازه سرمایه‌گذاری چینی‌ها در کشورهایشان هشدار می‌دهند؛ اما اکنون وزارت دفاع نگران سرمایه‌گذاری چین در یکی از نزدیک‌ترین متحدان آمریکا یعنی اسرائیل است.

۵. تاریخچه روابط چین و اسرائیل

اگر به وجود روابط پیش از تشکیل جمهوری خلق میان طرفین نپردازیم، اسرائیل نخستین کشور خاورمیانه بود که نظام سیاسی نوپای چین (جمهوری خلق چین) را به رسمیت شناخت. کمک اسرائیل به چین در جنگ کوتاه‌مدت چین و ویتنام سرآغاز ریزنی دو کشور جهت برقراری ارتباط طولانی بود (Shariatinia, 2010: 51). به رسمیت شناختن اسرائیل توسط چین در بحبوحه جنگ کره به گونه‌ای که توسط اسرائیل صورت گرفت نبود با حمایت اسرائیل از قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد جنگ به‌طور

غیرمستقیم با چین مقابله کرد. بدین گونه روابط دو کشور بخشی جدایی‌ناپذیر از دامنه ملاحظات جهانی بود اما در سایر حوزه‌ها اسرائیل سیاست قبلی خود را در داشتن سیاستی مطلوب نسبت به چین دنبال کرد. در ۱۹۵۳ با کاهش تنش کره و انجام گفتگو روابط عملی و سازنده شد و ایده همکاری اقتصادی و تجاری به‌طور فزاینده‌ای بین آن‌ها آشکار شد اما با کنفرانس آفریقایی آسیایی ۱۹۵۵ و نزدیکی چین به دولت‌های عربی چون مصر و در ادامه جنگ سوئز روابط برای مدت طولانی منجمد شد (Shay, 2014: 70-73).

روابط امنیتی چین و اسرائیل پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ با فروش تسلیحات نظامی اسرائیل به چین در تنش میان جمهوری خلق و ویتنام آغاز شد. با تحولات تازه‌ای که در صحنه دیپلماتیک عرب و اسرائیل رخ داد زمینه را برای بهبود همکاری چین و اسرائیل هموار کرد. تعاملات چین و اسرائیل بر روابط نزدیک بین تأسیسات نظامی و فروش صنعت دفاعی اسرائیل (که قبلاً از دهه ۱۹۸۰ آغاز شده بود) مبتنی بود. با توجه به کاهش مؤلفه دفاعی نظامی به دنبال بحران‌های ناشی از فروش هواپیماهای فالکن و هارپی که به علت فشار آمریکا بر اسرائیل مبنی بر لغو این قرارداد فروش یک میلیارد دلاری بود، بر همکاری فشرده کشاورزی متمرکز شد که از زمان برقراری روابط، هسته اصلی فعالیت مأموریت‌های دیپلماتیک اسرائیل در چین نیز بود (Orion, 2019: 11). فشار ایالات متحده بر لغو قراردادهای نظامی در نتیجه منجر به اختلاف دیپلماتیک اساسی بین اسرائیل و چین شد. نتیجه خروج اسرائیل از این دو معامله بلندمدت به دلیل فشار آمریکا کاهش شدید روابط بین چین و اسرائیل بود که تاکنون همکاری‌های امنیتی را تحت تأثیر قراردادده است. احیای روابط امنیتی چین و اسرائیل تنها در مارس ۲۰۱۰ بود که مقامات نظامی چین و هم‌تایان اسرائیلی آن‌ها رابطه امنیتی را احیا کردند (segev, 2018).

در ۱۹۹۱ روابط چین و اسرائیل با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تلاش چین برای مدرنیزاسیون و اعتماد آن به توانایی اسرائیل در پیشبرد این هدف و جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱ و آگاهی چین از اینکه بدون روابط کامل دیپلماتیک، اسرائیل به‌سادگی از پذیرش پکن به‌عنوان یک قدرت قانونی امتناع می‌ورزد؛ بسیار نزدیک شد. در ۱۹۹۲ روابط دیپلماتیک میان دو کشور برقرار شد که در ابتدای امر از وجه متناقضی به جهت سعی در حل منازعه فلسطین و اسرائیل برخوردار بود (Evron, 2017: 9). به‌طور کلی از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ و ماجرای هارپی روابط دوجانبه و روابط تجاری بین دو کشور به‌صورت ناهموار پیش رفت؛ اما با سفر ایهود اولمرت (نخست‌وزیر وقت اسرائیل) در ۲۰۰۷ به چین مسیر روابط به جهت تجاری و اقتصادی مشخص شد و در ۲۰۱۰ بهبودی سریع با رشد ۴۸ درصدی به ۷۸/۶ میلیارد دلار رسید. اولین سرمایه‌گذاری قابل توجه چین در اسرائیل زمانی بود که شرکت ملی شیمی چین تولیدکننده محصولات این حوزه در

اسرائیل را در ۲۰۱۱ خریداری نمود؛ که به مرور بیشتر شده است (kuo,2018).

۶. تقویت تعاملات چین و اسرائیل

می توان ۲۰۱۲ را نقطه عطفی در روابط چین و اسرائیل دانست. در ۲۰۱۲ با دیدار دوستانه نیروی دریایی چین در بندر حيفا و در ادامه سعی مقامات اسرائیلی در حل مسئله حساس سرمایه گذاری های خارجی در چین و کمک به شرکت های اسرائیلی برای نفوذ به بازار چین در ۲۰۱۳ طرفین تصمیم گرفتند که گروه کاری ویژه برای مطالعه همکاری های اقتصادی و اجتماعی دوجانبه تشکیل دهند و در دیدارهای خود بر لزوم ایجاد شرایط مطلوبی که امکان آغاز مجدد مذاکرات دو طرف باهدف پیشبرد صلح در کل منطقه را فراهم می کند تأکید کردند. اسرائیل چین را موتور اساسی برای ادامه رشد اقتصادی خود دانست (Shay,2014: 80). تعامل میان دو کشور از دسته ارتباطات نوین نبوده و همان طور که در قسمت قبل آمد دارای پیشینه طولانی است اما آنچه موجب تمرکز بر این تعاملات شده تقویت این روابط است اکنون چین به عنوان رقیب اقتصادی ایالات متحده هدفمندتر از پیش این روابط را گسترش می دهد.

چین علاقه مند به دسترسی مستمر به فناوری های پیشرفته اسرائیل به ویژه در زمینه های کشاورزی ارتباطات از راه دور و دفاع است. بزرگ ترین صادرات اسرائیل نیز به چین در همین حوزه است. منافع چین ناشی از تعدادی از منابع اسرائیل از جمله نوآوری در زمینه های مختلف از جمله توسعه سامانه های تسلیحاتی، کشاورزی و تولید مواد غذایی است مسئله ای که در یک کشور متمرکز مانند چین از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اسرائیل نیز مانند سایر کشورها درک درستی از پتانسیل اقتصادی عظیم چین داشته و تلاش های خود را بر توسعه روابط اقتصادی دوجانبه قوی متمرکز کرده است (Eran,2019:104). چین اسرائیل را به عنوان یک مرکز جهانی فناوری ارزیابی کرده و به رسمیت می شناسد و آن را به عنوان یک شریک اقتصادی می بیند. همان طور که رئیس جمهور چین، شی جینپینگ در دیدار خود با نخست وزیر اسرائیل در ۲۰۱۷ اسرائیل را به عنوان کشوری نوآور و مشهور در جهان برشمرد و حوزه نوآوری و فناوری را حوزه تمرکز دو کشور دانست (Orion,2019:14).

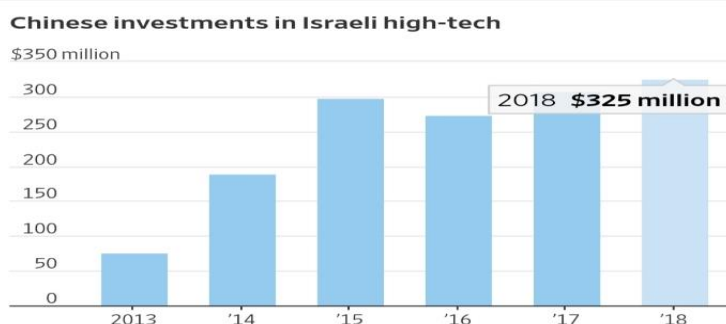
چین قصد دارد مدل اقتصادی خود را از مدلی مبتنی بر تولید به مدلی مبتنی بر نوآوری و افزایش زنجیره ارزش تولید مبدل کند. از سوی دیگر اسرائیل و چین هم تمدن های باستانی و هم کشورهای جدید هستند و دارای وجوه اشتراک بسیاری اعم از احترام به سنت و خانواده و تأکید بر آموزش هستند. اسرائیل به یک مقصد گردشگری جذاب برای طبقه متوسط روبه رشد چین تبدیل شده است که تعداد گردشگران از چین در سال ۲۰۱۷ تقریباً از سال ۲۰۱۵ به سه برابر افزایش یافته است (kuo,2018). مجموعه این عوامل

در گسترش تعاملات دو کشور بسیار مؤثر افتاده است.

از سوی دیگر از ۲۰۱۵ اسرائیل به واسطه جایگاه مهم در ابتکار کمربند و جاده چین، به یکی از اعضا اصلی بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیا به رهبری چین شد. برگزاری جلسه وزیران دو کشور در ۲۰۱۷ گروه کاری از وزارتخانه‌ها در اوایل سال ۲۰۱۸ در اورشلیم تشکیل شده و بر دستور کار همکاری در زمینه‌های آب، کیفیت هوا و تصفیه پسماندهای جامد و تشکیل هم‌اندیشی حرفه‌ای و تجاری و همکاری‌های بین‌المللی در زمینه محیط‌زیست و توسعه تأکید شد و برنامه کار تا ۲۰۲۱ مشخص شد (Orion, 2019: 17). سرمایه‌گذاری عظیم چین می‌تواند به تنوع بخشی منابع سرمایه کمک کرده و همکاری این دو کشور می‌تواند به شرکت‌های اسرائیلی کمک کند تا وارد بازار روبه رشد چین شوند. در زمینه نوآوری و فناوری هم اکتشافات و پیشرفت فناوری را تسریع می‌بخشد. شرکت‌های سازنده چینی می‌توانند منبعی کم‌هزینه و کارآمد برای توسعه و تکمیل پروژه‌های اسرائیل باشند.

حجم سرمایه‌گذاری چین را ۱۰-۲۰ درصد کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی در اسرائیل دانسته‌اند (Mdeast, 2019)؛ که در حوزه استارت‌آپ‌های فناوری اسرائیلی در زمینه‌هایی مانند امنیت سایبری، سلامت دیجیتال و فناوری‌های اتومبیل انجام شده است (Estrin, 2019). همان‌طور که در نمودار ذیل آمده، نرخ سرمایه‌گذاری چین در فناوری‌های با فناوری بالا (های تک) در اسرائیل با سیر افزایشی تا اواخر ۲۰۱۸ به بالاتر از ۳۲۵ میلیون دلار رسیده است.

نمودار شماره (۱). سرمایه‌گذاری چین در حوزه فناوری (های تک) اسرائیل



Source: Schwartz, 2019

اسرائیل احتمالاً بدون از دست دادن میزان چشمگیری از حمایت آمریکا نمی‌تواند از دستاوردهای سرمایه‌گذاری‌های چین بهره‌مند شود. در ژانویه ۲۰۲۰ ایالات متحده هشدارهایی مبنی بر اینکه دولت یهود باید از چین فاصله بگیرد به اسرائیل داد (Novak, 2019). آمریکا متحدی بی‌جانشین برای اسرائیل است و

چین، شریکی اقتصادی که سبب رونق اقتصاد اسرائیل شده است. البته شرایط موجود می‌تواند به نفع چین باشد که نه تنها به دستیابی به فناوری‌های جدید نظامی، بلکه به دانش گسترده‌تری مانند انجام جنگ ضد تروریسم منطقه‌ای که اسرائیل دارای تجربه عملیاتی غنی‌ای در آن است، علاقه‌مند است. اسرائیل باید متوجه خطر بی‌توجهی به نتایج ناخواسته توسعه این روابط باشد. در کنار اهداف مثبت راهبردی، باید توجه داشت که این روابط چه تأثیری بر بافت روابط اسرائیل با کشورهای دیگر و در رأس آن‌ها آمریکا دارد.

۷. پیامدهای امنیتی تعامل دوجانبه چین و اسرائیل برای ایالات متحده

چین در مواضع رسمی خود بر راهبرد این کشور که توسط حزب تعیین می‌شود، تأکید کرده و اعلام داشته که قرارگیری در جایگاه هژمونی سیاسی را مدنظر ندارد؛ اما رشد اقتصادی روبه صعود آن نکته‌ای قابل انکار نیست هدفی که این کشور با سیاست‌ها و طرح‌های خویش و ابزارهای گوناگون در پی آن است و حضور و حفظ جایگاه خود را در گرو تأمین آن اهداف می‌داند. در قسمت قبل به تعاملات گسترش یافته چین چه در خاورمیانه و چه در اسرائیل پرداخته شد؛ مناسبات گسترش یافته‌ای که ایالات متحده به عنوان هژمون در دهه کنونی و بالأخص از ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ اقدامات چین را تضعیف امنیت و تضعیف جایگاه اقتصادی خویش پنداشته و به مقابله با آن پرداخته. هرچند حضور چین در خاورمیانه خاستگاهی طولانی دارد اما نفوذ این کشور در حوزه منافع حیاتی ایالات متحده (اسرائیل) به ویژه با قدرت جویی چین امنیتی دوچندان برای ایالات متحده یافته، مسئله‌ای غیرقابل چشم‌پوشی که با وجود سیاست‌های حمایت گرایانه دولت ترامپ (تا ۲۰۲۰)، اسرائیل را نیز به تداوم این رابطه مصمم‌تر نموده است. در این خصوص باید نوشت که هرچند از نظر برخی ایالات متحده دوست و حامی و همراه طلایی و چین همکار نقره‌ای اسرائیل است اما ایالات متحده با دیدی امنیتی بدان می‌نگرد. یکی از دلایل نگرانی مقامات آمریکا این است که پروژه‌های چین در اسرائیل با اثبات توانایی خود در دستیابی به استانداردهای زیربنایی اسرائیل به عنوان پله‌ای برای افزایش دسترسی به بازارهای اروپای غربی استفاده شوند. در سطور پیشین به تمایل ملل خاورمیانه جهت جذب و تداوم حضور چین اشاره شد اکنون باید گفت همین تمایل نیز تا حدودی به علت نیاز به یافتن تکیه گاهی محکم و قابل اعتمادتر از ایالات متحده در اسرائیل مشهود است. در واقع سیاست‌های چهار سال اخیر (تا ۲۰۲۰) این گونه بر اسرائیل محرز گردانید که جهت تحقق اهداف و منافع خود می‌تواند به دنبال متحدی نوین باشد که چین نمونه آن برای اسرائیل شد. در ذیل چند پیامد نشاء گرفته از حضور مستحکم چین در اسرائیل به عنوان حوزه‌ای که همواره ایالات متحده از آن به حیطة منافع ملی خود در خاورمیانه نام برده؛ به صورت مختصر بررسی می‌شود.

۸. ارزیابی تهدیدهای زیرساختی و فناورانه

مناسبات دو کشور با مشارکت شرکت‌های چینی در چندین پروژه زیرساختی بزرگ عمدتاً در زمینه حمل‌ونقل دریایی و زمینی در اسرائیل در حال گسترش است. با این حال اصلی‌ترین علاقه اقتصادی چین به اسرائیل در حوزه نوآوری است. فعالیت چینی‌ها در حیطه زیرساختی در اسرائیل به پیشرفت‌های مهمی در سال‌های اخیر به‌ویژه توسعه دو بندر اصلی اسرائیل حیفا و اشدود و راه‌آهن اسرائیل رسیده است. در پیشبرد برنامه‌های توسعه در این مناطق مانند برقرار کردن راه‌آهن از سواحل دریای مدیترانه به دریای سرخ لازم است روابط اسرائیل با کشورهای همسایه و سایر کشورهایی که در زمینه زیرساخت‌ها فعال هستند، در نظر گرفته شود. در کنار ملاحظات اقتصادی، سیاسی و حقوقی، نگرانی‌های ایالات متحده در اواخر ۲۰۱۸ و اوایل ۲۰۱۹ در زمینه تماس بندر نیروهای دریایی ایالات متحده در اسرائیل (و تماس‌های بندری در جای دیگر) به وجود آمده چراکه موضوع بازدیدهای دریایی ایالات متحده در بندرهایی که شرکت‌های چینی در آن مشغول فعالیت هستند هنوز به‌طور دقیق مشخص نشده است. قابل ذکر است که شرکت‌ها در برخی بندرها ایالات متحده و در بندرها مدیترانه که محل تردد ناوگان ششم ایالات متحده است، فعال هستند (Eran, 2019: 106) با توجه به ملاحظات آمریکا نسبت به چین، مشارکت‌های اقتصادی و زیرساختی چین و اسرائیل می‌تواند در برخی زمینه‌ها تنش ایجاد کند. ضمن اینکه مشارکت دو کشور فراتر از پول و نقدینگی بوده و در حوزه تحقیق و توسعه نیز است. برای ایالات متحده انتقال فناوری نیمه‌هادی از اسرائیل به چین به دلیل پتانسیل استفاده دوگانه از آن نگران‌کننده و با بعدی امنیتی است چراکه از ترانه‌ها می‌توان در سامانه‌های تسلیحاتی و همچنین در تلفن‌های هوشمند استفاده کرد؛ امری که در چند سال اخیر و در جنگ تجاری با چین بسیار مورد توجه ایالات متحده بوده است.

اگرچه وزارت اسرائیل نسبت به صادرات فناوری دوگانه به چین احتیاط می‌کند، اما سرمایه‌گذاری‌های چین در فناوری اسرائیل و زیرساخت‌های حساس عمدتاً بدون نظارت انجام شده که می‌تواند اصطکاک‌هایی همانند اعلام مخالفت صریح و حتی بحران بین ایالات متحده و اسرائیل ایجاد کند (Eran, 2019: 142). اسرائیل به دنبال یک پروژه راه‌آهن سریع سیر با مشارکت چین است که تل‌آویو را در بخش مدیترانه‌ای را به دریای سرخ متصل خواهد کرد (Wermoth, 2019: 3). دو پروژه کنترل اسکله حیاتی اسرائیل که باید آن را در گروه بندرها بین‌المللی شانگهای دانست و گروه تونل راه‌آهن چین برای حفر تونل‌ها و بهره‌برداری از سامانه‌های الکترونیکی برای خط جدید راه‌آهن رفت‌وآمد تل‌آویو با سرمایه‌گذاری عظیم چین (Novak, 2019) در حوزه فعالیت‌های زیرساختی این کشور در اسرائیل است. سرمایه‌گذاری چین در شرکت‌هایی که روی نیمه‌هادی‌ها، هوش مصنوعی، ارتباطات ماهواره‌ای و

سایر فناوری‌هایی که کاربرد بالقوه دوگانه دارند، به جهت امکان نقل و انتقال فناوری این شرکت‌ها به کشور سرمایه‌گذار و البته آگاهی از توانایی چین در این خصوص و سابقه عملکرد ضعیف آن در این حیطه، بسیار مورد توجه اسرائیل و موجب نگرانی ایالات متحده است به جهت آنکه این نوع فناوری‌ها قابلیت بهره در صنایع نظامی چین را نیز دارند.

۹. ارزیابی تهدیدهای تسلیحات نظامی و امنیت سایبری

با توجه به حساسیت مسائل امنیتی و اهتمام اسرائیل به اجتناب از هرگونه تنش در روابط با آمریکا رونق همکاری‌های دو کشور در عرصه نظامی و امنیتی به اندازه عرصه بازرگانی و سرمایه‌گذاری نیست؛ اما اسرائیل تنها رژیم خاورمیانه است که مبادلات تسلیحاتی آن با چین متفاوت از سایرین است بدین معنا که برخی تسلیحات مورد نیاز آن به‌ویژه در حوزه سلاح‌های با فناوری پیشرفته را تأمین می‌کند (Shariatinia, 2016:126).

تا زمانی که تلاش‌های اسرائیل و چین بر توسعه روابط در زمینه‌های کاملاً غیرنظامی متمرکز بود، هیچ تعارض منافع بین ایالات متحده و اسرائیل وجود نداشت. مشکل زمانی به وجود آمد که در ۱۹۹۹ که اسرائیل و چین برای فروش هواپیمای راداری به توافق رسیدند و به‌رغم اینکه هواپیما دارای قطعات یا فناوری‌های آمریکایی نبود، دولت آمریکا اسرائیل را مجبور به لغو این قرارداد و تهدید کرد که کمک‌های نظامی را به میزان قابل توجهی کاهش می‌دهد. (Eran, 2019:106) در دو قرارداد فروش سامانه دفاعی اسرائیلی به چین که فناوری آمریکایی داشت اختلافات اسرائیل و آمریکا به مرحله بحران رسید و اسرائیل ناچار به فسخ قرارداد شد. آمریکا فروش تجهیزات نظامی به چین را تهدیدی برای منافع خود و امنیت تایوان و دیگر متحدان آمریکا می‌داند. امری که منجر به تشکیل اداره ویژه برای بررسی قراردادهای امنیتی شد.

ساخت بندر جدید حیفافوسط شرکت چینی به‌عنوان بزرگ‌ترین پایانه کانتینری اسرائیل به‌واسطه قرار گرفتن پایگاه نظامی دریایی در آن به لحاظ استراتژیک و امنیتی اهمیت بسیار دارد. این پایگاه ستون فقرات نظام دفاعی اسرائیل در هرگونه درگیری نظامی دریایی با منطقه شمالی است و گذاری این پروژه و اجاره آن به یک شرکت چینی موجب هشدار کارشناسان امنیتی و نظامی نسبت به دستیابی چین به اطلاعات حساس درباره پایگاه نظامی دریایی اسرائیل شده چین می‌تواند از این طریق به جزئیات مربوط به زیردریایی اسرائیلی که برای انجام مأموریت به قعر دریا فرستاده شده دست یافته که خود باعث اختلاف با آمریکا خواهد بود (Mdeast news, 2019). ایالات متحده علاقه‌مند به حضور نیروی دریایی خود در بندر

در آینده است اما نگرانی‌های امنیتی جدی در مورد ترتیبات اجاره بندر دارد (Portstrategy, 2019) چین این بندر را به‌عنوان معامله استراتژیک انجام‌شده ابتکار کمربند و جاده که فناوری پیشرفته درازمدت آن غنیمتی بسیار بزرگ‌تر از بندر هست می‌داند و احتمالاً همان‌طور که اعلام داشته برنامه‌ای برای اتصال بندر به اردن و به کشورهای خلیج فارس دارد.

هنجارهای گروه جهانی فضای سایبری که برای امنیت سایبری اساسی هستند را می‌توان اعم از عدم دخالت در هسته عمومی اینترنت، عدم پشتیبانی دولت‌ها از عملیات سایبری که قصد ایجاد اختلال در زیرساخت‌های فنی ضروری در انتخابات را دارد و لزوم ایجاد چارچوب‌هایی با رویه شفاف دانست (Nye, 2019). دستگاه امنیتی اسرائیل در طی مذاکرات با شرکت چینی نسبت به فعالیت‌های سایبری چین و امکان دشواری خنثی کردن آن‌ها از سوی اسرائیل هشدار داده بود. باوجود یگان‌هایی در دستگاه امنیت خارجی چین که تخصص آن‌ها در حملات سایبری به‌خصوص به فناوری دریایی کشورهای پیشرفته غربی (به‌خصوص ایالات متحده) است قرار داشتن بندر حیفاً در دسترس چین شرایط را به جهت امکان بالا بردن تجسس کشتی‌های آمریکایی، سخت خواهد کرد (Mdeast news, 2019). این مسئله زمانی اهمیت دوچندان می‌یابد که پیش‌تر اطلاعاتی حاکی از که ارسال داده‌های کاربران به سرورهای چین گزارش شده و نیز نیروی هوایی هند به کارکنان خود نسبت به استفاده از دستگاه‌های ارتباطی چینی هشدار داده است. سرمایه‌گذاری در شرکت‌های فناوری در زمینه‌های ارتباط از راه دور و امنیت سایبری، مسائل مربوط به امنیت و حفظ حریم خصوصی داده‌ها را مطرح می‌کند. دسترسی به سکوها ارتباطی از راه دور می‌تواند برای نظارت استفاده‌شده و داده‌هایی که توسط شرکت‌های چینی نگهداری می‌شود می‌تواند در معرض درخواست دسترسی دولت چین باشد (Eran, 2019: 117). ضمن آنکه موضوع جاسوسی سایبری به‌عنوان مسئله‌ای چالش‌برانگیز و در حال رشد در روابط ایالات متحده و چین است. به گفته مقامات ارشد سرویس‌های اطلاعاتی، چین در حال گسترش فعالیت‌های جاسوسی خود در سراسر جهان است (Kaveh, 2018: 97).

اسرائیل برخی از پیشرفته‌ترین فناوری‌های جهان و البته تعامل دفاعی حساسی با ایالات متحده دارد. وزارت دفاع نگران میل چین به از بین بردن منافع نظامی ایالات متحده است. پنتاگون نگران است که شرکت‌های چینی بتوانند با سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی نسل جدید تسلیحات را تولید و ارتش آمریکا یا متحدان این کشور را تهدید کنند همچنین بیم آن می‌رود که چین از طریق اسرائیل به توانایی‌هایی دست یابد که به دلیل بازرسی‌های قانونی امکان دستیابی به آن برای چین وجود ندارد (bbc, 2018).

زمانی که به نظر می‌رسد که اتحاد مستحکم میان ایالات متحده و اسرائیل غیرقابل نفوذ بود، اکنون با

رسوخ چین این اتحاد با شرایط نوینی مواجهه شده است. اکنون چین با افزایش توان اقتصادی بودجه نظامی روبه فزونی اعمال کرده و ایالات متحده نیز بارها پکن را به پنهان کاری در مقدار بودجه نظامی متهم نموده است. افزایش بودجه نظامی با توجه به اینکه چین توسعه اقتصادی خود را در حیطه امنیت ملی تعریف می کند و دکترین نظامی نوینی برای خود تعریف کرده نگرانی ایالات متحده را برمی انگیزد. به نظر می رسد اسرائیل برخی تهدیدات غیرمتعارف را از طریق سامانه های دفاع موشکی، به کارگیری فناوری در دفاع سایبری و اقدامات امنیتی را کاهش داده است. این کشور توانسته خود را در حوزه طراحی قدرت نظامی و جلوگیری از حمله و دفاع از مرزهای خود به روز کند؛ پیامد امنیتی آن برای ایالات متحده بدین صورت است که بیم آن می رود که به مرور چین نقش امنیتی و نظامی مستحکمی در اسرائیل و با توجه به توافق نامه های صلح میان اعراب و اسرائیل (۲۰۲۰) و روابط همکارانه چین با طرفین در خاورمیانه جایگاهی فراتر از بعد اقتصادی بیابد.

۱۰. ارزیابی تهدیدهای تجاری-اقتصادی

علاوه بر ابزارهای نظامی، چین در حال توسعه قدرت اقتصادی است که آن را به عنوان یک ابرقدرت پیشرو در بسیاری از زمینه ها تبدیل و قدرت مالی عظیمی را برای آن فراهم کرده است. به منظور تحقق اهداف اقتصادی چین، ابزارهای سیاسی اقتصادی نیز در قالب طرح یک کمربند، یک جاده به همراه بازوی مالی بانک سرمایه گذاری و زیرساخت آسیا قرار داده شده است. سرمایه گذاری سنگین چین در زیرساخت ها برای افزایش قدرت اقتصادی این کشور و جذابیت بین المللی این کشور در نظر گرفته شده است؛ اسرائیل یکی از ۵۱ عضو مؤسس این بانک است.

در همین حال ایالات متحده علاقه خود را به بخش غربی اقیانوس آرام افزایش داده است. بسیاری از صاحب نظران بر اهمیت روزافزون منطقه آسیا، اقیانوس آرام و اقیانوس هند تأکید کرده و ایالات متحده نیاز به منابع استراتژیک، دیپلماتیک و اقتصادی را به این بخش از جهان اختصاص داده است. این دیدگاه استراتژیک حتی در سند سالانه استراتژی امنیت ملی از دسامبر ۲۰۱۷ واضح تر شد. دولت ترامپ طی یک سال و نیم گذشته هشدارهای مکرر به اسرائیل داده و حتی خواستار لغو تعدادی از معاملات اقتصادی را که با پکن انجام شده است، بوده (Novak, 2019).

سفر نخست وزیر اسرائیل در مارس ۲۰۱۷ به چین شامل امضای بیش از ده توافقنامه در مورد مشارکت بود. این توافقنامه ها تنها بخشی از مجموعه روابط اقتصادی بین دو کشور را منعکس می کند (orion, 2019: 115). چین برای پیشبرد منافع ژئواستراتژیک خود از قدرت اقتصادی بهره می برد و همچنین

توانسته روی رفتارهای شرکت‌های خصوصی و غیر چینی تأثیر بگذارد. این کشور شبکه لابی را برای انجام مناقصه توسعه داده که طرف اسرائیلی را برای فروش به چین و یا دفاع از سیاست‌ها یا مناقصات طرف چینی ترغیب می‌کند. درواقع می‌توان گفت که پشتیبانی سیاسی سطح بالا از روابط اسرائیل و چین در سطوح بالا سیاست‌گذاری صورت می‌گیرد (Efron, 2020: 4).

درحالی‌که از ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ میزان تعرفه بر کالاهای وارداتی چین روبه افزایش بوده و ایالات متحده در قالب رویکرد اقتصادی سیاسی خود موضع سختی در این باره داشته، آمار نشان می‌دهد که شرکت‌های اسرائیلی با خرسندی به پذیرش سرمایه‌گذاری چینی‌ها مایل‌اند. در ۲۰۱۶ سرمایه‌گذاری مستقیم چین در اسرائیل تقریباً سه برابر شده و به ۱۶ میلیارد دلار رسیده است. برخی معتقدند که چین از آمریکا در زمینه سرمایه‌گذاری در اسرائیل پیشی می‌گیرد (bbc, 2018). در ۲۰۱۸ صادرات اسرائیل به سرزمین اصلی چین و هنگ‌کنگ ۹ میلیارد دلار (۴/۸ میلیارد دلار به چین و ۴/۲ میلیارد دلار به هنگ‌کنگ) بود، درحالی‌که واردات ۱۰/۵ میلیارد دلار تقریباً به‌طور کامل از چین بود.

نمودار شماره (۲). مقایسه حجم تجارت بین چین و اسرائیل



Source: Orion, 2019: 116

این نمودار بیانگر حجم تجارت میان دو کشور برحسب میلیارد دلار تا پایان ۲۰۱۸ است. قسمت روشن‌تر ستون میزان واردات از چین از سوی اسرائیل را نشان می‌دهد. در نمودار سیر تصاعدی صادرات چین به اسرائیل بالأخص از پایان ۲۰۱۷ مشخص است. قابل ذکر است که جهش نرخ تجارت زمینه افزایش آن را در سال‌های آتی فراهم می‌آورد. تراز تجاری مثبت (به نفع چین) نشان‌دهنده این است که چین

اسرائیل را منبعی جهت تحقق اهداف خویش می‌داند. به جهت رسوخ اقتصادی چین در حیطه نفوذ آمریکا نیاز به تجارت با ایالات متحده را با توجه به جمعیت کم اسرائیل به مرور تقلیل داده؛ و با توجه به اینکه این کاهش وابستگی به حوزه امنیتی و سیاسی نیز تسری میابد؛ ایالات متحده بیم از دست دادن متحد منطقه‌ای خود را دارد. نفوذ چین بر مواضع رسمی دیپلماتیک اسرائیل از منظر ایالات متحده امری مسئله‌ساز خواهد بود. قدرت اقتصادی چین توانایی خود را برای اعمال فشارهای سیاسی بر اسرائیل علیه واشنگتن نشان داده است. نکته دیگر این است که در پروژه‌های بزرگ و کوچک پیشنهادها مقرون به صرفه چین، تعهد به اتمام آن‌ها در مهلت‌های معین و علاقه چین به تأمین اعتبار بخش‌هایی از هر پروژه اسرائیل را به شدت به تداوم همکاری جلب می‌کند؛ امری که حفظ جایگاه اقتصادی تجاری ایالات متحده در اسرائیل را برای آن سخت‌تر خواهد ساخت.

تداوم سرمایه‌گذاری اقتصادی چین در اسرائیل می‌تواند باعث به اشتراک گذاشتن اطلاعات با چین شود؛ مسئله‌ای که برای ایالات متحده نگران‌کننده بوده به گونه‌ای که با تداوم فشار از سوی آن منجر به ایجاد مکانیسم غربالگری سرمایه‌گذاری خارجی در اسرائیل در ۲۰۱۹ شد، باین حال سیر سرمایه‌گذاری و مبادلات اقتصادی چین با اسرائیل روبه فزونی است به گونه‌ای که علاوه بر سرمایه‌گذاری اقتصادی، این کشور در خود شرکت‌های سرمایه‌گذار، اقدام به سرمایه‌گذاری کرده است؛ که بسیار با حوزه زیرساختی و امنیتی اسرائیل مرتبط است.

۱۱. ارزیابی تهدیدهای گسترش حیطه نفوذ مدیترانه‌ای

اگر ژئوپلیتیک را ارتباط سیاسی و استراتژیک جغرافیا جهت دستیابی به قدرت بین‌المللی توصیف کنیم؛ این امر شامل کنترل مناطقی است که بر امنیت و رونق تأثیر دارند. ابتکار عمل کمربند و جاده چین که مدیترانه جزء اصلی آن است ایالات متحده و اروپا را وادار کرده که برای اولین بار از زمان جنگ سرد بسیار جدی‌تر درباره ژئوپلیتیک بیندیشند. رقابت ژئوپلیتیک مستلزم هماهنگی ابزارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی همانند سمفونی است. نکته‌ای که چین به خوبی آن را درک و در حال اجرای آن است.

چین معتقد است که برای حاکمیت بر جهان حق دارد مدیترانه را کنترل کند. هدفی که در چند سال اخیر شاهد تحقق آن بوده‌ایم. این کشور ابتدا با ابزار اقتصادی همچون فعالیت در بندرگاه‌ها نفوذ خود را آغاز و بعد با شرکت‌های تولیدکننده تجهیزات مخابراتی، سیستم ارتباطی و شبکه فناورانه خود را گسترش داده است. ایالات متحده از نفوذ چینی‌ها در مدیترانه آگاه است اما واشنگتن نتوانست به عنوان مثال اسرائیل را به عقب‌نشینی از قرارداد بندر حیفاء وادار کند (Chang, 2020). واشنگتن هیچ گاه نارضایتی خود از

تحولات حیفا را مخفی نکرده و نگرانی دولت ترامپ درباره دخالت چین در این بندر بارها اعلام شده است. نزدیکی بندر غیرنظامی به پایگاه نیروی دریایی اسرائیل در حیفا می‌تواند به چینی‌ها اجازه دهد فعالیت دریایی اسرائیل را ردیابی کرده و همچنین دادن کلیدهای بندر استراتژیک به طرف خارجی (چین) به معنای از دست دادن کنترل اسرائیل بر دروازه مهم و محوری است (Lappin, 2019) حضور روبه گسترش چین در مدیترانه با تحت شعاع قرار دادن فعالیت اقتصادی در حوزه بندرگاهی مدیترانه و گسترش فعالیت نظامی و تهدید امنیتی اطلاعاتی اسرائیل تنها یک جنبه از تهدید نفوذی برای ایالات متحده است. از سوی دیگر چین تحت ایده کمربند و جاده خود به کشورهای اروپای غربی به شدت نزدیک شده و می‌تواند حوزه نفوذ اروپایی ایالات متحده را نیز تهدید کند.

نتیجه‌گیری

اعمال سیاست عمل‌گرایانه و اهداف تدوین شده در حزب کمونیست جهت ارتقای بیش‌ازپیش خود در سیستم بین‌الملل موجب شده که به‌عنوان هژمون منطقه آسیای شرق حیطه نفوذ خود را بالأخص به جهت اقتصادی گسترش دهد و از ابزارهای خویش در قالب ابتکارات و برنامه‌هایی مشخص برای هر حوزه جغرافیایی استفاده می‌کند به گونه‌ای که اکنون در آسیا و تا به آفریقا دولت‌ها به نحوی درگیر این ابتکارات و ابزارهای اقتصادی و بعضاً نظامی و سیاسی هستند. رشد بالای اقتصادی فرصت بهبود و ارتقا بودجه و اهداف نظامی و تعریفی گسترده از حیطه نفوذ نظامی تسلیحاتی بدان داده است که در راهبرد و عملکرد این کشور قابل مشاهده است.

با نگاهی واقع‌گرایانه در نظم مبتنی بر خودیاری دولت‌ها در پی تأمین امنیت خود خواهند بود نگرشی که چین به‌خوبی آن را اعمال نموده اما در طرف مقابل آن ایالات متحده این رویکرد را موجب تضعیف امنیت خود می‌پندارد. معمای امنیتی کنونی میان دو رقیب اقتصادی پس از جنگ تجاری و با گسترش نفوذ در خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای که حیطه استراتژیک ایالات متحده تعریف می‌شود و در پی آن گسترش تعاملات با اسرائیل پیامدهای امنیتی برای ایالات متحده در بردارد. قابل ذکر است که چین قصد ندارد نقش بزرگی را در خاورمیانه به روش سنتی ایفا کند و عمیقاً درگیر سیاست منطقه شود بلکه درصدد است با استفاده از وسایل دیپلماتیک که ناگزیر از تأثیرگذاری اقتصادی آن است، از بحران‌ها و تغییراتی در منطقه بهره‌برد تا اصول و ترتیبات موردنظر خود را ارتقا بخشد و جایگاهی مستحکم را در منطقه ایجاد کند. نیاز و اهمیت دول منطقه و البته اسرائیل به حضور چین، ظهور و بروز آن را در حیطه نفوذ استراتژیک ایالات متحده تبدیل به امری پیچیده نموده است.

ایالات متحده بارها نگرانی خویش را از حضور چین در منطقه استراتژیک و تحت نفوذ خود اعلام کرده و حتی در اوایل ۲۰۲۰ هشدارهایی مبنی بر عدم تداوم تعامل اسرائیل با چین و حتی لغو قراردادهای پیشین در حوزه زیرساختی، فناوریانه و نظامی به اسرائیل اعلام نموده است. شرکت‌های چینی در زیرساخت‌های استراتژیک اسرائیل، از حمل و نقل به برق گرفته تا حمل و نقل عمومی، سرمایه‌گذاری کرده‌اند و میلیون‌ها دلار از سهام راه‌اندازی فناوری پیشرفته را خریداری کرده‌اند که ایالات متحده با نگاهی امنیتی آن را می‌بیند و نسبت به تعاملات تجاری چین در زمینه‌های هوش مصنوعی، رباتیک صنایع نیمه هادی بسیار حساس است. بالاخص بدین لحاظ که مرزهای بین کاربردهای نظامی و غیرنظامی این فناوری‌ها ثابت نیست نمی‌توان این نگاه امنیتی را منحصر به دولتی خاص دانست. بایدن پس از پیروزی در انتخابات ۲۰۲۰ اعلام داشت که جبهه متحدی جهت فشار چند جانبه‌ای را برای مقابله با مسائل تجاری به چین تشکیل خواهد داد.

مهم‌تر از رویکردی که آمریکا در قبال هر منطقه‌ای اتخاذ می‌کند نیاز این کشور به داشتن چشم‌اندازی فراگیر در این خصوص است چگونه می‌تواند در این رقابت راهبردی بر دیگران برتری پیدا کند. در این عرصه جدید ایالات متحده با تقویت و پیشتازی در عرصه اقتصادی و فناوری و های تک و حفظ جایگاه رهبری و هژمونی خود و متعهد نشان دادن خویش به تعهدات بین‌المللی می‌تواند جایگاه خود را حفظ کند. واشنگتن باید اقدامات چین را که اکنون آن را بزرگ‌ترین تهدید امنیت ملی می‌داند، در قالب طرح کمربند و جاده در منطقه را به‌دقت پایش کند و نسبت به پروژه‌های زیرساختی که ممکن است پیامدهای امنیتی منفی برای حضور ایالات متحده در منطقه داشته باشند هوشیار باشد. این امر زمانی اهمیت دوچندان می‌یابد که رشد و گسترش حیطه نفوذ چین در کنار همکاری و لو تاکتیکی با روسیه جایگاه تک‌قطبی ایالات متحده را به‌عنوان قدرت هژمونیک به خطر اندازد.

References

- Arghavani Pirsalami, F. (2019), Explanation of China's Regional Balancing Policy in the Middle East, *world politics journal*, Volume 8, Issue 2, Pages 139-176 (in Persian).
- Auten, Brian J. (2008). *Carter's Conversion: The Hardening of American Defense Policy. United States*. Columbia: University of Missouri Press.
- Brown, Kevin & shoham, Yoav (2008). *Essentials of Game Theory*. Publication in the Morgan and Claypool Publishers.
- Burchill, S. (2014). *Theories of international relations*, translated by Moshirzadeh, H. Talebi, A. Mizan legal foundation, tehran (in Persian).
- chang, Gordon. (2020). *China In The Mediterranean*. available at: <https://www.hoover.org/research/china-mediterranean>.
- Efron, shira. (2020). Chinese Investment in Israeli Technology and Infrastructure. *RAND*

- Cooperation. Calif.
- Eran, oded. (2019) Israel, The United States, China, and India: Partnerships with Conflicting Interests Israel China Relation: opportunities and challenges. *INSS*.
- estrin, daniel. (2019). *There's A Growing Sore Spot In Israeli-U.S. Relations: China*. available at: <https://www.npr.org/2019/09/11/757290503/theres-a-growing-sore-spot-in-israeli-u-s-relations-china>
- Evron,yoram. (2017). Chinas Diplomatic Initiatives in the Middle East: The Quest for a Qreat-Power Role in the Region, *Article in International Relation*. University of Haifa.
- Gilsinan, Kathy. (2019). *The U.S. Is Worried About China's Investments—This Time in Israel*. available at: <https://www.theatlantic.com/politics/archive/2019/07/us-concerned-about-chinese-investments-israel/593794>.
- Haywood, A. (2013), *Politics*, translated by Alam,A,ney publication,Tehran,(in Persian).
- Jervis, Robert (1988). Realism, Game Theory and Cooperation. *World Politic*. Cambridge uni.
- Kaveh,A & Mohammadi,T.(2018), India-China Relations: From Economic Cooperation to Strategic Competition,*journal of foreign policy*, 32(1),p.p163-196.(in persian).
- Ku, Mercy (2018). *Israel China Relations: Innovation, Infrastructure, Investment*. available at: <https://thediplomat.com/2018/07/israel-china-relations-innovation-infrastructure-investment>.
- Kumaraswamy,p.r.(2013),China, Israel and the US: The Problematic Triangle, China Report, vol. 49, issue 1
- lappin, Yaakov. (2019). *Testing U.S.Israel Alliance: Chinese and Haifa's Port*. Jwish Policy Center. available at: <https://www.jewishpolicycenter.org/2019/10/10/testing-u-s-israel-alliance-chinese-and-haifas-port>.
- levine, Nathan. (2019). China's Vision of Victory, July 15, 2019 Topic. *Security Region: Asia Tags*. ChinaXi Jinping War Communism Military.
- Lons, Camille et al. (2019). China's Great Game in the Middle East. *European Council on Foreign Relations*.
- Mitzen, Jennifer (2006). Ontological Security in World Politics. *Ohio State University, USA*.
- novak, jake. (Aug 29 2019). *Israel Will soon have to Vhoose between China and the US*. available at: <https://www.cnbc.com/2019/08/29/israel-will-soon-have-to-choose-between-china-and-the-us.html>
- Orion, assef & Gilia Lavi. (2019). *Israel China Relation:Opportunities And Callenges*. Institute for National Security Studies. Memorandum no.194.august.
- Pollack, janathan. (2014), *China, Israel and the U.S. Foreign Policy*. brookings.
- Schwartz,felica. (2019). *Chinese Investment in Israel Raises Security Fears*. available at: <https://www.wsj.com/articles/chinese-investment-in-israel-raises-security-fears-11549881000>.
- Segev, Hiddai (2018). *Sino-Israeli Security Relations: In America's Shadow*. available at: <https://www.mei.edu/publications/sino-israeli-security-relations-americas-shadow>
- Shai, Aron (2014). China and Israel Relations and Future Prospects. *ASPJ Africa & Francophonie*.
- Shariatinia, M. (2015). Zionist regime(Israel) military interactions with Russia, India, China,*journal of foreign relations*,7(2),p.p,101-134.(in Persian).

- Sheykholeslami,m,(2020), The Importance and Position of Superior Technology (High-tech) in China's Foreign Policy Strategy towards Israel,research letter of international relations journal, V.12,N.48,P.p93-128(in persian).
- Simbar, Reza (2016) Iran Nuclear Security Dilemma From The Perspective Of Neo-Realism, *STUDIES OF INTERNATIONAL RELATIONS JOURNAL (POLITICAL SCIENCE AND INTERNATIONAL RELATIONS JOURNAL)*,WINTER 2017 , Volume 9 , Number 36; Page(s) 87 To 106(in persian).
- Taherkhani,S.(2011),An Introduction to Game Theory,*journal of foreign policy*,25(1), p.p,219-242(in Persian).
- Tang, Shiping (2009). *Security Studies*. Taylor & Francis Group, The Security Dilemma: A Conceptual Analysis.
- TAŞCI, Deniz (2020). Game Theory: Importance, Applications and Contributions. *Hacettepe University Faculty of Economics and Administrative Sciences*.
- Wormuth,ch.(2019) ,*Russia and China in the Middle East: Implications for the United States in an Era of Strategic Competition*,Rand foundation,translated by Batoii,A, Report Code: 98-128.(in persian).
- Yellinek, Roie (2016). China's New Position on the Middle East. *BESA Center Perspectives*.

نوع مقاله: پژوهشی

رویکرد چین به نهادهای بین المللی

افشین شامیری شکفتی^۱، زینب فرهادی^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۱۲/۰۸ تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

چکیده

در طول چند دهه اخیر، چین برای تکمیل قدرت همه جانبه خود، بر منابع پر شمار قدرت، به ویژه منابع جدید آن متمرکز شده است؛ از این رو، نهادهای بین المللی برای این کشور در سطح منطقه ای و بین المللی اهمیت فزاینده ای پیدا کرده اند. پرسشی که در این پژوهش در پی پاسخ گویی به آن هستیم، این است که «چرا چین، مشارکت خود را در نهادهای بین المللی افزایش داده و در صدد خلق نهادهای جدید، به ویژه نهادهای اقتصادی و مالی است؟» در پاسخ به این پرسش، فرضیه پژوهش حاضر، مبتنی بر این گزاره است که «چینی ها برای تغییر و تقویت جایگاه بین المللی خود از یک سو و تغییر در ترتیبات امنیتی و اقتصادی جهانی از سوی دیگر، با رویکردی غیرتهاجمی و مسالمت آمیز اقدام به مشارکت در نهادهای بین المللی و در برخی موارد، اقدام به خلق نهادهای منطقه ای و بین المللی (مانند سازمان همکاری شانگهای، بریکس، و بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی) کرده اند». این رویکرد که برآمده از غلبه رویکرد عمل گرایانه در سیاست خارجی چین است، سه مرحله امتناع، مشارکت، و نهاده سازی در عرصه بین المللی را دربر می گیرد. روش به کاررفته در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است که با استفاده از منابع کتابخانه ای و اینترنتی انجام شده است.

واژگان کلیدی: چین، نهادگرایی، عمل گرایی، مشارکت، نهاده سازی بین المللی

۱. دانش آموخته دکترای روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران afshinshamiri@gmail.com

۲. دانش آموخته دکترای روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده

مسئول) Farhadizeynab02@gmail.com

China's Approach to International Institutions

Afshin Shamiri Shekofti¹, Zeynab Farhadi²

Over the past few decades, China has concentrated on numerous resources, especially new power resources, to complete its all-aspects power. This research investigates the different reason for China's increasing participation in international institutions as well as creating new economic and financial institutions. Findings show that China has taken a non-aggressive and peaceful approach to participating in international institutions and in some cases creates regional and international institutions (such as Shanghai Cooperation Organization, BRICS, and the Asian Infrastructure Investment Bank) in order to change and strengthen its international position, and to change global security and economic arrangements. This approach, which stems from the dominance of the pragmatic approach in Chinese foreign policy, includes three stages of refusal, participation, and institutionalization in the international arena. The method of this research is a descriptive-analytical method.

Keywords: China, Institutionalization, Partnership, Pragmatism, International Institutionalization

1. Ph. D in International Relations, Department of International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

2. (Corresponding Author) Ph. D in International Relations, Department of International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Farhadizeynab02@gmail.com)

مقدمه

در دنیای امروز، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، نقش بسیار برجسته‌ای در نظم بین‌المللی ایفا می‌کنند و بر روابط و تعاملات اجتماعی بین‌المللی بسیار تأثیر گذارند؛ به گونه‌ای که همراهی کردن و مشارکت در این نوع نهادها یا به‌چالش کشیدن آن‌ها و تعارض با مواضع، قوانین، و مقررات آن‌ها می‌تواند سرانجام بسیار متفاوتی برای کنشگران بین‌المللی به همراه داشته باشد.

هزاران سازمان بین‌المللی در جهان شکل گرفته‌اند که هریک با کارکرد و نقش متفاوت در حوزه‌های خاص به نزدیک شدن دولت‌ها به انتظارات و خواسته‌هایشان در همان زمینه کمک می‌کنند. گستردگی این سازمان‌ها و نهادها در عصر حاضر، حکایت از شکل‌گیری نوعی نظم ویژه با روابط و تعاملات ویژه‌ای دارد که رفتار دولت‌ها را در زمینه‌های مختلف شکل می‌دهد.

بررسی سیاست خارجی چین در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که به دلایل داخلی و خارجی پرشمار، رویکرد این کشور به قدرت و امنیت و همچنین، مؤلفه‌های آن‌ها با گذشته متفاوت است و این کشور تنها در پی رشد و توسعه اقتصادی یا به بیان روشن‌تر، مؤلفه‌های اقتصادی قدرت نیست، بلکه قدرت آن در همه زمینه‌ها در حال افزایش است. یکی از عرصه‌هایی که در شرایط حاضر به شدت مورد تأکید سیاست‌گذاران این کشور است، ایفای نقش پررنگ در نهادهای بین‌المللی است. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی برای جامعه چین، یکی از مؤلفه‌های اصلی هماهنگی این کشور با دنیای بیرون از خود به‌شمار می‌آیند. از این دیدگاه، وجود همین نهادها در حوزه‌های گوناگون و مشارکت روزافزون این کشور در آن‌ها است که همراهی و هماهنگی چین با جامعه جهانی را امکان‌پذیر می‌کند. از نگاه رهبران چین، به‌ویژه دنگ شیائوپینگ و جانشینانش، حضور فعال چین در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، بخشی از مسیر رشد این کشور و همچنین، راهی برای تغییر جایگاه آن در عرصه بین‌الملل به‌شمار می‌آید. رویکرد چین در مورد نهادهای بین‌المللی، تنها به مشارکت در این نهادها خلاصه نشده و در سال‌های اخیر، به‌ویژه در دوران شی جین‌پینگ، اقدام به طرح نهادهای جدید کرده است.

ایجاد یا همکاری در ایجاد برخی از سازمان‌های موازی با نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی (مانند بریکس و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی) پرسش‌های زیادی را برای تحلیل‌گران این حوزه درباره هدف و دلیل رفتار چین در این زمینه ایجاد می‌کند. این نهادها چه هستند و هدف چین از ایجاد آن‌ها چیست. به بیان روشن‌تر، چه برداشت‌هایی می‌توان از ایجاد یا همکاری در ایجاد نهادهای موازی در امور بین‌الملل داشت؟ پاسخ این پرسش‌ها کمک می‌کند تا درک عمیق‌تری از علت رفتار این کشور در

امور بین‌المللی داشته باشیم.

در این نوشتار، با کمک چارچوب نظری نهادگرایی، در پی توضیح نحوه تعامل چین با نهادهای بین‌المللی و چرایی تمایل این کشور به مشارکت در نهادها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌ایم. پرسشی که در این پژوهش بررسی می‌شود این است که «چرا چین، مشارکت خود را در نهادهای بین‌المللی افزایش داده و در پی بنا نهادن نهادهای جدید، به‌ویژه نهادهای اقتصادی و مالی است؟» در پاسخ به این پرسش، فرضیه پژوهش مبتنی بر این گزاره است که «چینی‌ها برای تغییر و تقویت جایگاه بین‌المللی خود از یک سو و تغییر در ترتیبات امنیتی و اقتصادی جهانی از سوی دیگر، با رویکردی غیرتهاجمی و مسالمت‌آمیز اقدام به مشارکت در نهادهای بین‌المللی یا در برخی موارد، اقدام به ایجاد نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی (مانند شانگهای، بریکس، و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی) کرده‌اند. این رویکرد که برآمده از غلبه رویکرد عمل‌گرایی در سیاست خارجی چین است، سه مرحله امتناع، مشارکت، و نهادهای بین‌المللی را دربر می‌گیرد.

روش پژوهش حاضر نیز با توجه به ماهیت نظری آن، توصیفی-تحلیلی بوده و ابزار گردآوری داده‌های آن نیز کتابخانه‌ای و اینترنتی است. سازمان‌دهی پژوهش پیش‌رو این گونه خواهد بود که ابتدا ادبیات و آثار نگاشته‌شده در این حوزه بررسی و نقد می‌شوند. در بخش دوم، چارچوب نظری پژوهش، یعنی «نهادگرایی»، تشریح می‌شود. در بخش سوم، بحث عمل‌گرایی در سیاست‌های چین بررسی خواهد شد. بخش چهارم، به یافته‌های پژوهش اختصاص دارد. در این بخش سه رویکرد چین به نهادهای بین‌المللی، یعنی امتناع، مشارکت در نهادهای بین‌المللی، و نهادهای، واکاوی می‌شود. بخش پایانی این مقاله به نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

۱. پیشینه پژوهش

با افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی چین در سال‌های اخیر، رویکرد این کشور در مورد نهادهای بین‌المللی به یکی از موضوع‌های جالب توجه در میان پژوهشگران روابط بین‌الملل تبدیل شده است. این مسئله، به‌ویژه با تمرکز چین بر ایجاد نهادهای و تلاش برای خلق یک رویه بین‌المللی در دوره شی جین‌پینگ، سبب شده است که بسیاری از پژوهش‌ها بر این موضوع تأکید داشته باشند و نقطه شروع خود را فعالیت چین برای کنترل هرچه بیشتر بر قوانین و هنجارهای بین‌المللی قرار دهند. پژوهش‌های فراوانی درباره ارتباط و پیوند چین با نهادهای بین‌المللی انجام شده است که هریک در پی پاسخ به پرسشی

در این باره بوده‌اند؛ به‌عنوان مثال، برخی از پژوهش‌ها به این موضوع پرداخته‌اند که نحوه مشارکت این کشور در نظم بین‌المللی چگونه است؟ آیا این کشور سعی دارد بیشتر در نهادهای اقتصادی بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول مشارکت کند یا تلاش می‌کند برای کنترل بیشتر بر قوانین و هنجارها، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نوینی را ایجاد کند (Ikenberry, G. J. & Lim, 2017). در ادامه برخی از این آثار بررسی شده‌اند:

محسن شریعتی‌نیا در مقاله‌ای با عنوان «اهداف و منافع چین در سازمان همکاری شانگهای» (۱۳۹۰) این موضوع را بررسی کرده است که ضرورت توسعه اقتصادی و ایجاد محیط امنیتی باثبات در حوزه‌های پیرامونی و بین‌المللی، مقامات چینی را به‌سوی تنظیم سند مواضع چین درباره مفهوم نوین امنیت در میانه دهه ۱۹۹۰ سوق داد که تقویت سازمان‌ها و سازوکارهای منطقه‌ای از جمله مهم‌ترین نکات سند یادشده به‌شمار می‌آیند. نقش چین در سازمان همکاری شانگهای، به‌عنوان یکی دیگر از سازمان‌های مهم آسیایی، نیز به‌طور کلی از همین قواعد (مفهوم نوین امنیت) پیروی می‌کند؛ اگرچه حضور و نفوذ این کشور در آن بسیار پررنگ‌تر است. شکل‌دهی و تقویت رفتار چین در مورد سازمان همکاری شانگهای از قواعد کلی حاکم بر راهبرد کلان این کشور و نیز اهداف بنیادین دیپلماسی امنیتی آن مستثنا نیست؛ به‌این‌معنا که جذب منابع بین‌المللی لازم برای پیشبرد توسعه اقتصادی، ثبات در محیط امنیتی، گسترش نفوذ به‌عنوان یک قدرت بزرگ، جذب بخشی از منابع بین‌المللی لازم برای پیشبرد توسعه، و نیز کسب بازارهای جدید، اهداف اصلی چین از پی‌ریزی و حضور فعال در این سازمان به‌شمار می‌آیند.

معصومه رادگودرزی و عسگر صفری در مقاله‌ای با عنوان «نهادسازی منطقه‌ای چین و آینده نظم بین‌المللی لیبرال: مطالعه موردی آسیای مرکزی» (۱۳۹۸)، تلاش کرده‌اند به این پرسش پاسخ دهند که «چین چه نگاهی به نظم بین‌المللی لیبرال دارد و اقدامات این کشور در زمینه نهادسازی منطقه‌ای را باید چگونه تفسیر کرد؟» در پاسخ به این پرسش، نگارندگان بر این نظر بوده‌اند که با وجود گسترش تنش میان چین و غرب، نگاه چین به نظم لیبرالی، نگاهی اصلاح‌گرا است و نهادسازی منطقه‌ای چین، از جمله در آسیای مرکزی، در غالب ابتکارهایی چون «یک کمربند، یک جاده» نیز از این منظر قابل تفسیر است.

محمود واعظی در مقاله‌ای با عنوان «اهداف و منافع چین و روسیه در سازمان شانگهای» (۱۳۸۴)، با رویکردی توصیفی-تحلیلی، نقش، اهداف، و منافع دو کشور چین و روسیه در سازمان همکاری شانگهای را در سه سطح سیاسی، دفاعی-امنیتی، و اقتصادی بررسی کرده است تا درک بهتر و جامع‌تری از تحولات این سازمان منطقه‌ای نوظهور در نظام بین‌الملل و نیز حوزه ژئوپلیتیک اوراسیا به‌دست آورد.

محمدرضا دهشیری و زهرا بهرامی در مقاله‌ای با عنوان «نگاه استراتژیک چین به بریکس» (۱۳۹۳)، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بوده‌اند که «نگاه استراتژیک چین به بریکس چگونه قابل تبیین است؟» در پاسخ به این پرسش، این فرضیه مطرح شده است که «چین در چارچوب نهادگرایی نئولیبرال درصدد است که در دوران گذار، از رهگذر تقویت همکاری‌های اقتصادی و سیاسی در قالب نهادهای گوناگون از جمله بریکس، زمینه‌ساز ایجاد یک نظام چندجانبه متعادل شود».

سعید میرترابی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «ابتکار چندجانبه‌گرایی مالی و چالش نظم مالی بین‌المللی» (۱۳۹۹) در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بوده‌اند که پس از بحران مالی ۲۰۰۸، چندجانبه‌گرایی مالی چین چگونه نظم مالی بین‌المللی را به چالش کشیده است؟ در پاسخ، نویسندگان این فرضیه را مطرح کرده‌اند که «پس از بحران مالی ۲۰۰۸، چین با انتشار ایده چندجانبه‌گرایی مالی به بیرون، بلوک تاریخی جدیدی موازی با نظم مالی بین‌الملل ایجاد کرده و از این طریق، موقعیت هژمونیک نظم مالی موجود را به چالش کشیده است». یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، چین با هنجارسازی و انتشار ایده‌های چینی و از طریق بانک آسیایی زیرساخت، رویه وام‌های بدون شرط، صندوق مالی و ذخیره بریکس، و همکاری مالی و پولی با کشورهای دیگر در چارچوب طرح بازسازی جاده ابریشم تلاش کرده است نوعی دید از چندجانبه‌گرایی مالی را خارج از نهادهایی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سازمان‌دهی، و پیکربندی جدیدی را در ساختار تاریخی نظم نهادی بین‌الملل ایجاد کند.

مرور آثار نوشته‌شده درباره چین و نهادهای بین‌المللی، حکایت از این دارد که هریک از این آثار، نقش چین را در یک سازمان خاص یا اهداف این کشور را از شکل‌دهی به یک نهاد خاص بررسی کرده‌اند. برخی از این آثار، ابعاد ویژه‌ای از حضور چین در نهادهای بین‌المللی (مانند ابعاد مالی و اقتصادی) را واکاوی کرده‌اند و برخی نیز تنها به نقش چین در نهادهای منطقه‌ای و آن‌هم در یک منطقه خاص بسنده کرده‌اند و درنهایت، نگاه چین به نهادهای بین‌المللی از منظر رقابت با نظم لیبرال موجود و نهادهای آن‌ها تشریح شده است. بدیهی است که نگاه تک‌بعدی یا تک‌علتی به پدیده‌های علوم انسانی، شناخت جامعی به مخاطب منتقل نمی‌کند. با در نظر داشتن این نکات می‌توان دریافت که نوعی خلأ پژوهشی درباره نوع نگاه چین به نهادهای بین‌المللی وجود دارد. در همین راستا، پژوهش پیش‌رو با نگاهی تاریخی و با کاربرست روش توصیفی-تحلیلی، مسیر پیموده‌شده از سوی چین در رابطه با نهادهای بین‌المللی (از امتناع تا پذیرش و مشارکت و سرانجام، خلق نهادهای جدید) را تشریح می‌کند. بر این اساس، نوآوری مقاله حاضر، ارائه نگاهی جامع از رویکردهای چین به نهادهای بین‌المللی و درعین حال، واکاوی علل و چرایی کاربرست این رویکردها است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

رژیم‌ها، یک‌سری از اصول، قواعد، هنجارها، و رویه‌های بین‌المللی هستند که انتظارات بازیگران در چارچوب آن‌ها با یکدیگر پیوند می‌خورد و رفتار کنشگران را تنظیم کرده و به آن معنا و مفهوم می‌دهند. در چارچوب این رژیم‌ها، نهادهایی شکل می‌گیرند که کارکردهای متفاوتی دارند و در حوزه‌های ویژه‌ای، رفتار کنشگران را شکل می‌دهند. این نهادها، محصول نوع روابط و تعاملات خاصی هستند که بر جامعه بین‌المللی حاکم است؛ به عنوان مثال، سازمان ملل خود، در حال حاضر یک نهاد بین‌المللی به‌شمار می‌آید که رفتار دولت‌ها را در حوزه‌های گوناگون، تنظیم می‌کند و به آن معنا و مفهوم می‌بخشد (Ghasemi, 2014: 18-19).

درواقع، نهادها، مجموعه‌ای از قواعد به‌هم‌پیوسته و مرتبط هستند که رفتار ویژه‌ای را توصیه نموده، فعالیت و اقدام را مقید و محدود کرده، و به انتظارات کشورها شکل می‌بخشند. نهادهای بین‌المللی از طریق اطلاع‌رسانی به کشورها، امکان چانه‌زنی و مذاکره را فراهم می‌کنند و بر رفتار و اعمال کشورها تأثیر می‌گذارند (Griffiths, 2014). نهادهای بین‌المللی بر منابع قدرت کشورهای عضو تأثیر می‌گذارند و برای کشورهایی که سیاست‌هایشان با قواعد و مقررات آن‌ها سازگاری دارد، به عنوان یک منبع قدرت و نفوذ عمل می‌کنند. آن‌ها برای برخی کشورهای عضو، یک منبع قدرت مهم به‌شمار می‌آیند و از طریق تأثیرگذاری بر انگیزه‌های گوناگون و متنوع کشورها، بر رفتار و اعمال آن‌ها تأثیر می‌گذارند (Sorenson & Jackson, 2013: 153).

نولیرال‌ها بر این نظرند که نهادهای بین‌المللی از طریق ارائه اطلاعات و امکان‌پذیر کردن شفافیت، زمینه گردهم آمدن کشورهای مختلف، پیرامون یک موضوع خاص را فراهم می‌کند و هزینه مبادله و تعامل را نیز کاهش می‌دهند. همچنین، نهادها با ارائه اطلاعات و شفافیت، سطح فریب‌کاری را در بین اعضا کاهش می‌دهند. درواقع، شکل‌گیری فهم مشترک پیرامون موضوعی خاص کمک می‌کند که دولت‌ها، خواسته‌ها و اولویت‌های خود را بهتر و کم‌هزینه‌تر تأمین کنند (Moshirzadeh, 2009: 349-350). افزون‌براین، نزدیک بودن خواسته‌ها و اولویت‌های کشورها به ترجیحات و قواعد بین‌المللی می‌تواند هزینه تأمین منافع ملی را کاهش دهد (Daheshyar, 2006: 67).

امروزه، صرف‌نظر از همه این مباحث و چیستی و چگونگی نهادها، آن‌ها یکی از مؤلفه‌های مهم قدرت در عصر حاضر به‌شمار می‌آیند که بسیاری از دولت‌ها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، منافع و اهداف خود را از طریق آن‌ها پیگیری می‌کنند. بارت و دووال در مقاله‌ای با عنوان «قدرت در روابط بین‌الملل»، اشاره می‌کنند که این نوع قدرت، یعنی قدرت نهادی، برخلاف قدرت اجباری که بازیگر، کنترل مستقیم و

بی‌واسطه‌ای بر شرایط و رفتار بازیگران دیگر دارد، به گونه‌ای غیرمستقیم شرایط سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی را به کنترل خود درمی‌آورد. درواقع، دولت‌ها از طریق این نهادها که در قالب اصول، هنجارها، رویه‌ها، و قوانین مطرح می‌شوند، رفتار بازیگران دیگر را هدایت و کنترل کرده و در بسیاری از موارد، سبب ایجاد شرایطی می‌شوند که خودبه‌خود، به تنظیم رفتار دیگران می‌انجامد و انتخاب آینده بازیگران را شکل می‌دهد. درواقع، در این نوع قدرت، دولت‌ها از دل رویه‌ها و روابط نهادینه‌شده بین‌المللی، در پی اهداف خود هستند (Barnett and Duvall, 2005: 51-52).

یکی از ویژگی‌های مهم این نوع قدرت که سبب شده است تا دولت‌ها در پیگیری خواسته‌ها و اولویت‌های خود به آن متوسل شوند، اعمال مسالمت‌آمیز این نوع قدرت است که سبب می‌شود که مقاومت در برابر اعمال‌کننده قدرت، بسیار کمتر باشد (Schechter, 1999: 26). البته گفتنی است که سهم دولت‌ها در این نوع قدرت نیز به گونه‌ای مساوی توزیع نشده است. معمولاً دولت‌هایی که در نهادهای بین‌المللی دست بالا را دارند یا در ایجاد این نوع نهادها از سهم بیشتری برخوردارند، بیشتر می‌توانند رفتار و شرایط کنشگران دیگر را کنترل کنند. بازیگرانی که در فرایند تصمیم‌سازی نهادهای بین‌المللی قرار می‌گیرند و از قدرت بیشتری برای تهیه و تدوین دستورکارها در چنین نهادهایی برخوردارند، معمولاً از طریق آن‌ها، جریان‌ها و نوسانات بین‌المللی را کنترل می‌کنند. بازیگران کلیدی نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند تا با سهم شدن و مشارکت در تدوین دستورکار سازمان‌های بین‌المللی، جریانات سیاسی، مالی، و اقتصادی جهانی را تحت نظارت و کنترل خود درآورند و ازاین طریق، کنترل کنشگران پرشمار دولتی و غیردولتی را به‌دست گیرند (Barnett and Duvall, 2005: 53).

برخی از تحلیل‌گران نئولیبرال بر این نظرند که نهادها در کنار کارکردهایی مانند ارائه اطلاعات، شفافیت، کاهش هزینه‌های تبادلات، کاهش فریب کاری، و افزایش همکاری بین‌المللی، چارچوبی هستند که کشورها می‌توانند از طریق آن‌ها بخش عمده‌ای از منافع اقتصادی و سیاسی خود را دنبال کنند (Moshirzadeh, 2009: 71)؛ ازاین‌رو، برخی از کشورها، چندجانبه‌گرایی را در کنار دیپلماسی دوجانبه دنبال می‌کنند. رابرت کوهن در تعریف چندجانبه‌گرایی آن را عمل تطبیق و هماهنگی سیاست ملی سه یا چند کشور با ترتیبات موقت یا به‌وسیله نهادهای بین‌المللی تعریف می‌کند (Keohane, 1984: 27). برپایه این تعریف، چندجانبه‌گرایی یا در قالب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی شکل می‌گیرد و دولت‌ها در چارچوب این سازمان‌ها اقدام به هماهنگی با هم می‌کنند یا در قالب همکاری و هماهنگی بین چند کشور بر سر موضوعی خاص خارج از سازمان‌ها، ایجاد می‌شود (Schechter, 1999: 26).

گاهی نهادها پیرامون یک مسئله اقتصادی شکل می‌گیرند؛ یعنی یک یا چند مؤلفه اقتصادی در سطح خرد یا کلان، زمینه شکل‌گیری یک نهاد چندجانبه را فراهم می‌کند (Griffiths, 2014)؛ به‌عنوان نمونه، آسه‌آن، سازمان اقتصادی در شرق آسیا، در راستای تسهیل روند تجاری و حل و فصل مسائل اقتصادی در بین کشورهای منطقه عمل می‌کند. در ابتدا، کشوری مانند چین به‌دیده تردید به آن می‌نگریست؛ زیرا، تصور می‌کرد که این سازمان و اتحادیه‌های منطقه‌ای دیگر به‌منظور مهار قدرت چین ایجاد شده‌اند؛ اما سرانجام، چین از سازوکار آسه‌آن به‌علاوه ۳ یا آسه‌آن به‌علاوه ۱ که توانست بسیاری از مشکلات تجاری و اقتصادی و مسائل سیاسی و امنیتی دیگر را حل و فصل کند، حمایت کرد (Hamanaka, 2014: 11-12).

گاهی، نهادها پیرامون مسائل امنیتی و ترتیبات چندجانبه ایجاد می‌شوند؛ به‌این‌معنا که کشورها در پی حل و فصل مسائل و چالش‌های امنیتی خود در چارچوب سازوکارهای چندجانبه هستند (Griffiths, 2014)؛ به‌عنوان مثال، سازمان شانگهای، نمونه آشکاری از یک نهاد چندجانبه است که کشورهای عضو تلاش می‌کنند، چالش‌های امنیتی و اختلافات مرزی خود را از طریق آن حل و فصل کنند. چین نیز یکی از اعضای اصلی این سازمان است که در کنار اهداف سیاسی و اقتصادی، در پی اهداف امنیتی پرشماری در چارچوب سازوکار شانگهای است.

درمجموع، نهادهای بین‌المللی، افزون‌بر ایجاد محدودیت برای بسیاری از کشورها در عرصه بین‌المللی، می‌توانند رفتار دولت‌ها یا بازیگران دیگر را نیز هدایت و تنظیم کنند. یکی از کارکردهای مثبت این نهادها، این است که پیامدها و هزینه‌های پیش‌بینی‌ناپذیر را کاهش داده و سبب می‌شوند که فضا برای حل مشکلات دسته‌جمعی باز شود.

۳. از ایدئولوژی گرایی تا عمل‌گرایی؛ درآمدی بر دگرگونی‌های راهبردی در سیاست چین

پیش از تشریح یافته‌های پژوهش لازم است که نگاه کوتاهی به تغییر پارادایمی در سیاست خارجی چین، از ایدئولوژی گرایی دوران مائو به عمل‌گرایی اقتصادی دوران دنگ، داشته باشیم؛ این مقدمه به فهم بهتر نگاه چین به نهادهای بین‌المللی کمک می‌کند.

راهبرد غالب نسل نخست رهبران چین (دوران مائو) تا حد زیادی تحت تأثیر مسائل و ملاحظات ایدئولوژیک بود (Hindiani & Afshari Aqdam, 2020: 94). در این دوران، راهبرد توسعه اقتصادی بیشتر متکی به خوداتکایی بود و دولت، نقش پررنگی در فرایندهای اقتصادی کشور ایفا می‌کرد. به‌مرور زمان، رهبران چین دریافتند که روش‌های سنتی، کارآمدی لازم را ندارند؛ بنابراین، باید سیاست‌های نوینی

اتخاذ کنند (Shirkhani & Mehdizadeh, 2008: 204). با روی کار آمدن نسل دوم رهبران (دنگ شیائوپینگ) در چین، شاهد تغییر بنیادین شیوه‌های مدیریت مسائل اقتصادی و سیاسی کشور هستیم. اگر نسل نخست (مائو) را یک نسل ایدئولوژیک بدانیم، از نسل دوم به این سو، عمل‌گرا و واقع‌گرا به شمار می‌آیند (Soltani & Solaymani, 2014: 5) و راهبرد عمل‌گرایی اقتصادی، جایگزین ملاحظات ایدئولوژیک می‌شود (Jozani Kohan & Jozani Kohan, 2019: 4). با روی کار آمدن دنگ، بسیاری از اصول و دیدگاه‌های مائو تا مدتی به تعویق افتاد و سیاست‌های جدیدی مطرح و عملیاتی شد (Shirkhani & Mehdizadeh, 2008: 208). دنگ، در رویارویی با واقعیت‌های ملی و بین‌المللی و با توجه به نیازهای چین، با ایجاد نظام توسعه‌ای در این کشور، تحول بزرگی در نظام مدیریتی و رهبری این کشور ایجاد کرد (Soltani & Solaymani, 2014: 5). به نظر بسیاری، سیاستی که از دوران دنگ شیائوپینگ آغاز شد، مشابه روند پیموده‌شده توسط قدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده آمریکا بود (Jozani Kohan & Jozani Kohan, 2019: 4).

مهم‌ترین تحول روی‌داده در دوران دنگ، جابه‌جایی اولویت‌های این کشور و حرکت به سوی سیاست‌گذاری عمل‌گرایانه در سیاست خارجی بود. درحالی‌که در دوران گذشته، مسائل راهبردی و ایدئولوژیک تعیین‌کننده نوع سیاست‌های حاکم بر حوزه داخلی و خارجی چین بودند، در دوره بعدی، مسائل اقتصادی و نوسازی، به عنوان نخستین اولویت‌های کشور تعیین شدند و برخلاف دوره پیش، توسعه اقتصادی، و نه ایدئولوژی، بود که خط‌مشی‌های کشور را تعیین می‌کرد. نتیجه این فرایند، دور شدن سیاست‌گذاری از حالت رادیکال و ایدئولوژی‌محور و نزدیک شدن به یک الگوی عمل‌گرا و عقل‌محور بود (Shirkhani & Mehdizadeh, 2008: 208). در این دوران، مؤلفه‌هایی مانند عقلانیت اقتصادی، تقویت بخش خصوصی، استفاده از علوم و فنون غرب، گسترش روابط آشتی‌جویانه با غرب، افزایش انعطاف مدیران دولتی، و تأکید بیشتر بر بازارهای جهانی مورد توجه رهبران چین بود (Soltani & Solaymani, 2014: 7). مرور این مؤلفه‌ها، حکایت از غلبه سه عنصر عمل‌گرایی، عقلانیت، و واقع‌گرایی در سیاست‌گذاری اقتصادی و سیاسی چین دارد. در ادامه به مهم‌ترین شاخص‌های غلبه این سه عنصر بر سیاست‌های چین اشاره شده است.

پذیرش واقعیت‌های موجود و استفاده بیشینه از آن در راستای منافع خود، پذیرش نظم موجود بین‌المللی و تعامل با آن، واقعی و معقول بودن منافع و هزینه‌ها، تعیین و تعریف اهداف برپایه واقعیت‌های نظام بین‌المللی، اولویت یافتن توسعه اقتصادی بر ایدئولوژی، تقدم توسعه ملی و تأمین رفاه شهروندان بر

اهداف دیگر، توجه ویژه به دانشمندان و پژوهشگران داخلی و حمایت ویژه از تولید علم، محاسبه‌گری و عقلانیت در تعریف منافع و روابط با جهان خارج، درپیش گرفتن رفتارهای مختلف در سیاست خارجی برحسب ضرورت‌های عینی، گسترش و تعمیق هرچه بیشتر روابط با کشورها و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، ارائه تصویری مطلوب از چین به جهانیان، تلاش برای برقراری رابطه با همسایگان در قالب نظریه همسایه خوب، تلاش برای ایجاد ثبات در سیاست خارجی و پرهیز از تنش و تقابل با نظام بین‌الملل، پرهیز از ورود جدی به مناقشات و درگیری‌هایی که با منافع حیاتی کشور تقابل دارند، ادغام در اقتصاد جهانی و استفاده بیشینه از ظرفیت نهادهای بین‌المللی در راستای توسعه کشور، جلوگیری از تصمیم‌های شخصی و رادیکال، تأکید بر عمل‌گرایی، کم‌رنگ شدن دولت‌محوری، تلاش برای کسب بیشینه منافع ملی و اتکا به سیاست قدرت (Hindiani & Afshari Aqdam, 2020: 82-93).

۴. یافته‌های پژوهش

در این بخش، رویکرد چین در مورد نهادهای بین‌المللی بررسی شده است. در این فرایند طولانی، ابتدا چین، به‌این دلیل که نهادهای بین‌المللی در خدمت نظام سرمایه‌داری و کشورهای خاصی هستند، از ورود به آن‌ها سر باز زد؛ اما به‌مرور و با به‌قدرت رسیدن نسل‌های جدید و تسلط رویکرد عمل‌گرایی بر سیاست خارجی چین، فرایند مشارکت این کشور در سازمان‌های بین‌المللی آغاز شد و در پی آن، با قدرت‌یابی چین و تغییر جایگاه بین‌المللی این کشور، به‌نظر می‌رسد که روند نهادسازی منطقه‌ای و بین‌المللی آن برای گردهم آوردن کشورهای نوظهور و جنوب حول محور چین، آغاز شده است. در مجموع، این بخش، سه رویکرد امتناع، مشارکت، و نهادسازی در عرصه بین‌المللی را بررسی کرده است.

۴-۱. از امتناع تا مشارکت

با پیروزی کمونیست‌ها در چین، یک‌باره نگاه آن‌ها به نظم بین‌الملل و نهادهای آن متحول شد. در واقع، تسلط مارکسیست‌ها و نگاه ایدئولوژیک آن‌ها و تجربه‌های سخت تاریخی این کشور در تعامل با کشورهای غربی در قرون گذشته (عصر تحقیر)، سبب فراگیری نگرش بدبینانه و تهاجمی به نهادهای بین‌المللی در چین شد؛ از این‌رو، در دوران مائو تا اواخر دهه ۱۹۷۰، مخالفت‌های سرسختانه‌ای با سازمان‌های بین‌المللی بروز کرد (Xie, 2010: 85)؛ زیرا، از نگاه ایدئولوژیک مائو، این گونه نهادها، نمادی از فرهنگ و سیاست‌های سرمایه‌داری به‌شمار می‌آمدند که در خدمت حفظ و استمرار آن عمل می‌کردند؛

بنابراین، لازم بود که در کنار پرهیز از ورود چین به نظم غربی و نهادهای آن، مخالفت‌های سرسختانه‌ای به‌منظور برچیدن نظام سرمایه‌داری و نهادهای آن در راستای ایجاد عدالت در گستره جهانی صورت گیرد. در این دوره مخالفت‌ها با نظام سرمایه‌داری و نهادهای آن در چارچوب سیاست‌های ایدئولوژیک انجام می‌شد (Cheng & Zhan, 1999: 93-95).

چین در دوران مائو برای رسیدن به اهداف خود، معمولاً خارج از نظم موجود عمل می‌کرد و اهداف سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خود را با رویکردی مقابله‌جویانه و نگرشی بدبینانه به نظم موجود تعقیب می‌کرد. منطق تاریخی، شرایط بین‌المللی آن زمان، و همچنین، نگاه ایدئولوژیک آن‌ها سبب شده بود که مائو یک نگاه کاملاً سخت‌افزاری به دستیابی به قدرت و امنیت داشته باشد؛ زیرا، تجربه تلخ تاریخی چین در رویارویی با قدرت‌های غربی و رقم خوردن عصر تحقیر و همچنین، مؤلفه‌های ایدئولوژیک ناشی از انقلاب کمونیستی، مائو را ناگزیر کرده بود تا از این زاویه به مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی نگاه کند (Blight & Cheek, 2002: 37-34).

در مرحله دوم که از دهه ۱۹۸۰ شروع شد، رویکرد این کشور در مورد سازمان‌های بین‌المللی، محتاطانه‌تر از گذشته بود. در این دوره، چین عضوی از سازمان ملل بود؛ اما انتظارات این کشور از سازمان ملل و سازمان‌های مهم دیگر بسیار کم بود و حضور فعال و مؤثری در حفظ صلح و امنیت جهانی نداشت؛ هرچند نسبت به گذشته، تحولاتی در رویکرد آن به سازمان‌ها رخ داد؛ به‌عنوان مثال، در این دوره چین با سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی زیرمجموعه سازمان ملل، مانند یونیسف، یونسکو، برنامه توسعه ملل متحد، و... ارتباط برقرار کرد (Xie, 2010: 85-87).

شاید یکی از دلایل رفتار محتاطانه‌تر چین در برابر سازمان‌های بین‌المللی در این دوره، تیرگی روابط این کشور با اتحاد جماهیر شوروی و اختلاف منافع آن با منافع قطب دوم نظام بین‌الملل (شوروی) و همچنین، ورود این کشور به سازمان ملل باشد. در این دوره، به‌دلیل اختلافات چین و اتحاد جماهیر شوروی، گفت‌وگوهای دیپلماتیکی بین این کشور و ایالات متحده آمریکا در برخی حوزه‌ها آغاز شد. باوجود شروع ملاقات دیپلماتیک بین چین و آمریکا، در این دوره چین خود را در مقابل دو قطب امپریالیستی نظام بین‌الملل و رهبر کشورهای جهان سوم تصور می‌کرد، اما در برابر برخی نهادهای بین‌المللی، محتاطانه عمل می‌کرد (Kissinger, 2013).

در مرحله سوم، با روی کار آمدن دنگ از سال ۱۹۷۸ تا سال ۱۹۸۹ و اعلام سیاست درهای باز، نگاه‌ها به سازمان‌های بین‌المللی در همه عرصه‌ها، از جمله در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و...

تغییر کرد و چین با بسیاری از سازمان‌ها وارد ارتباط شد و فعالیت گسترده خود را در سازمان‌های مختلف شروع کرد (Xie, 2010: 87). با تسلط تدریجی رویکرد عمل‌گرایی بر سیاست خارجی چین، بسیاری از انگاره‌هایی که در چارچوب نظام ایدئولوژی مفروض گرفته می‌شد، کنار رفته و سیاست‌ها بر مبنای این شعار معروف دنگ که «حقیقت را می‌بایست در دل واقعیت‌ها جست‌وجو کرد»، تنظیم شد. به تبع حاکم شدن این نوع تفکر و جهان‌بینی، سیاست خارجی در عرصه‌های مختلف دگرگون شد و با برداشت سنتی از قدرت و نگاه بدبینانه به سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به شدت فاصله گرفت (Baum, 1996: 54).

در این مرحله، چینی‌ها به گونه‌ای فعالانه به سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی پیوستند و همکاری بسیار گسترده‌ای را با نهادهای بین‌المللی شروع کردند. دنگ شیائوپینگ در این زمان اعلام کرد که چین می‌بایست در سیاست خارجی خود تغییرات بنیادینی ایجاد کند و فعالیت و مشارکتی گسترده را با سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی شروع کند و در پاره‌ای از موارد که ضرورت ایجاب می‌کند، براساس اصول پنج‌گانه همزیستی مسالمت‌آمیز، به ایجاد یک‌سری سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در حوزه صلح و امنیت کمک کند (Xie, 2010: 87). از آنجا که سیاست درهای باز از نظر دنگ، مبتنی بر راهبرد توسعه اقتصادی بود، می‌بایست مسیر و راه‌های دستیابی به این اهداف در عرصه جهانی هموار شود. یکی از این راه‌ها، پیوستن به نهادهای اقتصادی-سیاسی و مشارکت فعالانه در این نهادها بود که در دهه ۱۹۸۰ انجام شد.

در مرحله چهارم که از سال ۱۹۹۰ شروع شد و تقریباً با روی کار آمدن جیانگ زمین هم‌زمان است، چین نه تنها مشارکت فعال خود را با سازمان‌ها و نهادها ادامه داد، بلکه همواره تلاش کرد تا نقش فعال‌تر و گسترده‌تری را در سازمان‌های بین‌المللی ایفا کند. در پی رشد اقتصادی این کشور، کم‌کم صدای تهدیدآمیز بودن رشد این کشور از طرف کشورهای غربی و کشورهای همسایه بلند شد. چینی‌ها در این دوره برای رفع و خنثی کردن این تصور، به رویکرد چندجانبه و دوجانبه روی آوردند (Hughes, 2005: 125-127). جیانگ زمین و هو جیتائو سازمان‌های بین‌المللی را یک فرصت به‌شمار آورده و آن‌ها را مسیری برای تثبیت و ارتقای جایگاه کشورشان در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی و زمینه‌ساز مشروعیت و وجهه بین‌المللی تلقی می‌کردند. چین در طول این دو دوره، در چارچوب سازمان‌های چندجانبه منطقه‌ای و بین‌المللی فعالیت می‌کرد تا به همسایگان خود بفهماند که راهبرد توسعه چین، یک راهبرد صلح‌آمیز است و قدرت این کشور یک قدرت موجه و مسئول در جهان به‌شمار می‌آید (Shamiri Shekofti et al., 2018: 44).

پذیرش اصل حاکمیت، قبول اصل عدم‌مداخله در امور کشورها، رویکرد مسالمت‌آمیز این کشور در روابط با کشورهای دیگر، و تضمین صلح و ثبات جهانی، خود حاکی از یک فهم بین‌ذهنی بین جامعه چین و دنیای بیرون از آن بود که همدیگر را تقویت کردند. پذیرش اصول و هنجارهای بین‌المللی و حرکت در چارچوب آن‌ها در چند دهه اخیر، شرایط را برای تأمین منافع چین، تغییر نگرش سیاست‌گذاران این کشور به دنیا، و اتخاذ رویکرد متناسب عمل‌گرایانه در این برهه زمانی فراهم کرده است. در همین راستا، رهبران چین برخلاف دوران گذشته سعی کرده‌اند تا در تعریف منافع ملی خود و مؤلفه‌های آن، ترجیحات نظام بین‌الملل را در نظر گرفته و تعارض بین اولویت‌های خود با دنیای بیرون را به کمترین میزان برسانند. تلاش گسترده این کشور برای سهم‌پذیری و پیوستن به یک دستورالعمل مشترک جهانی از طریق مشارکت در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و درپیش گرفتن یک دیپلماسی چندجانبه در سازمان‌های بین‌المللی، نمونه‌ای از فعالیت‌های رهبران چین برای ایجاد یک فهم مشترک با دنیای بیرون از خود به‌شمار می‌آید. درواقع، تغییر در سیاست خارجی و اعلان سیاست درهای باز و در پی آن، ارائه ایده جهان‌همانگ در زمان هو جیتائو، به نوعی پذیرش نظم جهانی و قواعد و رویه‌های حاکم بر آن است؛ قواعد و هنجارهایی که روزی نماد فرهنگ سرمایه‌داری انگاشته می‌شدند و سعی می‌شد که در راستای حفظ و استمرار نظام سرمایه‌داری تفسیر شوند، در این دوره پذیرفته شدند و تلاش شد تا با آن‌ها ارتباط برقرار شود (Shahandeh, 2004: 259-265).

در پژوهش‌هایی که چان^۱ در سال ۲۰۰۶ و کنت^۲ در سال ۲۰۰۷ درباره رویکرد چین به نظم بین‌المللی و نهادهای آن، از جمله هنجارها، رویه‌ها، و قواعد بین‌المللی، انجام داده‌اند، این نتیجه به‌دست آمده است که چین، همراهی نسبتاً خوبی با قوانین و قواعد بین‌المللی، به‌ویژه در حوزه امنیت بین‌المللی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل، داشته است. الگوی رفتاری چین در برابر عملیات حفظ صلح سازمان ملل، حکایت از این دارد که کمک‌های این کشور به عملیات یادشده ادامه خواهد یافت و روزبه‌روز روند روبه‌رشدی خواهد داشت؛ از همین رو، هو جیتائو، رئیس‌جمهور پیشین این کشور در بیانیه‌ای در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد، چین به‌عنوان یکی از اعضای اصلی نظام بین‌الملل، کمک شایانی به نظم و ثبات بین‌المللی خواهد کرد و حضور خود را در عملیات حفظ صلح سازمان ملل پررنگ‌تر می‌کند؛ به‌عنوان مثال، برپایه آمار دپارتمان عملیات

1. Chan

2. Kent

حفظ صلح سازمان ملل^۱، در پایان سال ۲۰۰۹، چین حدود ۲۱۲۳ نیرو به ۱۰ مأموریت حفظ صلح سازمان ملل روانه کرده است که در بین اعضای دائم شورای امنیت یکی از بالاترین آمارها به‌شمار می‌آید (Masuda, 2011: 3-4).

کینگ تو شی^۲ در این باره بر این نظر است که در فرایند روابط متقابل بین چین و نهادهای بین‌المللی، این تأثیر، یک تأثیر یک‌سویه نیست؛ یعنی تنها نهادها بر جامعه چین و دولت آن تأثیر نمی‌گذارند، بلکه رابطه بین آن‌ها، یک رابطه متقابل است؛ زیرا، در عین اینکه چین سعی کرده است خود را با نظم بین‌الملل و نهادهای آن تطبیق دهد و در پاره‌ای از موارد، اقدام به انجام برخی اصلاحات، به‌ویژه در حوزه تدوین و وضع قوانین خود، کرده است، اما در بسیاری از موارد، شاهد برخی مقاومت‌ها از سوی چینی‌ها هستیم که خواستار اصلاح و وضع قوانین جدید در حوزه‌های گوناگون بین‌المللی هستند. این گونه مقاومت‌ها بیشتر در حوزه نهادهای مالی و اقتصادی‌ای مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی رخ داده است. افزون‌براین، آن‌ها از طرفداران اصلاح ساختاری سازمان ملل و ارکان آن هستند. به‌نظر وی، چینی‌ها تنها دریافت‌کننده اصول و هنجارها در نظام بین‌الملل نیستند؛ بلکه خود در برخی زمینه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در هنجارسازی بین‌المللی دارند و سعی می‌کنند از این طریق، به اعمال قدرت و تأمین منافع دست بزنند. نمونه‌ای از مخالفت‌های چینی‌ها را می‌توان در مخالفت با مداخلات بشردوستانه در پایان جنگ سرد عنوان کرد (Shi, 2013: 442-443).

براین اساس، چینی‌ها تلاش می‌کنند، در برخی موارد، در راستای اصلاح قوانین و مقررات سازمان‌های بین‌المللی اقدام کنند، اما آن‌ها سعی می‌کنند این کار را در یک فضای مسالمت‌آمیز و از طریق ابزارهای صلح‌آمیز پیگیری کنند و همچنین، کوشیده‌اند تا از درون چارچوب و قواعد بازی، برای اصلاح قوانین اقدام کنند و از هرگونه فعالیتی که سبب ناامنی بین‌المللی می‌شود، کاملاً دوری کنند (Ikenberry & Lim, 2017: 12-13). چینی‌ها بیشتر از سازوکار نهادهای اقتصادی و مالی‌ای مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و ساختار تصمیم‌گیری این گونه نهادها ناخرسند بوده‌اند؛ از همین رو، برخی بر این نظرند که چین سعی دارد در حوزه اقتصادی و مالی، ابتکار عمل به‌خرج داده و نهادهای موازی با نهادهای بین‌المللی ایجاد کند.

1. DPKO

2. Mingtao Shi

۴-۲. چندجانبه‌گرایی و مشارکت در نهادهای بین‌المللی

چین در طول سال‌های اخیر، به‌ویژه در دوره شی جین‌پینگ، نقش برجسته‌ای در فرایند نهادهای بین‌المللی داشته است. رشد فزاینده این کشور در حوزه اقتصادی سبب شده است که چینی‌ها در راستای تکمیل فرایند قدرت‌یابی خود به ظرفیت‌های دیگری نیز توجه کنند. افزون‌براین، سیاست‌گذاران این کشور در پی تبدیل قدرت اقتصادی خود به قدرت سیاسی در گستره جهانی هستند؛ ازاین‌رو، نسل جدید رهبران چین، بر ایجاد و بهره‌گیری از نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی بسیار تأکید دارند. این گونه نهادها در شرایط حاضر می‌توانند آن‌ها را به هدف متعالی خود، یعنی رؤیای بزرگ چینی و تسخیر جایگاه مطلوب بین‌المللی نزدیک کنند (Shamiri Shekofti et al., 2018: 44). به‌همین دلیل، چین در دوران شی جین‌پینگ تلاش کرده است از سیاست انفعالی و کم‌هیاوه فاصله گرفته و در تجمیع کشورها پیرامون یک کانون چین‌محور اقدام کند.

به‌نظر می‌رسد، در دوره شی جین‌پینگ، نگاه انتقادی و اصلاحی چین به نظم جهانی، شدت بیشتری گرفته است. وی با اتخاذ رویکردی غیرتهاجمی و مسالمت‌آمیز در مورد برخی از نهادهای اقتصادی بین‌المللی، در راستای ساماندهی نهادهای جدیدی مانند بریکس و بانک زیرساخت آسیایی گام برداشته است تا ازاین طریق، نفوذ و گستره قدرت چین را در عرصه بین‌المللی تقویت، و سلطه قدرت هژمون را در عرصه‌های گوناگون بین‌المللی تضعیف کند (Biswas, 2015: 7). در معماری جدید بین‌المللی که شی جین‌پینگ در پی آن است، چین و کشورهای نوظهور، نقش برجسته‌تری دارند و نهادهای بین‌المللی ناگزیر می‌بایست فرایند دموکراتیک‌تری را در عرصه تصمیم‌سازی و اجرای آن دنبال کنند.

شی جین‌پینگ در اعلامیه‌های پرشماری اظهار داشته است که سیاست خارجی این کشور در ادامه دکنترین توسعه مسالمت‌آمیز گذشته تدوین شده است، اما رویکرد جدید وی، در مقایسه با گذشته، انعطاف‌پذیری کمتری دارد و با قاطعیت سیاسی، اقتصادی، و نظامی بیشتری همراه است. رؤیای چینی که وی به آن اشاره می‌کند، به‌نوعی فاصله گرفتن از سیاست خارجی کم‌هیاوه و تلاش برای کسب دستاوردهای بیشتر است. این موضوع حتی در نهادهای بین‌المللی و مشارکت گسترده چینی‌ها در این گونه نهادهای بین‌المللی به‌خوبی قابل مشاهده است. به‌نظر جین‌پینگ، ماهیت اصلی رؤیای چینی، مقابله با برتری طلبی غرب، دفاع از پلورالیسم فرهنگی، و چندقطبی‌گرایی در سیاست جهانی، و هدف اصلی آن، دموکراتیزاسیون نظام بین‌المللی است.

ابتکار عمل و خلاقیت در سازمان‌دهی نهادهایی مانند گروه بریکس، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی، طرح «یک کمربند، یک جاده»، اجلاس تعامل و اقدامات اعتمادساز آسیایی، و همکاری اقتصادی

آسیا و اقیانوس آرام، از جمله مواردی هستند که در این دوره بسیار بر آن تأکید می‌شود. در ادامه، نقش چین را در تعدادی از این نهادها بررسی کرده‌ایم.

۱-۲-۴. سازمان شانگهای

شاید بتوان گفت، نخستین اقدام چین در فرایند نهادسازی، ایجاد سازمان شانگهای با همکاری روسیه و کشورهای دیگر منطقه در سال ۱۹۹۶ بود. سازمان شانگهای، نمونه‌ای از نهادهای چندجانبه منطقه‌ای است که چین اهداف پرشماری را در چارچوب آن دنبال می‌کند. این سازمان، توسط سران کشورهای روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان، و تاجیکستان در سال ۱۹۹۶ در شانگهای با هدف مقابله با تهدیدها و چالش‌های جدید، با عنوان شانگهای-۵ بنا نهاده شد. در سایه سازمان شانگهای، بسیاری از اختلافات مرزی کشورهای عضو حل و فصل شد و آنان پذیرفتند که اختلافات خود را در چارچوب همکاری منطقه‌ای حل کنند. برخی از اصول اساسی و زیربنایی این سازمان عبارتند از: توجه به اهداف و اصول منشور ملل، احترام به استقلال کشورها، حمایت از یکپارچگی سرزمینی، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، عدم توسل به زور، و برابری اعضا (Haji-Yousefi & Alvand, 2010).

نقش فعال چین در سازمان شانگهای و پیگیری اهداف امنیتی‌ای مانند اقدامات اعتمادساز امنیتی در نواحی مرزی؛ مبارزه با تهدیدهای غیرمستقیم و جدید؛ مبارزه با تروریسم بین‌المللی، قاچاق مواد مخدر و دیگر جرایم فراملی؛ مخالفت با هرگونه افراط‌گرایی و تجزیه‌طلبی؛ و ارتقای همکاری تجاری و اقتصادی برپایه منافع متقابل و برابر، در راستای رویکرد فراگیر امنیتی این کشور قابل تبیین است. افزون‌براین، می‌توان آن‌ها را در چارچوب رویکرد نهادی و مشارکتی این کشور برای حل مسائل امنیتی تفسیر کرد (Shariatinia, 2011). درواقع، به نظر می‌رسد که سیاست‌گذاران چینی در بسیاری از موارد توانسته‌اند، به نوعی به سیاست هارمونی که در این دوره مطرح کرده‌اند، نزدیک شوند و مسائل و چالش‌های امنیت منطقه‌ای را با یک سازوکار همکاری جویانه منطقه‌ای حل و فصل کنند. تمرکز بر نهادهای منطقه‌ای به منظور تأمین اهداف سیاسی، امنیتی، و اقتصادی سبب شده است که روند چین‌هراسی در سطح منطقه تاحدودی به تعویق بیفتد و با عملکرد موفق در فرایند اقدامات اعتمادساز منطقه‌ای، زمینه ارتقای همکاری این کشور با قدرت‌های منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف فراهم‌تر شود (Laruelle & Peyrouse, 2009: 7-10).

با یک نگاه اجمالی، اهداف چین از ایفای نقش کلیدی در شکل‌گیری و تداوم پیمان شانگهای، به عنوان یک نهاد همکاری چندجانبه، را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: مبارزه با هرگونه اقدام استقلال‌طلبانه مسلمانان این کشور در استان سین‌کیانگ؛ مبارزه با تهدیدها و چالش‌هایی مانند تروریسم،

جدایی‌طلبی، و افراطی‌گرایی مذهبی؛ تأمین منابع انرژی برای تسهیل فرایند تولید و توسعه اقتصادی (Haji-Yousefi & Alvand, 2010)؛ همگرایی در مقابله با تهدیدهای امنیتی و تقویت همکاری برای تأمین امنیت منطقه‌ای، حذف محدودیت‌های تجاری و موانع و فواصل اقتصادی (مانند افزایش سطح بازرگانی، همکاری بانکی).

با وجود این، نگاه این کشور به فرایند نهادسازی منطقه‌ای و بین‌المللی در دوران شی جین‌پینگ با شدت بسیار زیادی دنبال می‌شود. به نظر می‌رسد، شی جین‌پینگ (به‌منظور تکمیل قدرت همه‌جانبه چین) با تأکید بر فرایند نهادسازی بین‌المللی و اتخاذ رویکرد چندجانبه در راستای مهار قدرت مسلط در نظام بین‌الملل و گسترش نفوذ چین، ابتکار عمل را به‌دست گرفته است و درصدد گرد هم آوردن قدرت‌های نوظهور، حول محور چین است. وی تنها بر مشارکت سازنده در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید ندارد، بلکه در راستای ارتقا و تحکیم قدرت چین به‌سوی نهادسازی و شکل‌دهی به نهادها در حوزه‌های مختلف اقدام می‌کند (Tao, 2017: November 20). تجربه مائو به آن‌ها نشان داد که انزوای کشور در عرصه بین‌المللی، به‌ویژه در عصر اطلاعات، می‌تواند جامعه چین را از اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدتشان (اهدافی مانند توسعه اقتصادی) باز دارد؛ از همین رو، روابط خود با نهادهای بین‌المللی را به‌تدریج در حوزه‌های مختلف گسترش دادند.

۲-۲-۴. بریکس

بریکس یکی از نهادهایی است که در سال‌های اخیر توسط کشورهای نوظهور ایجاد شده است و اهداف پرشماری را دنبال می‌کند. بیشتر اعضای این سازمان، کشورهای نوظهور جنوب هستند که طی این سال‌ها از رشد بالای اقتصادی برخوردار بوده‌اند (Haibin, 2012: 2)؛ کشورهای نوظهوری که خواهان سهم و مشارکت بیشتری در مدیریت جهانی هستند (ikenberry, 2014: 6).

چین، به‌عنوان یک کشور نوظهور با اهداف پرشمار بین‌المللی، یکی از بنیان‌گذاران اصلی بریکس به‌شمار می‌آید. مطالعه اهداف گروه بریکس، حکایت از این دارد که کشورهای عضو، به‌ویژه چین، درصدد تقویت حضور خود در نظم جهانی و مدیریت نهادهای بین‌المللی هستند (Francis, 2013). به‌نظر عده‌ای، چین در زمان شی در قالب سازمان‌دهی چنین نهادهایی، نگاه انتقادی و اصلاحی خود را به مدیریت نظم جهانی ارائه می‌کند و خواستار سهم بیشتری در فرایند تصمیم‌گیری نهادهای جامعه جهانی، و همچنین، خواهان حضور گسترده‌تر و مؤثرتر خود در جامعه جهانی است؛ از این رو، بریکس می‌تواند به پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی چین برای مقابله با قدرت مسلط نظام بین‌الملل کمک کند (Mathur &

(Dasgupta, 2013: 187-189).

در داخل گروه بریکس، چین همواره بر تبادل و همکاری نزدیک میان اعضای بریکس تأکید دارد و آن را مهم‌ترین مؤلفه برای اتخاذ یک رویکرد اقتصادی و سیاسی یگانه و هماهنگ در عرصه بین‌المللی می‌داند. افزایش تعاملات داخلی میان بریکس در زمینه‌های گوناگون و افزایش همکاری‌های بین‌المللی، به‌ویژه گسترش روابط سیاسی و اقتصادی جنوب-جنوب، ازجمله اهداف اصلی و مورد تأکید چین به‌شمار می‌آیند (Dehshiri & Bahrami, 2016: 47). اعضای این گروه تلاش می‌کنند تا در قالب بریکس، همگرایی و همکاری میان خود را افزایش دهند، رشد اقتصادی خود را در سطح بالایی حفظ کنند، و همچنین اشتراک منافع را در حوزه‌های مختلف بیشتر کنند و در برابر مشکلات و بحران‌های بین‌المللی هماهنگ با هم عمل کنند تا میزان آسیب‌پذیری اعضا در مقابل بحران‌های بین‌المللی کاهش یابد.

چین در حال حاضر با توجه به رشد اقتصادی پیوسته‌اش، مهم‌ترین بازیگر بریکس است. برخی بر این نظرند که این گروه‌بندی نوظهور جهانی، سرشتی چین‌محور یافته است. تفاوت سطح رشد اقتصادی میان چین و اعضای دیگر بریکس، واقعیت این گروه‌بندی را به‌نمایش گذاشته است. این کشور که در پایان سال ۲۰۰۱ به سازمان تجارت جهانی پیوست، در دورهٔ پساجنگ سرد با نرخ رشد اقتصادی ۵/۹ درصدی، هزینهٔ پایین نیروی انسانی، و بازارهای بزرگ، بیشترین سرمایه‌های خارجی را جذب کرده است. چین به‌دلیل وزن جمعیتی و اقتصادی، از جایگاه متمایزی در نظام بین‌المللی برخوردار است و دارای قدرت مالی و تجاری برجسته‌ای در اقتصاد جهانی است. ثبات بخشی به محیط بین‌المللی، تقویت هویت بین‌المللی، افزایش قدرت اثرگذاری بین‌المللی، مقابله با نوسانات منفی بازار ارز، کاهش سلطهٔ دلار و چانه‌زنی و رویارویی با تصویرسازی منفی از چین، ازجمله مهم‌ترین اهدافی هستند که این کشور از رهگذر همکاری با بریکس پی‌جویی می‌کند.

۳-۲-۴. بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی

چین از سرعت تحول در مدیریت نهادهای مالی بین‌المللی ناراضی است. برخی از مفسران، ایجاد بانک توسعهٔ چندجانبهٔ جدید، با عنوان «بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی» (در کنار بریکس) را پاسخی به وضعیت موجود در نهادهای مالی برتون‌وودز تلقی می‌کنند. تأسیس این نهاد برای نخستین‌بار توسط شی جین‌پینگ در دیدار با رئیس‌جمهور اندونزی در سال ۲۰۱۳ پیشنهاد شد تا با کمک و همکاری چین، فضایی برای توسعه و پیشرفت کشورهای آسیایی، به‌ویژه کشورهای کمتر توسعه‌یافتهٔ آسیا، فراهم شود. سرانجام، این نهاد چندجانبهٔ مالی توسط ۵۷ کشور در سال ۲۰۱۵ و با سرمایهٔ ۱۰۰ میلیارد دلار با هدف

توسعه کشورهای آسیایاقیانوسیه تشکیل شد (Etzioni, 2016: 8).

اهداف این نهاد چندجانبه، توسعه زیرساخت ارتباطی کشورهای آسیایی، بهبود رفاه اقتصادی و بخش‌های تولیدی دیگر و همچنین، تعمیق همکاری اقتصادی بین کشورهای عضو و مقابله با چالش‌های توسعه‌ای در بین اعضا و در زیر چتر نهاد چندجانبه مالی آسیایی است. شی جین‌پینگ در این باره بر این نظر است که از آنجا که نهادهای اقتصادی بین‌المللی، ظرفیت و قابلیت لازم کارکردی را برای هدایت سرمایه‌های موردنیاز در زیرساخت آسیا ندارند، بانک زیرساخت آسیایی، پشتوانه خوبی برای توسعه کشورهای آسیایی است (Davies, 2015: 2).

درحقیقت، یکی از عواملی که چین را در سال‌های اخیر ترغیب کرده است تا به‌سوی ایجاد نهادهای موازی با نهادهای مالی بین‌المللی حرکت کند، مقاومت ایالات متحده در برابر اصلاحات در نهادهای اقتصادی بین‌المللی است؛ زیرا، توافق افزایش منابع صندوق بین‌المللی پول و همچنین، افزایش سهم آرای کشورهای نوظهور اقتصادی در صندوق، در بسیاری از کشورهای اصلی عضو تأیید شده است، اما کنگره آمریکا همچنان آن را متوقف کرده است. اصلاح ساختار و گسترش فعالیت صندوق، که موردعلاقه بسیاری از کشورهای نوظهور از جمله چین است، با پاسخ منفی بخش‌هایی از حاکمیت آمریکا روبه‌رو شده است و در برابر اصلاح در این حوزه، مقاومت زیادی وجود دارد (Kahler, 2013: 715).

همچنین، چین از مدت‌ها پیش، خواستار اصلاح نظام تصمیم‌گیری در بانک جهانی بوده است که در دوره شی جین‌پینگ با شدت بیشتری دنبال می‌شود. این کشور، مانند بسیاری از کشورهای نوظهور، از تسلط ایالات متحده بر این گونه نهادهای اقتصادی بین‌المللی ناخرسند است. به‌نظر عده‌ای، ناامیدی ناشی از ناکامی در اصلاح ساختار و مدیریت نهادهای مالی بین‌المللی، این کشور را متقاعد به ایجاد نهاد چندجانبه جدیدی با عنوان بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی کرده است (Soleimanpour, 2014: 163).

وزارت خزانه‌داری آمریکا، این ابتکار چین را در جهت تضعیف نهادهای مالی و اقتصادی جهانی و در راستای گرد هم آوردن دولت‌های آسیایی بر مدار و محوریت چین توصیف کرده و آن را به‌عنوان رقیبی برای نهادهای بین‌المللی تفسیر کرده است (Ikenberry, 2014: 6). درواقع، رشد چشمگیر اقتصاد این کشور نوظهور سبب شده است که توزیع قدرت در عرصه‌های جهانی با دگرگونی‌های زیادی روبه‌رو شود. در طول چند دهه اخیر، سهم تولید ناخالص داخلی چین از ۲ درصد جهانی در سال ۱۹۹۰ به ۱۵ درصد در سال ۲۰۱۵ رسیده است. این کشور که در جایگاه دومین اقتصاد جهانی و بزرگ‌ترین مرکز تولیدی جهان و به‌لحاظ هزینه نظامی نیز در جایگاه دوم جهان ایستاده است، در بسیاری از معیارهای

اقتصادی و نظامی در جایگاه اول، دوم یا سوم جهان قرار دارد (Duggan, 2014: 256-260).

مجموع چنین مزیت‌هایی سبب شده است که در دوره‌ی شی جین‌پینگ گام‌های بلندی در راستای تبدیل قدرت اقتصادی چین به دیگر ابعاد قدرت مانند سیاسی، نظامی، نهادی برداشته شود. چین به‌پشتوانه‌ی ذخایر ارزی فزاینده، افزایش ثروت اقتصادی، رشد شرکت‌های نوظهور، و تغییر جایگاه بین‌المللی‌اش، خواستار اصلاح در ساختار و نظام تصمیم‌گیری نهادهای مالی و اقتصادی جهانی، متناسب با موقعیت و منزلت اقتصادی این کشور است (Haibin, 2012)؛ از این رو، بسیاری از تحلیل‌گران بر این نظرند که اقدامات چین در ایجاد نهادهای موازی با نهادهای اقتصادی بین‌المللی، حکایت از ناخرسندی از وضعیت موجود و اهداف بلندمدت این کشور در راستای بازتوزیع قدرت در عرصه‌ی بین‌المللی دارد؛ زیرا، در عصر حاضر، نهادها، یکی از منابع کلیدی قدرت به‌شمار می‌آیند که در بسیاری از موارد، قدرت از طریق آن‌ها در جهان جریان می‌یابد.

به‌راستی، با تغییراتی که در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و... در عرصه‌ی روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد رخ داده است، شاهد ظهور قدرت‌های نوظهوری مانند چین، هند، برزیل در عرصه‌ی جهانی هستیم. این قدرت‌ها با توجه به شرایط جدید بین‌المللی، مانند تغییرات ایجادشده در اقتصاد جهانی و افزایش قدرت اقتصادی خود، خواستار افزایش قدرت خود در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی هستند (Hopewell, 2015: 316-318). در کنار تمایل بیشتر چین به حضور در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی موجود، این کشور در پی ایجاد یک چارچوب جدید منطقه‌ای و چندجانبه‌گرا است تا اهداف خود را در قالب آن‌ها پیگیری کند؛ زیرا، سازوکار منطقه‌گرایی و رویکرد چندجانبه‌گرایی به‌گونه‌ای مساعدتر می‌تواند اهداف اقتصادی، سیاسی، و... این کشور را تأمین کند؛ از این رو، شاهد انگیزه‌ی روزافزون بیجینگ برای مشارکت در همکاری‌های درون منطقه‌ای و بین‌المللی هستیم. براین اساس، ایجاد نهادهای پولی و مالی از جمله اقداماتی است که کشورهای نوظهور از جمله چین آن را دنبال می‌کنند.

نتیجه‌گیری

به‌نظر می‌رسد، برای پاسخ‌گویی به این پرسش که «چرا کشوری مانند چین در طول سال‌های اخیر در پی مشارکت گسترده در نهادهای بین‌المللی و همچنین، ایجاد نهادهای جدید، به‌ویژه در حوزه‌ی اقتصادی و مالی، بوده است»، باید به کارکرد این گونه نهادها و اهمیت آن در عرصه‌ی بین‌المللی توجه کرد. نهادها در دنیای نوین، به‌عنوان منابع مهم قدرت مطرح هستند. کشورهایی که به‌دنبال تدوین دستورالعمل بین‌المللی و

ایجاد رویه جهانی حول قدرت خود هستند، اهمیت نهادهای بین‌المللی را به‌خوبی درک می‌کنند. درواقع، کشوری مانند چین با توجه به رویکرد عمل‌گرایانه و درک درست واقعیت‌های جامعه امروز، فرایند مشارکت در نهادهای بین‌المللی و همچنین، ایجاد سازمان‌های جدید را سرلوحه کار خویش قرار داده است تا از این طریق، فرایند قدرت‌یابی و امنیت‌سازی خود را تسریع کند. ایجاد چنین نهادهایی در قالب تلاش برای کسب قدرت و امنیت در چارچوب مفاهیم جدید آن، قابل تبیین است. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، به‌عنوان یکی از ابزارهای قدرت و امنیت می‌توانند نقش مؤثری در تأمین قدرت و ثروت داشته باشند؛ بنابراین، ایجاد سازوکارها و نهادهای جدید امنیتی و نهادهای اقتصادی دیگر می‌تواند نفوذ چین را در حوزه‌های مختلف ارتقا بخشد و قدرت این کشور را در گستره منطقه‌ای و بین‌المللی افزایش دهد و دامنه قدرت دولت هژمون را نیز در عرصه‌های گوناگون مهار کند. با این استدلال است که چین، به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان تلاش می‌کند تا با ایجاد نهادهای جدید که خود حکایت از نوعی نارضایتی از توزیع قدرت در نهادها پولی و مالی بین‌المللی دارد، قدرت نهادی و ساختاری خود را در جهان ارتقا دهد.

References

- Barnett, M. & Duvall, R. (2005). Power in international politics. *International organization*, 59(1), 39-75.
- Baum, R. (1996). *Burying Mao: Chinese Politics in the Age of Deng Xiaoping*. Princeton University Press.
- Blank, Stephen. (2006). China and Shanghai Cooperation Organization at Five. *China Brief*, 6(13), 13-28.
- Cheek, T. & Blight, D. W. (2002). *Mao Zedong and China's Revolutions: A Brief History with Documents*. Boston: Bedford/St. Martin's.
- Cheng, J. Y. S. & Zhan, F. W. (1999). Chinese Foreign Relation Strategies under Mao and Deng: A Systematic and Comparative Analysis. *Kasarinlan: Philippine Journal of Third World Studies*, 14(3), 91-114.
- Daheshyar, H. (2006). Frameworks Tunb International System and National Interests. *Public Law Researsh*, 8(20), 53-75. (In persian)
- Davies, R. & Pickering, J. (2015). Making Development Co-Operation Fit for the Future: A survey of Partner Countries. *OECD Development Co-operation Working Papers*, No.20. Paris: OECD Publishing.
- Dehshiri, M., Bahrami, Z. (2016). Strategic Vision of China towards BRICS. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 21(89), 33-63. (In persian)
- Duggan, N. (2014). *The Rise of China within Global Governance*. In B. Dessein (Ed.), *Interpreting China as a Regional and Global Power Nationalism and Historical Consciousness in World Politics Basingstoke*. Palgrave Macmillan. (pp. 249-270).
- Etzioni, A. (2016). The Asian Infrastructure Investment Bank: A Case Study of Multifaceted Containment. *Asian Perspective*, 40(2), 173-196.
- Francis David (2013). *The Coming Challenge to U.S. Economic Dominance*, available at:

- <http://www.thefiscaltimes.com>.
- Ghasemi, Farhad. (2014). *International Regimes*, Tehran: Mizan Publications. (In persian)
- Griffiths (2014). *Encyclopedia of International Relations and World Politics*. Translated by Alireza Tayeb, published by Ney. (In persian)
- Haibinm, Niu (2012). *BRICS In Global Governance, A Progressive Force?* Fredrich Ebert Stiftung. Available at: <http://Thediplomat.com/2014/07/chinas-new-global-institutions>.
- Haji-Yousefi, Amir Mohammad & Alvand, marzieh sadat. (2010). Iran and the Shanghai Cooperation Organization: Hegemony and Counter-hegemony. *Research Letter of Political Science*, 3(2). (In persian)
- Hamanaka, S. (2014). *Trans-Pacific Partnership Versus Comprehensive Economic Partnership: Control of Membership and Agenda Eetting* (No. 146). Asian Development Bank.
- Hindiani A, Afshari Aqdam E. (2020). Bilateral Cooperation between Iran and China and the Expansion of Economic Pragmatism between them, *Quarterly Journal of Political Research in Islamic World*, 1(10), 79-97. (In persian)
- Hopewell, K. (2015). Different Paths to Power: The Rise of Brazil, India and China at the World Trade Organization. *Review of International Political Economy*, 22(2), 311–338.
- Hughes, C. R. (2005). Nationalism and multilateralism in Chinese foreign policy: implications for Southeast Asia. *The Pacific Review*, 18(1), 119-135.
- Ikenberry, G. J. & Lim, D. J. (2017). China's Emerging Institutional Statecraft. The Asian Infrastructure Investment Bank and the Prospects for Counter-Hegemony. Brookings Institution, available at: <https://www.Brookings.Edu>.
- Ikenberry, J. (2014). Introduction: Power, Order, and Change in World Politics. In: J. Ikenberry, *Power, Order, and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jozani Kohan, Shayan; Jozani Koha, Shahin. (2019). Multilateralism Based on the Beijing Consensus model; China's Strategy in the East Asian Region. *Foreign Policy Quarterly*, 33(3), 18-1. (In persian)
- Kahler, M. (2013). Rising Powers and Global Governance: Negotiating Change in a Resilient Status Quo. *International Affairs*, 89(3), 711–729.
- Keohane, R. O. (1984). *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton University Press.
- Khalaj, Morteza. (2005). Third Generation and Policies of the Third Type, *Economic Trend*, No. 29, 26-22. (In persian)
- Kissinger, Henry. (2013). *China*, translated by Hossein Rasi, Tehran: Contemporary Culture.
- Laruelle, Marlene and Peyrouse, Sebastien. (2009), Central Asian Perceptions of China. *The China and Eurasia Forum Quarterly*, the Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program, 7(1), 1-8.
- Masuda, M. (2011). China's Peacekeeping Diplomacy and Troop Dispatch: New Avenue for Engagement with the International Community. *NIDS Journal of Defense and Security*, 12, 3-26.

- Mathur Sajal & Meghna Dasgupta. (2013). *BRICS Trade Policies, Institutions and Areas for Deepening Cooperation*. Centre for WTO Studies, Ryledge.
- Mirtorabi, S., Ghorbani, A., Monavari, S., Keshvarianazad, M. (2021). China's Financial Multilateralism Initiative and Challenging the International Financial Order (2008-2019). *International Political Economy Studies*, 3(2), 383-408. doi: 10.22126/ipes.2021.5019.1227. (In persian)
- Moshirzadeh, Homeira (2009). *Transformation in theories of international relations*. Tehran: Samat Publishing, eighth edition. (In persian)
- Niaakooee, S., Ghiyasi, A. (2013). Chines Gaining Power and US Strategy: Instrumental look to UNSC. *World Politics*, 2(3), 63-87. (In persian)
- Olcott, M. B. (2005). The Great Powers in Central Asia. *Current History*, 104(5), 331-335.
- Schechter, M. G. (Ed). (2016). *Innovation in Multilateralism*. Springer.
- Rad Goodarzi, Masoumeh & Safari, A. (2019). China Institution Building in Central Asia and the Future of International Liberal Order. *Strategic Research of Politics*, 8(30), 227-262. doi: 10.22054/qps.2019.27415.1815. (In persian)
- Shafiee, N., Komaei Zadeh, Y. (2011). Clarification of China and the United States Ties against the Shanghai Cooperation Organization (SCO); On the Basis of "Balance of Soft Power Theory". *Central Eurasia Studies*, 4(7), 51-75. (In persian)
- Shahandeh, Behzad. (2004). Chinese Reforms for the Chinese. *Report*, No. 149, January and February, pp. 20-19. (In persian)
- Shamiri Shekofi, A., Shahandeh, B., Soltaninejad & A., Eslami, M. (2018). Explanation of the Position of Smart Power in China's Foreign Policy. *Geopolitics Quarterly*, 14(51), 31-62. (In persian)
- Shariatnia, Mohsen (2011). China's Goals and Interests in the Shanghai Cooperation Organization, *Journal of Foreign Policy*, August, No. 30, 161-1. (In persian)
- Shirkhani, Mohammad Ali & Mehdizadeh, Akbar (2008). Pragmatism in Foreign Policy and Development of Sino-Iranian Economic Relations (1979- 1999). *Political Quarterly*, 38(4). (in persian)
- Soleimanpour, H. (2014). US, China and Prospect of International System. *Research Letter of Political Science*, 9(3), 111-145. (In persian)
- Soltani, A., Solaymani, H. (2014). Position of the Chinese Leadership in the Continuing Process of Economic Development in the Internal and International Arena Since 1979. *Research Letter of International Relations*, 7(25), 43-78. (In persian)
- Sorenson, Gork & Jackson, Robert (2013). *An Introduction to International Relations*. Translators: Zakarian, Mehdi Taghizadeh, Ahmad Kalami, Tehran: Fourth Edition.
- Tao, X. (2017). *Chinese Foreign Policy with Xi Jinping Characteristics*. Available at: <http://carnegieendowment.org>.
- Waezi, Mahmoud. (2003). Goals and Interests of China and Russia in the Shanghai Cooperation Organization. *Central Asia and Caucasus Studies*, No. 72. (In persian)

نوع مقاله: پژوهشی

دیپلماسی چینی، دام بدهی و کسب موقعیت هژمون

نوذر شفیعی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹

چکیده

این مقاله در پی پاسخ گویی به این پرسش است که «دیپلماسی دام بدهی، چگونه کار می کند؟» و «چه تأثیری بر طرح هژمون شدن چین دارد؟» فرضیه مقاله که به روش توصیفی -تحلیلی بررسی شده است، این است که «چین، در پی گسترش نفوذ اقتصادی، سیاسی، و راهبردی خود در منطقه و جهان برای تبدیل شدن به قدرت هژمون است و در این مسیر، از طریق ابتکار «یک کمربند، یک جاده»، به ویژه با دادن وام برای اجرای طرح های زیرساختی با عنوان «کالای عمومی» به کشورهایی که در مسیر آن قرار دارند، این کشورها را در چنبره خود گرفتار می کند و از آن ها به عنوان سکویی برای نفوذ منطقه ای و جهانی خود بهره می برد». این رویکرد چین، سبب شکل گیری برداشت منفی از این کشور نزد افکار عمومی بین المللی شده است و همین مسئله موجب شده است که چین، به جای نزدیک شدن به موقعیت هژمون، از آن دور شود. یافته های مقاله نشان داد که اگر کشورها در صحنه روابط بین الملل، تصور منفی ای از کالای عمومی قدرت هژمون داشته باشند، کسب، حفظ، و ارتقای موقعیت هژمونیک با چالش روبه رو می شود.

واژگان کلیدی: دام بدهی، ابتکار یک کمربند، یک جاده، هژمونی، کالای عمومی

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (n.shafiee@ase.ui.ac.ir)

Debt Trap Diplomacy and China's Ambition for Hegemony

Nozar Shafiee^۱

Abstract

This article explains how China uses a debt Trap diplomacy to gain hegemony. The paper's descriptive-analytical hypothesis was that China seeks to expand its economic, political, and strategic influence in the region and the world to become a hegemonic power. Along the way, the country, through its Belt and Road initiative, especially lending to infrastructure projects called "public goods" to countries along its route, is trapping these countries in its circle and making them a platform for used its regional and global influence. This approach has created a negative perception of China in the eyes of international public opinion, and this has led China to move away from it instead of approaching the hegemonic position. The findings of the paper show that if countries have a negative perception of the public goods in the realm of international relations, the acquisition, maintenance, and promotion of the hegemonic position will be challenged.

Keywords: Debt Trap, Belt-Road Initiative, Hegemony, public goods

^۱Associate Professor of International Relations, Faculty of Administrative and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran (n.shafiee@ase.ui.ac.ir)

مقدمه

امروزه تقریباً تردیدی وجود ندارد که چین، رقیب جدی ایالات متحده در رسیدن به موقعیت قدرت هژمون است؛ اما پکن برای رسیدن به موفقیت در این مسیر، باید گام‌های گوناگونی بردارد که یکی از آن‌ها، ارائه نوعی طرز تفکر برای اداره امور جهان است. چین، این دیدگاه را در چارچوب «اجماع پکن» ارائه کرده است. یکی از مهم‌ترین محورهای «اجماع پکن»، آزاد بودن کشورها در انتخاب نوع نظام سیاسی و اقتصادی خود و نیز غیرمشروط کردن (برخلاف اجماع واشنگتن) هرگونه کمک توسعه‌ای به کشورها است که در چارچوب اجماع پکن، از این موضوع با عنوان اصل «حق تعیین سرنوشت» یاد می‌شود.

به موازات اجماع پکن، چین در حال طراحی و اجرای بزرگ‌ترین طرح توسعه‌ای جهان، یعنی ابتکار «یک کمربند، یک جاده» است. این ابتکار، حدود هفتاد کشور جهان، شصت درصد جمعیت جهان، هفتادوپنج درصد ذخایر انرژی جهان، حدود یک‌سوم تولید ناخالص داخلی جهان، و تقریباً ۴۰ درصد از کل تجارت جهانی را دربر می‌گیرد. از دیدگاه نظریه هژمونی، کارهای بزرگی در این سطح از سوی یک قدرت هژمون، «کالای عمومی یا خیر عمومی» نامیده می‌شود. کالای عمومی، کالایی غیررقابتی، غیرانحصاری، و در دسترس است. هر چند ابتکار «یک کمربند، یک جاده» با مفهوم رایج از کالای عمومی فاصله دارد، اما قصد چین، دست کم به لحاظ تبلیغاتی، ارائه تصویری از این مفهوم است.

حرکت چین در مسیر ارائه کالای عمومی با در نظر داشتن ملاحظه‌ای که گفته شد، با یک آسیب یا چالش جدی روبه‌رو شده است و آن چیزی است که به اصطلاح، «دام بدهی» خوانده می‌شود. «دام بدهی» در مورد شیوه وام‌دهی چین به برخی از کشورهای در حال توسعه به کار می‌رود. دامنه شمول این دیپلماسی، گسترده است و کشورهای در حال توسعه آسیا، آفریقا، امریکای لاتین، و حتی اروپا را دربر می‌گیرد؛ اما تمرکز این مقاله بر کشورهای مستقر در قلمرو طرح «یک کمربند، یک جاده» است.

از این دیدگاه، دام بدهی چین این گونه عمل می‌کند که پکن در راستای گسترش نفوذ خود در جهان، به‌ویژه در چارچوب ابتکار «یک کمربند، یک جاده»، از طریق مؤسسه‌های مالی خود، وام‌هایی را برای بهبود زیرساخت‌های کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه کشورهایی که به دلیل فقدان شرایط لازم، توان دریافت وام از نهادهای دیگر مالی جهانی را ندارند، در اختیار این کشورها قرار می‌دهد. آن‌گاه به دلیل دیربازده بودن طرح‌های زیربنایی، غیرضروری بودن اجرای آن طرح‌ها، حیف و میل شدن وام‌ها توسط دولتمردان، غیرشفاف بودن وام‌ها، بالا بودن بهره وام‌ها، بالا بودن غیرمعقول هزینه طرح‌ها، و...، کشورهای

دریافت‌کننده با انباشتی از بدهی روبه‌رو می‌شوند که قادر به بازپرداخت آن نیستند. در چنین شرایطی، کشور دریافت‌کننده ناچار است برای بازپرداخت اصل و سود وام، بخشی از دارایی راهبردی خود را به چین واگذار کند. واگذاری بندر هامانتوتا در سری‌لانکا، مومباسا در کنیا، و...، جلوه‌ای از این وضعیت به‌شمار می‌آید. این مسئله سبب شده است که به اصطلاح «کالای عمومی چین»، به جای اینکه به جذب پیروان بیشتر برای این کشور منجر شود، سبب بروز نگرش‌های منفی دربارهٔ هژمونی چین شود؛ بنابراین، مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که «دیپلماسی دام بدهی، چگونه کار می‌کند؟» و «چه تأثیری بر طرح هژمون شدن چین دارد؟»

بررسی این موضوع از سه جنبه اهمیت دارد: نخست اینکه خیزش چین برای هژمون شدن، از مهم‌ترین مسائل سیاسی و علمی جهان است و توجه محافل دانشگاهی و دیپلماتیک را به خود جلب کرده است؛ دوم اینکه دربارهٔ موضوع این مقاله در ایران، پژوهشی انجام نشده است و این مقاله، جزء نخستین‌های ادبیات تولیدی در این زمینه است؛ سوم اینکه با توجه به نزدیکی رابطهٔ ایران و چین و قرار داشتن ایران در مسیر طرح «یک کمربند، یک جاده»، آگاهی دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران از راهبرد دام بدهی چین ضروری به نظر می‌رسد؛ به‌ویژه اینکه اخیراً بحث توافق‌نامهٔ بیست‌وپنج‌سالهٔ ایران و چین در قالب برنامه جامع راهبردی دو کشور مطرح است.

۱. چارچوب مفهومی پژوهش

در این بخش، به سه پرسش متناسب با موضوع مقاله پاسخ داده می‌شود: «هژمونی چیست؟»، «هژمون کیست؟»، و «وظیفهٔ هژمون چیست؟» پاسخ به این سه پرسش به این سبب مهم است که چین، به تدریج رفتار یک قدرت هژمون را تمرین می‌کند و در پی استقرار نظام هژمونی موردنظر خویش است. در روابط بین‌الملل، هژمونی به توانایی یک بازیگر در شکل دادن به نظام بین‌المللی به شیوه‌های اجبارآمیز و غیراجبارآمیز اشاره دارد (Norrlöf, 2015).

به‌طور معمول، رئالیست‌ها هژمونی را بهره‌مندی یک کشور از دو ویژگی می‌دانند: نخست، قدرت و دوم، توانایی استفاده از این قدرت برای تسلط بر دیگران. از این دیدگاه، هژمون به‌عنوان دولتی شناخته می‌شود که دارای توانایی‌های بسیار بالا از جمله توانایی نظامی، اقتصادی، و حتی دیپلماتیک است (Waltz, 1979: 131). جان میرشایمر، هژمون را «یک دولت قدرتمند نسبت به همهٔ کشورهای دیگر در نظام» تعریف می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هیچ کشور دیگری توان مبارزه جدی با آن را ندارد (Mearsheimer, 1979: 131).

(41: 2001). در تمام این تعریف‌ها و برداشت‌ها، مفهوم هژمونی کمتر به‌عنوان ویژگی یک کشور واحد و بیشتر به‌عنوان خاصیت نظام بین‌المللی قلمداد می‌شود. این برداشت در میان دیدگاه‌های رابرت گیلپین نیز آشکار است. او هژمونی را یک ساختار خاص می‌داند که در آن یک دولت قدرتمند بر کشورهای دیگر نظام، کنترل یا تسلط دارد (Gilpin, 1981: 29).

رفتار قدرت هژمون در نظام در چارچوب نظریه ثبات هژمونیک توضیح داده می‌شود. این نظریه ادعا می‌کند که یکی از نقش‌های هژمون، به‌ویژه هژمون‌های لیبرال، تأمین نظم بین‌المللی از طریق ایجاد نهادها و هنجارهای بین‌المللی است (Gilpin, 1987: 72). براساس این نظریه، وظیفه قدرت هژمون، تأمین «کالاهای عمومی» در یک نظم اقتصادی باز و لیبرال است. ایجاد نهادها، هنجارها، و رژیم‌های بین‌المللی، یک نوع کالای عمومی است (Krasner, 1983: 2).

/ایکنبری استدلال می‌کند که سه ویژگی نهادی هژمونی لیبرال عبارتند از: نخست اینکه دولت پیشرو در نظامی از قوانین و نهادها فعالیت می‌کند؛ دوم اینکه دولت پیشرو، کالای عمومی را فراهم می‌کند؛ و سوم اینکه نظم هژمونیک، مسیرها و شبکه‌هایی را برای ارتباط و تأثیر متقابل فراهم می‌کند (Ikenberry, 2011: 71-72). ایکنبری بر این نظر است که نظم هژمونیک لیبرال، مبتنی بر اجماع و رضایت است (Ikenberry, 2011: 61).

جان ایکنبری و چارلز کوپچان استدلال می‌کنند که افزون بر اعمال قدرت هژمونیک از طریق قواعد و نهادها که پایه و بنیان نظم هژمونیک لیبرال است، دو راه دیگر نیز وجود دارد که کشور هژمون می‌تواند با استفاده از آن‌ها قدرت‌ش را اعمال کند و رضایت کشورهای دیگر را به‌دست آورد. راه نخست، واگذاری مشوق‌های مادی و راه دوم، تغییر باورهای اساسی رهبران کشورهای دیگر است. ایکنبری و کوپچان راه دوم را اعمال قدرت از طریق جامعه‌پذیری می‌دانند. در این فرایند، هنجارها و جهت‌گیری‌های ارزشی رهبران کشورها تغییر کرده و با ارزش‌ها و هنجارهای دولت غالب، بیشتر همخوانی پیدا می‌کند (Ikenberry & Kupchan, 1990: 285).

هدف از بیان این مطالب، رسیدن به این نکته بود که در اصل، وظیفه قدرت هژمون، حفظ ثبات اقتصادی، سیاسی، و امنیتی بین‌المللی است. این مهم از طریق ایجاد هنجارها و نهادها و عمل به آن، تشویق دیگران به عمل به این هنجارها، واگذاری مشوق‌های مادی به دیگران، تغییر در باورهای اساسی دیگران به‌منظور همراه‌سازی آن‌ها، و سرانجام، با رضایت کشورها به‌دست می‌آید. انجام این وظایف، به‌اصطلاح، «کالای عمومی» (خیر عمومی) خوانده می‌شود. کالای عمومی، کالایی است که دارای سه ویژگی باشد

(جدول شماره ۱): غیررقابتی است؛ یعنی مصرف آن توسط هرکسی سبب کاهش آن برای دیگران نمی‌شود؛ (۲) استثنای پذیر یا غیرانحصاری است؛ یعنی نمی‌توان کسی را از استفاده از آن محروم کرد؛ (۳) دردسترس است؛ یعنی کم‌وبیش در سراسر جهان وجود دارد و قابل دستیابی است (Kenton, 2019: 1).

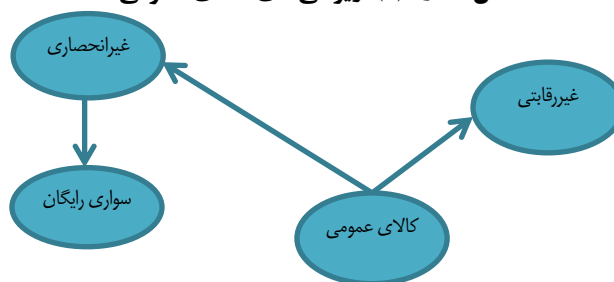
جدول شماره (۱). جایگاه کالای عمومی

	غیرانحصاری	انحصاری
رقابتی	کالاهای مشترک مانند ذخایر ماهی، معادن، چوب	کالاهای خصوصی مانند مسکن، خوراک، پوشاک
غیررقابتی	کالاهای عمومی مانند هوا، دفاع ملی، هنجارها و نهادهای بین‌المللی، ثبات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی	کالاهای کلوپ مانند سینما، پارک‌های اختصاصی، تلویزیون ماهواره‌ای

منبع: نگارنده

به دلیل این ویژگی‌ها گفته می‌شود، استفاده‌کنندگان از این کالاها، سواری رایگان دریافت می‌کنند. سواری رایگان، زمانی معنا پیدا می‌کند که یک نفر (در اینجا قدرت هژمون) کالا یا خدمتی را ارائه می‌دهد، ولی همه از آن استفاده می‌کنند. کسانی که بدون پرداخت هزینه از آن کالا یا خدمت استفاده می‌کنند، در عمل، سواری رایگان دریافت می‌کنند (شکل شماره ۱). در داخل، دفاع ملی، یک کالای عمومی ارائه شده از سوی دولت برای ملت است؛ بنابراین، ملت، سواری رایگان دریافت می‌کند. در سطح بین‌الملل نیز حفظ ثبات اقتصادی بین‌المللی (Kindleberger, 1973: 304) و حفظ ثبات سیاسی و امنیتی بین‌المللی (Stein, 1984: 386) کالاهای عمومی‌ای به‌شمار می‌آیند که قدرت هژمون در اختیار پیروان خود قرار می‌دهد. پیروان، دولت‌هایی هستند که عقاید اساسی، نظریه سیاسی، و ارزش‌های بنیادین قدرت هژمون را پذیرفته‌اند. این ویژگی در قرار گرفتن یک قدرت در موقعیت هژمونیک و موفقیت در حفظ آن بسیار اهمیت دارد.

شکل شماره (۱). ویژگی‌های کالای عمومی



منبع: نگارنده

چارچوب مفهومی این مقاله به چند علت برای تبیین آن مفید است؛ نخست اینکه، اخیراً بحث تلاش چین برای تبدیل شدن به یک قدرت هژمون در ادبیات سیاسی و روابط بین‌المللی بسیار رایج شده است. دوم اینکه دو مؤلفه این باور را تشدید کرده است: ابتکار «یک کمربند، یک جاده» و اجماع پکن. هرچند سیاستمداران چین این موضوع را انکار می‌کنند، اما اغلب تحلیل‌گران، اجماع پکن و ابتکار «یک کمربند، یک جاده» را نشانه آشکاری از تلاش چین برای هژمون شدن می‌دانند (Arafteh, 2018: 1). از این دیدگاه، ابتکار «یک کمربند، یک جاده» سه نتیجه را به‌طور هم‌زمان برای چین به‌همراه دارد؛ به افزایش ثروت چین، نفوذ سیاسی-راهبردی این کشور، و کسب موقعیت هژمونیک آن کمک می‌کند. به‌عنوان مکمل این ابتکار، آنچه اجماع پکن (در مقابل اجماع واشنگتن) خوانده می‌شود، نیز چنین کارکردهایی را برای چین به‌همراه دارد.

اجماع پکن در سه اصل خلاصه می‌شود: نوآوری، نخست، نوآوری: یعنی دولت باید به‌گونه‌ای فعالانه نوآوری کند تا بتواند چالش‌های ایجادشده توسط محیط در حال تغییر اقتصادی و اجتماعی را برطرف کند. هیچ قانون ثابتی در سطح جهان برای رسیدن به توسعه وجود ندارد. کشورها در هر مکان و زمانی می‌توانند راهبرد خاص خود را انتخاب کنند. دوم، نفی سرانه تولید ناخالص داخلی به‌عنوان اولویت توسعه: به‌این معنا که رشد تولید ناخالص داخلی، نشانه توسعه پایدار یک کشور نیست. توسعه، امری همه‌جانبه است و رشد تولید ناخالص داخلی، تنها یکی از آن شاخص‌ها است. تولید ناخالص داخلی، زمانی اهمیت می‌یابد که با ارتقای کیفیت زندگی انسان‌ها، از جمله سلامت محیط زیست و توسعه پایدار، همراه باشد. سوم، استقلال و حق تعیین سرنوشت: به‌این معنا که در مسیر توسعه باید به حق تعیین سرنوشت و حاکمیت کشورها احترام گذاشت، در امور داخلی آن‌ها مداخله نکرد؛ با کشورها مبادلات سودمند و متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز داشت، و همکاری توسعه‌ای با آن‌ها را مشروط به شرط‌های خاصی نکرد (Ramo, 2004: 12).

با اندکی احتیاط، هم ابتکار «یک کمربند، یک جاده» و هم اجماع پکن، نوعی کالای عمومی ارائه‌شده توسط چین به‌عنوان نامزد جایگاه هژمون به‌شمار می‌آیند. باوجوداین، چین در این مسیر با چالش‌هایی روبه‌رو شده است. یکی از این چالش‌ها، چیزی است که به‌اصطلاح، «دام بدهی» خوانده می‌شود. دام بدهی، سبب شده است که کشورهای در حال توسعه که چین انتظار دارد در آینده به پیروان این کشور تبدیل شوند، نه تنها سواری رایگان از چین دریافت نکنند، بلکه برعکس، چین از این کشورها سواری رایگان بگیرد. این رفتار به‌شدت به اعتبار راهبردی این کشور آسیب زده است.

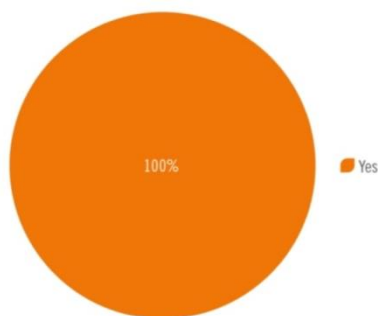
۲. ابتکار یک کمربند، یک جاده به‌عنوان کالای عمومی

همان‌گونه که در مقدمه گفته شد، این مقاله بیشتر بر ابتکار «یک کمربند، یک جاده» به‌عنوان یک کالای عمومی تأکید دارد. این ابتکار، بزرگ‌ترین طرحی است که تاکنون به جهان معرفی شده است. حدود هفتاد کشور جهان، شصت درصد جمعیت جهان، هفتادوپنج درصد ذخایر انرژی جهان، حدود یک‌سوم از تولید ناخالص داخلی جهان، و تقریباً چهل درصد از کل تجارت جهانی را دربر می‌گیرد (Simon, 2020). ابتکار «یک کمربند، یک جاده» پنج اولویت اصلی را تعریف می‌کند: هماهنگی سیاست‌گذاری (ارتقای همکاری‌های بین‌دولتی، سازوکار تبادل سیاست‌های کلان بین‌دولتی و چندسطحی)، پیوند دادن زیرساخت‌ها (بهبود پیوند بین زیرساخت‌ها برپایه استانداردهای فنی)، تجارت بدون مانع (کاهش موانع سرمایه‌گذاری و تجارت، ارتقای ادغام اقتصادی منطقه‌ای)، ادغام مالی (هماهنگی و همکاری در سیاست‌های پولی، ایجاد مؤسسه‌های تأمین مالی)، ارتباط مردم با مردم (تبادل و گفت‌وگوی فرهنگی و دانشگاهی، همکاری رسانه‌ای) (Hurley, 2018).

انتظار می‌رود که این ابتکار، بیش از یک تریلیون دلار سرمایه‌گذاری، بیشتر در راستای توسعه زیرساخت‌ها برای بنادر، راه‌ها، راه‌آهن و فرودگاه‌ها، نیروگاه‌ها، و شبکه‌های ارتباطی به‌همراه داشته باشد. نهادهای مالی و بانکی تأمین‌کننده اعتبار طرح «یک کمربند، یک جاده» عبارتند از: سه بانک سیاست‌گذاری (بانک توسعه کشاورزی چین، بانک توسعه چین، بانک صادرات و واردات چین)، چهار بانک دولتی (بانک کشاورزی چین، بانک عمران چین، بانک تجاری و صنعتی چین، بانک ملی چین)، دو صندوق دولتی (شرکت سرمایه‌گذاری چین و صندوق جاده ابریشم)، و سه مؤسسه مالی بین‌المللی (بانک توسعه آسیا، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا، بانک توسعه جدید).

در ابتدا تصور مثبتی درباره ابتکار «یک کمربند، یک جاده» وجود داشت. این طرح به‌عنوان یک ابتکار بنیادین در زمینه توسعه زیرساخت‌ها شناخته می‌شد که با توسعه راه‌ها، راه‌آهن، و مسیرهای دریایی، حرکت کالاها بین کشورهای مختلف را آسان‌تر و ارزان‌تر می‌کند و از این طریق، تجارت بین‌المللی را ارتقا می‌بخشد. چین در تلاش است افکار عمومی بین‌المللی را متقاعد کند که طرح یادشده در حوزه تقویت تجارت متقابل، روابط اقتصادی، و پیوند کشورها، برای کشورهای در حال توسعه مفید خواهد بود (Mahajan, 2019). برپایه نظرسنجی مؤسسه پیو گلوبال در سال ۲۰۱۵، ۷۰ درصد پاسخ‌دهندگان آفریقایی در مورد همکاری چین با کشورشان نگاه مثبتی داشته‌اند (EFSAS, 2017). در یک نظرسنجی دیگر (شکل شماره ۲) تقریباً ۱۰۰ درصد پاسخ‌دهندگان، ابتکار «یک کمربند، یک جاده» را برای ارتقای رشد و توسعه جهانی مفید ارزیابی کرده‌اند (Central banking, 2020).

شکل شماره (۲). نقش ابتکار یک کمربند، یک جاده در رشد و توسعه جهانی



Source: Central banking, 2020

برخی از مکاتب فکری نیز ابتکار عمل چین را برنامه «مارشال» قرن بیست و یکم قلمداد کرده‌اند که فرصتی برای کاهش هزینه‌های تجارت، تقویت پیوندها، و کاهش فقر در بیشتر کشورهای درحال توسعه است (Ten, 2019: 15). در همین حال، ابتکار «یک کمربند، یک جاده» اغلب به عنوان راه رشد چینی در مقابل راه رشد امریکایی مطرح می‌شود که به موجب آن، کشورهای درحال توسعه می‌توانند از نعمت توسعه برخوردار شوند، بدون اینکه نگران مداخله در امور داخلی خود باشند. به بیان روشن‌تر، دیگر در نگاه چین برای کمک به توسعه کشورها که به اصطلاح، «اجماع پکن» خوانده می‌شود، آنچه در کمک‌های توسعه‌ای آمریکا شرط نخست، «دموکراسی» و سپس، «کمک‌های توسعه‌ای» است، وجود ندارد و همین مسئله، تمایل کشورهای دیگر به همکاری با چین را برانگیخته است؛ به عنوان مثال، مصر یکی از کشورهای دریافت‌کننده سرمایه و کمک‌های توسعه‌ای از چین است. ژنرال احمد زکی عبدین، رئیس شرکت دولتی نظارت بر سرمایه‌گذاری خارجی مصر، در مصاحبه‌ای از عدم تمایل آمریکا به سرمایه‌گذاری در مصر انتقاد کرد و گفت: «صحبت با ما درباره دموکراسی و حقوق بشر را متوقف کنید. بیایید با ما کار کنید. چینی‌ها می‌آیند. آن‌ها به دنبال موقعیت‌های برد برد هستند. به چینی‌ها خوش آمد می‌گویم (Goodman, 2018: 2).

در مجموع، چینی‌ها سعی دارند ابتکار «یک کمربند، یک جاده» را در حد یک کالای عمومی برای جهان ارتقا دهند و به همین دلیل، اصطلاح‌هایی مانند «اتصال مردم به مردم»، «رفاه و یکپارچگی برای همه»، «مشارکت همگانی-مزاای همگانی»، «بازی بردبرد»، «آینده مشترک برای بشریت»، «جاده صلح» و... را در توصیف آن به کار می‌برند.

برخلاف دیدگاه چین، امروزه برای بعضی دیگر از کشورها ابتکار «یک کمربند، یک جاده» الزاماً

یک کالای عمومی به‌شمار نمی‌آید و برعکس، تنها اقدامی در راستای منافع ملی چین است که پیامدهای نگران‌کننده‌ای نیز برای دیگران دارد (Chohan, 2017: 32). از این دیدگاه، این طرح چند مزیت عمده برای چین دارد: نخست اینکه به توسعه مناطق محروم چین، از جمله استان‌های غربی آن، کمک می‌کند و ناامنی‌های ناشی از تبعیض در این مناطق را کاهش می‌دهد. استان‌های غربی چین، از جمله منطقه خودمختار سین‌کیانگ، گانسو، تبت، و چینگهای، بسیار فقیر و منبع تنش با اقوام مختلف هستند. شی جین‌پینگ در افتتاحیه نوزدهمین کنگره حزب کمونیست تأکید کرد: «ما انرژی بیشتری را برای سرعت بخشیدن به توسعه مناطق با جمعیت اقلیت‌های قومی بزرگ، مناطق مرزی، و مناطق فقیر اختصاص خواهیم داد» (Xi, 2017: 28-29).

دوم اینکه این ابتکار، چین را به بسیاری از مناطق جهان متصل می‌کند و این پیوند، به رشد اقتصادی و نفوذ جهانی چین کمک می‌کند. گرین بر این نظر است که ابتکار «یک کمربند، یک جاده» تاحدی ناشی از تمایل چین به تحرک بخشیدن به اقتصاد خود و تبدیل نفوذ اقتصادی به نفوذ سیاسی و راهبردی در کشورهای مستقر در مسیر است (Green, 2019). گیل نیز می‌گوید: «چین از ظرفیت اضافی در صنایع کلیدی مانند فولاد برخوردار است و طرح «یک کمربند، یک جاده» به آن اجازه می‌دهد تا تخصص، نیروی انسانی، کارخانه‌ها، و ماشین‌آلات خود را صادر کند. افزون‌براین، این قدرت اقتصادی، خواهان این است که به‌سوی منافع نظامی و ژئوپلیتیکی نیز حرکت کند؛ از این‌رو، طرح «یک کمربند، یک جاده» هم ناشی از ظرفیت صنعتی بیش‌ازحد چین است و هم انگیزه‌های نظامی و ژئوپلیتیک در پشت آن نهفته است (Shackle, 2018) که یکی از این انگیزه‌ها، به‌چالش کشیدن نفوذ اقتصادی و سیاسی ایالات متحده در اروپا، آفریقا، و آسیا است (Arafeh, 2018).

سوم اینکه با اجرای طرح «یک کمربند، یک جاده» توسط شرکت‌های چینی، سود هنگفتی نصیب این کشور می‌شود. در گزارشی که در اوایل سال ۲۰۱۸ منتشر شد، آژانس رتبه‌بندی «فیچ» گفته است، در چارچوب ابتکار «یک کمربند، یک جاده» ۹۰۰ میلیارد دلار پروژه در حال برنامه‌ریزی و اجرا است. این آمار، درست زمانی اعلام شد که گفته می‌شد، شرکت‌های چینی تا سال ۲۰۱۸ قراردادهای ساخت‌وسازی به‌ارزش بیش از ۳۴۰ میلیارد دلار در امتداد طرح «یک کمربند، یک جاده» منعقد کرده‌اند. برپایه برخی برآوردها، چین قصد دارد، سالانه ۱۵۰ میلیارد دلار به چنین طرح‌هایی تزریق کند (Shackle, 2018). اهمیت دوچندان موضوع به‌این سبب است که اجرای این طرح‌ها، فرصت اشتغال زیادی را برای چین ایجاد می‌کند؛ زیرا، توسط نیروهای کار چینی انجام می‌شود.

چهارم اینکه ابتکار «یک کمربند، یک جاده»، بسیاری از کشورهای موجود در این مسیر را به چین وابسته می‌کند. این وابستگی به دو شکل رخ می‌دهد؛ نخست، وابستگی زیرساختی است؛ زیرا، ابتکار عمل اداره این زیرساخت‌ها در دست چین است، و دوم اینکه از طریق آنچه «دام بدهی» خوانده می‌شود، بسیاری از کشورهای مسیر، زیر نفوذ چین قرار می‌گیرند. همان‌گونه که داده‌های جدول شماره (۲) نشان می‌دهد، چین، سهم عمده‌ای از بندرهای کانتینری مسیر جاده ابریشم دریایی را به خود اختصاص داده است.

جدول شماره (۲). فهرست سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی در بندرهای مسیر جاده ابریشم دریایی و

درصد سهم آن‌ها

کشور	بندر کانتینری	شرکت چینی	درصد سهام شرکت
مالزی	کوانتان	گروه بندری گوانگجو	۴۰
سنگاپور	سنگاپور	پاسیفیک کاسکو	۴۹
میانمار	کیاکیو	شرکت ملی نفت چین	۵۰/۹
سريلانكا	هامبانتوتا	شرکت هلدینگ بین‌المللی هانتس	۸۵
پاکستان	گوادر	شرکت بندری بین‌المللی مارای بهار چین	۴۰
مصر	سفاگا	پاسیفیک کاسکو	۲۰
جیبوتی	جیبوتی	شرکت هلدینگ بین‌المللی تجارت چین	۲۳/۵
اسرائیل	حيفا	گروه بین‌المللی بندر شانگهای	۲۵
یونان	پیرائوس	پاسیفیک کاسکو	۳۵
ایتالیا	ناپل	پاسیفیک کاسکو	۵۰
بلژیک	انتورپ	پاسیفیک کاسکو	۲۵

Source: Yu, 2016

۳. دیپلماسی دام بدهی چین

نخستین بار، *براهما چیلانی*، نویسنده هندی، عبارت «دیپلماسی دام بدهی» را به کار برد. وی در توصیف «دام بدهی» می‌گوید، اگر یک چیز وجود دارد که رهبران چین واقعاً در آن برتری دارند، استفاده از ابزارهای اقتصادی برای پیشبرد منافع ژئواستراتژیک کشورشان است. چین با ابتکار عمل یک تریلیون دلاری «یک کمربند، یک جاده»، طرح‌های زیربنایی را در کشورهای درحال توسعه اجرا می‌کند و از طریق وام‌های کلانی که برای اجرای آن‌ها می‌پردازد، نفوذ راهبردی خود را به آن‌ها تحمیل می‌کند. از دید چیلانی، البته ارائه وام برای اجرای طرح‌های زیربنایی، به‌خودی‌خود بد نیست، اما هدف بیشتر طرح‌هایی که چین از آن‌ها حمایت می‌کند، حمایت از اقتصاد محلی نیست، بلکه تسهیل دسترسی چین به منابع طبیعی یا بازار برای کالاهای بی‌کیفیت این کشور است. در بسیاری از موارد، چین حتی کارگران

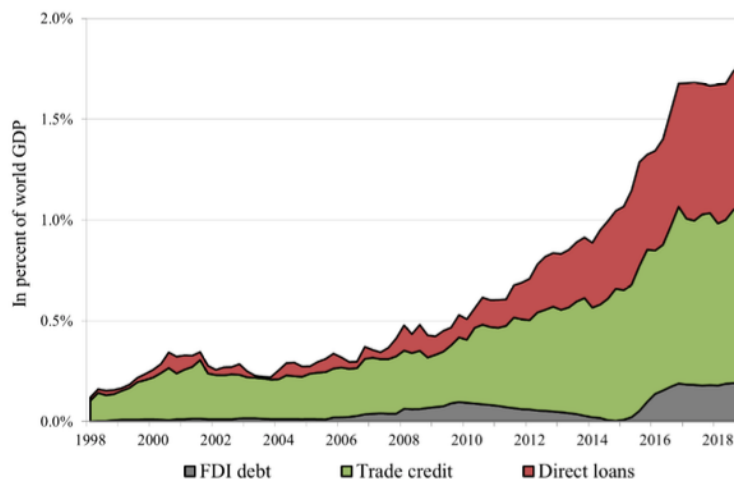
ساختمانی خود را نیز می‌فرستد و تعداد شغل‌های محلی ایجادشده را نیز به حداقل می‌رساند (Chellaney, 2017: 1).

چیلانی بر این نظر است که برخی از کشورها که غرق در بدهی‌های خود به چین هستند، مجبورند در مقابل بدهی خود، یا سهام خود در آن طرح‌ها را به چین بفروشند یا مدیریت خود را به شرکت‌های دولتی چینی واگذار کنند. حتی در کشورهای با ریسک اقتصادی بالا، چین خواستار مالکیت بیشتر طرح‌ها است؛ به‌عنوان مثال، چین با نپال در مقابل پرداخت بدهی‌اش، قرارداد بست تا یک شرکت دولتی چینی، ۷۵ درصد سهام یک سد ساخته‌شده توسط چین را به‌دست آورد. افزون‌براین، چین گاهی به‌ازای بازپرداخت وام‌ها از کشورها می‌خواهد که قراردادهایی را برای طرح‌های جدید با آن‌ها امضا کنند؛ به‌عنوان مثال، چین، ۹۰ میلیون دلار بدهی کامبوج را تنها برای تأمین قراردادهای مهم جدید لغو کرد.

از دید چیلانی، تصمیم بسیاری از کشورهای درحال توسعه برای پذیرش وام‌های چینی از بسیاری جنبه‌ها قابل درک است؛ تقاضای آن‌ها از نهادهای مالی بین‌المللی برای توسعه زیرساخت‌هایشان با پاسخ منفی روبه‌رو می‌شود؛ بنابراین، هنگامی که چین وعده می‌دهد که وام‌هایی با شرایط آسان و با قصد خیرخواهانه در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد، همه از آن استقبال می‌کنند؛ اما بعد مشخص می‌شود که هدف واقعی چین، نفوذ تجاری و راهبردی است و در این زمان، دیگر خیلی دیر شده و کشورها در دور باطل بدهی گرفتار شده‌اند (Chellaney, 2017: 2).

امانتها پرلا، روزنامه‌نگار سریلانکایی، نیز دیدگاه چیلانی را این‌گونه تأیید می‌کند: «یک دلیل ساده در پشت درخواست‌های پیوسته کشورها برای گرفتن وام از چین وجود دارد و آن این است که به‌احتمال زیاد، منابع دیگری برای تأمین اعتبار در چنین مقیاسی به‌راحتی در دسترس نیست؛ به‌عنوان مثال، از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵، سریلانکا به‌دلیل فشار غربی‌ها درباره نقض حقوق بشر در جنگ داخلی، به وام‌دهندگان جهانی موردحمایت غرب دسترسی نداشت؛ بنابراین، اگر پول چینی را نگیرد، از کجا باید بگیرد؟ (Shackl, 2018). شکل شماره (۳) روند وام‌های خارجی چین، شامل وام مستقیم، وام برای سرمایه‌گذاری خارجی، و اعتبار تجاری را برپایه داده‌های رسمی دولت چین نشان می‌دهد.

شکل شماره (۳). روند پرداخت وام چین به کشورهای درحال توسعه



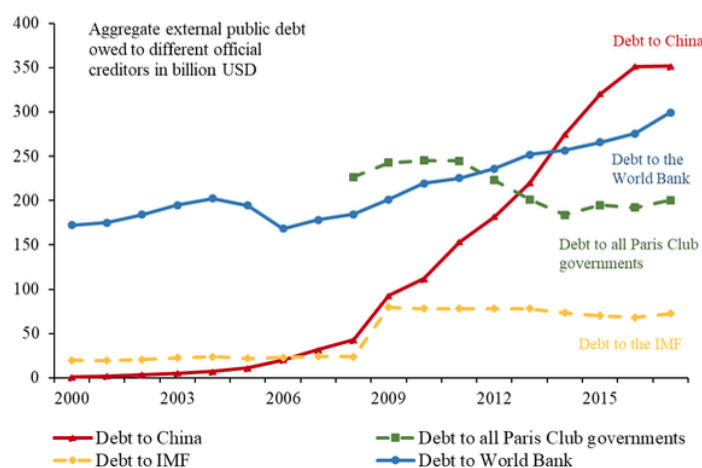
Sources: Horn, et al., 2019

افزایش روند وام‌دهی چین از چند واقعیت ناشی می‌شود؛ نخست اینکه در طول سال‌های اخیر، پایه‌های اقتصادی این کشور بسیار قدرتمند شده است؛ دوم اینکه این کشور برای گسترش نفوذ اقتصادی، سیاسی، و راهبردی خود در جهان به‌منظور تبدیل شدن به قدرت هژمون تلاش می‌کند و از وام به‌عنوان یکی از ابزارهای نفوذ بهره می‌برد؛ سوم اینکه نهادهای مالی بین‌المللی به‌دلیل بالا بودن سقف بدهی کشورهای درحال توسعه، آن‌ها را دارای شرایط دریافت وام تشخیص نمی‌دهد؛ چهارم اینکه کشورهای غربی، ازجمله امریکا، پرداخت وام را منوط به شرط‌های سیاسی، ازجمله دموکراتیزاسیون می‌کنند و کشورهای درحال توسعه نیز رغبت چندانی به این دستورالعمل نشان نمی‌دهند. به‌همین دلیل، فرصت برای وام‌دهی چین، به‌ویژه با درنظر گرفتن دستورالعمل اجماع پکن، بسیار فراهم است؛ ازاین‌رو، امروزه در میان نهادهای وام‌دهنده، ازجمله بانک جهانی، کلپ پاریس، و صندوق بین‌المللی پول، چین، بالاترین جایگاه را در پرداخت وام و درعین حال، بالاترین جایگاه را از منظر طلبکاری از کشورهای درحال توسعه دارد (نمودار شماره ۱).

با توجه به داده‌های شکل شماره (۳) و نمودار شماره (۱) به‌نظر می‌رسد، پرداخت وام و بدهکار کردن کشورها یک راهبرد نفوذ از جانب چین است. این وضعیت با دقت در شیوه وام‌دهی چین به‌خوبی مشخص می‌شود. دولت چین، هیچ‌گاه شرح واقعی‌ای از فعالیت وام‌دهی خود در خارج از کشور منتشر نکرده است. افزون‌براین، چین عضو باشگاه پاریس یا نظام گزارش‌دهی اعتباردهنده OECD نیست که اطلاعات مربوط به وام‌ها، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و اعتبارات تجاری خود را به‌اشتراک بگذارد. همچنین، بسیاری از

وام‌های چینی به شرکت‌های دولتی کشورها پرداخت می‌شود که بدهی آن‌ها اغلب به‌درستی گزارش نمی‌شود. برپایه گزارش صندوق بین‌المللی پول، کشورهای کم‌درآمد جهان، کمتر از یک درصد بدهی شرکت‌های دولتی خود به خارج را اعلام می‌کنند؛ در نتیجه، کشورهای بدهکار ممکن است خود، تصویر ناقصی از میزان وام و شرایط آن از چین داشته باشند. به این ترتیب، چین در زمینه وام‌دهی از شفافیت برخوردار نیست. حدود ۵۰ درصد از وام‌های چین به کشورهای در حال توسعه، گزارش نشده است. از سال ۲۰۱۶ وام‌های گزارش نشده از چین به حدود ۲۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است (Horn, 2020).

نمودار شماره (۱). بدهی کشورهای در حال توسعه به چین و نهادهای مالی بین‌المللی



Sources: Horn, et al, 2020

هنگامی که بحث ابتکار «یک کمربند، یک جاده» به میان می‌آید، موضوع وام‌دهی چین اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا، این طرح، تصویر روشن‌تری از راهبرد نفوذ چین از طریق وام را به نمایش می‌گذارد. یی گانگ، رئیس کل بانک جمهوری خلق چین می‌گوید، مؤسسه‌های مالی چین بیش از ۴۴۰ میلیارد دلار بودجه برای طرح‌های «یک کمربند، یک جاده» تأمین کرده‌اند. بخش زیادی از این وام‌ها از طریق بانک توسعه و بانک صادرات و واردات چین پرداخت می‌شود. بانک صادرات و واردات چین در آوریل ۲۰۱۹ گفته بود، بیش از ۱۴۹ میلیارد دلار وام به بیش از ۱۸۰۰ طرح مربوط به «یک کمربند، یک جاده» ارائه داده است؛ در حالی که بانک توسعه چین در ماه مارس همان سال اعلام کرد که از سال ۲۰۱۳ تاکنون برای بیش از ۶۰۰ طرح مربوط به «یک کمربند، یک جاده» بیش از ۱۹۰ میلیارد دلار بودجه تأمین کرده است.

(Weizhen, 2019). در همین حال، بانک تجاری و صنعتی چین، ۲۱۲ طرح را به ارزش ۶۱ میلیارد دلار حمایت می‌کند و انتظار می‌رود سرمایه‌گذاری آن تا ۱۵۹ میلیارد دلار افزایش یابد. اگریم بانک چین نیز از ۱۰۰ طرح به ارزش ۸۰ میلیارد دلار حمایت می‌کند. بانک چین، ۱۰۰ میلیارد دلار، صندوق جاده ابریشم ۴۰ میلیارد دلار، و بانک توسعه زیرساخت آسیا نیز ۱۰۰ میلیارد دلار برای حمایت از طرح «یک کمربند، یک جاده» در اختیار دارند. بخش مهمی از این مبالغ، در قالب وام در اختیار کشورهای مستقر در مسیر طرح قرار گرفته است. این در حالی است که سهم وام بانک جهانی در طرح «یک کمربند، یک جاده» تنها ۸۶ میلیارد دلار برای ۶۵ کشور است (OECD, 2018).

این وام‌ها به چند دلیل برای کشورهای دریافت‌کننده مشکل‌ساز شده‌اند؛ نخست اینکه در حوزه زیرساخت‌ها (کالاهای سرمایه‌ای) هزینه می‌شوند که زودبازده نیستند؛ دوم اینکه، کوتاه‌مدت هستند و باید در مدت کوتاهی بازپرداخت شوند؛ سوم اینکه بهره آن‌ها بالا است. میانگین نرخ بهره وام‌های چین، نزدیک به کسانی است که در بازارهای سرمایه خصوصی کار می‌کنند. این در حالی است که نهادهای رسمی دیگری مانند بانک جهانی، به‌طور معمول با نرخ بهره اندک یا صفر و سررسیدهای طولانی‌تر وام می‌دهند؛ چهارم اینکه، بخشی از این وام‌ها نیز توسط صاحبان قدرت حیفا و میل می‌شوند؛ پنجم اینکه، شرایط وام‌ها علنی نمی‌شود و در نتیجه خیلی شفاف نیستند؛ از این رو، کشورهای وام‌گیرنده در بازپرداخت آن دچار مشکل می‌شوند. در چنین شرایطی، چین کشورهای یادشده را وادار می‌کند تا به‌ازای وام‌ها، امتیازهای اقتصادی‌ای مانند بهره‌برداری از معادن یا اجاره ۹۹ ساله بندرها، امتیازهای نظامی‌ای مانند واگذاری پایگاه نظامی، و امتیازهای سیاسی‌ای مانند قطع رابطه یا عدم حمایت از تایوان و... را به چین اعطا کنند.

نکته مهم دیگر درباره این وام‌ها، مشروط بودن آن‌ها است. این وام‌ها در صورتی پرداخت می‌شوند که اصل طرح‌ها و درآمد آن‌ها برای مدت زمان طولانی به‌صورت وثیقه بازپس‌دهی بدهی‌ها در اختیار چین قرار گیرند، شرکت‌ها و کارگران مجری باید چینی باشند یا شرایط مناقصه‌ها را به گونه‌ای تعیین می‌کنند که سرانجام شرکت‌های چینی برنده می‌شوند، مطالعات امکان‌سنجی طرح‌ها نیز برخلاف عرف معمول، باید توسط خود شرکت‌های مجری چینی انجام می‌شود و این امر باعث می‌شود که گاهی هزینه بسیار بالایی برای اجرای طرح‌ها در نظر گرفته شود؛ به عنوان مثال، در کنیا، شرکت «راه و پل» چین مطالعه امکان‌سنجی ساخت یک راه‌آهن را به‌طور رایگان انجام داد؛ سپس، همان شرکت برای اجرای طرح یادشده وارد قرارداد شد. این در حالی است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر این نظرنند که

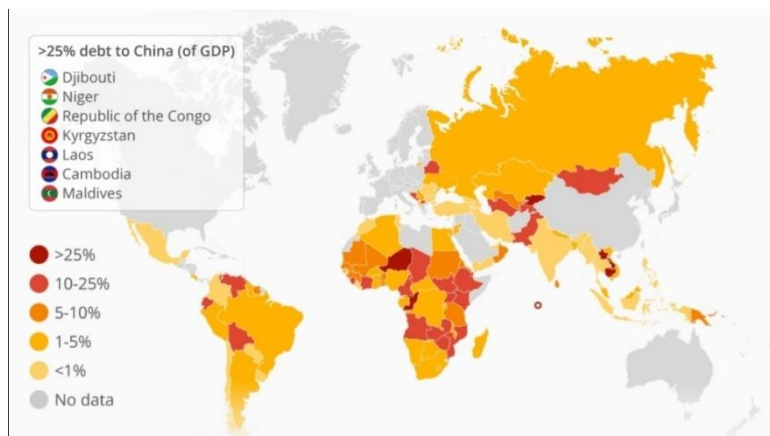
مطالعه یک طرح باید توسط یک مشاور مستقل انجام شود، نه شرکتی که این طرح را اجرا می‌کند. افزون‌براین، شرکت‌های چینی در بررسی طرح‌ها، اهمیت زیادی برای حفظ محیط زیست قائل نمی‌شوند. همچنین، گاهی مسیر اجرای طرح‌ها به گونه‌ای است که روستاها و زمین‌های کشاورزی روستایی‌ها تخریب می‌شوند، بدون اینکه خسارتی به آن‌ها پرداخت شود (Nyabiage, 2019).

روی هم‌رفته، بدهی کشورها به چین بابت اجرای طرح «یک کمربند، یک جاده» با سرعت بسیار زیادی در حال افزایش است. بدهی ۵۰ کشور در معرض خطر به چین در سال ۲۰۰۵، کمتر از یک درصد تولید ناخالص داخلی آن‌ها بود؛ این در حالی است که در سال ۲۰۱۷ به حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی آن‌ها رسیده است. جیبوتی، نیجر، کنگو، قرقیزستان، لائوس، کامبوج، و مالدیو؛ بیش از ۲۵ درصد و کشورهای بدهکار دیگر، بین یک تا ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی خود را به چین بدهکارند (نقشه شماره ۱). پارچی جانجا^۱ از سایت راهنمای «بررسی مدیریت» که بیشتر در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل کار می‌کند، در توصیف چگونگی کارکرد دام بدهی چین می‌گوید: «چین ابتدا کشورهایی را پیدا می‌کند که برای اجرای طرح‌های زیربنایی خود، قادر به گرفتن وام از نهادهای بین‌المللی نیستند. سپس، آمادگی خود را برای پرداخت وام به این کشورها با شرایط مناسب اعلام می‌کند. آن‌گاه در یک دوره زمانی، این کشورها قادر به بازپرداخت وام‌های مربوط به چین نیستند. سپس، چین به جای دریافت طلب خود، کنترل برخی از دارایی‌های راهبردی آن کشورها را به دست می‌گیرد (Juneja, Unknown: 1).

۴. قربانیان آسیایی دام بدهی

در آسیا، معروف‌ترین کشور به لحاظ قربانی شدن در دام بدهی چین، سریلانکا است. این کشور مجبور شد بندر هامانتوتا را براساس یک قرارداد ۹۹ ساله به چین واگذار کند. هامانتوتا در نوک جنوبی سریلانکا و در مسیر حمل و نقل دریایی بین‌المللی قرار دارد. قدمت هامانتوتا به عنوان یک بندر تجاری، به قرن‌ها پیش برمی‌گردد و به عنوان بخشی از جاده ابریشم دریایی، مورد توجه تاجران چینی، ایرانی، و عربی بوده است. با وجود این، این منطقه مهم و راهبردی، از نعمت توسعه بی‌ بهره بوده و حتی سونامی سال ۲۰۰۴ نیز به آن آسیب جدی وارد کرد.

نقشه شماره (۱). کشورهای با بیشترین بدهی به چین (براساس تولید ناخالص داخلی آن‌ها)



Source: Buchholz, 2019: 2

در سال ۲۰۰۸، ساخت‌وساز در این بندر آغاز شد. این کار با ابتکار ماهیندا/ راجا پاکسا، نخست‌وزیر وقت، انجام شد که آرزو داشت، این منطقه -خانه اجدادی خود- را به یک قطب گردشگری و تجاری تبدیل کند. وی برای تأمین مالی این طرح، ۳۶۱ میلیون دلار با بهره ۶/۳ درصد (نرخ بانک جهانی یا بانک توسعه آسیا، ۰/۲۵ تا ۳ درصد است) از چین وام گرفت و در سال ۲۰۱۰ آن را افتتاح کرد؛ اما این تنها بخشی از وام‌های دریافتی سریلانکا از چین به‌شمار می‌آید. امروزه سریلانکا حدود هشت میلیارد دلار به چین بدهکار است که علت آن نیز تمایل رهبران سریلانکا به پیشبرد برنامه‌های توسعه‌ای خود پس از پایان جنگ داخلی در این کشور در سال ۲۰۰۹ بوده است. به‌ظاهر، این طرح‌های زیرساختی به‌دلیل بلندپروازانه بودن و انجام نشدن بررسی‌های دقیق امکان‌سنجی، چندان موفق نبوده‌اند. این درحالی است که سررسید وام‌های چین نیز فرارسیده است. ناتوانی دولت در پرداخت بدهی‌های خود به چین، کلمبو را وادار کرد تا در سال ۲۰۱۷، بندر هامانتوتا را برای ۹۹ سال با سهم ۸۵ درصد، به چین اجاره دهد. این اقدام نه‌تنها برای چین یک فرصت تجاری در یک بندر مهم فراهم می‌کند، بلکه مهم‌تر از آن، نوعی جای پای راهبردی امنیتی-نظامی نیز برای آن در اقیانوس هند ایجاد خواهد کرد (Shackl, 2018). بیشتر بندرهایی که در جدول شماره (۲) آمده‌اند، در معرض سرنوشت بندر هامانتوتا هستند.

پاکستان، متحد نزدیک چین نیز در دام بدهی گرفتار شده است. کریدور اقتصادی چین و پاکستان، مسیری به‌طول سه‌هزار و دویست و هجده کیلومتر (۲۰۰۰ مایل) است که در چند سال آینده ساخته خواهد شد و دربردارنده بزرگراه‌ها، راه‌آهن، و خط لوله است. توافقی بین چین و پاکستان، در تاریخ هفتم آوریل ۲۰۱۵ امضا شد. پیش‌بینی می‌شود، هزینه واقعی این طرح، ۷۵ میلیارد دلار باشد که از این

میزان، ۴۵ میلیارد دلار برای راه‌اندازی کریدور تا سال ۲۰۲۰ و بقیه آن برای تولید انرژی و توسعه زیرساخت، سرمایه‌گذاری می‌شود. نخست‌وزیر وقت پاکستان، نواز شریف، گفته بود که کریدور اقتصادی چین و پاکستان «تغییر بازی» برای پاکستان در آسیای جنوبی خواهد بود؛ اما نحوه ورود پاکستان به بدهی نشان می‌دهد که چنین نیست. به دلیل هزینه بالای طرح‌های زیرساختی، بار بدهی به سطوح غیرقابل تحمیلی افزایش یافته و فشار بازپرداخت به پاکستان نیز زیاد شده است. افزون‌براین، رشد اقتصادی پاکستان از ۵/۸ درصد در سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۱۸ به ۳/۴ درصد در سال ۲۰۱۸-۲۰۱۹ رسیده و پیش‌بینی می‌شود، در سال ۲۰۲۰ به ۲/۷ درصد برسد. با وخیم‌تر شدن وضعیت اقتصادی پاکستان، هیچ‌کس در آن کشور اکنون کریدور اقتصادی چین و پاکستان را «تغییر بازی» نمی‌نامد (Mahajan, 2019).

پاکستان برای بازپرداخت این وام‌ها به نزدیک ۴۰ سال زمان نیاز دارد؛ با این حال، از هم‌اکنون شروع به پرداخت تاوان وام‌ها کرده است. بندر گوادر با آب‌های گرم و عمیق خود کاملاً در اختیار چین است. نیروگاه زغال‌سنگ ۳۰۰ مگاواتی گوادر، بدون هیچ‌گونه ملاحظه و امکان پیشنهادی برای شرکت‌های محلی، بی‌درنگ به شرکت «ساخت‌وساز ارتباطات» چین داده شد. افزون‌براین، تمام بازارهای محلی با کالاهای کم‌ارزش چینی پر شده و در نتیجه، نزدیک به ۲۰۰ کارخانه نساجی پاکستان تعطیل شده‌اند. کارگران چینی در طرح‌های فعلی به کار گرفته شده‌اند و فرصت‌های اندکی برای کارگران پاکستانی وجود دارد. سود سنگین وام‌ها نیز در جای خود، آرام‌آرام از جیب پاکستان برداشته می‌شود و به جیب چین ریخته می‌شود (EFSAS, 2017).

تاجیکستان نیز سرنوشتی مشابه سریلانکا و پاکستان دارد. ابتکار «یک کمربند، یک جاده» از طریق کریدور واخان افغانستان به تاجیکستان می‌رسد. این کریدور برای چین بسیار اهمیت دارد؛ زیرا، در عمل، آسیای مرکزی را از طریق کریدور اقتصادی چین و پاکستان به دریای عمان و بندرهای عربستان در دریای سرخ متصل می‌کند. افزون‌براین، جاده یادشده، نه تنها تجارت چین با آسیای مرکزی را تسهیل می‌کند، بلکه مسیر خطوط لوله به آسیای مرکزی، و مسیر کابل فیبر نوری را نیز کوتاه‌تر خواهد کرد؛ اما شاید مهم‌تر از همه این باشد که این مسیر، به چین برای به دست آوردن یک پایگاه نظامی در تاجیکستان کمک می‌کند. هرچند اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما گفته می‌شود، پایگاه نظامی چین در تاجیکستان، باجی است که به ازای بخشش بخشی از بدهی تاجیکستان دریافت کرده است. این پایگاه نه تنها حضور نظامی چین را در منطقه آسیای مرکزی تقویت می‌کند، بلکه در کنترل استان شورشی سین‌کیانگ نیز اهمیت دارد (Dorsey, 2019). افزون‌براین، تاجیکستان یک معدن طلا به عنوان پاداش ۳۰۰ میلیون دلاری برای ساخت

نیروگاه به چین داده است (Furukawa, 2018: 1).

قربانی آسیایی دیگر این دام، مالدیو است. این کشور تا سال ۲۰۱۴، تراز تجاری مطلوبی با چین داشت و در این مدت این توازن به نفع چینی‌ها تغییر نکرد؛ اما از سال ۲۰۱۴ و پس از آغاز واردات مقادیر زیادی مواد اولیه برای استفاده در طرح‌های زیرساخت، موازنه به زیان مالدیو تغییر کرد. تنها در سال ۲۰۱۶، این موازنه، ۲۰ درصد به زیان مالدیو رقم خورد که علت آن نیز تنها ساخته شدن چندین جاده و پل غیر ضروری در مالدیو و نیز ساخته شدن بیش از هفت هزار خانه در جزیره متروک هال هامال بود. بیشتر این طرح‌ها توسط شرکت‌ها، مهندسان، و کارگران چینی ساخته شده‌اند و مردم مالدیو هنگام اجرای آن‌ها، هیچ گونه اشتغالی به دست نمی‌آورند. در سال ۲۰۱۹، مالدیو بیش از ۱۶ درصد از محصولات خود را از چین وارد کرد و هم‌اکنون، چین، بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور است (Juneja, Unknown: 1). همچنین، مالدیو در سال ۲۰۱۹، بیش از ۳۵ درصد بدهی خود را به سرمایه‌گذاران چینی بدهکار بود. پیش‌بینی می‌شود، این میزان در سال ۲۰۲۰ به ۵۰ درصد برسد. روی هم رفته، برخی برآوردها حکایت از این دارد که بیش از ۸۰ درصد بدهی مستقل مالدیو، که تقریباً یک چهارم از تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می‌دهد، متعلق به چین است (Desai, 2018). تحرک چین در مالدیو، به ویژه اگر به دام بدهی منجر شود، نه تنها برای مالدیو، بلکه برای هند نیز خطرناک است؛ زیرا، با حضور نظامی چین در مالدیو، عرصه بر هند تنگ خواهد شد.

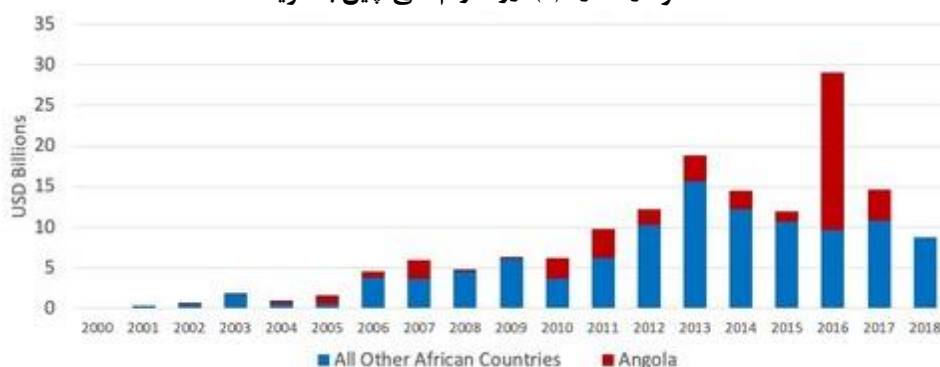
در حوزه اقیانوس آرام نیز در حال حاضر، شش دولت (جزایر کوک، فیجی، پاپوا گینه نو، ساموآ، تونگا، و وانواتو) به چین بدهکارند. سه کشور آخر، از میان کشورها و نهادهای بین‌المللی وام‌دهنده، بیشترین وام را از چین دریافت کرده‌اند. انتظار می‌رود که دو کشور دیگر اقیانوس آرام، یعنی جزایر سلیمان و کیریباتی نیز از چین وام بگیرند؛ زیرا، هردو اخیراً اعلام کرده‌اند که تغییراتی در روابط دیپلماتیک از تایوان به چین داده‌اند (Fowler, 2019). به این ترتیب، کشورهای کوچک حوزه اقیانوس آرام از دو جهت برای چین سودمندند؛ از یک سو، به گسترش نفوذ چین در این منطقه کمک می‌کنند؛ جایی که محل رقابت چین با آمریکا و استرالیا است و از سوی دیگر، بر روابط این کشورها با تایوان تأثیر می‌گذارند؛ جایی که چین آن را بخش جدانشدنی خود می‌داند. از این دیدگاه، دام بدهی در حوزه اقیانوس آرام برای چین بسیار کارساز است و شاید به همین دلیل باشد که بیشتر بدهی‌های این کشورها از سوی چین

بخشیده می‌شود. این نوع سرمایه‌گذاری سبب می‌شود که مقامات استرالیا و ایالات متحده نگران شوند. آن‌ها نگران این هستند که چین از طریق دیپلماسی «دام بدهی»، وام‌هایی را در اختیار کشورهای کوچک اقیانوس آرام قرار دهد و سپس، با بخشش این بدهی‌ها از این کشورها امتیازات ژئوپلیتیکی، از بندر گرفته تا منابع طبیعی، دریافت کند (Dayant, 2019)؛ به‌عنوان مثال، گفته می‌شود که چین با بخشش بدهی وانواتو، این کشور را وادار کرد تا از موضع چین در دریای چین جنوبی حمایت کند (Kratz et al., 2019).

۵. قربانیان افریقایی دام بدهی

در افریقا، جایی که طرح «یک کمربند، یک جاده» موفقیت‌آمیز بوده است، چهار راه‌آهن، برجستگی ویژه‌ای داشته‌اند: راه‌آهن ۱۸۶۶ کیلومتری بنگولا در آنگولا، راه‌آهن ۷۵۹ کیلومتری آدیس‌آبابا - جیبوتی، خط‌آهن ۱۸۶ کیلومتری ابوجا-کادونا و راه‌آهن ممباسانا-روبی در کنیا. این طرح‌ها باعث شده‌اند که چین در طول ده سال گذشته، جانشین ایالات متحده، به‌عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری افریقا، شود. در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ میلادی، ۱۴۳ میلیارد دلار وام توسط چین به افریقا پرداخت شده است (نمودار شماره ۲). در بیشتر این کشورها، بدهی تجمعی به چین از سال ۲۰۱۳ روبه‌افزایش است؛ به‌گونه‌ای که اکنون از ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی آن‌ها فراتر رفته است.

نمودار شماره (۲). روند وام‌دهی چین به افریقا



Source: Brautigam, 2020: 2

بدهی افریقا در سال ۲۰۱۷، حدود ۴۹۳ میلیارد دلار بود که ۱۴۳ میلیارد دلار آن از سوی چین پرداخت

شده است. آنگولا ۴۳/۱۵ میلیارد دلار (یعنی چیزی حدود ۳۰ درصد از کل بدهی آفریقا به چین)، اتیوپی ۱۳/۸، کنیا ۸/۹، زامبیا ۸/۶، کنگو ۷/۴، و سودان شمالی ۶/۴ میلیارد دلار، در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ از چین وام گرفته‌اند و بی‌تردید با درنظر گرفتن سود، بیش از آنچه گرفته‌اند، بدهکارند (Nyabiage, 2020). البته منابع دیگر (جدول شماره ۳)، روایت دیگری از بدهی آفریقا دارند که در کیفیت بحث این مقاله تفاوتی ایجاد نمی‌کند. برپایه این روایت، میزان بدهی آفریقا به چین در سال ۲۰۱۸، معادل ۲۳۲ میلیارد بوده که ۱۰۰ میلیارد دلار آن مربوط به دولت چین و ۱۳۲ میلیارد دلار آن مربوط به بخش خصوصی چین بوده است. از آنجا که بخش خصوصی چین، در بسیاری از موارد مورد حمایت دولت چین است، در محاسبه رفتار مالی، در عمل هردو، یکی درنظر گرفته می‌شوند.

جدول شماره (۳). مقایسه بدهی آفریقا به چین و نهادهای بین‌المللی دیگر

گروه اعتباردهنده	کل بدهی به میلیارد دلار	درصد از بدهی خارجی
چین	۱۰۰	۲۴
کلوپ پاریس	۴۰	۱۰
بانک جهانی	۶۶	۱۶
صندوق بین‌المللی پول	۱۸	۴
نهادهای چندجانبه دیگر	۶۱	۱۵
بخش خصوصی چین	۱۳۲	۳۲

Source: Jubilee Debt Campaign, 2018: 7

این درحالی است که چین در سال ۲۰۱۸ حدود ۷۸ میلیون دلار از بدهی‌های کامرون، ۷/۲ میلیون دلار از بدهی‌های بوتسوانا، ۱۰/۶ میلیون دلار از بدهی‌های لسوتو، و ۱۶۰ میلیون دلار از بدهی‌های سودان را بخشیده است (برای اطلاعات بیشتر درباره بخشش بدهی چین نگاه کنید به: Hurley et al., 2018). بدیهی است، هیچ‌یک از این بدهی‌ها به‌رایگان بخشیده نمی‌شوند؛ مگر آنکه دست کم نوعی نفوذ سیاسی به‌ازای آن وجود داشته باشد.

البته دیدگاه‌های دیگری هم وجود دارد که وام‌های چینی را سراسر زیانبار تفسیر نمی‌کنند. از این دیدگاه، نخست اینکه بیشتر وام‌های چینی به آفریقا برای زیرساخت‌ها داده شده است که این یکی از پیش‌نیازهای لازم برای توسعه آفریقا است. بخش‌های دریافت‌کننده وام‌های چینی در آفریقا عبارتند از: حمل‌ونقل (۲۸ درصد)، انرژی (۲۰ درصد)، استخراج (۱۰ درصد)، ارتباطات (۸ درصد)، و بخش‌های دیگر (۳۴ درصد).

دوم اینکه، بیشتر وام‌های چینی به آفریقا، وام‌های امتیازداری هستند که نرخ بسیار کمی دارند؛ به عنوان مثال، در میان ۶۰ میلیارد دلار تعهدات چین به آفریقا در ششمین مجمع همکاری چین-آفریقا (FOCAC) در سال ۲۰۱۵، در یک سبد وام اعطایی، ۳۵ میلیارد دلار کمک خارجی و وام‌های ترجیحی وجود دارد. همچنین، ۵ میلیارد دلار کمک بلاعوض و وام بی‌بهره، ۱۰ میلیارد دلار برای صندوق توسعه چین-آفریقا، و وام ویژه برای توسعه شرکت‌های کوچک و متوسط آفریقایی و ۱۰ میلیارد دلار برای صندوق همکاری ظرفیت تولید چین-آفریقا در نظر گرفته شده است.

سوم اینکه، به دلیل فناوری پیشرفته، ساختارهای کارآمد هزینه و تحویل سریع، شرکت‌های ساختمانی چینی بسیار رقابتی هستند و می‌توانند در هزینه‌های زیرساخت برای کشورهای آفریقایی پس‌انداز کنند. برپایه گزارش مک‌کینزی در اکتبر ۲۰۱۷، در برخی موارد، شرکت‌های چینی، قیمت محصولات و خدمات موجود را تا ۴۰ درصد کاهش داده‌اند. بسیاری از مقامات دولتی آفریقا که بر توسعه زیرساخت‌های کشورهای خود نظارت داشته‌اند، از ساختار هزینه کارآمد و سرعت شرکت‌های چینی به عنوان مزایای عمده آن‌ها یاد کرده‌اند (Qinghai, 2018).

به هر حال، با وجود این دیدگاه‌های مثبت، به نظر می‌رسد، دام بدهی، سایه خود را بر وجوه مثبت وام‌های چینی در آفریقا گسترده است. کنیا یکی از قربانیان آفریقایی دام بدهی است. پکن مبلغ هنگفتی را برای توسعه شبکه ریلی به کنیا قرض داده بود که اکنون آن کشور قادر به بازپرداخت آن نیست و مجبور شده است، بندر مومباسا، بزرگ‌ترین، پرسودترین، و راهبردی‌ترین بندر کنیا را به اجاره ۹۹ ساله چینی‌ها درآورد. حتی گفته می‌شود، نه تنها این بندر، بلکه انبار کانتنر داخلی در نایروبی نیز مورد تهدید تصاحب چینی‌ها است (Kisero, 2020: 1).

جیبوتی، یکی دیگر از قربانیان آفریقایی دام بدهی است. بدهی عمومی دولت این کشور، ۸۰ درصد از تولید ناخالص داخلی است که سهم بزرگی از آن متعلق به چین است؛ به گونه‌ای که دولتمردان جیبوتی مجبور شده‌اند در مقابل بخشی از بدهی خود به چین، یک پایگاه نظامی را که نخستین پایگاه نظامی چین در خارج از کشور است، در اختیار پکن قرار دهند (Green, 2019). کشورهای آفریقایی دیگری مانند بوروندی، چاد، موزامبیک، و زامبیا نیز درگیر دام بدهی یا در معرض خطر بالایی از آن هستند و ممکن است به سرنوشت کنیا یا جیبوتی دچار شوند.

نتیجه‌گیری

امروزه چین باید در مسیر تبدیل شدن به قدرت هژمون، پیچ‌های تاریخی پرشماری را بپیماید؛ به عنوان

مثال، باید از دام توسعید که ممکن است در شکل برخورد نظامی با ایالات متحده پیش آید، جلوگیری کند، نظر همسایگان خود را، که بیشتر آن‌ها نظر مساعدی در مورد چین ندارند، به خود جلب کند، ظرفیت‌های اقتصادی، سیاسی، و نظامی خود را ارتقا دهد، چالش‌های پر شمار داخلی خود را حل کند، مکتب فکری مناسبی که نمایانگر گفتمان کلی چین در موقعیت یک قدرت هژمون باشد، ارائه دهد، در سطح بین‌المللی پیروان زیادی برای خود دست‌وپا کند، و....

مؤلفه آخر، یعنی کسب پیروان، مرکز ثقل این مقاله را تشکیل می‌دهد؛ زیرا، هرچه کشورهای حامی در نظام سیاسی بین‌المللی بیشتر باشند، انتقال قدرت از هژمون موجود به قدرت نوظهور یا انتقال از نظم موجود به نظم جدید با سهولت بیشتری انجام می‌شود. چین با ابتکار عمل‌های گوناگونی سعی دارد، قدرت نرم خود را ارتقا داده و نظر کشورهای جهان را به خود جلب کند. ابتکار «یک کمربند، یک جاده» اگرچه به‌ظاهر سخت‌افزارانه به‌نظر می‌رسد، اما در عین حال، «توانمندی» چین را که عنصری نرم‌افزارانه است، به‌نمایش می‌گذارد. آنچه «اجماع پکن» خوانده می‌شود نیز از همین ویژگی برخوردار است.

افزون‌براین، نظریه‌های روابط بین‌الملل چینی مانند رئالیسم اخلاقی که افرادی مانند یان زوتونگ پیش‌قراول آن هستند، بر این نظرند که اعتبار قدرت هژمون به میزان پایبندی آن به اخلاق دولتی و جهانی بستگی دارد. یکی از ویژگی‌های اخلاق دولتی و جهانی، پایبندی به اخلاقیات و هنجارها است. به‌نظر می‌رسد، دست‌کم در حوزه پرداخت وام، چین خیلی پایبند اخلاق دولتی و جهانی (آن‌گونه که نظریه‌پردازان چینی توصیه کرده‌اند) نبوده است؛ زیرا، دیپلماسی دام بدهی چین، حاکمیت کشورها را تضعیف می‌کند و کشور بدهکار، در صورت ناتوانی در بازپرداخت وام‌ها، ناچار است به‌نوعی بخشی از دارایی راهبردی خود را به چین واگذار کند. این سیاست همچنین به انجام معاملات ناعادلانه تجاری و اقتصادی می‌انجامد؛ زیرا، کشورهای بی‌پول (ناتوان در پرداخت بدهی) قادر به مقاومت در برابر تقاضاهای حریصانه پکن نیستند. همچنین، الگوهای وام‌های بانکی چین به‌گونه‌ای هدفمند برای به‌دام انداختن دولت‌ها و فراهم‌سازی فرصت‌های راهبردی برای چین انجام می‌شود؛ این به‌آن معنا است که پکن، به‌جای ارائه کالای عمومی، در پی تأمین منافع ملی خود است. روی هم‌رفته، وام‌های چین با شرط‌های سخت‌گیرانه‌ای داده می‌شوند که برخلاف استانداردهای جهانی است.

این رویه، نگرانی‌های زیادی را در بین کشورها به‌وجود آورده است. در یک موفقیت نادر، مالزی در اوایل سال ۲۰۲۰ درباره کاهش یک‌سوم هزینه ۱۵/۷ میلیارد دلاری طرح ریلی «یک کمربند، یک جاده» مذاکره کرد. کامیابی چشمگیرتر اینکه، چین موافقت کرد، ۷۰ درصد نیروی کار انجام‌دهنده طرح‌ها،

مالزیایی باشند و همچنین، پیمانکاران مالزی، ۴۰ درصد از کارهای عمرانی طرح‌ها را به‌دست بگیرند. این رویه، کشورهای دیگری مانند تاجیکستان، اکراین، کامبوج، سودان، واناتو، زامبیا، مغولستان، آنگولا، بوتسوانا، قزاقستان، لوستو، تونگا، زیمبابوه، کنگو، جیبوتی، اتیوپی، سریلانکا، مالدیو، و کامرون را بر آن داشته است تا با چین بر سر وام‌ها وارد مذاکره مجدد شوند. با این حال، بعید است نتیجه‌ای که از این مذاکرات به‌دست می‌آید، تأثیر چشمگیری بر کاهش بدبینی این کشورها در مورد چین داشته باشد؛ از این رو، احتمال می‌رود چین در گرد آوردن پیروان زیاد از کشورهای در حال توسعه برای ایجاد ساختار هژمونی، با مشکل روبه‌رو شود.

References

- Arafeh, Omar. (2018). China's Quiet Bid for Hegemony: The Belt and Road Initiative. *McGill Journal of Political Studies*, No.9, available at: <https://mjps.ssmu.ca/2018/11/09/chinas-quiet-bid-for-hegemony-the-belt-and-road-initiative/> Accessed on: 3 Jun2020.
- Brautigam, Deborah. (2020). Chinese Debt Relief: Fact and Fiction. *The Diplomat*, April 15, 2020. Available at: <https://thediplomat.com/2020/04/chinese-debt-relief-fact-and-fiction/>, Accessed on: 11 Jun2020.
- Buchholz, Katharina (2019). The Countries Most in Debt to China. *Statista*, Oct14 2019. Available at: <https://www.statista.com/chart/19642/external-loan-debt-to-china-by-country/>, Accessed on :10 Jun2020.
- Central Banking (2020). *The Belt and Road Initiative 2020 Survey – A More Sustainable Road to Growth?* Central Banking. Available at: <https://www.centralbanking.com/central-banks/economics/4737966/the-belt-and-road-initiative-2020-survey-a-more-sustainable-road-to-growth>, Accessed on: 9 Jun2020.
- Chellaney, Brahma (2017). China's Debt-Trap Diplomacy. *Livemint*, 27 Jan 2017. Available at: <https://www.livemint.com/Opinion/21P46wlPXj00K8VUKMu9oN/Chinas-debttrap-diplomacy.html>, Accessed on: 28 May2020.
- Chohan, Usman W. (7 July 2017). What Is One Belt One Road? A Surplus Recycling Mechanism Approach. *SSRN*, June 13, 2017. Available at: https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2997650.
- Dayant, Alexandre. (2019). Pacific Islands Avoid China's 'Debt-Trap' Diplomacy for Now. *Asia Reviow*, November 27, 2019. Available at: <https://asia.nikkei.com/Opinion/Pacific-islands-avoid-China-s-debt-trap-diplomacy-for-now>. Accessed on: 4 Jun2020.
- Desai, Ronak D. (2018). *With A New President, Can The Maldives Escape China's Debt Trap?* Oct 29, 2018, *Forbes*. Available at: <https://www.forbes.com/sites/ronakdesai/2018/10/29/with-a-new-president-can-the-maldives-escape-chinas-debt-trap/#2be823c16e99>, Accessed on: 9 Jun2020.
- Dorsey, James M. (2019). *Is China Engaging in Debt Trap Diplomacy? The Begin Sadat-Center for Strategic Studies*. December 27, 2019. Available at:

- <https://besacenter.org/perspectives-papers/china-debt-trap-diplomacy/>, Accessed on: 7 Jun2020.
- EFSAS (2017). The 'New Great Game': China's Debt-Trap Diplomacy. *European Foundation for South Asiaia Studies (EFSAS)*. Amsterdam October 2017. Available at: <https://www.efsas.org/publications/study-papers/the-new-great-game-chinas-debt-trap-diplomacy/>, Accessed on: 9 Jun2020.
- Fowler, Elouise (2019). New Report Disputes Chinese 'Debt-Trap Diplomacy' Claims. *Financia Review*, Oct 21, 2019. Available at: <https://www.afr.com/policy/foreign-affairs/new-report-disputes-chinese-debt-trap-diplomacy-claims-20191018-p53256>, Accessed on: 23 May2020.
- Furukawa, Eiji (2018). Belt and Road Debt Trap Spreads to Central Asia. *NIKKEI Asian Reviow*. August29, 2018. Available at: <https://asia.nikkei.com/Spotlight/Belt-and-Road/Belt-and-Road-debt-trap-spreads-to-Central-Asia>. Accessed on: 9 Jun2020.
- Horn, Sebastian & et al. (2019). China's Overseas Lending. *KIEL Working Paper*, No. 26050. Available at: https://www.ifw-kiel.de/fileadmin/Dateiverwaltung/IfW-Publications/Christoph_Trebesch/KWP_2132.pdf, Accessed on: 10 Jun2020
- Horn, Sebastian et al. (2020) China's Overseas Lending and the Looming Developing Country Debt Crisis. *Vox Ceoer Policy Potal*, 04 May 2020. Accessed on: 9 Jun2020. Available at: <https://voxeu.org/article/china-s-overseas-lending-and-looming-developing-country-debt-crisis>.
- Hurley, John & et al.(2018) Examining the Debt Implications of the Belt and Road Initiative from a Policy Perspective. *CGD Policy Paper*, 121, March 2018. Available at: <https://www.cgdev.org/sites/default/files/examining-debt-implications-belt-and-road-initiative-policy-perspective.pdf>, Accessed on: 23May2020.
- Gilpin, R. (1987). *The Political Economy of International Relations*. Princeton: Princeton University Press.
- Goodman, Peters et al. (2018) Money and Muscle Pave China's Way to Global Power. *The New York Times*, NOV. 25, 2018. Avaialble at: <https://www.nytimes.com/interactive/2018/11/25/world/asia/china-world-power.html>, Accessed on: 9 Jun2020.
- Green, Mark. (2019). China's Debt Diplomacy: How Belt and Road Threatens Countries' Ability to Achieve Self-reliance. *Foreign Policy*, April 25, 2019. Available at: <https://foreignpolicy.com/2019/04/25/chinas-debt-diplomacy/>, Accessed on: 7 Jun2020.
- Ikenberry, G. J. (2011). *Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Ikenberry, G. J. and Kupchan, C. (1990). Socialization and Hegemonic Power. *International Organization*, 44(3), 283-315. Avaialble at: https://econpapers.repec.org/article/cupintorg/v_3a44_3ay_3a1990_3ai_3a03_3ap_3a283-315_5f03.htm. Accessed on: 11 Jun2020.
- Jubilee debt Campaign (2018). *Africa's growing debt crisis: Who is the debt owed to? Jubilee Debt Campaign*. October 2018. available at: https://jubileedebt.org.uk/wp/wp-content/uploads/2018/10/Who-is-Africa-debt-owed-to_10.18.pdf, Accessed on: 9 Jun2020.

- Juneja, Prachi (Unknown). Maldives: The Latest Victim of Chinese Debt Diplomacy. *Management Study Guide*. Available at: <https://www.managementstudyguide.com/maldives-the-latest-victim-of-chinese-debt-diplomacy.htm>, Accessed on: 25 May2020
- Kratz, A et al. (2019). New Data on the 'Debt Trap' Question. *Rhodium Group Research*, April 29. Available at: <https://rhg.com/research/new-data-on-the-debt-trap-question>.
- Kenton, Will. (2019). Public Good. *Investopedia*, March 25. Available at: <https://www.investopedia.com/terms/p/public-good.asp>, Accessed on: 9 Jun2020.
- Kindleberger, C. P. (1973). *The World in Depression: 1929–1939*. Oakland, CA: University of California Press.
- Kim, J.Y. (2017). Remarks of World Bank Group President Jim Yong Kim at the Belt and Road Forum for International Co-operation – Opening Plenary Session. *The World Bank*. Available at: www.worldbank.org/en/news/speech/2017/05/14/remarks-of-world-bank-group-president-jim-yong-kim. Accessed on: 4 Jun2020.
- Kisero, Jaindi. (2020). Kenya Must Avoid China Debt Trap or Fall into Sri Lanka Pit. *Nation*, March 18. Available at: <https://www.nation.co.ke/oped/opinion/Kenya-must-avoid-China-debt-trap-or-fall-into-Sri-Lanka-pit/440808-4551200-kv7y59/index.html>, Accessed on: 9 Jun2020.
- Krasner, S. D. (1983). Structural Causes and Regime Consequences: Regimes as Intervening Variables. In Stephen D. Krasner (Ed.). *International Regimes*. Ithaca: Cornell University Press.
- Mahajan, Ashwani (2019). China's Debt-trap Diplomacy. *The New Indian Express*, 19 December. Available at: <https://www.newindianexpress.com/opinions/2019/dec/19/chinas-debt-trap-diplomacy-2078207.html>, Accessed on: 17May2020.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: W.W. Norton.
- Norrlöf, C. (2015). *Hegemony*. Oxford Bibliographies. Available at: <http://www.oxfordbibliographies.com/view/document/obo-9780199743292/obo-9780199743292-0122.xml>, Accessed on: 3 Jun2020.
- Nyabiage, Jevans (2019). Are Chinese Infrastructure Loans Putting Africa on the Debt-trap Express?" *South China Morning post*, 28 Jul. available at: <https://www.scmp.com/news/china/diplomacy/article/3020394/are-chinese-infrastructure-loans-putting-africa-debt-trap>, Accessed on: 9 Jun2020.
- Nyabiage, Jevans. (2020). Africa has a Question for Beijing: will you forgive us our Debt? *South China Morning Post*, 5 May. Available at: <https://www.scmp.com/news/china/diplomacy/article/3082832/africa-has-question-beijing-will-you-forgive-us-our-debt>, Accessed on: 3 Jun2020.
- OECD (2018). China's Belt and Road Initiative in the Global Trade, Investment and Finance Landscape. *OECD Business and Finance*. Available at: <https://www.oecd.org/finance/Chinas-Belt-and-Road-Initiative-in-the-global-trade-investment-and-finance-landscape.pdf>, Accessed on: 9 Jun2020.
- Qinghai, Liu (2018). Loans Benefit Africa without Onerous Conditions. *Global Times*, available at: <https://www.globaltimes.cn/content/1095163.shtml?from=timeline>, Accessed on: 9 jun 2020.
- Ramo, Joshua Cooper (2004). The Beijing Consensus. *The Foreign Policy Centre*. Available at: <http://fpc.org.uk/fsblob/244.pdf>, Accessed on: 23 May2020.

- Shackl, Samira (2018). The Cost of China's Belt and Road. *Center for International Governance Innovation*. 16 October. Available at: https://www.cigionline.org/articles/cost-chinas-belt-and-road?gclid=Cj0KCQjwhtT1BRCiARIsAGIY51KNvKj3Qi-2DKHhCLJfywmEzCC6B1p-_ZiosvbNnImgktuKHgHeSOoaAlZ8EALw_wcB, Accessed on: 9 Jun2020.
- Simon, Bernhard (2020). Can The New Silk Road Compete With The Maritime Silk Road? *The Maritime Executive*. 1 January. Available at: <https://www.maritime-executive.com/editorials/can-the-new-silk-road-compete-with-the-maritime-silk-road>, Accessed on: 5 Jun2020.
- Stein, Artur. (1984). The Hegemon Dilemma, Great Britain, The United State, And the International Economic Order. *International Organization*, 38(2), (Spring 1984), 355-86. Available at: <https://www.cambridge.org/core/journals/international-organization/article/hegemons-dilemma-great-britain-the-united-states-and-the-international-economic-order/18F7315B898FE2F6B3F052DEA61F515C> Accessed on: 5 Jun2020.
- Tan, Weizhen (2019). China's Loans to other Countries are Causing 'Hidden' Debt. That May be a Problem. *CNBC*, JUN 11. Available at: <https://www.cnbc.com/2019/06/12/chinas-loans-causing-hidden-debt-risk-to-economies.html>, Accessed on: 25 May2020.
- Xi, J. (2017). Secure a Decisive Victory in Building a Moderately Prosperous Society in all Respects and Strive for the Great Success of Socialism with Chinese Characteristics for a New Era. *Delivered at the 19th National Congress of the Communist Party of China*. 18 October. Available at: http://www.xinhuanet.com/english/download/Xi_Jinping's_report_at_19th_CPC_National_Congress.pdf, Accessed on: 7 Jun2020.
- Yu, Hong. (2016). *Motivation behind China's 'One Belt, One Road' Initiatives and Establishment of the Asian Infrastructure Investment Bank*. 353-368, 01, tandfonline, Nov. available at: <https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/10670564.2016.1245894>, Accessed on: 9 Jun2020.

نوع مقاله: پژوهشی

هویت متحول سیاست خارجی چین و راهبرد نظم سازی نهادی در دوره پسانائو

امیر عباسی خوشکار^۱

تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۷/۱۰

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۵/۱۳

چکیده

رفتار سیاست خارجی چین پس از به قدرت رسیدن نخبگان دوره پسانائو، به لحاظ جهت گیری های منطقه ای و جهانی تغییرات چشمگیری داشته است. ایدئولوژی مانو کنار گذاشته شد و توسعه اقتصادی و تعامل با نظام سرمایه داری برای دریافت سهم از کیک اقتصاد جهانی، در دستور کار رهبران حزب کمونیست قرار گرفت. در این بین، سازمان ها و نهادهای چندجانبه، به عنوان ابزاری برای نفوذ در ساختار قدرت در سطح منطقه ای و جهانی به کار رفته اند. یکی از دلایل انتقال پارادایم سیاست خارجی چین از مانوئیسم به توسعه گرایی بازارمحور، تغییر در هویت سیاست خارجی و ادراک راهبردی نخبگان چینی بوده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «چه عاملی سبب تغییر موضع چین از سیاست خارجی مقابله جویانه ایدئولوژیک به سیاست خارجی مشارکت جویانه توسعه گرا شد؟» و «جایگاه سازمان ها و نهادهای چندجانبه گرا در این فرایند چگونه متحول شد؟» فرضیه پژوهش حاضر این است که «تحول در ادراک راهبردی نخبگان سیاست خارجی پسانائو سبب شده است که سازمان ها و نهادهای چندجانبه در قالب ایفای نقش دولت توسعه گرای مشارکت جو، در کانون سیاست خارجی چین برای ارتقای موقعیت اقتصادی قرار گیرند و سیاست خارجی چین در ابتدا به سوی مشارکت نهادی و در مراحل بعد، به سوی موازنه سازی نهادی پیش برود.

واژگان کلیدی: نخبگان سیاست خارجی پسانائو، توسعه گرایی اقتصادی، پیچیدگی ادراکی و مفهومی، هویت سیاست خارجی، نقش یابی، نظم سازی چندجانبه

۱. دانش آموخته دکتری روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران khoshkar1392@yahoo.com

Evolutionary China's Foreign Policy Identity and The Strategy of Institution Making Order In The Post-Mao Period

Amir Abbasi Khoshkar^۱

China's foreign policy dramatically changed in the post-Mao era as Mao's ideological approach was replaced by an ambition for economic development gaining a share of the world economy. In the meantime, China has resorted to multilateral organizations and institutions to make an impact on international politics. The Chinese elite's new strategic perception contributed to this shift. This article investigates the background based on which Chinese foreign policy shifted from ideological confrontation to participatory development as well as the role of multilateral organizations and institutions in this process. This research argues that multilateral organizations and institutions are very important in the post-Mao Chinese foreign participatory developmental policy. China's foreign policy will first move towards institutional participation and later towards institutional balancing

Keywords: post-Mao Foreign Policy Elites, Economic Developmentalism, Perceptual and Conceptual Complexity, Foreign Policy Identity, Role-Making, Multilateral Ordering

^۱ PhD International Relations, University of Tehran, Tehra , khoshkar1392@yahoo.com

مقدمه

پس از پایان جنگ جهانی دوم، دو اردوگاه سرمایه‌داری و کمونیسم در برابر یکدیگر قرار گرفتند. این دو بلوک جغرافیایی و ایدئولوژیک، از دو نظام اقتصادی و سیاسی-اجتماعی ویژه برخوردار بودند؛ هر دو بر برتر بودن نظام‌های خود تأکید داشتند و گسترش نفوذ ژئوپلیتیکی، بخش جدایی‌ناپذیر رقابت‌های دو بلوک بود. آمریکا و متحدان غربی آن در برابر شوروی و چین و بلوک شرق، برگزارکنندگان این نمایش دراماتیک تاریخی در صحنه روابط بین‌الملل بودند. چین به‌رهبری مائو در بلوک شرق کمونیست قرار داشت و پرچم‌داری جنبش‌های آزادی‌بخش و پیگیری اصول مارکسیسم را به‌عنوان عامل هویت‌دهنده و سازنده نقش‌آفرینی در سیاست خارجی برگزیده بود.

چینی‌ها در دوره رهبری مائو، ازجمله باورمندان به اصول مارکسیسم و سازوکارهای نظری رهایی‌بخشی آن بودند (Bahrami Moghadam, 2019: 132) و نزدیک به سه دهه به‌رهبری وی، اصولی مانند اقتصاد سوسیالیستی به‌عنوان انسانی‌ترین شکل مناسبات اقتصادی، مبارزه با بلوک سرمایه‌داری غرب به‌عنوان غیرانسانی‌ترین شکل تمدن انسانی، کمک به جنبش‌های آزادی‌بخش برای رهایی آن‌ها از استثمار طبقات سرمایه‌دار، و گسترش اندیشه‌های مارکسیستی به‌عنوان مناسب‌ترین نسخه ایدئولوژی رشد و پیشرفت همه‌جانبه را پیش بردند. ضربه نخست به بلوک شرق، افزایش اختلافات شوروی و چین بود. با افزایش اختلافات این دو قدرت کمونیستی و فاصله گرفتن مائو از شوروی، نسخه چینی سوسیالیسم به بازار سیاست وارد شد. این شکاف ایدئولوژیک با فروپاشی شوروی و پیش‌از آن، با به‌قدرت رسیدن دنگ شیائوپینگ در چین، مجموعه شکست‌های عملی تفکرات مارکسیستی را کامل‌تر کرد.

چرخش فکری و عملی چین کمونیست از اندیشه‌های مائوئی به تفکرات بازاری از دوره دنگ شیائوپینگ به‌این سو که در این مقاله، دوره «پسامائو» نامیده شده است، دلایل پرشماری داشت و پیامدهای سیاسی و اقتصادی شگرفی را برای جامعه چین به‌باور آورد. یکی از مهم‌ترین تغییرات انجام‌شده در سیاست خارجی دوره پسامائو، تغییر جهت‌گیری راهبردی نخبگان سیاست خارجی چین درباره سازمان‌ها و نهادهای چندجانبه است (Ruipeng, 2020: 37). بهره‌گیری از سازوکارهای مشترک برای ارتقای موقعیت اقتصادی کشور، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تحول‌پارادایمی و هویتی در سیاست خارجی بیجینگ بوده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «چه عاملی سبب تغییر موضع چین از سیاست خارجی مقابله‌جویانه ایدئولوژیک به سیاست خارجی مشارکت‌جویانه

توسعه گرا شد؟» و «جایگاه سازمان‌ها و نهادهای چندجانبه‌گرا در این فرایند چگونه متحول شد؟»

فرضیه پژوهش، این است که «تحول در ادراک راهبردی نخبگان سیاست خارجی پسمائو سبب شده است که سازمان‌ها و نهادهای چندجانبه در قالب ایفای نقش دولت توسعه‌گرای مشارکت‌جو، در کانون سیاست خارجی چین برای ارتقای موقعیت اقتصادی قرار گیرند و سیاست خارجی این کشور، ابتدا به‌سوی مشارکت نهادی و در مراحل بعد، به‌سوی موازنه‌سازی نهادی پیش برود. روش گردآوری داده‌ها در این مقاله، اسنادی و اینترنتی است و برای توضیح روابط بین متغیرها و عوامل نیز از روش توصیفی-تبیینی استفاده شده است.

۱. الگوی مفهومی پژوهش

تبیین و توصیف پدیده‌های روابط بین‌الملل با محوریت بازیگران دولتی نیازمند استفاده از الگوهای مفهومی و نظری دقیق و مشخص برای ارائه توضیح عالمانه است. رویکردها و نظریه‌های گوناگون حاضر در جعبه‌ابزار نظریه‌های روابط بین‌الملل از قابلیت‌ها و استعدادهای تبیینی و تفسیری مختلفی در ابعاد رفتار بازیگران دولتی و غیردولتی برخوردارند (Mcglinchey, 2017: 68). نگارنده مقاله پیش‌رو برای تبیین خردمندانه چرخش در ادراک راهبردی نخبگان سیاست خارجی چین در دوره پسمائو، به‌جای کپی‌برداری محض از نظریه‌های موجود، در پی ارائه الگوی نظری و مفهومی متفاوت و جدیدی است تا ضمن انجام هدف پژوهشی بیان‌شده، چارچوب نظری جدیدی برای تبیین رفتار سیاست خارجی نخبگان سیاست خارجی دوره پسمائو ارائه دهد.

نظریه‌های روابط بین‌الملل در دسته‌بندی کلان در دو دسته نظریه‌های مادی‌گرا و معنا‌محور (ذهنی) دسته‌بندی می‌شوند (Qin, 2016: 39). نظریه‌های واقع‌گرا با تمرکز بر تأثیر عوامل مادی بر رفتارهای راهبردی بازیگران دولتی در دسته نخست قرار می‌گیرند و سازه‌انگاری با محوریت مفهوم هویت و وزن بالای تأثیرگذاری این مفهوم بر رفتار بازیگران دولتی، در دسته دوم جای می‌گیرد. نظریه‌های دیگر روابط بین‌الملل نیز با قرار گرفتن در هریک از دسته‌های دوگانه یادشده، جغرافیای هستی‌شناسی نظریه‌های روابط بین‌الملل را تکمیل می‌کنند. برخی پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل بر نظریه‌هایی تأکید دارند که هر دو بعد معناگرایانه و مادی‌گرایانه را دربر می‌گیرند و نوعی موضع نظری بینامرزی دارند.

تنوع رفتارهای سیاست خارجی دولت‌ها زیر سقف محیط آنارشیک، یکسان‌سازی رفتاری مورد تأکید

نظریه‌های مادی‌گرا را به‌چالش کشیده است (Jervis, 2015: 39). در شرایط آنارشیک محیط پیرامونی، برخی بازیگران دولتی، نسبت به بازیگران دیگر، جهت‌گیری‌های راهبردی متفاوتی دارند و با تصمیم‌های کارآمد، ملت خود را از افتادن در چرخهٔ ناکارآمدی و نگاه‌های امنیتی‌رهایی می‌بخشند و ضمن گسترش مناسبات بین‌المللی، به رشد اقتصادی و قرار گرفتن کشورشان در طراز قدرت‌های اقتصادی در نقاط فوقانی چرخهٔ قدرت جهانی کمک می‌کنند. عرصهٔ سیاست جهانی، افزون‌بر نبردهای پیوسته بر سر منابع کمیاب و قدرت مادی، رقابتی است که در لایهٔ «جنگ‌های شناختی و آگاهی» نیز در جریان است (Backes, 2019: 29). تقریباً همهٔ بازیگران دولتی در پی قرار گرفتن در نقاط فوقانی هرم قدرت جهانی و بیشینه کردن امنیت خود هستند؛ اما چرا راهبردهای دولت‌ها و جغرافیای همکاری‌ها و رقابت‌های آن‌ها در این مسیر، متنوع و گسترده است؟

نگارنده بر این نظر است که سهم انگاره‌های ذهنی و ادراکی در چرخش‌های راهبردی، بسیار زیاد است؛ به‌عنوان مثال، یکی از مهم‌ترین دلایل فروپاشی شوروی، تغییر در انگاره‌های ذهنی و هویتی نخبگان سیاست خارجی این کشور در نتیجهٔ ورشکستگی‌های پیاپی در عرصه‌های گوناگون بود. چرخش راهبردی نخبگان پساامانو نیز از یک دگرگونی بنیادین ذهنی تأثیر پذیرفته بود. الگوی نظری پیشنهادی نگارنده از یک رشته پیوندهای علی خطی بین تعدادی از مفاهیم بهره می‌برد. در این چارچوب، هویت، نقطهٔ کانونی تحلیل و عامل تغییردهندهٔ سایر لایه‌های ذهنی تصمیم‌ساز در سیاست خارجی است. هویت، عامل معناداری و سازندهٔ مشروعیت کنش و واکنش‌های محیطی است. آنچه به حضور و نحوهٔ رفتار دولت‌ها معنا می‌دهد، هویت آن‌ها است. هویت، قالب‌دهنده و توجیه‌کنندهٔ ممنوعیت‌ها و حدود محدود کنش‌ورزی دولت‌ها است که در عرصهٔ سیاست خارجی نیز مجموعه دوست‌ها و دشمنان را مشخص می‌کند.

با تغییر هویت سیاست خارجی دولت‌ها، در پیچیدگی شناختی و مفهومی دولت‌ها نیز دگرگونی‌هایی ایجاد می‌شود. برخی دولت‌ها در لایه‌های شناختی و مفهومی خود پیچیدگی بالایی دارند و برخی دیگر از پیچیدگی شناختی و مفهومی کمتری بهره‌مندند و به‌تبع آن، ادراک راهبردی ضعیف‌تری در مورد محیط پیرامونی خود دارند. هرچه پیچیدگی شناختی و مفهومی افزایش پیدا کند، دگرگونی و پیچیدگی در ادراک راهبردی نیز به‌همان نسبت تغییر می‌کند. براساس چارچوب نظری پیشنهادی نگارنده، در حلقهٔ پایانی دگرگونی در رفتارهای راهبردی دولت‌ها، ادراک راهبردی قرار دارد که در سه حوزهٔ تحول‌بخشی به نقش‌های دولت‌ها در محیط پیرامونی، متنوع‌سازی ابزارهای موجود در جعبه‌ابزار سیاست خارجی، و سرانجام، ترسیم ماتریس رقابت‌ها و همکاری‌ها، نمایان می‌شود. بیشتر بازیگران دولتی ایدئولوژیک به‌دلیل

نگاه بسیط و سیاه‌وسفید به محیط پیرامونی خود، نسبت به بازیگران کمترایدئولوژیک، پیچیدگی شناختی و مفهومی پایین‌تری دارند (Homer Dixon, 2013: 345).

شکل شماره (۱). پیوند علی و خطی چارچوب نظری پیشنهادی

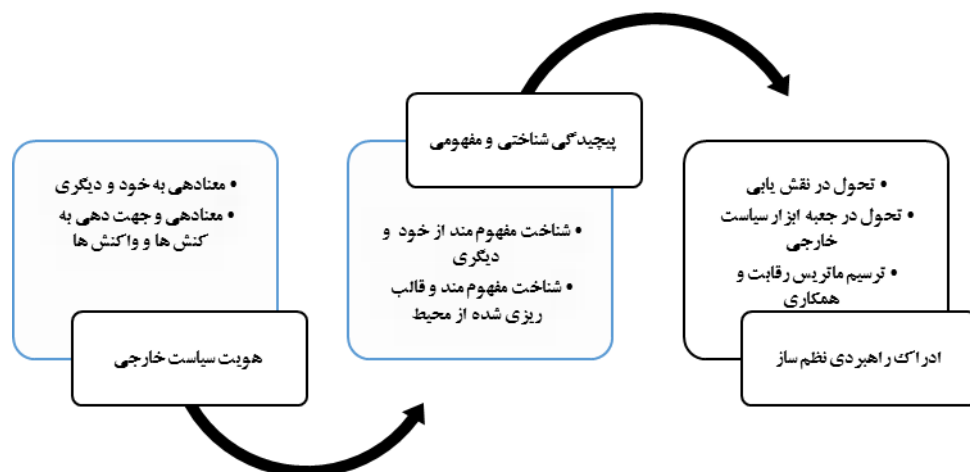


هویت، مجموعه‌ای از برداشت‌ها و جهت‌گیری‌های کلان از خود و نسبت با دیگری است که با ارزش‌ها، هنجارها، و تصاویر سیاه‌وسفید از خود و محیط پیرامون درآمیخته است. هویت‌ها در سیاست خارجی می‌توانند متأثر از ایدئولوژی نظام سیاسی مسلط، دوقطبی، یا خاکستری مخلوطی از لایه‌های تاریخی گوناگون و به‌صورت منعطف باشند. آموزه‌های سیاسی شکل‌دهنده هویت، در کنار دگرگونی‌های محیط عینی، همواره در تراشیدن هویت‌ها و قالب‌زنی آن‌ها، در فرایندهای بلندمدت و میان‌مدت تاریخی، نقش برجسته‌ای داشته‌اند. با تحول در هویت سیاست خارجی دولت‌ها و حرکت آن‌ها به‌سوی پیچیدگی بیشتر در حلقه دوم تغییرات ذهنی، پیچیدگی شناختی و مفهومی افزایش می‌یابد.

با افزایش پیچیدگی‌های شناختی می‌توان شاهد دگرگونی در ادراک راهبردی واحدهای دولتی بود. پیوند شناخت و ادراک، یکی از بحث‌های مهم حوزه مطالعات نظریه‌های ذهن‌گرای روابط بین‌الملل است. با دگرگونی در ادراک راهبردی بازیگران، سه حوزه نقش‌پذیری، جعبه‌ابزارهای سیاست خارجی، و ماتریس رقابت‌ها و همکاری‌ها تغییر خواهد کرد؛ به‌عنوان مثال، با تغییر هویت ژاپنی‌ها از یک دولت میلیتاریستی انبساط‌طلب به یک دولت تجاری بین‌الملل‌گرا ضمن تغییر هویت سیاست خارجی این بازیگر منطقه‌ای، پیچیدگی‌های شناختی و مفهومی رهبران ژاپن افزایش یافت و این دگرگونی در افزایش

پیچیدگی‌های ادراک راهبردی آن‌ها سرریز شد. در نتیجهٔ این دگرگونی خطی و ذهنی نقش‌پذیری، ماتریس همکاری و رقابت‌های منطقه‌ای و جعبه‌ابزار سیاست خارجی ژاپن نیز به گونه‌ای بنیادین متحول شد.

شکل شماره (۲). الگوی پیشنهادی دگرگونی رفتار راهبردی بازیگران دولتی



۲. دگرگونی ساختار ادراک نخبگان تصمیم‌ساز

تغییر رفتار راهبردی بازیگران دولتی، در مؤلفه‌های محیطی و ذهنی گوناگونی ریشه دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، جهت‌گیری‌های هویتی و ادراکی است. در دورهٔ سیاست خارجی پساامائو، هویت ایدئولوژیک سیاه‌وسفید مائوئیستی که در قالب نبرد جهان سوسیالیسم با امپریالیسم و طبقهٔ کارگر و سرمایه‌دار ترسیم شده بود و ابزار ایدئولوژی و قدرت نظامی، تنها سلاح مؤثر جعبه‌ابزار سیاست خارجی این کشور بود، جای خود را به افزایش پیچیدگی‌های شناختی و مفهومی از منابع قدرت و امنیت داد. اقتصاد و تولید قدرت نرم در کنار کسب اعتبار در سطح جهانی با استفاده از ابزارهای مرسوم در نظم موجود، نوعی کنش راهبردی بر مبنای تغییر در هویت سیاست خارجی و متنوع‌سازی جعبه‌ابزارهای سیاست خارجی بود.

۳. تغییر هویت ایدئولوژیک؛ شکل‌گیری پیچیدگی شناختی و مفهومی

مائو، ریشهٔ هجوم قدرت‌های غربی و ژاپن (در طول سدهٔ تحقیر) به سرزمین چین را در نظریه‌های مارکسیستی یافته بود و برپایهٔ این نظریه‌ها باور داشت که زمانهٔ جنگ و انقلاب است و امپریالیسم به‌عنوان آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری، قدرت‌های غربی و در رأس آن‌ها، ایالات متحده، را به استثمار و جوامع جهان سوم ناگزیر کرده است و ماهیت سرمایه‌داری غرب، به تجاوز قدرت‌های خارجی به چین وابسته است (Mao Tse-Tung, 1977: 64). در فرایند رقابت برای جانشینی مائو، گروه چهارنفره‌ای که منافع ملی را براساس گرایش‌های ایدئولوژیک تفسیر می‌کردند، حذف شدند؛ بنابراین، دولت از نوعی استقلال نسبی در تعریف منافع ملی برخوردار شد (Fallahi, 2018: 154).

پس از مرگ مائو و از سال ۱۹۷۹ با انجام اصلاحات اقتصادی در چین، درحالی‌که هنوز نظام مبتنی بر سبک قدیمی کمونیسم بر روی کار بود، حرکت به‌سوی سرمایه‌داری شتاب گرفت. درهمین‌زمان، اقتصاد چین به‌روی تجارت خارجی باز شد و پس از انجام اصلاحات اقتصادی مبتنی بر بازار در سال ۱۹۷۹، تولید ناخالص داخلی این کشور، رشد فزاینده‌ای را تجربه کرد. اهداف اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ در نوسازی چهارگانه و به‌عبارتی در کشاورزی، صنعت، علم و فناوری، و ارتش خلاصه می‌شد که در جریان برگزاری اجلاس سوم کنگرهٔ یازدهمین حزب کمونیست چین، مطرح و از آن دفاع شد (Haji Karim, 2018: 88). سیاست درهای باز دنگ، با تأثیرپذیری از دگرگونی در سیاست خارجی چین، تأثیرات گسترده‌ای بر سیاست داخلی و خارجی این کشور گذاشت. در عرصهٔ سیاست خارجی، شرایط مناسبی برای کاهش تسلط فرهنگ راهبردی رئالیستی سنتی و تغییر عمل‌گرایانه فرهنگ راهبردی چین فراهم شد (Hines, 2013: 12). بر اثر چنین دگرگونی‌هایی، درک متفاوتی از منابع قدرت و امنیت و عوامل تهدیدزا نزد رهبران چین ایجاد شد (Wang, 2013). با پایان دورهٔ مائو، فرهنگ راهبردی چین بازتعریف شد و مؤلفه‌هایی مانند وابستگی متقابل اقتصادی به دنیای بیرون و ارتقای آیین کنفوسیوس نزد چینی‌ها اهمیت پیدا کرد و در نتیجه، شرایط برای کاهش نفوذ بن‌نگره‌های رئالیستی سنتی در سیاست خارجی این کشور فراهم شد و تأکید بر امنیت مشارکتی و همکاری‌جویانه در سطوح گوناگون، به یکی از اصول بنیادین و برجستهٔ فرهنگ راهبردی آن تبدیل شد.

نگرش نسل نوین نخبگان چینی دربارهٔ مقولهٔ امنیت، نسبت به پیشینیانشان، بسیار دگرگون شد؛ به‌گونه‌ای که امنیت از ماهیتی تنگ‌نظرانه فاصله گرفته و در چارچوبی ایجابی و عمل‌گرایانه قرار گرفت (Loke, 2009: 200). برپایهٔ این نگرش به امنیت، تهدیدهای پیش‌روی دولت ملی چین، گوناگون و پیچیده شده‌اند. تهدیدهای مستقیم خارجی به یک‌باره پس از جنگ سرد فروکش کرد و مفهوم پیچیده‌ای

از امنیت، مطابق با شرایط متحول داخلی و بین‌المللی، شکل گرفت (Lampton, 2014: 760). در نگرش امنیتی نوین چین، مفاهیمی مانند جهانی‌شدن، تعامل با قدرت‌های بزرگ، جامعهٔ بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی و اصولی چون همزیستی مسالمت‌آمیز، سیاست برد-برد، وابستگی متقابل، و رشد و توسعهٔ اقتصادی، ارتباط تنگاتنگی با مفهوم امنیت پیدا کرده‌اند (Antonescu, 2015: 62).

۴. عمل مبتنی بر دگرگونی ادراک راهبردی

ادراک راهبردی نخبگان پساامائو، در نتیجهٔ دگرگونی شناختی از محیط پیرامونی و داخلی تغییر کرد و از این رو، عمل و رفتار خارجی آن‌ها نیز متحول شده و به جهت‌گیری رفتاری متفاوتی منتهی شد. با پایان جنگ سرد، راهبرد امنیت ملی چین از امنیت فیزیکی و نظامی فاصله بیشتری گرفت و بیشتر به‌سوی تأمین امنیت اقتصادی حرکت کرد. بر این اساس، کارکرد دفاع ملی در این کشور، تنها در حفظ و دفاع از یکپارچگی سرزمینی خلاصه نمی‌شود، بلکه حفاظت از یکپارچگی سرزمینی کشور، از مسیر رشد و توسعهٔ اقتصادی چین می‌گذرد. دفاع ملی در خدمت جلوگیری از هرگونه جنگ یا اقدامات خودسرانه و غیرعقلانی، که مانع توسعهٔ اقتصادی چین می‌شوند، تعریف شده است (Ferchen, 2016). در این مسیر، جیانگ زمین، رئیس‌جمهور اسبق چین در اجلاس خلع سلاح، که در مارس ۱۹۹۹ در ژنو برگزار شد، اعلام کرد که اعتماد متقابل، منافع متقابل، برابری، و همکاری، از اصول مسالمت‌آمیزی هستند که پایه‌های ساختار سیاسی صلح‌آمیزی را تشکیل می‌دهند. جیانگ زمین، در کمی عمل‌گرایانه از امنیت ملی ارائه کرد تا امنیت این کشور را با امنیت منطقه‌ای و جهانی پیوند بزند (Jiang Zemin, 1999).

در دورهٔ پساامائو، دنگ شیائوپینگ اعلام کرد که چین دیگر از ناحیهٔ قدرت‌های خارجی به‌ویژه شوروی مورد تهدید نیست. وی بر این نظر بود که منابع تهدید چین را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد و ریشهٔ تهدیدهای چین، بیش از آنکه جنبهٔ خارجی داشته باشد، ماهیت داخلی دارد. دنگ، عقب‌ماندگی اقتصادی را مهم‌ترین چالش جامعهٔ چین می‌دانست (Medeiros and Fravel, 2003). از نظر وی، مسیر امنیت ملی چین از رشد و توسعهٔ اقتصادی شروع می‌شود. در واقع، او بر این باور بود که اگر بتوانیم اقتصاد پویا و شکوفایی ایجاد کنیم، هر چیزی را می‌توانیم به‌دست آوریم. در پی طرح این شعار، تعداد نیروهای نظامی چین کاهش پیدا کرد. در همین چارچوب، زوزیانگ، دبیرکل وقت حزب کمونیست چین، در سیزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست در اکتبر ۱۹۸۷، شعار صلح و توسعه را اعلام کرد (Ferchen, 2016). در نتیجه، برداشت سلبی از امنیت، یعنی رهایی از تهدیدهای خارجی (عمدتاً

نظامی) در بین نخبگان این کشور فروکش کرد و ادراک‌های راهبردی به‌سوی برداشت ایجابی از امنیت در سطوح گوناگون جهش پیدا کرد (Zeng et al., 2015: 254).

در طول یک دهه گذشته، رهبران چین، بین اهداف اقتصادی و سیاسی توازن ایجاد کرده‌اند. شی جین‌پینگ، در سخنرانی کنگره هیجدهم در سال ۲۰۱۲، اهداف دوسده‌ای کشور را مطرح کرد. وی اعلام کرد، هدف چین در صد سال نخست (یعنی صدمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست چین در سال ۲۰۲۱)، تبدیل شدن به جامعه‌ای نسبتاً مرفه، و هدف آن در صد سال دوم (یعنی صدمین سالگرد تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۲۰۴۹) تبدیل شدن چین به یک کشور کاملاً توسعه‌یافته است (Jinping, 2012). سیاست‌های رفاهی رهبران پسامائو، تأثیرات مثبتی بر جامعه چینی داشت؛ به‌عنوان مثال، نرخ فقر در این کشور از ۶۶ درصد در دهه ۱۹۹۰ به ۱/۹ درصد در سال ۲۰۱۳ رسید (World Data Atlas, 2017). شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور کنونی چین، در سخنرانی خود در آوریل ۲۰۱۴، امنیت ملی چین را در چارچوبی گسترده‌تر از گذشته (حتی گسترده‌تر از جیانگ زمین و هو جیتائو) تعریف کرده است. در سیاست اعلامی جین پینگ، سه «نه» مطرح شده است که حاکی از تداوم رویکرد توسعه‌گرایانه در سیاست خارجی چین است. «نه» به دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر، «نه» به گسترش حوزه نفوذ، و «نه» به ایجاد هژمونی (Ze, 2015).

۵. مشارکت در نظم‌های سازمانی چندجانبه

استفاده از ابزارهای سازمانی و نهادی برای بهره‌برداری از فرصت‌های موجود در نظم‌های سازمانی، یکی از محورهای اصلی اندیشه‌های نخبگان پسامائو است (Kim, 2018: 79). کالاهان بر این نظر است که نگرش چین به نظم بین‌المللی فعلی و تلاش آن برای ایجاد نهادهای جدید، به گونه‌ای که فرصت‌های جدیدی را برای این کشور ایجاد کند، از اندیشه یا دکترین تیان شاسرچشمه گرفته است. در این دکترین، استدلال می‌شود که هرج و مرج و آشفتگی جهانی، ناشی از نگاه امپراتور گونه به جهان، مفهوم‌سازی مشکلات آن، و سرانجام، ارائه راهکار برای آن است. در این دکترین، استدلال می‌شود که نظم جهانی‌ای که مبتنی بر منافع ملی باشد، سبب بروز اختلاف و سرانجام، جنگ می‌شود؛ بنابراین، باید

^۱ Two Centenary Goals

^۲ Tianxia

به فکر نظم جهانی‌ای باشیم که واقعاً بازتاب‌دهنده نگرش کل جهان باشد (Callahan, 2007: 6).

۶. در مسیر چندجانبه‌گرایی سازمانی؛ دستور کارسازی حزب حاکم

نخبگان سیاست خارجی پسامائو، با طراحی و بازتعریف جایگاه سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی در حل اختلاف‌های منطقه‌ای و استفاده از ظرفیت‌های سازمانی جهانی، به جهت‌گیری چندجانبه‌گرایانه سیاست خارجی چین، محتوای نظری تازه‌ای بخشیدند. در حوزه بحران‌های مرزی منطقه‌ای، اختلاف‌های مرزی با ژاپن بر سر جزایر دیائویو و سن کاکو، اختلاف با کشورهای جنوب شرق آسیا بر سر جزایر اسپرانلی، پاراسل، و تعدادی از جزایر مرجانی، و اختلاف بر سر حدود دریایی با همسایگان، از جمله چالش‌هایی است که چینی‌ها در پی حل و فصل مسالمت‌آمیز آن‌ها هستند (Arghavani, 2011: 172) تا نقش آفرینی توسعه‌گرایانه اقتصادی‌شان در قالب مشارکت در ترتیبات چندجانبه منطقه‌ای (Sazmand and Ramezani, 2019: 144)، در نتیجه جهت‌گیری‌های خشن ژئوپلیتیکی، دچار آسیب نشود.

رهبران سیاست خارجی چین ضمن تأکید بر راهکارهای سازمانی و نهادی، بر استفاده ابزاری از سازمان‌ها در رویکردهای سیاست خارجی این کشور نیز تأکید کرده‌اند. هو جینتائو، رئیس‌جمهور پیشین چین، با طرح ایده «جهان هماهنگ» سعی کرد تا اقدامات جیانگک زمین در راستای پیوند امنیت چین به جامعه جهانی را تکمیل کند. به نظر او، «جهان هماهنگ» به شرایط مناسب برای ایجاد احترام متقابل، تشریک منافع و رفاه مشترک کشورها اشاره دارد. در واقع، در جهان هماهنگ، بازیگران در چارچوب منطق بازی حاصل جمع جبری صفر عمل نمی‌کنند، بلکه در چارچوب حاصل جمع جبری مضاعف (برپایه منطق بردبرد) به امنیت می‌نگرند (Zheng, 2007).

در این راستا هو جینتائو، رئیس‌جمهور پیشین چین، در بیانیه‌ای در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد، چین به عنوان یکی از اعضای اصلی نظام بین‌الملل، کمک شایانی به نظم و ثبات بین‌المللی خواهد کرد و حضور خود را در عملیات حفظ صلح سازمان ملل پررنگ‌تر می‌کند (Masayuki, 2011: 3). در سال‌های بعد، شی جین‌پینگ، عنوان کرد که چین، مشارکت و همراهی خود را با جامعه جهانی ادامه داده و توسعه خویش را از طریق رویه‌های معمول بین‌المللی پیگیری خواهد کرد. البته وی به این نکته نیز اشاره کرد که این به معنای مقابله نکردن با یکجانبه‌گرایی و دخالت قدرت‌های دیگر در منطقه نیست (Burgman, 2016).

سند راهبرد امنیت ملی چین که در زمان شی جین‌پینگ منتشر شده است، به این مسئله اشاره دارد که چین در آینده، سازوکارهای امنیتی جمعی کارآمد و مفیدی را شروع خواهد کرد و همکاری امنیتی و

نظامی خود را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی گسترش خواهد داد؛ برای نمونه، این سند اشاره دارد که چین، همکاری جامع و پایداری را با روسیه در سطوح گوناگون شروع خواهد کرد و در راستای شفاف‌سازی و تقویت اعتماد متقابل بین چین و آمریکا برنامه‌هایی را برای بده‌بستان‌های نظامی و گفت‌وگوهای امنیتی ترتیب خواهد داد (Xinhua, 2015). توافق با روسیه در سال ۲۰۰۷ درباره مرزهای مشترک، توافقی‌های انجام‌شده با هند در سال‌های ۱۹۹۳، ۱۹۹۶، و ۲۰۰۵ در مورد مناطق مرزی، توافق با ویتنام، مالزی، فیلیپین، و برونئی بر سر اصل تعامل در اکتشاف و همکاری مشترک در دریای جنوبی در سال ۲۰۰۲، و توافق با ژاپن در چارچوب اصل تعامل و همکاری مشترک در مورد جزایر دیائویو در سال ۲۰۰۵ همگی در راستای سیاست امنیتی مشارکتی و فراگیر چین در منطقه قابل‌ارزیابی هستند.

چین برپایه اصل مشارکت برابر، فهم متقابل، و سازش، پیمان‌های مرزی‌ای را با دوازده کشور از چهارده کشور همسایه خود امضا کرده و نود درصد از بیست و دو هزار خط مرزی‌اش را تعیین کرده است. در نتیجه، اکنون حوزه‌های مورد مناقشه پیشین به حوزه‌های تجاری پررونقی تبدیل شده‌اند (Chen, 2012: 173). برپایه آمار دیپارتمان عملیات حفظ صلح سازمان ملل، در پایان سال ۲۰۰۹، چین حدود ۲۱۲۳ نیرو را به ۱۰ مأموریت حفظ صلح سازمان ملل روانه کرده است که در بین اعضای دائم شورای امنیت، یکی از بالاترین آمار به‌شمار می‌آید. تمایل چینی‌ها به مشارکت در سازمان‌های چندجانبه، سکوی پرتاب آن‌ها به سوی نهادسازی و انجام همکاری‌های چندجانبه به‌منظور موازنه‌سازی نهادی با رقبای غربی بوده است. جان/یکنبری و دارین جم‌لیم استدلال می‌کنند، این تمایل چین به اصلاح نهادهای بین‌المللی لیبرالی یا ایجاد نهادهای جدید برای نظم بین‌المللی آینده، از دو عامل تأثیر می‌پذیرد: نخست اینکه چین در چارچوب نظمی رشد کرد که تا حد بسیار زیادی نهادینه و سازمان‌یافته بود و دوم اینکه پیر از سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بود (Ikenberry and Lim, 2017: 5).

۷. نظم‌سازی سازمانی و موازنه‌سازی نهادی

نخبگان سیاست خارجی چین، پس از بهره‌گیری این کشور از نظم‌های سازمانی و نهادی عمدتاً غربی، برنامه موازنه‌سازی سازمانی و نهادی در برابر غربی‌ها را به‌منظور قرار گرفتن در نقاط فوقانی چرخه قدرت جهانی دنبال کرده‌اند. از منظر راهبردی، نخبگان جدید چین، ایالات متحده آمریکا را در سطح منطقه و نظام بین‌الملل، مهم‌ترین تهدید برای قدرت و نفوذ بین‌المللی کشورشان تصور می‌کنند. آن‌ها نظم نوین آمریکایی در دوران پساجنگ سرد را مانع اصلی در مسیر پیشبرد اهداف مربوط به جایگاه بین‌المللی خود

به‌شمار می‌آورند (Ghanbarloo, 2016: 107)؛ از همین رو، همواره از رویکرد یکجانبه‌گرایانه و هژمونی خواهانه آمریکا انتقاد کرده و خواستار نظامی دموکراتیک‌تر و عادلانه‌تر شده‌اند (Shariati Nia, 1399: 98). شی جین‌پینگ در این راستا خواستار تقویت هرچه بیشتر سازمان ملل و روش‌های دموکراتیک در سازمان ملل شده و از اصلاح و بهبود مدیریت نهادها و سازمان‌های مالی بین‌المللی حمایت کرده است (General Assembly, 2016).

یاماگوچی^۱ یکی از اندیشمندان حوزه سیاست خارجی کشورهای شرق آسیا، استدلال کرده است که تمایل رهبران چین به ارتقای نقش این کشور در عرصه بین‌المللی، نخست، متأثر از این نگرش است که قدرت، عنصر اصلی و حیاتی نظم بین‌المللی است و نظم بین‌المللی فعلی، برپایه هژمونی ایالات متحده آمریکا بنا شده است. اینکه ساختار نظام بین‌الملل، تک‌قطبی یا چندقطبی باشد، برای چین بسیار مهم است (Radgoodarzi and Safari, 2020: 243). دومین ویژگی این است که چین برخی از جنبه‌های نظم بین‌المللی فعلی را نامعقول و ناعادلانه می‌داند و عقیده دارد که باید اصلاح یا حذف شوند. اهمیت قائل شدن برای منشور سازمان ملل و اصول پنج‌گانه همزیستی مسالمت‌آمیز، سومین ویژگی نگاه چین به نظم بین‌المللی است (Yamaguchi, 2016: 63).

در سال ۲۰۱۵، وزیر امور خارجه چین تأکید کرد: «ما می‌خواهیم حفاظت از نظم بین‌المللی معاصر را ادامه دهیم.... چین در پی ایفای نقش مشارکتی تسهیل‌کننده و همکاری‌جویانه برای اصلاح نظم منطقه‌ای و جهانی است» (Yi, 2015). شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، نیز در ژانویه ۲۰۱۷ در اجلاس سالانه مجمع جهانی اقتصاد، اصلاح نظام حکمرانی اقتصاد جهانی را وظیفه‌ای مبرم نامید. او تأکید کرد: «بازارهای در حال ظهور و کشورهای در حال توسعه، سزاوار داشتن مسئولیتی بیشتر و صدایی رساتر هستند و در آینده باید اصلاحات ساختاری بیشتری در صندوق بین‌المللی پول انجام شود» (Xi, 2017).

یکی از مفاهیم جهت‌دهنده به نظم‌سازی‌های موازی چینی‌ها، مفهوم «رؤیای چینی» است که شی جین‌پینگ مطرح کرده است (Gabor, 2020: 185). هدف اصلی رؤیای چینی، دموکراتیزاسیون نظام بین‌الملل است. این هدف در قالب برخی اصطلاح‌ها مانند تیانخشی^۲ مفهوم‌بندی شده است. تیانخشی،

^۱ Yamaguchi

^۲ Tianxia

به لحاظ لغوی به معنای بهشت همگانی است و به اصطلاح، به موقعیتی گفته می‌شود که در آن دولت‌های کوچک‌تر در کنار یک امپراتوری بزرگ، هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی دارند. در این وضعیت، اگرچه دولت امپراتوری بر دولت‌های کوچک تأثیرگذار است، اما با شرایط اجبار هژمونیک تفاوت دارد. تیانشی، به عنوان نمادی از فرهنگ غنی چینی برای عادلانه‌تر شدن شرایط نظام بین‌الملل مطرح شده است. براین اساس، عدالت و منافع، دو عنصر بنیادین در تعامل با کشورهای جهان به شمار می‌آیند. جین‌پینگ در سخنرانی سال ۲۰۱۵ در سازمان ملل، بر برابری قدرت‌های بزرگ و کشورهای کوچک تأکید کرد و اتخاذ رویکرد منصفانه را وابسته به تقدم عدالت در روابط کشورها دانست (Kallio, 2016: 5).

۸. بسط نهادی قدرت چین با محوریت شرق

پایه‌گذاری نهادهای منطقه‌ای و افزایش سهم از نهادهای جهانی، دو بردار اصلی رفتار چندجانبه‌گرایانه چینی‌ها را در دو دهه اخیر تشکیل داده‌اند. تقویت موازنه نهادی و مقابله با تهدیدهای اقتصادی و ائتلافی امریکا، دو دلیل عمده بسط نهادی چینی‌ها بوده‌اند. از زمان به قدرت رسیدن شی جین‌پینگ و اتخاذ سیاست خارجی جسورانه‌تر، رقابت بر سر نفوذ منطقه‌ای گسترش بیشتری پیدا کرده است. به نظر رئیس‌جمهور چین، چرخش سیاست خارجی امریکا به سوی شرق، در راستای مهار قدرت چین و محدود کردن نفوذ آن طراحی شده و با منافع و اولویت‌های چین در منطقه، تعارض دارد. وی اشاره کرده است که زمان آن فرارسیده که امور آسیا به دست خود آسیایی‌ها سپرده شود و از دخالت‌هایی که زمینه ناامنی و بی‌ثباتی را در منطقه فراهم می‌کنند، پرهیز شود (Burgman, 2016).

در سطح نظم‌سازی منطقه‌ای موازنه‌جویانه، پیشنهاد سازوکار امنیتی منطقه‌ای در سال ۲۰۰۳ در اجلاس آسه‌آن و کمک به ایجاد گروه آسه‌آن به علاوه ۳ برای حل و فصل مسائل و مشکلات منطقه، از جمله تلاش‌های چین برای ایجاد فهمی بین‌ذهنی مبتنی بر اعتماد و همکاری متقابل بوده است (Wan, 2010: 521). در سال ۲۰۱۷، رهبران ده کشور آسه‌آن و چین، کره جنوبی، ژاپن، استرالیا، نیوزلند، و هند، نخستین نشست سران توافقنامه همکاری جامع شرکای اقتصادی منطقه را در مانیل برگزار کردند. این طرح، حدود سه میلیارد و پانصد میلیون نفر را پوشش می‌دهد و پس از انعقاد توافق‌نامه، بزرگ‌ترین منطقه آزاد تجاری ایجاد می‌شود که مجموع تولید داخلی آن‌ها، ۲۲/۵ تریلیون دلار خواهد بود (Staff, 2018: 5).

در سطح موازنه‌سازی فرمانطقه‌ای، اعضای گروه ۲۰ در سال ۲۰۱۰، سهم کشورهای جهان سوم را تصویب کردند و ۶ درصد از حق رأی کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای کمتر توسعه‌یافته و کشورهای در حال ظهور اقتصادی انتقال پیدا کرد. چین، برنده بزرگ این تحول بود؛ زیرا، سهم رأی‌دهی این کشور از ۳/۹ درصد به ۶/۴ درصد افزایش پیدا کرد و این کشور به سومین سهام‌دار صندوق پس از آمریکا با ۱۷/۴ درصد و ژاپن با ۶/۵ درصد، ارتقا یافت و در جایگاه بالاتر از فرانسه با ۵/۶ و بریتانیا با ۴/۲ درصد قرار گرفت (Nicolas, 2016: 9).

در چارچوب تقویت نهادهای چندجانبه موازی با نهادهای غربی، توانمندسازی گروه ۲۰ سبب تغییر قدرت از یورو-آتلانتیک به آسیا شده است؛ به عنوان مثال، در مقایسه بین این دو نهاد، تنها یک دولت آسیایی (ژاپن)، عضو گروه ۸ بود؛ اما گروه ۲۰، شش عضو (استرالیا، چین، هند، اندونزی، ژاپن، و کره جنوبی) آسیایی دارد. افزون‌براین، ظهور گروه ۲۰ به عنوان سازمان مرکزی اقتصاد بین‌المللی نشان می‌دهد که اعتبار و قدرت ایالات متحده و اروپا به عنوان هدایت‌کنندگان اقتصاد بین‌المللی، دچار افول شده است (Layne, 2018: 100). هو جینتاو، رئیس‌جمهور وقت چین، در نشست سران گروه ۲۰ در سال ۲۰۰۸ از متنوع‌سازی نظام مالی بین‌المللی به گونه‌ای که ارزشهای بیشتری را به عنوان ارز بین‌المللی اصلی دربرگیرد، حمایت کرد (Xinhua, 2008).

تأسیس بانک‌های مشترک، یکی دیگر از ابزارهای موازنه‌سازی نرم و نهادی چینی‌ها در برابر غربی‌ها بوده است. اعضای گروه بریکس، در اجلاس افریقای جنوبی در سال ۲۰۱۳ به بازگشایی بانک توسعه رأی دادند. افزون‌براین، اعضای این گروه با محوریت چین، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت را تأسیس کردند (موسی‌زاده، ۱۳۹۴). بسیاری از اندیشمندان، ایجاد این نهادهای مالی و پولی را تلاشی برای ارتقای جایگاه اعضا در نظام بین‌الملل و نشانه عدم رضایت این کشورها از وضعیت فعلی تقسیم قدرت، تفسیر کرده‌اند (Cao and Paltiel, 2015: 1). بانک توسعه جدید بریکس در ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۵ با سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلاری آغاز به کار کرد. این بانک، سرمایه‌ای معادل ۵۰ میلیارد دلار به امور زیربنایی تخصیص خواهد داد و یکصد میلیارد دلار را به عنوان ذخیره در خود نگه خواهد داشت (Lingxiao and Other, 2015: 41). در بانک بریکس، همه کشورها، رأی برابری دارند و هیچ کشوری حق وتو ندارد. هدف از تأسیس این بانک، تجمع منابع برای انجام طرح‌های زیربنایی و توسعه پایدار در کشورهای عضو بریکس، اقتصادهای در حال ظهور، و دیگر کشورهای در حال توسعه اعلام شده است. برپایه موافقت‌نامه ایجاد بانک، ورود کشورهای عضو سازمان ملل متحد به این بانک آزاد است (Musazadeh, 2013).

ابتکار «یک کمربند، یک جاده»، نوعی برون‌ریزی و برون‌گرایی ظرفیت‌های اقتصادی و نهادی چینی‌ها در برابر غربی‌ها است (Jamshidi and Khatami, 2020: 12). این ایده، نظم مبتنی بر اجماع پکن را گسترش خواهد داد و محوریت چین در نظم‌سازی اقتصادی پساغربی را بیش‌ازپیش مطرح خواهد کرد (Wagener, 2020: 198). در اکتبر سال ۲۰۱۳ در اندونزی، مقامات چینی برای نخستین‌بار برنامه‌ایجاد کمربند دریایی ابریشم را اعلام شد. توسعه نامتوازن داخلی در چین و افزایش اهمیت اقتصاد خدماتی در جهان، به‌عنوان دو دلیل عمده برای اجرای طرح «یک کمربند، یک جاده» مطرح شده‌اند. ماهیت این طرح، مبتنی بر گسترش مسیرهای تجاری از شانگهای تا لیسبون است که محدوده جغرافیایی اوراسیا و ۶۴ کشور را به‌طور مستقیم دربرمی‌گیرد. این محدوده، چهارونیم میلیارد نفر، یعنی دوسوم جمعیت جهان را پوشش خواهد داد. طرح یادشده از سه بعد داخلی، اقتصادی، و ژئوپلیتیکی برخوردار است (Chow-Bing, 2020: 18). بعد داخلی آن، بیشتر معطوف به غرب و مرکز چین برای توسعه استان‌های محروم این کشور، مانند سین‌کیانگ، مغولستان داخلی، و منطقه تبت است (Ekman, 2015: 8)؛ بعد اقتصادی آن، به‌منظور دسترسی هرچه بیشتر چین به بازارهای خارجی و افزایش صادرات این کشور طراحی شده است. هم‌زمان با این طرح، نهادهای وابسته به آن نیز راه‌اندازی شده است که نفوذ چین را در میان کشورهای زیر پوشش آن، افزایش خواهد داد. از آن جمله می‌توان به صندوق جاده ابریشم با ۴۰ میلیارد دلار سرمایه و بانک آسیایی سرمایه‌گذاری زیرساختی با ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه اشاره کرد (Summers, 2016: 10).

قدرت‌های نوظهور به‌رهبری چین، در راستای ایجاد نهادهای مالی و پولی بین‌المللی، بانک آسیایی سرمایه‌گذاری زیرساخت را ایجاد کرده‌اند. بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت که در تاریخ ۲۴ اکتبر ۲۰۱۴ با مشارکت ۲۲ کشور آسیایی در کشور چین پایه‌گذاری شد، یکی از چهار نهادی است که چین قصد دارد برای معماری یک نظام مالی نوین از آن بهره‌برد (Biswas, 2015: 7). سهام و حق رأی کشورهای عضو بانک آسیایی سرمایه‌گذاری زیرساخت برپایه میزان تولید ناخالص داخلی محاسبه می‌شود. همچنین، ۷۵ درصد حق رأی به اعضای آسیایی تعلق خواهد گرفت. با توجه به مبلغی که کشورها به این بانک تخصیص داده‌اند، حق رأی هند ۷/۵۱ درصد، روسیه ۵/۹۳ درصد، اندونزی ۳/۱۷ درصد، برزیل ۳/۲ درصد، و حق رأی چین ۲۶/۶ درصد مجموع رأی‌ها را تشکیل می‌دهند (Musazadeh and Khosravi, 2016: 130).

در حوزه سهم‌خواهی و مشارکت‌جویی بیشینه در ساختارهای مالی و پولی جهانی، چینی‌ها در پی

جبران ورود دیر هنگام به ترتیبات چندجانبه بوده‌اند (Arghavani Pirsalami and Mirahmadi, 2020: 166). با اینکه چین در سال ۲۰۱۴ نزدیک ۱۲/۴ درصد از تولید ناخالص جهان را در اختیار داشت، حق رأی این کشور در صندوق بین‌المللی پول، ۳/۴ درصد بود. تلاش‌های چین برای جبران زمان ازدست‌رفته، تاکنون نتایج مثبتی را برای این کشور در پی داشته است (Salehi, 2020: 211). در اکتبر ۲۰۱۶ به یوان اجازه داده شد تا به پنجمین ارز ذخیره بین‌المللی تبدیل شود. ورود چین به سبد ارزی، شرایط حق برداشت مخصوص را برای نظارت چین بر نهادهای مالی بین‌المللی فراهم کرده است (Eichengreen, 2015). در نتیجه، یوان در کنار پنج ارز حاکم مانند دلار آمریکا، ین ژاپن، پوند انگلیس، و یورو قرار گرفته است (IMF, 2015).

در حوزه ساختار مالی و انرژی جهانی، چین در سال ۲۰۱۸ اعلام کرد که قصد دارد نظام قراردادهای آتی معامله نفت خام مبتنی بر یوان را راه‌اندازی کند که قابلیت تبدیل به طلا را نیز دارند. چنین قراردادهایی شرکای تجاری چین را قادر می‌کند تا به‌ازای نفت خود، یوان چین یا طلا دریافت کنند و دیگر نیازی به نگهداری پول به دارایی‌های چینی یا تبدیل آن به دلار نداشته باشند (Jegarajah, 2017). شروع قرارداد فروش نفت در بورس انرژی بین‌المللی شانگهای در تاریخ ۲۶ مارس ۲۰۱۸ با پذیرش بازار به‌صورت فیزیکی روبه‌رو شد و تاکنون از سفارش پیش‌فروش نفت در بورس سنگاپور و دبلیو پیش‌افتاده است؛ اما هنوز نتوانسته است با قراردادهای نفتی معامله‌شده در بورس تگزاس و بورس لندن رقابت کند (Mathews and Selden, 2018: 1).

موازنه‌جویی نهادی و سازمانی چینی‌ها سبب شده است که آمریکایی‌ها از سوی رقیب شرقی خود احساس خطر کنند. جمع‌بندی این ادراک تهدیدآمیز از رفتارهای منطقه‌ای چینی‌ها را می‌توان در دیدگاه‌های نظریه پردازان آمریکایی مانند *نای، زکریا، و مرشایمر* مشاهده کرد. جان مرشایمر اعلام کرد، بیجینگ دکترینی شبیه به دکترین مونروئه در پیش خواهد گرفت و برای ایجاد هژمونی منطقه‌ای خود، آمریکا را از شرق آسیا بیرون خواهد کرد (Mearsheimer, 2012: 390). مرشایمر، روابط چین و آمریکا در آسیا را به توفان در حال شکل‌گیری تشبیه کرده است. برخی پژوهشگران نیز از این رویکرد با عنوان ناسیونالیسم ژئوپلیتیکی در چین یاد کرده و احتمال تشکیل دولتی ملیتاریستی را در پرتو آن مطرح می‌کنند (Hughes, 2011: 620).

نتیجه‌گیری

رفتار سیاست خارجی چین در دوره مائو و دنگ شیائوپینگ، جهت‌گیری‌های مختلفی داشت. مائو با ایدئولوژی مارکسیسم و دنگ شیائوپینگ با باز کردن درهای بازارهای چین به‌روی سرمایه‌داری جهانی، دو میراث متفاوت را از خود به‌جای گذاشتند. نخبگان دوره پسمائو در پی ایفای نقش بازیگر توسعه‌گرای مشارکت‌جو در ساختار نظام سرمایه‌داری جهانی بودند و توانستند با بهره‌گیری از فرصت‌های پیش‌رو و انجام اصلاحات ساختاری، گام‌های مهمی در راستای بهبود جایگاه چین در رقابت‌های جهانی بردارند. دگرگونی در ماهیت سیاست خارجی چین و در پی آن، دگرگونی در پیچیدگی شناختی و ادراک راهبردی نخبگان سیاست خارجی در سیاست‌گذاری‌های کلان حزب کمونیست از دهه ۱۹۸۰ به‌این‌سو، نشان‌دهنده جابه‌جایی پارادایمی چشمگیری در نگاه تصمیم‌سازان چینی بوده است.

با آغاز ورود چینی‌ها به ترتیبات چندجانبه منطقه‌ای، جایگاه سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی در سیاست خارجی این کشور تغییر کرد و به یکی از ابزارهای مهم برای سهم‌گیری از کیک قدرت جهانی تبدیل شد. چینی‌ها به سازمان‌ها و نهادهای چندجانبه غربی وارد شدند و با افزایش سهم و نفوذ سیاسی و اقتصادی خود توانستند تاحدودی برای جبران فرصت‌های گذشته اقدام کنند. هم‌زمان با ارتقای جایگاه اقتصادی چین، نخبگان سیاست خارجی این کشور در پی تأسیس نهادها و سازمان‌های چندجانبه‌ای با محوریت اجماع پکن بودند. بانک‌ها و صندوق‌های چندجانبه بناشده به‌همراه طرح «یک کمربند، یک جاده» به‌رهبری چینی‌ها به‌منظور موازنه‌سازی نهادی در برابر نهادهای اقتصادی و سیاسی غربی انجام شده است. اکنون چینی‌ها افزون‌بر مطالبه سهم خود از نهادهای جهانی و پیگیری نظم‌سازی نهادی، به‌دنبال ارتقای جایگاه خود برای قرار گرفتن در نقاط فوقانی چرخه هرم قدرت جهانی هستند. آنچه امریکایی‌ها در سیاست مهار چین در شرق آسیا در قالب راهبرد چرخش به شرق در پی آن بودند، اکنون تحقق نیافته باقی مانده است. بیماری کرونا با پیامدهای گسترده اقتصادی نشان داد که چین یکی از کشورهایی است که می‌تواند با مدیریت چینی، مسائل داخلی، و بسیج حداکثری منابع درون‌زا در این دوره، جزو کشورهای انگشت‌شماری باشد که با رشد مثبت اقتصادی به‌عنوان الگویی از مدیریت موفق اقتصادی و سیاسی در سطح الگوسازی موفق حکمرانی در سطح جهانی مطرح شود.

References

- Antonescu, Mădălina (2015). The New Chinese Security Concept and the "Peaceful Rise of China", As Two Basic Pillars of the Contemporary Chinese. *Foreign Policy, Polis-Journal of Political Science*.
- Arghavani Pirsalami, Fariborz & Mirahmadi, Saeed. (2020). Explaining China's Regional Balancing Policy in the Middle East. *World Politics*, Vol(2). (in persian)

- Backes, Oliver (2019). *Cognitive Warfare*. Belfer Center for Science and International Affairs Harvard Kennedy School.
- Bahrami Moghadam, Sajjad. (2020). The Economic Effects of Perceptions and Misunderstandings of Chinese Leaders; A Comparative Study of Mao Zedong and Deng Xiaoping. *Quarterly Journal of Strategic Policy Research*, Year 8, Issue 31, Winter. (in persian)
- Burgman, Paul. (2016). Xi Jinping's Asian Security Dream. *The Diplomat*.
- Callahan, A. William. (2007). Tianxia, Empire and the World: Soft Power and China's Foreign Policy Discourse in the 21 Century. British Inter-University China Centre (BICC). *BICC Working Paper Series*, No. 1.
- Cao, Huhua & Paltiel, Jeremy. (2015). Facing China as a New Global Superpower: Domestic and International Dynamics from a Multidisciplinary Angle. *Springer*.
- Chen, Jianfeng. (2011). Mine Training: Cultivating Soft Power. in: Ming Jing Li. *Soft Power of China*. Translated by Asgar Ghahramanpour Bonab, Tehran: Imam Sadeqh University.
- China's Military Strategy (2015). Available at: <https://jamestown.org/wp-content/uploads/2016/07/China%E2%80%99s-Military-Strategy-2015.pdf>.
- Chow-Bing, Ngeow (2020). *COVID-19, Belt and Road Initiative and the Health Silk Road: Implications for Southeast Asia*. Available at: <http://library.fes.de/pdf-files/bueros/indonesien/16537.pdf>
- Ekman, Alice. (2015). *China in Asia what is behind the New Silk Roads?*. Institute of International Relations (Ifri) and OCP Policy Center.
- Gabor, Gabriel (2020). The Chinese Dream– A Dream Or Reality!?. *Land Forces Academy Review*, XXV, 3(99).
- General Assembly (2016). *Position Paper of the People's Republic of China at the 71st Session of the United Nations*.
- Ghanbarloo, Abdullah. (2015). *Fundamentals of Comparative Foreign Policy: A Study of the Three Models of Iran, Turkey and China*. Research Institute for Strategic Studies. (in persian)
- Haji Karim Jabbari, Mohammad Reza and Mahroogh, Fatemeh. (2015). China Development Model. *Politics Quarterly*, 5(17). (in persian)
- Hines, Lincoln. (2012). *Change and Continuity in Chinese Strategic Culture–Chinese Decisionmaking in the Taiwan Strait*, American University.
- Homer Dixon, Thomas. (2013). A Complex Systems Approach to the Study of Ideology: Cognitive-Affective Structures and the Dynamics of Belief Systems. *Journal of Social and Political Psychology*, 1(1).
- Hughes, Christopher. (2011). Reclassifying Chinese Nationalism: The Geopolitik Turn. *Journal of Contemporary China*, 20(71), 601-620.
- Ikenberry, G. John & Lim. J. Darren. (2017). China's Emerging Institutional Statecraft: The Asian Infrastructure Investment Bank and the Prospects for Counter-hegemony. *Project on International Order and Strategy*. Brooking Institute. Washington, D.C.
- IMF (2015). Review of the Method of Valuation of the SDR. *IMF Policy Paper*. Washington, DC: IMF. Agreement on the New Development Bank. Government of Brazil. (15 July 2014). available at: <http://brics.itamaraty.gov.br/media2/press-releases/219-agreement-on-the-new-development-bank-fortaleza-july-15>.

- Jamshidi, Mohammad & Khatami, Hesam. (2016). The Role of a Belt Initiative - A Way in China's New Economic Order. *Quarterly Journal of Politics*, 50(1), Spring. (in persian)
- Jegarajah, S (2017). *China has Grand Ambitions to Dethrone the Dollar, It May Make a Powerful Move This Year*. Available at: <https://www.cnbc.com/2017/10/24/peyuan-china-wants-to-dethrone-dollar-rmb-denominated-oil-contracts.html> (accessed on 13 June 2019).
- Jervis, R. (2015). *Perception and Misperception in International Politics*. Princeton University Press.
- Jinping, Xi. (2012). *Full text from President Xi Jinping's speech, National Committee on U.S China Telations*. Available at: <https://www.ncuscr.org/content/full-text-president-xi-jinpings-speech>, Accessed on: 2017/8/23.
- Kallio, Jyrki. (2016). China's New Foreign Politics Xi Jinping's Universal Rule by Virtue?, The Finnish Institute of International Affairs. *FIIA Briefing Paper*, No. 183, 1-8.
- Kim, S. (2018). *China and the World: Chinese Foreign Policy Faces the New Millennium*. Routledge.
- Lingxiao, T., Yao, O., & Zexian, H. (2015). The Foundation for the Establishment of the BRICS New Development Bank: Immediate Impetus and Theoretical Rationale. *Social Sciences in China*, 36(4), 40-56
- Loke, Beverley. (2009). Between the Interest and Responsibility: Assessin China's Foreign Policy and Burgeoning Global Role. *Asian Security*, 5(3).
- Mao, T & Zedong M (1977). *Selected Works of Mao Tsetung*. Vol V, Foreign Languages Press.
- Masayuki, Masuda. (2011). China's Peacekeeping Diplomacy and Troop Dispatch: A New Avenue for Engagement with the International Community. *NIDS Journal of Defense and Security*.
- Mathews, J. A., & Selden, M. (2018). China: The Emergence of the Petroyuan and the Challenge to US Dollar Hegemony. *The Asia Pacific Journal: Japan Focus*, 16(22).
- Mcglinchy, Stephen. (2017). *International Relations Theory, E-International Relations*. Bristol, England.
- Medeiros, E. & Fravel, M. (2003). China's New Diplomacy, in: Shaun Breslin, Securing China's Core Interests: The State of the Debate in China Zeng. *Jinghan International Affairs*, 91(2).
- Musazadeh, Reza & Khosravi Behnam. (2015). Brics and International Institutionalization. *Foreign Policy Quarterly of the 29th year*. No. 4. (in persian)
- Nicolas, F. (2016). China and the Global Economic Order. A Discreet Yet Undeniable Contestation. *China Perspectives*, 2016(2016/2), 7-14.
- Qin, Yaqing. (2016). A Relational Theory of World Politics. *International Studies Review*. 18 (1).
- Radgoodarzi, Masoumeh and Safari, Asgar (2019). China's Regional Institutionalization and the Future of the Liberal International Order: A Case Study of Central Asia. *Quarterly Journal of Strategic Policy Research*, Year 8, Issue 30. (in persian)
- Ruipeng, Mao (2020). China's Growing Engagement with the UNDS as an Emerging Nation: Changing Rationales, Funding Preferences and Future Trends. *Discussion Paper / Deutsches Institut für Entwicklungspolitik*.
- Salehi, Mokhtar. (2019). China's New Silk Road Initiative and the EU Strategy. *Strategic*

- Policy Research*, Year 8, Issue 30. (in persian)
- Sazmand, Bahareh and Ramezani, Ali. (2020). China's Regime-Building in East Asia. *Quarterly Journal of Politics*, 50(1). (in persian)
- Shariatnia, Mohsen. (2020). Iran-China Relations; Transition from Romantic Triangle to Sustainable Bonding. *Political and International Approaches*, 11(3). (in persian)
- Staff, Nikkei. (2018). Five Things to Know about Asian Trade Megadeal RCEP. *Nikkei Asian Review*. available at: <https://asia.nikkei.com/Economy/Fivethings-to-know-about-Asian-trademegadeal-RCEP>.
- Summers, Tim. (2016). China's 'New Silk Roads': Sub-National Regions and Networks of Global Political Economy. *Third World Quarterly*, 37(9). 1-16.
- Wagener, Norbert. (2020). The New Silk Road: Opportunities for Global Supply Chains and Challenges for Further Development. *LogForum*, 16 (2). Available at: <http://www.logforum.net>.
- Wan, Ming (2010). The Great Recession and China's Policy-toward Asian Regionalism. *Asian Survey*, 50(3).
- Wang, Xiao. (2013). *The Role of Economic Development Zones in National Development Strategies the Case of China*. RAND Corporation.
- World Economic Outlook (2017). *International Monetary Fund (IMF)*, April issue, *Uneven Growth*, Short- and Long-Term Factors, PDF.
- Yamaguchi, Shinji. (2017). The Continuity and Changes in China's Perception of the International Order. *NIDS Journal of Defense and Security*, Vol. 17.
- Zheng, Yongnian (2007). 'Harmonious Society' and 'Harmonious World': China's Policy Discourse Under Hu Jintao. China Policy Institute.

نوع مقاله: پژوهشی

چالش های سیاست همسایگی چین

مژگان قربانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹

چکیده

یکی از تحولات مهم ایجادشده در سیاست خارجی چین پس از جنگ سرد، تمایل پکن به حفظ روابط دوستانه با کشورهای همسایه است. هدف این کشور از برقراری روابط خوب با همسایگان، فراهم کردن محیطی مطلوب تر برای توسعه اقتصادی داخلی و سپس، افزایش ثروت و قدرت این کشور در عرصه جهانی بوده و به همین دلیل، سیاست یکپارچه منطقه ای به نام سیاست پیرامونی یا سیاست همسایگی را تدوین کرده است. پرسشی که در پژوهش پیش رو در پی پاسخ گویی به آن هستیم، این است که «چین چه راهبردهایی را در چارچوب سیاست همسایگی خود اتخاذ کرده و در این راستا با چه چالش هایی روبه روست؟» در پاسخ به این پرسش باید گفت، «سیاست همسایگی خوب» در دوران دنگ شیائوپینگ، «سیاست همسایه به عنوان شریک» در دوران جیانگ زمین، «سیاست همسایگی خوب، امن، و مرفه» در زمان هو جینتاو، و «سیاست جامعه مشترک با سرنوشت مشترک» در زمان شی جین پینگ از جمله سیاست های همسایگی چین به شمار می آیند. در واقع، چین تنها قدرت در حال ظهوری نیست که تلاش می کند، از طریق ابتکارات بلندپروازانه سیاست خارجی، به پیرامون خود شکل دهد، بلکه پیش از آن، اتحادیه اروپا نیز در این مسیر گام نهاده بود. هدف مقاله حاضر این است که نشان دهد، رهبران چین با درک درست نظام بین الملل و تغییر تفکر راهبردی خود، سیاست خارجی مناسب و به تبع آن، دیپلماسی همسایگی در خوری را در پیش گرفته و توانسته اند محیط امنی برای توسعه خود فراهم کنند که سبب شکل گیری نظم منطقه ای جدیدی می شود.

واژگان کلیدی: سیاست همسایگی، چین، همکاری های اقتصادی، توسعه، صلح، امریکا

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
mojganhorbani@modares.ac.ir

Challenges of China's Neighborhood Policy

Mojgan Ghorbani^۱

Abstract

After the Cold War, One of the most important developments in China's foreign policy was Beijing's understanding to maintain friendly relations with neighboring countries. Good relations with neighbors have been established in order to provide a more favorable environment for domestic economic development and then increase the country's wealth and power in world affairs. so China has developed an integrated regional policy called peripheral policy or neighborhood policy. The question is, what strategies has China adopted in its neighborhood policy, and what challenges does it face? it should be said that China's Neighborhood politics include good neighborly policy during the Deng Xiaoping era, neighbor policy as a partner during the Jiang Zemin era, good, secure and prosperous neighborhood policy during the Hu Jintao era and common society policy with common destiny during the Xi Jinping era. In fact, China is not the only rising power trying to shape its periphery through Ambitious foreign policy initiatives, but the European Union has done this before. The purpose of the article is to show China's leaders with the right understanding of the international system and changing their strategic thinking have adopted appropriate foreign policy and consequently good neighborly diplomacy, and have been able to provide a safe environment for their development Which leads to a new regional order.

Keywords: Neighborhood Policy, China, Economic Cooperation, Development, Peace, USA

^۱ PhD. Candidate of International Relations, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University
,mojganghorbani@modares.ac.ir

مقدمه

شی جین‌پینگ در تاریخ ۲۹ نوامبر ۲۰۱۳ در سخنرانی خود در نمایشگاه «جاده‌ای برای احیا» در موزه ملی پکن، چشم‌انداز گسترده‌ای را از اهداف سیاست خارجی این کشور ترسیم و برای نخستین بار شعار «رؤیای چین»^۱ را اعلام کرد. در این نمایشگاه، رنج و تحقیر ملت چین به دست قدرت‌های استعماری به نمایش گذاشته شد و رئیس‌جمهور شی تأکید کرد که احیای ملت چین، بزرگ‌ترین رؤیای این کشور در تاریخ مدرن است. از منظر سیاست خارجی، رؤیای چین بر دو جنبه ازدست‌دادن‌های چین در طول سده تحقیر تأکید دارد: از دست دادن قلمرو و از دست دادن نقش رهبری در شرق آسیا (Xinhua, 2012).

با نگاهی دقیق متوجه می‌شویم که موضوع همسایگی و پیرامون برای هردو آسیب‌بنیادینی که به چین وارد شده است، مهم است. رهبری چین به گونه‌ای چشمگیر به بازیابی قلمروهای ازدست‌رفته در زمان سلسله چینگ (نه مینگ) توجه دارد. در نیمه دوم حکومت چینگ، دولت تمدنی چین با کنار گذاشتن نظام کنترل خود سعی کرد در قالب مفاهیم حاکمیت و مرزهای ثابت سرزمینی و استقلال‌یابی، برای تعیین مرزهای خود اقدام کند؛ اما شکست چینگ در جنگ‌های تریاک آن‌ها را مجبور به کنترل مستقیم پیرامونشان کرد؛ بنابراین، سین‌کیانگ، در سال ۱۸۸۴ و تایوان در سال ۱۸۸۷ به عنوان استان‌های چینگ در نظر گرفته شدند. نیروهای چینگ سعی کردند مغولستان و تبت را نیز تحت کنترل مستقیم خود درآورند، اما مداخله روسیه و سیاست «بازی بزرگ»، نقشه‌های آن‌ها را خنثی کرد. چینگ می‌توانست کنترل مستقیم خود را تنها بر مغولستان داخلی و بخش‌هایی از شرق تبت اعمال کند و تبت مرکزی، با عنوان دالای لاما و مغولستان بیرونی، خارج از حاکمیت آن‌ها بود؛ ولی با سقوط چینگ، تبت و مغولستان اعلام استقلال کردند. رهبری چین تحت حکومت حزب کمونیست درس مهمی از تجربه چینگ به دست آورد؛ بنابراین، شناخت پیرامون برای حفظ تمامیت ارضی چین و به دست آوردن کنترل مستقیم حاکمیت بر مناطق پیرامونی، ضروری است (Bhattacharya, 2016: 320).

درباره از دست دادن رهبری چین نیز باید گفت، در اواخر قرن نوزدهم، کشور چینگ در مقابل یورش‌های غربی ضعیف شده بود و سرانجام، چینگ پس از چندین محاصره استعماری تجزیه شد که در

^۱ Road to Revival

^۲ China Dream

^۳ Opium Wars

تاریخ با عنوان «برش خربزه چینی» توصیف شده است. اگرچه پیمان نابرابر تحمیل شده توسط غرب، به تدریج حاکمیت چین بر این مناطق را از بین برد، ولی سقوط نهایی نظم چین در سال ۱۸۹۵ با شکست آن‌ها در برابر ژاپنی‌ها در جنگ اول چین و ژاپن رخ داد. از پیامدهای جنگ این بود که چین مجبور شد، استقلال کره را به رسمیت بشناسد و تایوان را به ژاپن واگذار کند. درواقع، این رویدادها نه تنها به معنای از دست دادن پیرامون، بلکه به معنای رهبری ژاپن بر نظم شرق آسیا نیز بود که خاطره تلخی را برای چینی‌ها باقی گذاشت.

افزون‌براین، اگرچه شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم به نظم ژاپن‌محور شرق آسیا پایان داد، ولی آن‌ها هنوز نظم را در اختیار جمهوری خلق چین قرار ندادند. با شروع جنگ سرد، آسیای شرقی زیر پرچم ایالات متحده قرار گرفت و ژاپن شکست‌خورده دوباره احیا و طرفدار نظام امنیتی ایالات متحده شد. درواقع، جنگ سرد، ایالات متحده را وارد آسیا کرد و سبب تبدیل ژاپن به قدرت هژمون شرق آسیا شد. این شرایط نه تنها باعث شد که چین نتواند نقش رهبری تاریخی خود را در منطقه بازیابد، بلکه تلاش‌ها برای اتحاد دوباره تایوان که زیر چتر امنیتی آمریکا قرار گرفته بود نیز بی‌نتیجه ماند. اگرچه جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ به پایان رسید، ولی شرق آسیا همچنان تحت نظم هژمونیک لیبرال ایالات متحده قرار داشت. (Ikenberry, 2004).

بنابراین، رؤیای چین، تلاش برای بازیابی سرزمین‌های ازدست‌رفته و دستیابی به جایگاه رهبری و عظمت گذشته است که لازمه آن، محیطی مطلوب در پیرامون برای رشد و بالندگی اقتصادی داخلی چین است. به همین دلیل، از زمان روی کار آمدن حزب کمونیست، دیپلماسی همسایگی چین به تدریج در اولویت سیاست خارجی این کشور قرار گرفته و رهبران این کشور با توجه به وضعیت داخلی و اوضاع بین‌المللی، سیاست همسایگی مناسب را درپیش گرفته‌اند؛ بنابراین، پرسشی که در مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به آن هستیم، این است که «چین، چه راهبردهایی را در چارچوب سیاست همسایگی خود اتخاذ کرده و در این راستا با چه چالش‌هایی روبه‌روست؟» در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت، «سیاست همسایگی خوب» در دوران دنگ شیائوپینگ، «سیاست همسایه به‌عنوان شریک» در دوران جیانگ زمین، «سیاست همسایگی خوب، امن، و مرفه» در زمان هو جینتاو، و «سیاست جامعه مشترک با سرنوشت مشترک» در زمان شی جین‌پینگ از جمله سیاست‌های همسایگی چین به‌شمار می‌آیند. این پژوهش به روش توصیفی-تبیینی انجام شده است و داده‌های موردنیاز آن نیز به شیوه کتابخانه‌ای و اینترنتی گردآوری شده‌اند. هدف از انجام این نوشتار، بررسی راهبردهای سیاست همسایگی چین در دوره هریک از رهبران

این کشور و بیان چالش‌های پیش‌روی آن‌هاست.

۱. پیشینه پژوهش

ژانگ یونلینگ^۱ در مقاله‌ای با عنوان «چین و همسایگی آن: تحول، چالش‌ها، و استراتژی بزرگ» بر این نظر است که سیاست توسعه چین، انگیزه سیاسی لازم را برای برقراری روابط بهتر با همسایگانش فراهم کرده و چین در تلاش برای ایجاد یک محیط بین‌المللی باثبات و صلح‌آمیز و ایجاد یک فضای اقتصادی باز و مشارکتی که سبب توسعه این کشور شود، تفکر راهبردی خود را تغییر داده و اقدامات پیش‌دستانه‌ای را برای گسترش و بهبود روابط با همسایگانش انجام داده است؛ در نتیجه، روابط سیاسی و اقتصادی بین چین و همسایگانش به سرعت توسعه و تغییر یافته است.

آکیو تاکاهارا^۲ در مقاله «رشد چین و دیپلماسی همسایگی آن: پیامدها برای سیاست خارجی چین»، این مسئله را بررسی کرده است که چین، در حال توسعه دیپلماسی همسایگی خود به گونه‌ای چندجانبه و به‌منظور به‌دست آوردن بازارها و منابع، مهار نظریه تهدید چین، ایجاد فضای مانور بیشتر، و به‌دست آوردن نفوذ سیاسی است. وی بیان می‌کند که بسیاری از کشورهای همسایه نیز از مشارکت فعال چین در ایجاد چارچوب چندجانبه استقبال می‌کنند و اگرچه از خطر افزایش قدرت منطقه‌ای آن نگران هستند، اما تلاش می‌کنند از این مزیت استفاده کنند. وی در این مقاله، به‌طور ویژه، روابط چین و ژاپن را بررسی کرده است.

ژائو هواشنگ^۳ در مقاله «افغانستان و دیپلماسی همسایگی جدید چین» می‌نویسد، ابتکار «یک کمربند، یک جاده»، اهمیت راهبردی مناطق همسایه چین را در دستیابی به رشد مسالمت‌آمیز آن افزایش داده است؛ زیرا، این مناطق، به‌لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، برای اجرای طرح یادشده بسیار مهم هستند؛ بنابراین، وی بر این نظر است که آنچه چین را به‌سوی افغانستان سوق داده است، ناشی از عوامل داخلی (مشارکت افغانستان در ساخت کمربند اقتصادی جاده ابریشم) و بین‌المللی (همکاری با امریکا و کشورهای دیگر در این کشور) است.

بنابراین، مقاله‌های یادشده یا به چرایی ضرورت اتخاذ دیپلماسی همسایگی از سوی چین پرداخته‌اند، یا

^۱ Zhang Yunling

^۲ Akio Takahara

^۳ Zhao Huasheng

به‌صورت مطالعه موردی، درباره دو کشور همسایه آن، یعنی ژاپن و افغانستان بحث کرده‌اند. اما نویسنده این مقاله، در پی آن است که راهبردهای به‌کارگرفته‌شده برای پیشبرد دیپلماسی همسایگی چین، از زمان روی کار آمدن حزب کمونیست تاکنون، را بررسی و چالش‌های پیش‌روی چین در این عرصه را تبیین کند.

۲. مفهوم ژوبیان^۱ یا همسایگی^۲

معنی کلمه ژوبیان، به تدریج طی هزاران سال تغییر کرده است. در چین باستان، «ژو» به معنای «مراقب، وحدت، کامل، و احاطه‌شده» بود که در ادامه معانی گوناگون آن را در متون متفاوت بررسی کرده‌ایم. در «هنر جنگ سان‌زی» که حدود ۲۵۰۰ سال پیش نوشته شده است، چنین آمده که عموم مردم باید پشتیبان دولت باشند. اگر حامیان در تمام زمینه‌ها مراقب باشند، دولت، قوی خواهد بود، ولی اگر حمایت ناقص باشد، دولت، ضعیف خواهد بود. در این جمله، «ژو» به معنای «مراقب» است. در بخش سیاسی تحلیل‌های کنفوسیوس آمده است: «انسان برتر، کل نگر است، نه جزءنگر؛ درحالی که انسان، جزئی‌نگر است نه کلی‌نگر و جامع‌نگر». در اینجا «ژو» به معنای «وحدت» برخلاف تجزیه و تکه تکه شدن است. یا در یک قطعه شعر معروف به نام «در کاخ آه فنگ»^۳ از شاعر دومو^۴ که در زمان سلسله تانگ^۵ حدود ۱۲۰۰ سال پیش سروده شده است، آمده است: «ردیف‌های ناهموار کاشی‌ها بیشتر از نخ‌های ابریشم در کل بدن است». در اینجا «ژو» به معنای «کامل و تمام یک چیز» است. همچنین، شیائنگ جیک سان در گزارش‌هایی که حدود ۴۰۰ سال پیش در زمان سلسله مینگ نوشته است، می‌گوید: «دیوارهای احاطه‌شده توسط حیاط، برای مسدود کردن آفتاب از جنوب استفاده می‌شود». در اینجا «ژو» به معنای «احاطه‌شده و محاصره‌شده» است.

در چین باستان، «بیان» نیز به معنای «مرز، حاشیه، و مجاورت» بود؛ به عنوان مثال، در یکی از نوشته‌های قدیمی که حدود ۲۰۰۰ سال پیش نوشته شده، آمده است که یک وضعیت اضطراری در بیان وجود دارد.

^۱ Zhoubian

^۲ Neighborh

^۳ On the Ah Fang Palace

^۴ Du Mu

^۵ Tang Dynasty

در اینجا «بیان» به معنای «مرز» است. در شعر «بازدید از کلبه دوستان قدیمی» که حدود ۱۳۰۰ سال پیش، یعنی در زمان سلسله تانگ، سروده شده است، چنین آمده است که درختان سبز، اطراف دهکده را احاطه کرده‌اند. در اینجا «بیان» به معنی «اطراف و حاشیه» است یا در این بخش از شعر مولان:^۲ «در غروب، او به مجاورت رودخانه زرد می‌رسد»، «بیان» به معنای «مجاورت» است (Chi, 2013: 11-12).

به مرور زمان معنای این دو کلمه تکامل یافت و با ادغام در یکدیگر به کلمه «ژویان» تبدیل شد که دو کاربرد داشت. هم یک اصطلاح ریاضی برای مجموع طول ضلع‌های چندضلعی بود و هم به معنای محیط ضلع‌ها استفاده می‌شد. در این مقاله، «ژویان» به معنای دوم، به کار رفته و به عنوان همسایگی ترجمه می‌شود؛ بنابراین، ژویان در امور خارجی و مسائل امنیتی، معنای ویژه‌ای دارد که در این مقاله، مفهومی ژئوپلیتیکی است و بیشتر به کشورهایی اشاره دارد که در مجاورت چین واقع شده‌اند.

اصطلاح «محیط همسایگی»^۳، نخستین بار در سال ۱۹۸۷ در روزنامه اصلی چین، یعنی «روزنامه خلق»^۴ به کار برده شد و در مارس ۱۹۸۸ این مفهوم نخستین بار در گزارش کار دولت ظاهر شد. در این گزارش، نخست‌وزیر موقت، لی پنگ،^۵ اظهار داشت: «چین همواره به حفظ و توسعه روابط همسایگی با کشورهای همسایه اهمیت داده است و در مورد صلح و ثبات در آسیا نگرانی‌هایی دارد». او در این گزارش، به کشورهای مغولستان، شبه جزیره کره، کشورهای عضو آسه‌آن، و همچنین، کشورهای آسیای جنوبی اشاره کرد. به تدریج و با تعمیق سیاست درهای باز چین، دامنه همسایگی آن نیز گسترش یافت و کشورهایی که همسایه چین تلقی می‌شدند، بیشتر شدند؛ بنابراین، از اوایل دهه ۱۹۹۰، این مفهوم، ژاپن، کشورهای مستقل آسیای مرکزی، و روسیه را نیز دربر گرفت. به همین دلیل، جیانگ زمین در سخنرانی خود در سفر به اتحاد جماهیر شوروی در ماه مه ۱۹۹۱، بیان کرد که چین، اهمیت زیادی برای توسعه روابط همسایگی و روابط دوستانه با کشورهای همسایه، از جمله روسیه، قائل است. (chi, 2013: 6).

دلیل گسترش دامنه مفهوم همسایگی این بود که از یک سو، پس از جنگ سرد، ساختار بین‌المللی دگرگون شد و در نتیجه، تغییرات بزرگی در محیط پیرامونی چین رخ داد و از سوی دیگر، رهبران چین،

۱ Visiting an Old Friend's Cottage

۲ Mulan

۳ Neighborhood Environment

۴ People's Daily

۵ Li Peng

وضعیت بین‌المللی را دوباره ارزیابی کردند و تصمیم گرفتند به‌جای ترویج انقلاب جهانی، بر توسعه اقتصادی چین متمرکز شوند. درواقع، پالایش مفهومی این کلمه نشان داد که دیدگاه سیاسی بین‌المللی رهبران چین تغییر کرده و آن‌ها نگاهی فراتر از چارچوب راهبردی نظریه «سه جهان» مائو دارند.

بنابراین، همان‌گونه که مشاهده می‌شود، معنی و دامنه این مفهوم در دوره‌های مختلف سیاست خارجی چین متفاوت بوده است. با نگاهی به تاریخ درمی‌یابیم که چین، بارها دیپلماسی خود را در برابر کشورهای ژویان یا همسایه، تدوین و تنظیم کرده است و بیشتر این تنظیمات، با رویه‌های زمان، موقعیت بین‌المللی، و همچنین، وضعیت داخلی این کشور هماهنگ بوده است. در حال حاضر، ژویان، به دغدغه اصلی چین برای داشتن یک محیط مساعد برای توسعه پایدار و بلندمدت این کشور تبدیل شده است که امکان ایجاد یک جهان و منطقه هماهنگ را فراهم می‌کند.

۳. سیر تاریخی راهبردهای اتخاذشده در دیپلماسی همسایگی چین

۳-۱. از سال ۱۹۷۹-۱۹۴۹

اطمینان از ثبات مرزها، به‌دست آوردن کنترل دوباره سرزمین ازدست‌رفته، و اتحاد دوباره سرزمین‌های مرتد، اولویت‌های اصلی سیاست خارجی چین در زمان مائو بود (Yuyang, 2011: 66). به‌همین دلیل، پس از تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، نخستین وظیفه‌ای که حزب کمونیست چین به‌عهده گرفت، حمله به تبت بود. از دیدگاه چینی‌ها، حمله به تبت، نوعی آزادسازی به‌شمار می‌آمد و ازجمله ضرورت‌های امنیتی سیاست خارجی چین بود. در این مقطع زمانی، چین از دیدگاه تمدنی خود که معتقد است مناطق پیرامونی جزء جدایی‌ناپذیر دولت به‌شمار می‌آیند، استفاده کرد. توافق‌نامه دوجانبه سال ۱۹۵۴ با هند نیز نه به‌منظور حل و فصل اختلاف‌های مرزی، بلکه برای مشروعیت بخشیدن به کنترل حاکمیت چین بر تبت امضا شد. افزون‌براین، ساخت جاده اقصی چین که تبت را به سین‌کیانگ پیوند می‌دهد و موجب جنگ مرزی با هند شد، نیز ارتباط ناگسستنی‌ای با سیاست همسایگی چین دارد؛ بنابراین، در این دوره، سیاست پیرامونی چین با ادغام مرزها و استقرار حاکمیت چین بر مناطقی که برای امنیت این کشور بسیار مهم هستند، تعیین می‌شد (Bhattacharya, 2016: 316).

دوران مائو، هم‌زمان با آغاز جنگ سرد در آسیا بود. در سطح بین‌المللی نیز در این دوره، تقابل

شدیدی میان اردوگاه سرمایه‌داری به‌رهبری ایالات متحده و اردوگاه سوسیالیستی به‌رهبری اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. به‌همین دلیل، مائو با توجه به درک خود از وضعیت بین‌المللی حاکم، سه سیاست دیپلماتیک را مطرح کرد: «سیاست استقلال راهبردی»، «اولویت پاک‌سازی داخلی بر جذب کمک از خارج» و «تمایل به یک طرف». سرانجام، چین سیاست سوم را به‌منظور مقاومت در برابر فشار اردوگاه غربی به‌رهبری ایالات متحده درپیش گرفت. در نتیجه اتخاذ این سیاست خارجی، روابط چین با همسایگانش نیز به دو شکل متضاد بود. به‌طور کلی، چین، سیاست‌های انزوا یا تقابل را در روابط خود با کشورهای همسایه که متعلق به اردوگاه سرمایه‌داری بودند، درپیش گرفت و روابط با کشورهایی که متعلق به اردوگاه سوسیالیست بودند را گسترش داد. به‌همین دلیل، با اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۴۹)، کره شمالی (۱۹۴۹)، مغولستان (۱۹۴۹)، ویتنام (۱۹۵۰)، هند (۱۹۵۰)، اندونزی (۱۹۵۰)، میانمار (۱۹۵۰)، پاکستان (۱۹۵۱)، بلغارستان، و رومانی که همگی جزو کشورهای سوسیالیست همسایه بودند، روابط دیپلماتیک برقرار کرد (Chi, 2013: 20-21).

پس از تحکیم رژیم جدید با اتخاذ سیاست تمایل به یک طرف، دولت چین به‌تدریج دریافت که به یک سیاست خارجی مستقل صلح‌آمیز هماهنگ با منافع بلندمدت، نیاز دارد. در این راستا، در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۵۳، چوئن لای، برای نخستین بار پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز را هنگام دیدار با هیئتی از دولت هند پیشنهاد داد. اصول یادشده، به احترام متقابل به یکپارچگی سرزمینی و حاکمیت، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، برابری و منافع متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز اشاره دارد که به‌عنوان تعدیل‌کننده سیاست تمایل به یک طرف در نظر گرفته می‌شوند. چوئن لای، در اول نوامبر ۱۹۵۶ در بیانیه دولت اظهار داشت: «پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز باید معیار جهانی برای برقراری و توسعه روابط متقابل باشد». بر مبنای این پیشنهاد، رهبران چین در هشتمین کنگره حزب کمونیست، درباره مسائل همسایگی اظهار داشتند: «ابتدا باید تلاش کنیم تا براساس پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز با همه همسایگان خود روابط همسایگی خوبی برقرار کنیم. ما با این کشورها دوستی عمیقی داریم و اختلافات، حل‌نشده‌نی نیستند. بین ما و برخی از کشورهای همسایه، یک‌سری مشکلات تاریخی وجود دارد. امپریالیسم

۱ Setting Up a Separate Kitchen

۲ Cleaning the Houses then Inviting the Guests

۳ Leaning to One Side

سعی می‌کند از این موقعیت استفاده کند و مانع توسعه روابط دوستانه ما با کشورهای همسایه شود. با این حال، این تلاش، محکوم به شکست است. تمام مشکلات بین کشورهای همسایه و ما می‌تواند از طریق رایزنی‌های مسالمت‌آمیز مبتنی بر پنج اصل حل شود. توسعه و برقراری روابط دوستانه با کشورهای همسایه نه تنها با منافع کشور ما سازگار است، بلکه با منافع همسایگان نیز همسو است».

با توجه به پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، چین در طول نخستین دهه پس از تأسیس حزب کمونیست در سال ۱۹۴۹، با ۳۶ کشور جهان، از جمله ۱۲ کشور همسایه، روابط دیپلماتیک برقرار کرد. پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، تغییر بنیادینی در دیپلماسی این کشور از دیپلماسی انقلابی به دیپلماسی ملی-را نشان می‌دهد (Ruixiang, 2004: 4,7).

از سال ۱۹۵۷ به این سو، فضای بین‌المللی برای چین روبه‌وخامت گذاشت. از یک سو، دشمنی با آمریکا به دلیل سیاست تمایل به یک طرف، اعزام سربازان به شبه‌جزیره کره، و کمک به ویتنام تشدید شد و از سوی دیگر، احزاب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و چین درباره مسائل جنبش کمونیستی بین‌المللی، اوضاع بین‌المللی، و روابط بین‌الملل سوسیالیستی دچار اختلاف نظر شدند. افزون‌براین، اتحاد جماهیر شوروی، سایر کشورها را برای اعمال فشار به چین ترغیب می‌کرد؛ در نتیجه، تنش‌های چین و شوروی نیز روزبه‌روز بیشتر می‌شد و چین، قاطعانه در برابر خواسته‌های شوروی مقاومت می‌کرد. به این ترتیب، در این دوره، چین راهبرد ضد ایالات متحده و ضد شوروی را با عنوان سیاست «دو مشت آهنین» درپیش گرفت. افزون‌بر سیاست یادشده، مائو با توجه به اوضاع وخیم بین‌المللی، راهبرد «منطقه میانی»^۱ را تدوین کرد که نخستین بار توسط وی در سال ۱۹۴۶ پیشنهاد شده بود. مائو بر این نظر بود که بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، یک منطقه بسیار گسترده وجود دارد که بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای استعماری و نیمه‌استعماری اروپا، آسیا، و آفریقا را دربر می‌گیرد. او در سال ۱۹۶۴، منطقه میانی را به دو صورت توصیف کرد: آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین به نخستین منطقه میانی تعلق دارند و اروپا، آمریکای شمالی، اقیانوسیه، و ژاپن نیز متعلق به دومین منطقه میانی هستند؛ بنابراین، رهبران چین با استفاده از مفهوم «منطقه میانی» به ارزیابی اوضاع بین‌المللی پرداختند و با اتکا به منطقه میانی نخست و تلاش برای حمایت از منطقه میانی دوم، برای پیشبرد دیپلماسی خود در برابر هژمونی دو ابرقدرت اقدام کردند که این وضعیت،

^۱ Striking with Two Fists

^۲ Intermediate Zone Strategies

خروج از سیاست «تمایل به یک طرف» را نشان می‌دهد. به این ترتیب، چین به تدریج بیشتر درگیر ارتباط با کشورهای همسایه در منطقه میانی، از جمله حمایت از جنبش‌های استقلال طلبانه در مبارزه با امپریالیسم، استعمار و هژمونی و همچنین، توسعه مبادلات تجاری دوجانبه شد. در این دوره، مبادلات غیرنظامی چین و ژاپن، افزایش یافت. همچنین، چین به منظور مبارزه با ایالات متحده، کمک‌های مادی و پرسنلی به ویتنام فرستاد (Xiaoming, 2006: 60).

شرایط بین‌المللی در دهه ۱۹۷۰ پیچیده بود. از یک سو، ایالات متحده در باتلاق ویتنام درگیر بود و جایگاه برتر خود در اقتصاد جهانی را از دست داده بود و از سوی دیگر، اختلاف دیدگاه‌ها بین اتحاد جماهیر شوروی و چین زیاد شد و پس از وقوع حادثه جزیره ژنباو و بحران رود یوسوری^۱ در سال ۱۹۶۹، روابط چین و اتحاد جماهیر شوروی به سرعت سرد شد. به همین دلیل، اتحاد با ایالات متحده برای مقابله با اتحاد جماهیر شوروی، به نقطه اصلی روابط چین با ایالات متحده تبدیل شد و همکاری‌های راهبردی و در پی آن، «دیپلماسی پینگ پنگ»^۲ باب جدیدی را در روابط دو کشور گشود. در ۲۷ فوریه ۱۹۷۲، پس از سفر ریچارد نیکسون به چین، این دو کشور اطلاعیه مشترکی را امضا کردند که پایان دوره خصومت و شروع روابط مثلی بین ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی، و چین بود. تصمیم دولت چین برای برقراری روابط با ایالات متحده و در پی آن، عادی‌سازی روابط دوجانبه، تاحدی ناشی از تهدیدهای امنیتی اتحاد جماهیر شوروی بود؛ بنابراین، مائو با در نظر گرفتن تغییرات ایجاد شده در شرایط بین‌المللی و به منظور حفظ منافع ملی چین، راهبرد «خط واحد منطقه بزرگ»^۳ را پیشنهاد کرد. هدف این سیاست، تلاش برای ایجاد موازنه در برابر شوروی از طریق تقویت اتحاد با کشورهای در حال توسعه، جلب حمایت کشورهای جهان دوم، و ایجاد جبهه متحد با ایالات متحده در برابر هژمونی اتحاد جماهیر شوروی بود. مائو در تاریخ ۱۷ فوریه ۱۹۷۳ در گفت‌وگو با هنری کیسینجر اظهار داشت: «خط افقی عرض جغرافیایی، شامل آمریکا، ژاپن، چین، پاکستان، ایران، ترکیه، و اروپا است». در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۷۴ نیز به وزیر امور خارجه ژاپن، اوئیرا ماسایوشی^۴ گفت: «منطقه بزرگ» به

^۱ Ussuri River

^۲ این بحران به دلیل تمایل چین به تغییر دوباره مرز با اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد. چینی‌ها ادعا می‌کردند که مرز با شوروی، نتیجه معاهدات نابرابر است و از این رو مرزبندی‌ها باید دوباره انجام شوند.

^۳ The Strategy of 'One Line in One Large Area

^۴ Ohira Masayoshi

وحدت کشورهای فوق و همچنین، اتحاد آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین علیه شوروی اشاره دارد. در این دوره، چین، روابط خود را با ایالات متحده و همچنین، با کشورهای همسایه طرفدار ایالات متحده از جمله ژاپن، مالزی، فیلیپین، و تایلند بهبود بخشید و تمام تلاش خود را برای تقویت وحدت کشورهای جهان سوم، از جمله کشورهای همسایه، انجام داد (Chi, 2013: 24-25).

به‌طور کلی، اگرچه در دوره مائو، برخی از تغییرات در روابط چین و کشورهای همسایه اتفاق افتاد، ولی واکنش چین، دفاعی و منفعلانه، و مهم‌تر از همه، در چارچوب نظم دوقطبی بود. پاسخ منفعل چین به‌گونه‌ای بود که این کشور غالباً در گرداب مقابله یا جنگ درگیر می‌شد و همین امر باعث شد که روابط خارجی این کشور ناپایدار باشد و رویکردش به کشورهای همسایه با هدف ارتقای امنیت ملی شکل گیرد.

۳-۲. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰

در این زمان، با اتخاذ سیاست خارجی عدم تعهد^۱ و سیاست اصلاحات و درهای باز، تحت حکومت دنگ شیائوپینگ، تغییر شکل چشمگیری در سیاست همسایگی چین رخ داد (Chambers, 2005: 16). ارزیابی دنگ شیائوپینگ این بود که صلح و توسعه، روند غالب جهان است. وی همچنین، نظریه سه جهان را توسعه داد و با اشاره به مسائل مربوط به صلح و توسعه جهانی، موضوع «شمال و جنوب، شرق و غرب» را مطرح کرد. وی تأکید کرد: به‌لحاظ اقتصادی، جهان با دو موضوع واقعاً بزرگ، با اهمیت راهبردی جهانی روبه‌روست که عبارتند از: اول، صلح و دوم، توسعه اقتصادی. اولی شامل روابط شرق و غرب، و دومی شامل روابط شمال و جنوب است. خلاصه اینکه کشورهای شرق، غرب، شمال، و جنوب، همه درگیر هستند، اما روابط شمال و جنوب، مسئله‌ای بنیادین است. براساس این دیدگاه، دنگ، گفت‌وگوهای شمال و جنوب و همکاری‌های جنوب-جنوب را ارتقا داد که بنیان سیاست خارجی چین را تشکیل می‌داد. در سال ۱۹۸۸، وی بیان کرد: ما باید از پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز به‌عنوان هنجارهای هدایت‌کننده برای مدیریت روابط بین‌الملل استفاده کنیم. این امر نشان‌دهنده یک سیاست خارجی جدید، یک سیاست همزیستی مستقل، غیرمتعهد و مسالمت‌آمیز است. به‌عبارت دیگر، چین نه با شوروی و ایالات متحده اتحاد تشکیل می‌دهد و نه با پیوستن به یکی، علیه دیگری اقدام می‌کند (Chi, 2013: 28-29).

بنابراین، همان‌گونه که مشاهده می‌شود، ایدئولوژی به‌عنوان راهنمای سیاست، کنار گذاشته شد و صلح

^۱ Non-Alignment

و توسعه جای آن را گرفت. لازمه منطقی صلح و توسعه، ایجاد روابط دوستانه با کشورهای همسایه، صرف‌نظر از نظام‌های عقیدتی و سیاسی آن‌ها، بود. رهبری چین به این نتیجه رسید که محیط خارجی صلح‌آمیز، یک ضرورت، و محیط سیاسی پایدار، تنها ضامن موفقیت اصلاحات اقتصادی است؛ بنابراین، سیاست همسایگی خوب در عرصه سیاست خارجی چین در دوره دنگ شیائوپینگ رواج یافت و براین اساس، تعیین مرزها و حل‌وفصل اختلافات مرزی به اهداف اصلی سیاست خارجی چین تبدیل شد (Bhattacharya, 2016: 316-317).

در نتیجه، تغییرات چشمگیری در روابط سیاسی و اقتصادی چین با همسایگانش رخ داد؛ به‌عنوان مثال، چین حتی پیش از پایان جنگ سرد، عادی‌سازی روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی را آغاز کرد. در اکتبر ۱۹۷۹، مذاکرات چین و اتحاد جماهیر شوروی برای برقراری روابط دوجانبه شروع شد. چین، توصیه‌های خود درباره بهبود روابط این کشور با اتحاد جماهیر شوروی را ارائه داد که بر همکاری‌های اقتصادی، تجاری، و حل مسائل مرزی متمرکز بود. در سال ۱۹۸۴، دو کشور، توافق‌نامه همکاری اقتصادی و همکاری در حوزه علم و فناوری را امضا کردند. سفر دبیر کل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، میخائیل گورباچف، در ماه مه ۱۹۸۵ به چین نیز نشانه عادی‌سازی روابط دو کشور بود (Yunling, 2016: 837).

چین روابط دیپلماتیک با ژاپن را نیز احیا کرد. امضای پیمان بین‌المللی صلح و دوستی چین و ژاپن، مسیر جدیدی را در روابط دوجانبه این دو کشور گشود. دنگ شیائوپینگ به سنگاپور، تایلند، و مالزی نیز سفر کرد. وی بر حمایت چین از کشورهای عضو آسه‌آن با هدف حفظ استقلال و حاکمیت آن‌ها تأکید کرد. در شبه‌جزیره کره نیز چین ضمن حفظ روابط با جمهوری دموکراتیک خلق کره، در حوزه‌های اقتصادی و تجاری شروع به گسترش روابط با کره جنوبی کرد. در ژوئن ۱۹۸۱، معاون نخست‌وزیر، هوآنک هوآ، به هند سفر کرد و دو طرف با تلاش برای از بین بردن میراث درگیری‌های مرزی دهه ۱۹۶۰، مذاکرات مربوط به مسائل مرزی را آغاز کردند که حل آن آسان نبود. تحول مهمی که در دسامبر ۱۹۸۸ رخ داد، سفر نخست‌وزیر هند، راجیو گاندی، به چین بود که باعث شد، روابط این دو کشور به مسیر عادی برگردد. در بین این تحولات مثبت در روابط چین و همسایگانش، روابط با ویتنام یک استثنا بود؛ زیرا، در فوریه ۱۹۷۹، درگیری بین دو کشور آغاز شد که ناشی از مسائل مرزی بود؛ بنابراین، روابط دو کشور برای

۱ Democratic Peoples Republic of Korea (DPRK)

مدتی در بن‌بست قرار داشت. اگرچه روابط دیپلماتیک قطع نشده بود، اما روابط عادی‌ای نیز بین دو کشور وجود نداشت (Chi, 2013: 16-17).

به‌طور کلی در این دوره، دولت چین، توسعه اقتصادی را در صدر اولویت‌های خود قرار داد که به تبع آن، روابط بین چین و کشورهای همسایه با هدف ایجاد محیط مطلوب برای توسعه اقتصادی داخلی، بهبود یافت. در مقایسه با دوره پیشین، چین از حالت واکنش منفعلانه خارج شد و در نتیجه، محیط امنیتی حاکم بر عرصه روابط با همسایگان بهبود یافت و چین، سیاست عدم تعهد و همسایگی خوب را در پیش گرفت.

۳-۳. از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۲

حادثه میدان تیان‌آن‌من و پایان جنگ سرد، نقطه عطف دیگری در سیاست همسایگی چین به‌شمار می‌آید. جنبش تیان‌آن‌من، به انزوا و بدتر شدن روابط با غرب منجر شد و باعث شد که چین، راهبرد چندجانبه‌گرایی و منطقه‌گرایی را در سیاست خارجی خود اتخاذ کند و به تبع آن، به همسایگان جنوب شرقی خود توجه کند که دستاورد آن، ایجاد روابط با همسایگان، یعنی کشورهای عضو آسه‌آن بود. این کار به چین کمک کرد تا نه تنها یک حاشیه صلح‌آمیز برای خود بسازد، بلکه کشورهای همسایه را تحت تأثیر ماهیت خوش‌خیم قدرت خود قرار دهد و خود را به عنوان یک فرصت، نه تهدید، معرفی کند. اهداف چین در این دوره، افزون بر پیشبرد ثبات منطقه، ادغام همسایگان ناسازگار در داستان رشد و توسعه این کشور بود. به بیان دیگر، فرایندهای چندجانبه و منطقه‌ای، پارادایم‌های کلاسیک امنیتی را حل کردند.

براین اساس، تغییر در سیاست خارجی چین، سبب دگرگونی چشمگیری در سیاست پیرامونی آن شد. همسایگی در سال ۲۰۰۲ به عنوان اولویت اصلی سیاست خارجی چین مطرح شد و در شانزدهمین گزارش حزب کنگره ملی در سال ۲۰۰۲، دستورالعمل داشتن روابط دوستانه با همسایگان و در نظر گرفتن همسایگان به عنوان شریک، مورد توجه قرار گرفت. (Takahara, 2012: 61)؛ بنابراین، چین با سنگاپور، اندونزی، برونئی، کره جنوبی، و کشورهای تازه استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی، یعنی قرقیزستان، قزاقستان، و تاجیکستان، روابط دیپلماتیک برقرار کرد و روابط با مغولستان و ویتنام را عادی‌سازی کرد. افزون بر این، چین ایجاد سازوکارهای منطقه‌ای در همسایگی خود را نیز آغاز و سازمان همکاری شانگهای^۱ در همسایگی شمال غربی، گفت‌وگوهای شش‌جانبه در همسایگی شمال شرقی، و سازوکارهای

^۱ Shanghai Cooperation Organization (SCO)

^۲ the Six Party Talks

آسه‌آن+۱^۱ و منطقه آزاد تجاری آسه‌آن و چین^۲ را ایجاد کرد. در مورد همسایگی جنوب شرقی نیز چین به‌عنوان عضو ناظر وارد سارک^۳ شد و روند کونمینگ^۴ را نیز برای همسایگان جنوبی خود انجام داد (Bhattacharya, 2010: p.109). در این راستا جیانگ^۵ زمین به‌درستی اعلام کرد: «ما به روابط دوستانه با همسایگان خود ادامه خواهیم داد و همکاری‌های منطقه‌ای را افزایش داده و مبادلات و همکاری‌های خود را با کشورهای اطرافمان به اوج می‌رسانیم»؛ بنابراین، همکاری‌های منطقه‌ای به دیپلماسی اصلی همسایگی چین تبدیل شد و این کشور شروع به پشت سر گذاشتن مرحله فرار امن و ورود به مرحله گسترش منافع کرد (People's Daily, 2003).

پس از ۱۱ سپتامبر، تغییرات چشمگیری در سیاست همسایگی چین رخ داد. هدف اصلی ایالات متحده در این مقطع، نبرد با تروریسم بود که این کشور را به چین نزدیک کرد و منجر به ایجاد پایگاه‌های ایالات متحده در آسیای میانه و گسترش جنگ با تروریسم در افغانستان شد (CICIR, 2005). در پاسخ به یکجانبه‌گرایی ایالات متحده، چین به‌رهبری هو جنتائو، مفهوم «ظهور صلح‌آمیز»^۶ را در سال ۲۰۰۳ و مفهوم «توسعه هماهنگ»^۷ را در سال ۲۰۰۵ مطرح کرد. هسته اصلی هر دو مفهوم یادشده، افزایش قدرت مانور چین در سطح نظام بین‌الملل بود (Wang & Rosenau, 2009: 25)؛ بنابراین، در این زمان، تحلیل‌گران چینی، تعریف جدیدی از همسایگی ارائه دادند و همسایگی از سه منظر بررسی شد:

۱. عرصه‌ای برای حفظ امنیت ملی چین، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور؛

۲. عرصه‌ای برای توسعه پایدار اقتصادی و تأمین انرژی موردنیاز کشور؛

۳. عاملی برای ظهور چین به‌عنوان یک قدرت اصلی.

به بیان روشن‌تر، همسایگی تنها به معنای کشورهای دیواره‌دیوار چین نبود، بلکه شامل مناطقی بود که بر امنیت چین تأثیر می‌گذارند (Swaine, 2014). به همین دلیل، در سال ۲۰۰۳، نخست‌وزیر چین، ون

۱ ASEAN plus One

۲ ASEAN—China FTA

۳ SAARC

۴ Kunming

۵ Peaceful Rise

۶ Harmonious Development

جیابائو، مفاهیم «همسایگی خوب»، «همسایگی امن»، و «همسایگی مرفه»^۱ را ابداع کرد. براین اساس، در آغاز قرن جدید، چین درک عملی‌تری از صلح و توسعه پیدا کرد. آن‌ها بر این نظرند که صلح، دیگر به مسائل شرق و غرب محدود نمی‌شود و توسعه، دیگر به تناقض‌های شمال و جنوب اشاره نمی‌کند. در سال ۲۰۰۵، چین کتابی با موضوع «جاده توسعه مسالمت‌آمیز چین»^۲ چاپ کرد که آشکارا این عقیده را مطرح می‌کرد که مسیر توسعه مسالمت‌آمیز برای چین اهمیت زیادی دارد و راه رسیدن به این مسیر، یکپارچه کردن توسعه داخلی با گشودن درها به دنیای خارج، پیوند توسعه چین با کشورهای دیگر جهان، و ترکیب منافع اساسی مردم چین با منافع مشترک همه مردم در سراسر جهان است. چین همچنان در پی دستیابی به هماهنگی و توسعه داخلی است و در عین حال، روند صلح و توسعه خارجی را دنبال می‌کند. این دو جنبه، به هم وابسته‌اند و به ایجاد جهانی هماهنگ با صلح پایدار و رونق مشترک کمک خواهند کرد. این شرایط نشان می‌دهد که چین در تلاش برای ایجاد یک محیط بین‌المللی صلح‌آمیز است تا بتواند اقتصاد خود را توسعه دهد و از طریق توسعه خود، صلح جهانی را ایجاد کند (People's Daily, 2005). بر همین اساس، در سالار یانگ بی‌در سال ۲۰۰۷ به این موضوع اشاره کرد که چین، به عنوان یک کشور ثروتمند با قدرت نظامی قوی، باید در توسعه پیرامون خود مداخله کند تا از یک فضای امنیتی مطلوب برخوردار شود و مناقشات را پیش از تشدید و تبدیل شدن به جنگ، حل و فصل کند.

افزون‌براین، در سال ۲۰۰۵، ویژه‌نامه مؤسسه روابط بین‌الملل معاصر چین تعریف گسترده‌تری از پیرامون، یعنی «راهبرد پیرامون بزرگ‌تر»^۳ را پیشنهاد داد. در این ویژه‌نامه آمده است که پیرامون دیپلماسی چین در بالاترین اولویت قرار دارد و حاشیه چین به نوعی، جبهه راهبردی در برابر ایالات متحده به شمار می‌آید؛ زیرا، نقطه کانونی راهبرد ایالات متحده از اروپا به آسیا منتقل شده است و سعی می‌کند، برنامه اتحاد و ائتلاف خود را در مناطق پیرامونی چین بازسازماندهی کند و از ائتلاف ایالات متحده بزاپن، و ایالات متحده-استرالیا، و ایالات متحده-هند در مقابل چین استفاده کند. روزنامه «چین» نیز در مقاله‌ای در

^۱ Wen Jiabao

^۲ Good neighborhood, secure neighborhood and wealthy neighborhood

^۳ China's Peaceful Development Road

^۴ Yang Yi

^۵ Greater Periphery Strategy

سال ۲۰۱۰ به این موضوع مهم اشاره کرد که حضور نیروهای نظامی غربی در اطراف چین، پایگاه پشتیبانی ژئوپلیتیکی چین را در تنگنا قرار داده و راهبرد برون‌روی چین در مورد همسایگانش را محدود کرده است؛ بنابراین، چین باید همچنان مناطق همسایه‌اش را در اولویت قرار دهد و تشکیل راهبرد پیرامون بزرگ را تسریع کند (CICIR, 2005).

به‌طور کلی چین در این دوره با ارتقای همکاری‌های اقتصادی و تجاری، به شریک تجاری آسه‌آن، ژاپن، کره جنوبی، روسیه، و هند و کشورهای دیگر تبدیل شد که تداوم رشد اقتصادی داخلی در عرصه منطقه‌ای به‌شمار می‌آید و این پیشرفت در روابط اقتصادی، بهبود روابط سیاسی را نیز در پی داشته است. در حال حاضر، اگرچه هنوز هم بین چین و کشورهای همسایه مسائل حل‌نشده‌ای باقی مانده، ولی دوران روابط خصمانه به‌پایان رسیده است و این بزرگ‌ترین تغییر در روابط با کشورهای همسایه از زمان تأسیس حزب کمونیست چین بود.

۳-۴. از سال ۲۰۱۳ تاکنون

بیانیه‌ای که برای توصیف دیپلماسی چین به کار می‌رود این است که: «روابط با قدرت بزرگ حیاتی است، روابط با کشورهای همسایه در اولویت قرار دارد، روابط با کشورهای در حال توسعه، پایه‌ای و اساسی است و چندجانبه‌گرایی، الگوی اصلی است». این فرمول، چهار پایه اصلی دیپلماسی چین را شکل می‌دهد که به ترتیب دارای اهمیت هستند. اگرچه روابط با قدرت‌های بزرگ، همچنان یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها است، ولی همسایگی چین اهمیت جدیدی در دیپلماسی و سیاست خارجی این کشور پیدا کرده است. این تغییر جایگاه تاحدی در کنفرانس مرکزی کار در مورد دیپلماسی همسایگی چین که توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در اکتبر ۲۰۱۳ برگزار شد، تأیید شد (http://news.sina.com, 2016).

استدلال محکمی پشت توجه روزافزون چین به همسایگان و مناطق همجوار آن وجود دارد. تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که با ظهور یک قدرت، نفوذ آن بر کشورهای همسایه گسترش می‌یابد و آن‌ها برای دستیابی به توسعه و قدرت بیشتر، به مناطق اطراف خود نیاز دارند (Xuetong, 2015). چین، مفهومی از مرکز و پیرامون ارائه کرده و خود را به‌عنوان «دولت مرکز» در نظر می‌گیرد. همان‌گونه که وانگ جیسی^۱ بیان کرده است، از دیدگاه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، امروز چین، با در نظر گرفتن همه

^۱ Wang Jisi

جنبه‌ها، از یک موقعیت مرکزی، نه تنها در منطقه، بلکه در جهان برخوردار است (Huasheng, 2016: 894)؛ بنابراین، روابط مثبت با کشورهایی که در پیرامون آن قرار دارند، به ایجاد یک محیط امن، بهبود موقعیت راهبردی، تقویت منابع دیپلماتیک، و گسترش نفوذ بین‌المللی آن کمک می‌کند. بدون روابط مثبت با همسایگان، چین نمی‌تواند به گونه‌ای صلح‌آمیز به جایگاه قدرت بزرگ دست پیدا کند. اگر پیرامون آن پر آشوب و بی‌ثبات باشد، تضمین امنیت ملی آن دشوار است. اگر روابط همسایگی آن متشنج و مشکل‌دار باشد، دست چین بسته می‌ماند و فعالیت‌های دیپلماتیک و ابتکارات سیاست خارجی آن در منطقه و در صحنه جهانی، بی‌نتیجه خواهد ماند (Beeson & Li, 2015: 98).

به دلایل یادشده، رهبران چین، اصول راهنمای جدیدی را برای دیپلماسی جدید همسایگی این کشور مطرح کرده است، که خلاصه آن، «روابط حسنه، خلوص نیت، منافع متقابل، و شمولیت» است. این اصول با توجه به فلسفه سنتی چین شکل گرفته‌اند و ترجمه یا تفسیر آن‌ها به زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر دشوار است، ولی به‌طور کلی می‌توان گفت: «روابط حسنه» به معنای حفظ روابط همسایگی خوب، کمک، حمایت متقابل است؛ این به معنای یک رابطه برابر و عاطفی است که بایستی تعاملی باشد و قلب شهروندان را به دست آورد. «خلوص نیت» به این معنا است که تعامل با کشورهای همسایه با هدف دستیابی به دوستان و شرکای بیشتر باید همیشه حقیقی باشد؛ باید برای دوستی و وفاداری ارزش قائل شد، و باید عدالت را بالاتر از منافع مادی قرار داد. «منافع متقابل» بیانگر همکاری با کشورهای همسایه به شکلی است که برای همه سودمند باشد. «شمولیت» به معنای داشتن یک ذهنیت فراگیر برای ارتقای همکاری‌های منطقه‌ای با کشورهای همسایه، پرورش فرصت‌های مشترک، و حل کردن چالش‌های جمعی با تلاش‌های مشترک برای ایجاد رونق مشترک است (Huasheng, 2016: 895).

بر پایه این اصول راهنما، هدف راهبردی چین از دیپلماسی جدید همسایگی، ایجاد جامعه‌ای با سرنوشت مشترک است که سرنوشت این کشور را با همه کشورهای همسایه پیوند می‌زند. این جامعه دارای سرنوشت مشترک، بایستی بر پایه تعادل بین عدالت و منافع عمل کند که در آن، عدالت، ناشی از جایگاه و موقعیت کشور است و منافع، با شناخت این اصول، یعنی روابط حسنه، خلوص نیت، منافع متقابل، و شمولیت به دست می‌آید.

دیپلماسی جدید همسایگی چین، به ابتکارهایی که رهبری جدید، یعنی شی جین‌پینگ به عنوان بخشی از سیاست خارجی منطقه‌ای خود ارائه داده است، اشاره دارد که عبارتند از: «کمر بند اقتصادی جاده ابریشم» و «جاده ابریشم دریایی قرن بیست و یکم». در سپتامبر ۲۰۱۳، شی جین‌پینگ در پایتخت قزاقستان

پیشنهاد ایجاد کمربند اقتصادی جاده ابریشم را مطرح کرد. این ابتکار، خواستار ادغام کشورهای است که در جاده ابریشم باستان در آسیای میانه، غرب آسیا، خاورمیانه، و اروپا واقع شده بودند، تا با ایجاد زیرساخت‌ها، افزایش مبادلات فرهنگی، و گسترش تجارت، به یک منطقه اقتصادی تبدیل شوند. در اکتبر همان سال، رئیس‌جمهور شی در اندونزی پیشنهاد ایجاد جاده ابریشم دریایی قرن بیست و یکم را به‌عنوان یک ابتکار مکمل، با هدف سرمایه‌گذاری و تقویت همکاری در جنوب شرقی آسیا، اقیانوسیه، و شمال آفریقا از طریق دریای چین جنوبی، اقیانوس آرام جنوبی، و اقیانوس هند مطرح کرد. این دو پیشنهاد، به‌طور مشترک، «یک کمربند، یک جاده» نامیده شدند و اکنون به‌عنوان یک مفهوم راهبردی که رویکرد جدید چین به دیپلماسی همسایگی را نشان می‌دهد، متداول شده است و بیانگر این است که دولت چین، دیپلماسی جدید همسایگی خود را به‌صورت بلندمدت و در چارچوب «یک کمربند، یک جاده» تنظیم کرده است (Callahan, 2016).

در حوزه‌های آکادمیک در چین، بسیاری از پژوهشگران، پیشنهاد «یک کمربند، یک جاده» را بخشی از راهبرد «به‌سوی غرب» این کشور می‌دانند که نخستین بار در سال ۲۰۱۲ مطرح شده بود. درباره این راهبرد، چنین استدلال می‌شد که توسعه چین در شرق آسیا به‌شدت توسط قدرت امریکا محدود شده و رقابت چین و امریکا در منطقه را به یک بازی با حاصل جمع صفر تبدیل کرده است؛ ولی برعکس، در مناطق غرب چین، غرب آسیا، و تاحدودی جنوب آسیا، شاهد رشد سریع نفوذ و منافع چینی‌ها هستیم که توسط ایالات متحده کنترل نمی‌شود. با توجه به چنین شرایطی، چین بایستی راهبرد «به‌سوی غرب» را پیاده کند که از مهم‌ترین مزایای آن، کمک به برقراری تعادل بین چین و ایالات متحده، افزایش اعتماد راهبردی بین این دو کشور، تقویت همکاری بیشتر با کشورهای غرب چین، و حمایت از راهبرد توسعه بزرگ غرب چین است (Jisi, 2012).

باوجود استدلال‌های متفاوت درباره ابتکار «یک کمربند، یک جاده»، تحلیل‌گران چینی در این مورد هم‌نظرند که این طرح، سه هدف سیاسی-اقتصادی به‌هم پیوسته دارد:

۱. به‌لحاظ دیپلماتیک: ساختن نظام همکاری‌های منطقه‌ای به‌رهبری چین و با انگیزه گسترش روابط نزدیک بین چین و کشورهای مربوطه به‌ویژه کشورهای همسایه چین؛

۱ One Belt, One Road (OBOR)

۲ Marching West

۲. به لحاظ اقتصاد بین‌الملل: ایجاد شبکه‌های ارتباطی و زیرساخت‌های حمل‌ونقل بیشتر در مناطق موردنظر و در نتیجه، تجارت و سرمایه‌گذاری و همکاری اقتصادی بیشتر؛

۳. به لحاظ توسعه اقتصادی داخلی: حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی، صادرات مازاد تولید چین، و ترویج توسعه منطقه غربی چین (Jisi, 2012)

بنابراین، پیشنهاد «یک کمربند، یک جاده»، اهمیت راهبردی مناطق همسایه چین را در دستیابی این کشور به رشد مسالمت‌آمیز، چندین برابر کرده است؛ زیرا، این مناطق به لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، برای این طرح بسیار مهم هستند و بدون دیپلماسی همسایگی زیرکانه و موفق، اجرای موفقیت‌آمیز آن امکان‌پذیر نخواهد بود.

بر پایه آنچه گفته شد، سیاست‌گذاری‌های انجام‌شده توسط رهبران چین، مانند «تمایل به یک طرف» به رهبری مائو، «سیاست همسایگی خوب» به رهبری دنگ شیائوپینگ، «راهبرد توسعه مناطق غربی چین و چندجانبه‌گرایی» به رهبری جیانگ زمین، «سیاست ظهور مسالمت‌آمیز و توسعه هماهنگ» به رهبری هو جینتاو، و در حال حاضر، ابتکار «یک کمربند، یک جاده» شی جین‌پینگ، همگی نشان‌دهنده اهمیت همسایگی و پیرامون در سیاست خارجی چین، به مثابه الزامی برای توسعه اقتصادی داخلی است. گفتنی است، نهادهای منطقه‌ای و فرومنطقه‌ای که چین در همسایگی خود پس از دهه ۱۹۹۰ هدایت کرده است، به عنوان نقاط گره برای راهبرد فعلی جاده ابریشم چین ظاهر شده‌اند؛ به عنوان مثال، ابتکار عمل کونمینگ در سال ۱۹۹۹ که مسیر اقتصادی بنگلادش-چین-هند-میانمار را تشکیل می‌دهد، یا منطقه ویژه اقتصادی کشگار^۲ که برای نخستین بار در سال ۲۰۱۰ مورد استفاده قرار گرفت، اکنون کریدور اقتصادی چین-پاکستان^۳ را پیوند می‌دهد (Bhattacharya, 2016: 319). افزون‌براین، طرح «یک کمربند، یک جاده»، مکمل ابتکار عمل‌های محلی‌ای مانند سیاست‌های اقتصادی جدید قزاقستان با عنوان «جاده روشن»^۴ و ابتکار مغولستان برای ساختن «جاده چمن‌زار»^۵ و هم تکمیل‌کننده طرح‌های زیرساختی‌ای است که توسط بانک توسعه آسیا در این مناطق پشتیبانی می‌شود (Huasheng, 2016: 897).

۱ Bangladesh, China, India and Myanmar Economic Corridor (BCIM)

۲ Kashgar Special Economic Zone

۳ China-Pakistan Economic Corridor (CPEC)

۴ Bright Road

۵ Prairie Road

۴. چالش‌های چین در دیپلماسی همسایگی

۴-۱. فشار ظهور چین و اتخاذ راهبرد پوششی از سوی همسایگان^۱

توسعه سریع اقتصاد چین، نه تنها پایه محکمی برای تقویت قدرت ملی این کشور ایجاد کرد، بلکه فرصت‌های اقتصادی و تجاری بسیاری را نیز برای کشورهای همسایه آن به وجود آورد و در حال حاضر، چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری آن‌ها تبدیل شده است. با این حال، ظهور سریع چین، سبب نگرانی و بی‌اعتمادی بسیاری از کشورهای همسایه در مورد اهداف راهبردی این کشور شده است. برخی از آن‌ها، نگران هژمونی احتمالی چین هستند و از تسلط این کشور بر امور منطقه‌ای می‌ترسند و عبارت‌هایی مانند «تهدید چین» و «قاطعیت چین»^۲ در بسیاری از گزارش‌های رسانه‌ای آن‌ها یافت می‌شود؛ بنابراین، این اجماع در بین کشورهای منطقه پدید آمده است که باید از چنین چشم‌اندازی جلوگیری کرد. به همین دلیل، کشورهایی که با چین اختلاف ارضی دارند، به راهکارهای گوناگونی از جمله تقویت اتحاد با ایالات متحده در منطقه روی آورده‌اند و برخی دیگر از کشورها، با تکیه بر چین در امور اقتصادی و تکیه بر ایالات متحده در امور امنیتی، سعی می‌کنند فشارهای ناشی از ظهور چین را متعادل کنند (Yunling, 2016: 840).

بنابراین، چین باید به‌روشنی برای کشورهای همسایه توضیح دهد که هدفش از افزایش قدرت چیست، آیا منافع آن با کشورهای دیگر مشترک است یا خیر، و چگونه می‌توان آن‌ها را به اشتراک گذاشت. همچنین، بایستی کالاهای عمومی بیشتری از نوع امنیتی برای جلوگیری از نگرانی کشورهای همسایه فراهم کند و با مشارکت فعال در سازمان‌های منطقه‌ای، همکاری چندجانبه، و وابستگی متقابل منافع، در راستای تقویت اعتماد آن‌ها گام بردارد و به این ترتیب، مانع شکل‌گیری یا افزایش بدگمانی کشورهای همسایه شود.

۴-۲. اختلافات ارضی و دریایی با کشورهای همسایه

اختلافات ارضی و دریایی، به‌ویژه در دریای شرق و دریای جنوبی چین، بدون مدیریت مناسب، سبب وخیم‌تر شدن روابط چین با ژاپن و برخی اعضای آسه‌آن می‌شود. حتی گاهی این نگرانی گسترده نیز

^۱ Hedge Their Bets

^۲ China's Assertiveness

وجود دارد که اختلافات در دریای شرق و دریای جنوبی چین از کنترل خارج، و منجر به درگیری نظامی شود (Shen, 2012).

۳-۴. تأثیر روابط چین-امریکا در دیپلماسی همسایگی

از زمان پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده حضور سیاسی، اقتصادی، و امنیتی گسترده‌ای در منطقه آسیا و اقیانوس آرام داشته و عامل مهمی در شکل‌گیری فضای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی چین به‌شمار می‌آید؛ در نتیجه، چین در تدوین و اجرای سیاست همسایگی خود مجبور به توجه جدی به عامل ایالات متحده است. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، هنگامی که ایالات متحده یک تهدید امنیتی بزرگ برای چین به‌شمار می‌آمد، پکن تصمیم گرفت در برابر نفوذ این کشور در پیرامون خود مقاومت کند. در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، هنگامی که چین و ایالات متحده در برابر تهدید اتحاد جماهیر شوروی شبه‌متحد شدند، پکن در امور مربوط به همسایگانش، به‌ویژه در افغانستان و کامبوج، با واشنگتن همکاری کرد. در دوران پس از جنگ سرد نیز دیدگاه چینی‌ها درباره نقش ایالات متحده در همسایگی‌شان در هم تنیده است. به لحاظ ژئوپلیتیکی، ایالات متحده در برخی از مسائل امنیتی منطقه‌ای، رقیبی برای چین و شریکی برای کشورهای دیگر به‌شمار می‌آید. به لحاظ ژئواکونومیکی نیز ایالات متحده هم یک شریک و هم یک رقیب در همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای تلقی می‌شود (Xinbo, 2016: 849).

بنابراین، همکاری و رقابت، به‌عنوان دو روی یک سکه در تعامل‌های چین و امریکا در منطقه شرق آسیا وجود دارد؛ از یک سو، چین و ایالات متحده در مسائلی مانند شبه‌جزیره کره، افغانستان، فعالیت‌های ضد تروریستی، و همچنین، در سازوکارهای منطقه‌ای مانند اپک، اجلاس آسیای شرقی، نشست‌های منطقه‌ای آسه‌آن، و نشست‌های وزرای دفاع آسه‌آن، همکاری می‌کنند و از سوی دیگر، همان‌گونه که چین در پی روابط نزدیک با همسایگان به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیری از راهبرد بزرگ خویش است، ایالات متحده نیز می‌کوشد با متحدان و شرکای منطقه‌ای خود سخت‌تر کار کند تا چین در حال ظهور را کنترل کند. این شرایط، نشان‌دهنده رقابت برای دستاوردهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی بین یک قدرت در حال ظهور و یک قدرت هژمون است (Colby & Ratner, 2014: 11).

براین اساس، سیاست دولت/واباما، یعنی راهبرد موازنه مجدد، باعث شد که چین توجه بیشتری به روابط با همسایگانش داشته باشد. همان‌گونه که واشنگتن در روابطش با کشورهای آسیایی سعی می‌کند که موازنه را دوباره برقرار کند، پکن نیز در روابطش با همسایگان سعی می‌کند، دوباره تعادل را برقرار کند. در نتیجه، چگونگی مدیریت ارتباط با امریکا، از جمله چالش‌های پیش‌روی چین در روابط با همسایگانش

به‌شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست آمده در این پژوهش، به‌شرح زیر است:

۱. عامل اصلی تنظیم سیاست همسایگی چین، تغییر در طرز تفکر رهبران این کشور بود؛ یعنی ذهنیت چینی از محدودیت‌های ایدئولوژیکی گذر کرد و به منافع ملی و بین‌المللی و هماهنگی آن با سیاست‌های داخلی اندیشید. در همین راستا بود که سیاست «جنگ و انقلاب» به‌سوی سیاست «صلح و توسعه» حرکت کرد و چین را در مسیر توسعه صلح‌آمیز قرار داد؛ بنابراین، مبنای سیاست همسایگی چین، قضاوت‌های درست رهبران این کشور درباره وضعیت بین‌المللی و سیاست‌گذاری‌های متناسب با تغییرات در شرایط بین‌المللی بود که تجلی اصلی آن، اتخاذ سیاست خارجی مستقل و صلح‌آمیز در مورد همسایگان بود که دارای دو جنبه سلبی و ایجابی است؛ جنبه سلبی چنین سیاستی، پرهیز از هژمونی طلبی و توسعه طلبی و جنبه ایجابی آن، تأکید بر ایجاد یک محیط گرم، ایمن، و مرفه است؛

۲. تفکر راهبردی چین درباره شکل دادن به روابط همسایگی خود برپایه سه ملاحظه شکل گرفت: نخست اینکه، باید از فرصت‌های راهبردی برای تحول چین نهایت استفاده را برد؛ دوم اینکه، باید تمام تلاش خود را برای حفظ محیط صلح‌آمیز به کار گرفت و اطمینان یافت که هیچ جنگی در منطقه همسایگی رخ نخواهد داد؛ سوم اینکه، برای تحقق یک راهبرد بزرگ، باید از صبر راهبردی برخوردار بود. همان‌گونه که رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ می‌گوید: «هنوز راه طولانی‌ای پیش‌رو داریم و باید کارهای بسیار سختی را انجام دهیم تا بتوانیم رؤیای خود را به واقعیت تبدیل کنیم. ما باید توسعه اقتصادی را سرلوحه تفکر راهبردی خود قرار دهیم و جوان‌سازی ملی نباید مختل شود و این امر باید جزئی از تفکر راهبردی بزرگ چین باشد»؛

۳. چین در رابطه با همسایگانش دو ایده را دنبال می‌کند: نخست اینکه تمام همسایگان را به‌عنوان یک منطقه واحد در نظر گرفته است که چین، بخش جدایی‌ناپذیر آن به‌شمار می‌آید. این به‌آن معناست که این کشور دیگر به روابط خود با هیچ‌یک از همسایگانش تنها به‌صورت دوجانبه و خطی نگاه نمی‌کند، بلکه آن را به‌عنوان بخشی از روابط کلی با منطقه همسایگی خود می‌بیند. دوم اینکه به همسایگان در راستای حمایت از افزایش قدرت چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ نگاه می‌کند. این به‌آن معناست که چین، دیگر منطقه همسایگی خود را منبع تهدیدی برای امنیت خود نمی‌بیند. همان‌گونه که لی یونگویی می‌گوید، قدرت‌های در حال‌رشد نیاز فراوانی به یک حاشیه دوستانه دارند، که او آن را کمربند راهبردی پیرامونی

می‌نامد؛

۴. دیپلماسی همسایگی چین از دوران دنگ شیائوپینگ به‌منظور ایجاد محیطی مطلوب برای توسعه اقتصادی داخلی طراحی شده است که از رشد اقتصادی به ثروت و قدرت برسند. به بیان روشن‌تر، سیاست همسایگی به‌مثابه الزامی برای توسعه اقتصادی داخلی بوده است که از دهه ۱۹۷۰ تاکنون، مورد توجه حزب قرار گرفته است؛

۵. در راستای سیاست‌گذاری درباره همسایگان، چین با چالش‌هایی مانند نگرانی همسایگان از هژمونی چین، اختلافات ارضی و دریایی با همسایگان، و مداخله قدرت‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا، در منطقه روبه‌روست. اگرچه ایالات متحده یکی از کشورهای همسایه چین نیست، اما تأثیر زیادی بر محیط همسایگی آن دارد؛ بنابراین، برخورد با آمریکا برای محیط همسایگی چین و حتی برای راهبرد جامع ملی آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

References

- Beeson. M., & Li. F. (January 2015). What Consensus? Geopolitics and Policy Paradigms in China and the United States. *International Affairs*, 91, 93–109.
- Bhattacharya. A. (2016). Conceptualizing the Silk Road Initiative in China's Periphery Policy. *East Asia*. 33, 309–328.
- Bhattacharya. A. (2010). China's Discourse on Regionalism and what it Means for China. *Asia Pacific Review*, 17 (1). 97–123.
- CICIR Debate. (January 2005). Greater Periphery and China, The US and Neighbours. *Contemporary International Relations*. 15, 33–47.
- Chambers, M. (2005). China's Good Neighbor Diplomacy: A Wolf in Sheep's Clothing? In China and Southeast Asia: Creating a Win-Win Neighborhood. *Asia Program Special Report*. Washington, DC: Woodrow Wilson International Center for Scholars.
- Chi. Z. (2013). Historical Changes in Relations between China and Neighboring Countries (1949–2012). *Institute for Security and Development Policy*. 1–45.
- Colby. E., & Ratner. E. (January–February 2014). Roiling the Waters: Why the United States Needs to Stop Playing Peacemaker and Start Making China Feel Uncomfortable. *Foreign Policy*. 10–13.
- Callahan. W. (2016). China's Asia dream: The Belt Road Initiative and the New Regional Order. *Asian Journal of Comparative Politics*. 1(3), 226–243.
- Hongying. W. & Rosenau. J. (2009). China and Global Governance. *Asian Perspective*, 33(3), 5–39.
- Huasheng. Z. (2016). Afghanistan and China's New Neighborhood Diplomacy. *International Affairs*. 92, 891–908.
- Jisi. W. (October 2012). *Marching West: Rebalancing China's Geopolitical Strategy*. Available at: [http:// www.guancha.cn/wang-ji-si/2012_10_17_104219.shtml](http://www.guancha.cn/wang-ji-si/2012_10_17_104219.shtml).
- Jisi. W. (March–April 2012). China's Search for a Grand Strategy. *Foreign Affairs*. 90 (2), 68–79.

- News. (2016). *Xi Jinping's Diplomatic Strategy of New Type of Great Power Relations*. Available at: <http://news.sina.com.cn/c/2016-02-13/doc-ixpmpqqt1137133.shtml>
- People's Daily. (2003). *China's Periphery Diplomacy Carries a Heavy Weight*. Available at: http://English.peopledaily.com.cn/200312/18/eng20031218_130696.shtml.
- People's Daily. (2005). *China's Peaceful Development Road*. Available at: http://english.peopledaily.com.cn/200512/22/eng20051222_230059.html.
- Ruixiang, Z. (2004). The Historical Background and Significance of Five Principles of Peaceful Co-Existence. *Journal of Contemporary Asia-Pacific Studies*. 6, 3-22.
- Shen, W. (March 2012). *China and its Neighbors: Troubled Relations*. Available at: http://www.eu-asiacentre.eu/pub_details.php?pub_id=46.
- Takahara, A. (2012). The Rise of China and its Neighborhood Diplomacy: Implications for Japanese Foreign Policy. *The Journal of Contemporary China Studies*. 1(1), 47-71.
- Xinhua. (2012). *Xi Pledges Great Renewal of Chinese Nation*. Available at: http://news.xinhuanet.com/english/china/2012-11/29/c_132008231.htm. Accessed 18 June 2016.
- Xi, J. (2014). *Speed up Construction of the Economic Belt of the Silk Road and the 21st Century Maritime Silk Road*. Available at: http://news.xinhuanet.com/politics/201411/06/c_1113146840.htm.
- Xinbo, W. (2016). Cooperation, Competition and Shaping the Outlook: The United States and China's Neighborhood Diplomacy. *International Affairs*. 92, 849-867.
- Xiaoming, Z. (2006). The Historical Evolution of the Relations between China and its Neighbors: Models and Processes. *Journal of International Politics*. 1, 60.
- Yunling, Z. (2016). China and its Neighborhood: Transformation, Challenges and Grand Strategy. *International Affairs*. 92, 835-848.
- Yan, X. (2015). *Neighborhood in General is More Important than the US*. Available at: <http://politics.people.com.cn/n/2015/0115/c70731-26390151.html>.
- Yuyang, C. (2011). Mao Zedong's Judgement of the Qar Threat after the Founding of New China. *Journal of Military History*. 1, 61-87.

نوع مقاله: پژوهشی

گذار دریای پایه و پویایی های دریایی چین-امریکا

فاطمه محروق^۱

تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۹/۳۰

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۷/۲۳

چکیده

تکامل نظام بین الملل قرن بیست و یکم به سوی نظامی پیچیده و آشوبی، به دلیل هم زمانی گذار جهانی و منطقه ای قدرت ناشی از رقابت میان چین و ایالات متحده سبب اهمیت یافتن دریاهای در فرایند گذار نظم شده است. براین اساس، چین گذار چندسطحی ای، بیانگر ناکارآمدی تنش های دریایی هندوپاسیفیک، به ویژه در دریای جنوبی چین، مشاهده کرد. چنین گذار چندسطحی ای، بیانگر ناکارآمدی الگوی سنتی گذار قدرت و ضرورت تعدیل آن در چارچوب نظام های پیچیده است. براین اساس، پژوهش حاضر، درصدد پاسخ گویی به این پرسش است که «دریا و اقیانوس، چه نقشی در گذار قدرت در نظام های بین المللی پیچیده دارند؟» فرضیه نگارنده این است که «رقابت برای تسلط بر دریاهای و اقیانوس ها می تواند نقطه انتقال فشارهای گذار سیستمی به شاخه های نظم منطقه ای و تغییر معماری امنیتی آن به سوی نظم نوین امنیتی دریای پایه باشد». پژوهش حاضر با استفاده از نظریه گذار قدرت چندسطحی، تلاش دارد تا از چشم اندازی سیستمی به تبیین پویاها و رقابت های دریایی چین و امریکا در فرایند گذار بپردازد. روش انجام پژوهش، قیاسی-استقرایی مبتنی بر استنتاج و ترکیب است. براین اساس، ابتدا اصول و قواعد گذار در نظام های پیچیده و آشوبی، استخراج و با ترکیب آن ها، الگوی گذار شاخه ای و نظام جامع کنترل شبکه ای ارائه می شود.

واژگان کلیدی: گذار دریای پایه، چین، امریکا، هندوپاسیفیک

۱. استادیار روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران fmahroogh@um.ac.ir

Maritime-based transition and US-China maritime dynamics

Fatemeh Mahrough¹

Abstract

The evolution of the 21st century international system towards a complex and chaotic system, due to the simultaneous global and regional transition of power between China and the United States, has made the seas more prominent in the process of order transition. Such a transition can be seen in Indo-Pacific maritime tensions, especially in the South China Sea. Such a multi-level transition has brought new challenges to the traditional model of power transition theory and it's necessary to adjust it within the framework of complex systems. This paper examines the role do seas and oceans play in the transition of power in complex international systems? The author argues that competition to dominate the seas and oceans can be the point of transferring systemic pressures to the branches of the regional order and changing its security architecture towards a new maritime-based security order. The paper, using the multi-level power transition theory, contributes to a better understanding of the dynamics surrounding maritime competition and contestation between China and the United States in the process of power transition from a systemic perspective. The research method is deductive-inductive based on inference and synthesis. In this regard, at first the principles and rules of transition in complex and chaotic systems are extracted, then by combining them, the bifurcation transition model and comprehensive network control system is presented.

Keywords: Maritime Transition, China, United State, Indo-pacific

1. Assistant Professor of International Relations, Ferdowsi University of Mashhad
,fmahroogh@um.ac.ir

مقدمه

هیا هو ی برخاسته از آغاز هژمونی امریکا پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی که به پایان تاریخ (۱۹۸۹) و استیلای دائمی نظم لیبرالیستی در نظام بین الملل تعبیر می شد، بیش از دو دهه ناپدید و با ظهور چالشگر نوینی به نام چین، فرونشست. شوک برآمده از این تحول در نظم بین الملل به حدی بود که فرانسویس فوکویاما با عقب نشینی از نظریه پیشین خود، از «اختلال بزرگ» (۲۰۰۳) یا به تعبیر منانه از «به تعویق افتادن پایان تاریخ» (Menand, 2018) و نظم لیبرالی نهفته در آن سخن گفت؛ تعویقی که از آن به گذار قدرت در سده بیست و یکم از قرن امریکایی به هزاره آسیایی تعبیر می شود. هسته مرکزی هزاره جدید، خیزش چین و تبدیل منطقه هندوپاسیفیک به عرصه تلاقی نظم منطقه ای و جهانی در گذار قدرت است.

ساختار ژئوپلیتیک هندوپاسیفیک و نظم منطقه ای آن که در طول نیم سده گذشته با رهبری هژمونیک ایالات متحده از طریق موازنه قوا حفظ می شد، از ابتدای سده جاری با قدرت یابی چین، چشم انداز ژئوپلیتیک منطقه را از قاره ای-سرزمینی به دریایی دگرگون کرده است؛ به گونه ای که می توان ادعا کرد، نوعی نظم امنیتی دریای پاه در ساختار ژئوپلیتیک این منطقه در حال شکل گیری است. در نتیجه، در سده بیست و یکم، به ویژه در دو دهه اخیر، نه تنها هندوپاسیفیک به منطقه ای تبدیل شده است که بیشتر در معرض مناقشه های دریایی و پویایی های رقابتی ناشی از آن قرار گرفته، بلکه بیشترین مقاومت در برابر حل و فصل این منازعات نیز در این دوره در حال شکل گیری است (Fravel, 2014; Lin & Gertner, 2015). این مسئله، این دغدغه پژوهشی را ایجاد می کند که «دریا و اقیانوس چه نقشی در فرایند گذار قدرت در نظام های پیچیده نوین دارند؟» فرضیه نگارنده این است که «هرگونه تلاشی برای کنترل و استیلا بر دریاها و اقیانوس ها، به دلیل کانونی بودن آنها در نظم های منطقه ای و جهانی، می تواند با شکل دادن به گذار چندسطحی، نقطه انتقال فشارهای گذار سیستمی به شاخه های نظم منطقه ای و تغییر معماری امنیتی آن به سوی نظم نوین امنیتی دریای پاه و سرانجام، گذار دریای پاه باشد». پژوهش حاضر، الگوی نظری نوینی را برپایه قواعد پیچیدگی و نقش دریاها در انتقال فشارهای گذار سیستمی به شاخه های نظم، در قالب راهبرد جامع دفاع شبکه ای به صورت کنترل بازخورانی پوشش های دریایی چین و ایالات متحده امریکا نشان می دهد.

۱. پیشینه پژوهش

اگرچه پژوهش های قابل توجهی با رویکرد نظریه گذار قدرت، به بررسی قدرت نوظهور چین و

رویارویی احتمالی آن با ایالات متحده در لحظه گذار پرداخته‌اند (Organski, 1958; Mearsheimer, 2001; Abdollahian & Kang, 2008)، اما بیشتر تحلیل‌های ارائه‌شده درباره منطقه آسیا-پاسفیک، بر آزمون تجربی متغیرهای تعریف‌کننده این نظریه، به‌ویژه ارزیابی قدرت نسبی چین در این منطقه، تمرکز داشته‌اند (Beeson, 2009; Lim, 2015). رونالد تامن و جیسیک کوگلر (۲۰۰۶)، دیوید لی (۲۰۱۱)، کانگ و جانسون (۲۰۰۷) نیز در پژوهش‌های خود از نظریه گذار به‌منظور بررسی چالش ناشی از رشد ملی چین برای نظام بین‌الملل به‌طور کلی، یا آمریکا به‌طور خاص، بهره برده‌اند. افزون‌براین، از زاویه ژئوپلیتیک (Fravel, 2011; 2012) و نیز نظریه موازنه قدرت (Karim, 2013; McMahan, 2013) نیز بحث‌های فراوانی درباره مناقشات دریایی انجام شده است؛ اما بیشتر این تحلیل‌ها، به تنش‌های سرزمینی دریایی یا بررسی‌های توصیفی-تاریخی از این مناقشات پرداخته‌اند.

این پژوهش‌ها، باوجود ارائه بیش‌های مهم، قائل به تحلیل کشگرمحور و دولت‌محور بوده‌اند و چنانچه گذار قدرت چین و آمریکا در سطح کلان سیستمی بررسی شود، از زاویه شاخص‌های رشد قدرت ملی به پژوهش نگاه شده است. افزون‌براین، در زمینه پرسش موردبررسی، یعنی نقش دریا در گذار قدرت در هندوپاسفیک، کمتر پژوهشی به‌چشم می‌خورد. همچنین، نگارنده همسو با جک لوی و ویلیام تامپسون (۲۰۱۰) بر این نظر است که نظریه موازنه قدرت، به‌دلیل ابهام‌های نظری موجود در آن و نیز در شرایط فعلی پیچیدگی پویای دریایی، ناتوان از تبیین نظم جهانی فعلی، به‌ویژه قدرت‌های دریایی گذشته و حال، است؛ زیرا، این نظریه اساساً یک تئوری قاره‌ای است نه دریایی و از آنجاکه در هندوپاسفیک با چند قدرت دریایی روبه‌رو هستیم، نمی‌تواند از بی‌ثباتی هژمونیک جلوگیری کند. براین‌اساس، پژوهش حاضر، نقش دریا در فرایند گذار قدرت در هندوپاسفیک و پویایی‌های حاکم بر آن را بررسی کرده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. مروری بر ادبیات موجود درباره گذار قدرت

چنانچه اصولی را که در چارچوب علوم اجتماعی به نظریه‌پردازی مناسب شکل می‌دهند، (ازجمله انسجام نظری، صرفه‌جویی، دقت تجربی، پایایی، و یکپارچگی چندعلی)، در نظر بگیریم، برنامه پژوهشی گذار قدرت، یکی از قوی‌ترین تبیین‌های نظری و تجربی جنگ و صلح و همکاری و منازعه را ارائه داده است (Lemke & Warner, 1996; Kim, 1991; 1992; 1996; 2018; Tammen et al., 2000). این نظریه، نخستین‌بار توسط ارگانسکی (۱۹۵۸) در کتاب «سیاست جهان» با نقد نظریه موازنه قدرت به‌عنوان

قانون تغییرناپذیر سیاست جهان در نتیجه تغییرات جنگ های جهانی و عدم قطعیت پس از آن مطرح شد. وی نظریه های موازنه قدرت را متهم می کند که بر پارادایم های خطی ای استوارند که طی آن، قدرت دولت ها از درون تغییرناپذیر باقی می ماند و ائتلاف ها، سازوکار تغییر به شمار می آیند. این درحالی است که به نظر /رگانسکی، قدرت، پدیده ای پویا است و مراحل رشد، بلوغ، و زوال را تجربه می کند. در نتیجه به جای برداشت ایستا و متعین از نظم بین الملل، باید دانست که این نظم همراه با تحولات پویای ناشی از اختلاف نرخ رشد ملی در سراسر کشورها در طول زمان، دچار تحول می شود (Kugler & Organski, 1980: 176).

از سوی دیگر، نظریه گذار قدرت با ارائه الگویی از جهان سیاست برپایه سلسله مراتب به جای آنارشی، به دو نتیجه می رسد: نخست اینکه، با رد این استدلال که موازنه قدرت بین قدرت های رقیب به صلح می انجامد، مدعی شده است که احتمال بیشتری وجود دارد که موازنه ها خود به جنگ منجر شوند؛ دوم اینکه، وجود دولت مسلط در رأس سلسله مراتب قدرت سبب برقراری صلح در نظام بین الملل می شود (Organski, 1958).

این نظریه با مفروض گرفتن این واقعیت که سلسله مراتب نظام بین الملل به طور دائم در حال تغییر است، با تکیه بر سه متغیر کلیدی برابری، پیشی گرفتن^۱ و میزان رضایتمندی از وضع موجود، شرایطی را توصیف می کند که در آن، تلاش قدرت چالشگر برای صعود به چرخه فوقانی قدرت، به امکان منازعه یا همکاری می انجامد. براین اساس، استدلال اصلی این است که تعارض زمانی ایجاد می شود که قدرت چالشگر سرانجام، به برابری با قدرت مسلط می رسد (Lim, 2015: 284). با این حال، اگرچه برابری و غلبه، شرط های لازم برای شروع جنگ هژمونیک هستند، ولی شرط های کافی به شمار نمی آیند (Kugler & Organski, 1980). برپایه درجه رضایت قدرت چالشگر از وضع موجود، ممکن است گذار به جنگ یا صلح ختم شود.

مجموع توصیف های یادشده، گویای علل انتخاب این نظریه برای بررسی پویاها و تنش های دریایی چین و امریکا به عنوان نقطه پیوند نظم جهانی و منطقه ای است. با این حال، نظام بین الملل در سده بیست و یکم، به دلیل ماهیت پیچیده و غیرخطی، برداشت سنتی از مفهوم گذار قدرت را ناکارآمد کرده

^۱ Parity

^۲ Overtaking

است. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، در ادبیات کلاسیک، گذار به‌صورت چرخه‌ای رخ می‌دهد که در آن، هرچند سیستم گذار را تجربه می‌کند، دوباره سیستم با همان ویژگی‌ها اما با کارگزاران جدید تکرار می‌شود (Ghasemi, 2018: 146)؛ بنابراین، ویژگی ذات‌گرایانه نظریه‌های خردگرا سبب می‌شود که این نظریه نیز در دام تقلیل‌گرایی گرفتار شود. افزون‌براین، در ادبیات کلاسیک، نظام بین‌الملل، ساده و قابل‌پیش‌بینی بوده و در آن به گذار به‌صورت جفت‌پایه و برپایه نگرش خطی نگریسته می‌شود؛ به‌این‌ترتیب که جنگ مستقیم یا کنش متقابل مستقیم میان قدرت مسلط و چالشگر، سرنوشت گذار را مشخص می‌کند و تعادل در نظام از طریق کنترل یک قدرت مسلط بر همه ابعاد حیات سیاسی، اقتصادی، امنیتی، و علمی-فرهنگی حفظ می‌شود. در نتیجه، گذار، پدیده‌ای قابل‌محاسبه است که براساس روندهای مشخصی تحقق می‌یابد (Shirkhani & Mahroug, 2018)؛ بنابراین، نظریه گذار قدرت در برداشت سنتی خود، پاسخ‌گوی ماهیت پیچیده و سیال امروز سیاست بین‌الملل و منطقه نیست و نیاز به بازسازی مفهومی برپایه معادلات پیچیدگی را ضروری می‌سازد.

۲-۲. گذار در نظام‌های بین‌المللی پیچیده

ماهیت پیچیده نظام بین‌الملل در سده حاضر، حکایت از گذار از نظام‌های ساده به نظام‌های پیچیده و آشوبی دارد که مهم‌ترین ویژگی‌های آن عدم قطعیت، سیالیت، وابستگی حساس، غیرخطی، پراکندگی، و چندبعدی بودن قدرت است (Cudworth & Hobden, 2010). رهیافت سیستم‌های پیچیده در طول دو دهه گذشته با شدت یافتن فرایند جهانی‌شدن، رشد منطقه‌گرایی، و پیچیدگی فزاینده سیاست جهان، توجه بسیاری را در حوزه علوم اجتماعی به‌ویژه روابط بین‌الملل به خود جلب کرده است (Jervis, 1997; Urry, 2006; Hoffman & Riley, 2002; Harrison, 2006)؛ به‌گونه‌ای که امیلیان کاوالسکی (۲۰۰۷) از آن با عنوان ظهور «مناظره پنجم در روابط بین‌الملل» یاد می‌کند. اصول حاکم بر این سیستم، تحلیل سنتی از گذار قدرت را زیر سؤال می‌برد و به تحلیلی ایستا از نظام بین‌الملل متهم می‌کند و در مقابل، تأکید دارد که گذار، پدیده‌ای سیستمی است. منظور از سیستمی بودن این است که «واحد‌های سیستم برای گذار و دستیابی به موقعیت، منزلت، و نقش‌های نوین، باید کنش‌های سیستمی اتخاذ کنند». افزون‌براین، گذار سیستمی «می‌تواند بر تغییر وضعیت سیستم و رسیدن به نقطه تعادلی نوین دلالت داشته باشد» (Ghasemi, 2018: 157).

در این راستا، نخستین ویژگی نظام‌های پیچیده این است که چندسطحی عمل می‌کنند. در یک سطح، کشورها خود، نظام پیچیده‌ای خواهند بود که دینامیک تکامل و رشد، نخستین و مهم‌ترین دینامیک

تأثیرگذار بر مانایی آنان است (Organski, 1958; Doran, 1989; Modelski & Morgan, 1985; Tessman & Chan, 2004). در سطح دوم، نظام‌های منطقه‌ای و جهانی قرار دارند که در عرصه روابط بین‌الملل، به‌طور هم‌زمان تکامل می‌یابند. به‌نظر می‌رسد، «الگوی سلسله‌مراتب چندگانه» دِ گلاس لمکه بتواند به‌خوبی بیانگر هم‌زمانی این دو سطح باشد (Lemke, 2004: 12). در سطح سوم، وضعیت سیستمی مطرح می‌شود و از آن‌پس، کشورها و نظام دربرگیرنده آن‌ها، به‌گونه‌ای هم‌زمان، دگرگونی فرکتالی را تجربه می‌کنند (Ghasemi, 2017: 1010).

برایند این شرایط، شاخه‌ای شدن نظام در وضعیت فشارهای سیستمی و گذار به‌عنوان بخشی از ضرورت پاسخ به چنین فشارهایی است. مفهوم گذار شاخه‌ای، تبیین‌کننده وضعیت جدید است. این مفهوم برپایه اصل شاخه‌ای شدن نظم عمل می‌کند و بیانگر این موضوع است که هرگونه گذاری، مستلزم شاخه‌ای شدن بیشتر نظام بین‌الملل و انتقال فشارهای گذار به شاخه‌های نوین نظم است. در این مرحله، شاخه‌ای شدن نظم و انتقال فشارها به این شاخه‌ها، نظام بین‌الملل را به دوره نوینی از ثبات هدایت می‌کند و درعین حال، راه را برای فرار از تله بن‌بست راهبردی در سطح کلان نظام، باز می‌کند (Ghasemi, 2018: 151-152).

قاسمی در مفهوم‌پردازی از گذار در نظام بین‌الملل نوین، دو مسیر را برای گذار ترسیم کرده است؛ در مسیر نخست، فشارهای نظام سبب دگرگونی کمی و کیفی شاخه‌های نظم می‌شود؛ برای نمونه، کشور «الف» از راه دگرگونی شاخه‌های نظم منطقه‌ای، الگوی نظم جهانی خود را تحمیل می‌کند؛ در مسیر دوم، وجود چرخه بازخورانی از طریق پیوندسازی میان نظم‌های منطقه‌ای با نظم جهانی امکان‌پذیر است. ثبات و بن‌بست راهبردی برآمده از آن، سبب انباشت نیروها و شکل‌گیری فشارهای گوناگون و درنتیجه، تلاش برای یافتن مسیرهای نوین انتقال آن، ازجمله شاخه‌های نظم، خواهد شد؛ موضوعی که می‌تواند شاخه‌ای شدن گذار را در پی داشته باشد. چالشگران یا مدافعان وضع موجود می‌توانند از این راهبرد بهره‌مند شوند و با تغییر یا فشار بر کانون‌های نظام جهانی، در پی تغییر نظم موجود یا حفظ آن باشند. به‌بیان روشن‌تر، گذار از طریق تغییر کانون‌ها و نظم‌های منطقه‌ای رخ می‌دهد (Ghasemi, 2018: 153).

چندسطحی شدن گذار، از وجهی دیگر، نوعی پیوند بازخورانی میان هریک از این گذارها با گذارهای رخدادی در سطوح دیگر است که در نظام‌های پیچیده فراوانی می‌یابد. گذار در سطح

موضوعی، به‌این‌معناست که با پیچیده شدن نظام بین‌الملل، قدرت نیز متحول شده و در کنار قالب سنتی قدرت سخت، قدرت نرم، قدرت ارتباطی و هوشمند نیز کارایی یافته‌اند (Rosenau, 2005) و کرانه‌های هم‌پوش آن‌ها، کانون‌های برخورد را شکل می‌دهند. افزون‌براین، با چندبعدی شدن قدرت، نوعی عدم تقارن به‌چشم می‌خورد که به‌نوبه خود، سبب شکل‌گیری سلسله‌مراتب پرشماری در سطوح موضوعی ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، و ژئوکالچر می‌شود. شکل‌گیری شاخه‌های نظمی یادشده، شبکه‌ای بودن گذار برای واحدها و اهمیت یافتن الگوی توزیع ارتباطات در سیاست بین‌الملل را مطرح می‌کند (Hafner-Burton, Kahler & Montgomery, 2009). شبکه‌ای شدن گذار، کانون‌های موجود در شبکه را به‌عنوان مرکز ثقل گذار واحدها در نظام بین‌الملل مطرح خواهد کرد. به‌همین دلیل، ستیز و جدال جفت‌های رقیب در سطح نظام در وضعیت گذار، به کانون‌های شبکه منتقل می‌شود. در این مرحله، کارگزاران درگیر در گذار با دو دینامیک هم‌افزاکننده و کاهنده روبه‌رو خواهند بود. برای واحدهای چالشگر که از وضع موجود رضایت ندارند، دینامیک‌های سیستمی از نوع هم‌افزاکننده خواهد بود تا به گذار سرعت بخشید؛ درحالی‌که واحدهای راضی از وضع موجود و هم‌راستا با خواسته‌های قدرت مسلط، در برابر واحدهای تجدیدنظرطلب صف‌آرایی می‌کنند. دینامیک‌های سیستمی میان این نوع از واحدها با واحد تجدیدنظرطلب از نوع کاهنده است. واحدها از طریق ستیزهای یادشده به تکامل شبکه منطقه‌ای خود اقدام می‌کنند. شکل‌گیری شبکه نوین، به‌نوبه خود، کانون‌های تعادل‌سازی نوین را مطرح می‌کند. در این وضعیت، کارگزار گذار برای ایجاد ثبات راهبردی در شبکه نوین، تعادل‌سازی میان کانون‌های شبکه را در دستور کار قرار می‌دهد (Ghasemi, 2018: 159). در ادامه تلاش کرده‌ایم تا پویایی‌های رقابت قدرت مسلط و چالشگر در دریا برای شکل دادن به نتیجه گذار قدرت را براساس قواعد و اصول نظام‌های پیچیده تحلیل کنیم.

۳. دینامیک قدرت و گذار در نظام بین‌الملل

با توجه به اینکه در این نظریه، قدرت و رضایت واحدها در نظام بین‌الملل، امری پویاست که در طول زمان تحول می‌یابد، تلاش‌های نظری و تجربی بسیاری برای برآورد دینامیک رشد و منابع قدرت نسبی قدرت‌های بزرگ و تحول‌خواه انجام شده است. ارزیابی‌ها تاکنون بر مبنای متغیرهایی همانند قدرت

اقتصادی، قدرت نظامی، و توده سرزمینی انجام شده است (Organski, 1958). در این پژوهش‌ها، قدرت اقتصادی و هزینه‌های نظامی بیشتر برپایه داده‌های همبستگی جنگ^۱ یا تولید ناخالص داخلی به‌عنوان شاخص درآمد اختصاصی دولت‌ها برای هزینه‌های نظامی و پروژه قدرت، اندازه‌گیری شده است. اما مشکل شاخص تولید ناخالص داخلی، ادغام دو شکل جداگانه درآمد در یک شاخص یگانه است: منابع معیشتی^۲ که دربرگیرنده کمترین منابع لازم برای تأمین معاش و بقای یک ملت است، و منابع مازاد^۳ که دربردارنده منابع اقتصادی باقی‌مانده است که می‌تواند به هزینه‌های نظامی یا فعالیت‌های اقتصادی دیگر اختصاص یابد و در راستای پروژه قدرت یک کشور خواهد بود (Garfinkel & Syropoulos, 2019). پیامد آمیختگی این دو منبع در یک شاخص، برآورد مغرضانه توزیع منابع قدرت، توانمندی دولت‌ها در پروژه قدرت، و هزینه‌های نظامی آن‌ها خواهد بود؛ به‌ویژه اینکه منابع قدرت دولت‌های کم‌درآمد با جمعیت زیاد را بیش‌ازحد برآورد می‌کند و نرخ رشد این کشورها را زمانی که شروع به تجربه رشد اقتصادی می‌کنند، دست‌کم می‌گیرد (Anders, Fariss, & Markowitz, 2020).

در مقابل، *ندرس* و همکارانش با معرفی شاخص جدیدی با عنوان «تولید مازاد داخلی»^۴ برای رفع این مشکل، مدعی شده‌اند که این شاخص بهتر می‌تواند با ارزیابی منابع و قدرت نسبی دولت‌ها در فرایندی تاریخی، تهدید بالقوه برای قدرت مسلط را در نظام بین‌الملل مشخص کند. برپایه نتایج یافته‌های آن‌ها، سهم چین از منابع نسبی قدرت جهانی براساس تولید ناخالص داخلی برای پیش از دهه ۱۹۸۰، بیش‌ازاندازه برآورد شده و درعین حال، برای پس از دهه ۱۹۸۰، دست‌کم گرفته شده است. درمقابل، برآوردها برپایه «تولید مازاد داخلی» نشان داده است که چین، طی دوره ۱۸۱۶ تا ۱۸۶۹، قدرتمندترین کشور بوده است، اما به دلیل نداشتن ثروت مازاد برای اختصاص آن به پروژه قدرت، هیچ جایگاهی در رأس هرم قدرت یا قدرت‌های بزرگ در قرن ۱۹ نداشته است. برپایه همین شاخص، چین، اکنون به بزرگ‌ترین تهدید بالقوه برای ایالات متحده در کل قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم تبدیل شده است؛ قدرتی که برای بیش از دوپست سال، یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی بود، به‌تازگی به کشوری با بیشترین منابع قدرت در جهان و بزرگ‌ترین تهدید بالقوه برای ایالات متحده در نظام بین‌الملل تبدیل شده است (Anders et al.,

^۱ Correlates of War

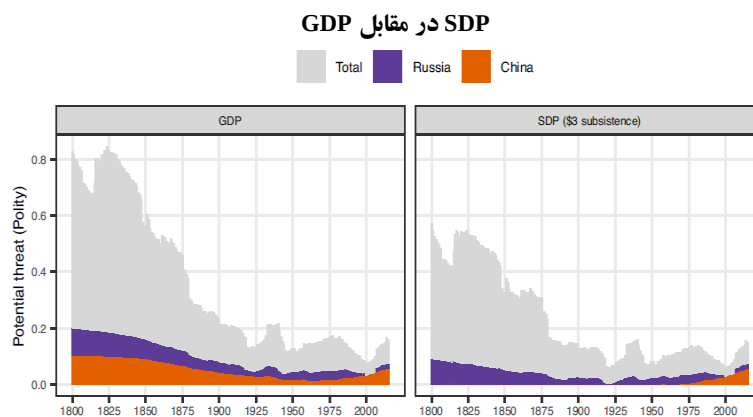
^۲ Subsistence Resources

^۳ Surplus Resources

^۴ Surplus Domestic Product (SDP)

شکل شماره (۱) 2020: 8-10. موقعیت دو کشور چین و روسیه را به‌عنوان تهدیدهای بالقوه برای ایالات متحده برپایه مقایسه دو شاخص تولید ناخالص داخلی (GDP) و تولید مازاد داخلی (SDP) نشان می‌دهد.

شکل شماره (۱). مقایسه چین و روسیه به‌عنوان تهدید بالقوه جهانی برای ایالات متحده براساس شاخص



Source: Anders et al., 2020: 10

با توجه به یافته‌های پژوهش یادشده، چنانچه به‌تعبیر قاسمی (۲۰۱۸) وضعیت گذار را برپایه سه گونه قدرت هوشمند، یعنی قدرت سازنده، نوآورانه، و ویرانگر بررسی کنیم، چین برپایه سه مؤلفه قدرت هوشمند، یعنی قدرت سازنده (توانایی شکل دادن به شبکه منطقه‌ای با ایجاد موافقت‌نامه تجاری کلان منطقه‌ای و الگوهای تجاری و سیاسی موازی با الگوهای قدیم)، قدرت نوآورانه (نوآوری‌های سیاسی‌ای همچون ابتکار کمربند و جاده، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی) و قدرت ویرانگر (نوسازی نیروی نظامی از جمله نیروی دریایی) امکان گذار و تبدیل شدن به قدرت چالشگر/تحول‌خواه را برای خود فراهم کرده است. در این میان، چرخه جهانی قدرت و تداخل آن با چرخه منطقه‌ای و ملی چین و تهدیدهای برآمده از چنین تداخلی، رشد و تکامل دریا و اقیانوس محور را بر چین تحمیل کرده است. دریای جنوبی چین به‌دلیل کانونی بودن در شبکه‌های هم‌پوش منطقه‌ای - جهانی و برخورداری از جایگاه شاهراه ارتباطی شمال به جنوب و شرق به غرب، با ارزش‌ترین خوشه شبکه منطقه‌ای آسیا-پاسفیک/هندو-پاسفیک برای تداوم رشد و خیزش چین به‌شمار می‌آید و نقش تعیین‌کننده‌ای در گذار سیستمی قدرت دارد.

با این حال، دینامیک رشد چین در تداخل با رشد ژئوپلیتیک کشورهای همجوار، به‌ویژه ژاپن و استرالیا

دو گره پیوندی در شمال و جنوب حاشیه آسیا پاسیفیک و سنگاپور و مالزی دو گره واسطه ای آسیای دریایی (به دلیل تنگه مالاکا و تنگه سنگاپور) و نیز نظم دریایی مطلوب ایالات متحده در هندو پاسیفیک، به دینامیک سیستمی تبدیل شده است. در مقابل، فشارهای سیستمی ناشی از گذار در سطح جهانی در نتیجه تلاش چین برای رسیدن به جایگاه قدرت جهانی و احساس تهدید ایالات متحده از تغییر موازنه قدرت به نفع چین و به خطر افتادن هژمونی اش، سبب شکل گیری شاخه های نوین نظم و انتقال این فشارها به منطقه هندو پاسیفیک شده است؛ به گونه ای که توسعه منابع و نیروی دریایی چین و هند در کنار پویایی های دریایی قدرت های دریایی دیگر این منطقه (ژاپن و استرالیا) و رقابت های راهبردی فزاینده میان آنها در چند سال اخیر، سبب ادغام دو اقیانوس آرام و هند شده است؛ در نتیجه، می توان مدعی شد که نوعی نظم نوین امنیتی دریای پاه، بر مبنای شبکه های همپوش منطقه ای به عنوان سازه اصلی نظم نوین (سازه چندلایه) در حال شکل گیری است و هم پوشانی سطوح محلی و منطقه ای با سطح ژئوپلیتیک جهانی به بازی های راهبردی چندسطحی انجامیده است. مراد از چنین نظمی آن است که برخلاف گذشته، رقابت های نوین ژئوپلیتیک در این منطقه در عرصه دریاها و اقیانوس ها شکل می گیرد و نقش بنیادینی در منطق بازی راهبردی چندسطحی این منطقه ایفا می کند. مهم ترین ویژگی های نظم امنیتی دریای پاه را می توان این گونه برشمرد:

۱. تحول مفهوم قدرت از زمینی به دریایی در بازی های راهبردی چندسطحی؛
۲. تغییر محیط راهبردی رقابت های ژئوپلیتیک منطقه ای و فرامنطقه ای از حوزه های قاره ای به حوزه دریایی؛
۳. ظهور کانون های قدرت دریایی و اهمیت یابی قدرت های دریایی و نه دولت های ساحلی در شکل دهی به نظم امنیتی دریایی؛
۴. بروز تغییراتی در نوار شکننده نظم ژئوپلیتیک منطقه ای؛
۵. بازتعریف نقش ها در چارچوب محیط راهبردی جدید؛
۶. اهمیت یافتن دوباره قدرت دریایی در گذار منطقه ای و سیستمی (Shirkhani & Mahroug, 2018: 42).

برایند چنین تحولی در ژئوپلیتیک منطقه را می توان در تحول تفکر راهبردی چین از قدرت زمینی به دریایی مشاهده کرد. تفکر نیروی دریایی چین با غلبه بر موانعی همچون چشم انداز امنیتی درازمدت قاره نگر، منابع داخلی ارتش خلق و سیاست داخلی و نیز اطمینان نسبی از امنیت مرزهای زمینی، به سوی

تفکر راهبردی دریای‌پایه پیش رفته است که برآیند آن را می‌توان در اسناد دفاع ملی سال‌های پس از ۲۰۱۰ مشاهده کرد که در راستای «الزامات راهبرد دفاع فعال دور از ساحل» طراحی شده است (Herscovitch, 2017: 10). همچنین، پس از ملزم شدن دولت به تنظیم راهبرد رسمی دریایی «نظام‌مند، جامع، و با درنظر گرفتن همه عوامل نظامی، اقتصادی، و سیاست ملی» از سوی کنگره ملی خلق (۲۰۱۲)، شی جین‌پینگ در تاریخ ۲۶ مه ۲۰۱۵ با انتشار راهبرد نظامی جدید در سند دفاع ملی، نیروی دریایی آینده چین را نیروی جهانی با مأموریت‌های راهبردی دوردست معرفی کرد. در این سند برای نخستین بار به‌طور رسمی به راهبرد دریایی چین و ضرورت رها کردن «ذهنیت سنتی برتری زمینی بر دریا» و دادن اهمیت بیشتر به «مدیریت دریاها، اقیانوس‌ها، و حفظ منافع و حقوق دریایی» اشاره شده است (China's Military Strategy, 2015; Jakobson, 2015: 300).

چین پس از چند سده پذیرش استیلای ایالات متحده در اقیانوس آرام غربی، اکنون با افزایش گسترده قدرت خود در مقیاس منطقه‌ای و جهانی، در پی بازتوزیع نظم منطقه‌ای آسیا-پاسیفیک متناسب با نقش روبه‌رشد خود است؛ نظامی که اساساً دریای‌پایه است. «راهبرد هندوپاسیفیک» ایالات متحده که راهبردی دریایی است، پاسخی به رشد این کشور و تغییر چشم‌انداز ژئوپلیتیک آسیا است و این خود، بیانگر انتقال فشارهای گذار در سازه‌های نظام بین‌الملل به دینامیک‌ها و چرخه‌های قدرت منطقه‌ای برای مهار چین است. راهبرد هندوپاسیفیک برای نخستین بار در راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۱۷، در دوره ترامپ، مطرح شد و با معرفی چین به‌عنوان رقیب راهبردی، نه شریک سازنده در نظم بین‌المللی، تمرکز راهبردی این کشور از آسیا-پاسیفیک، در دوره اوباما، به هندوپاسیفیک تغییر یافت (Liu, 2020; Shah, 2020). در گزارش راهبردی ۲۰۱۹ وزارت دفاع آمریکا، هدف از «ابتکار ثبات هندوپاسیفیک»، «حفظ نفوذ آمریکا در مرکز در حال ظهور رقابت قدرت بزرگ از طریق سازماندهی، مشارکت، و ارتقای منطقه شبکه‌ای‌شده» اعلام شد (Committee on Armed Services House of Representatives, 2019) که برآیند آن را می‌توان در راهبرد دفاع جامع شبکه‌ای ایالات متحده و نیز راهبرد شبکه‌ای چین در پاسخ به راهبرد هندوپاسیفیک آمریکا، به‌عنوان مناسب‌ترین پاسخ به نظم نامتقارن و بازی راهبردی چندسطحی حاکم بر این منطقه، مشاهده کرد.

۴. راهبرد دفاع شبکه ای ایالات متحده امریکا

در شرایط پیچیدگی و تعادل نوسانی ناشی از نظم نامتقارن در وضعیت گذار، سیستم های ساده به تنهایی پاسخ گوی قدرت ها در رویارویی یا قدرت چالشگر نیستند و در نتیجه، راهبرد دفاع جامع شبکه ای، مناسب ترین راهبرد در دوره گذار است. در این راهبرد، به دلیل نقش برجسته ارتباطات در شکل دادن به فرایندهای سیستم، کنترل از طریق شکل دهی به الگوی ارتباطات انجام خواهد شد که ویژگی شبکه ای دارد؛ به گونه ای که هریک از راهبردها بر پایه تراکم و چگالی ارتباطات، نقاط و کانون های حساس ارتباطی سیستم، کانون های حساس پیوندی سیستم و مسیرها و محتویات ارتباطات در شبکه، تعدیل و اجرا می شوند. کارکرد نهایی شبکه به اصل هم زمانی رفتارها و هم افزایی آن ها بستگی خواهد داشت. در اینجا هدف، همچنان حفظ نظم مطلوب خود و جلوگیری از رفتارهای نامطلوب دشمن یا متخاصم است، اما با ابزارها و فرایندهای متفاوتی که بیشتر مبتنی بر تضعیف یا تقویت ارتباطات یا هدایت آن ها به سوی حلقه های خاص است (Ghasemi, 2014: 106-109).

راهبرد شبکه سازی به قدرت مسلط کمک می کند تا با تکیه بر دولت های متحد منطقه ای از سطح تعهدات پرهزینه خود بکاهد و منابع روبه کاهش برآمده از زوال قدرت خود را حفظ کند. قدرت های منطقه ای نیز با پیوندسازی شبکه ای با قدرت جهانی، ضمن حفظ استقلال نسبی، از همراهی قدرت جهانی برای مقابله با قدرت چالشگر منطقه ای استفاده می کنند. دولت های متوسط منطقه ای نیز بدون پذیرفتن تعهدات رسمی، ضمن برخورداری از کمک های قدرت مسلط جهانی و قدرت های منطقه ای برای بازداشتن قدرت چالشگر، از تعامل اقتصادی با قدرت چالشگر نیز بهره مند می شوند.

جریان شبکه سازی در شرق آسیا توسط ایالات متحده با قرار دادن متحدان سنتی امریکا و روابط امنیتی در حال شکل گیری درون آسیایی در این شبکه، آغاز شده و سپس، با کمان های شمالی و جنوبی در قالب خوشه ها و شبکه های درون آسیایی ترکیب و پیوند یافته است. ایجاد این گونه شبکه امنیتی منطقه ای، نه جایگزینی برای سیستم ائتلافی، بلکه تکمیل کننده آن است. به طور سنتی، سیاست امریکا از دوران جنگ سرد به این سو به ایجاد مجموعه ای از ائتلاف های امنیتی دوجانبه موسوم به «چرخ و پره» با دولت های غیر کمونیستی این منطقه معطوف بود (Beeson & Lee-Brown, 2017; Fröhlich, 2018). این سیستم به معنای قرار گرفتن ایالات متحده در مرکز و دولت های متحد منطقه ای به عنوان پره ها در اطراف این مرکز بر مبنای ائتلاف های دفاعی رسمی با ژاپن، فیلیپین، کره جنوبی، استرالیا، نیوزلند (۱۹۵۱)، تایلند (۱۹۶۷)، و

تایوان (۱۹۷۹) بود که به تدریج به پایگاه‌های نظامی ایالات متحده از هاوایی تا مانیل (فیلیپین) شکل داد و پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی (۱۹۹۸)، همچنان ادامه یافت (Katzenstein, 2005; Loewen, 2018).

اما اکنون، قدرت‌یابی چین و رویکرد مشارکتی آن در معماری تجاری و امنیتی منطقه و رویکرد یکجانبه‌گرایانه جسورانه در دریای چین جنوبی از یک سو و ضعف نسبی امریکا از سوی دیگر، ماهیت و نوع روابط کشورها در نظم منطقه‌ای را پیچیده‌تر کرده است. در این شرایط، رهیافت شبکه‌سازی ایالات متحده در قالب «ابتکار ثبات هندوپاسیفیک» از سال ۲۰۱۶ در دستور کار قرار گرفت و محورهای آن با عنوان سه‌جانبه‌سازی روابط امنیتی موجود، همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای درون‌آسیایی، و تقویت معماری چندجانبه منطقه‌ای مطرح شد. دولت بایدن نیز در برابر چین به عنوان یک رقیب راهبردی، رویکردی مشابه با دولت پیشین دارد و از ضرورت «بازیابی قدرت مرکزی و آمادگی برای پاسخ به چالش چین» سخن گفته است که ادامه راهبرد شبکه‌ای این کشور در تقابل با چین است (The Interim National Security Strategic Guidance, 2021). در ادامه، سه محور یادشده را بررسی کرده‌ایم.

۱. «سه‌جانبه‌سازی» روابط امنیتی موجود: برای پیشبرد این لایه‌ها، ایالات متحده در وهله نخست بر تقویت همکاری راهبردی گسترده دوجانبه و چندجانبه با متحدان سنتی‌اش، شامل ایالات متحده-کره جنوبی-ژاپن؛ ایالات متحده-ژاپن-استرالیا؛ و امریکا-ژاپن-هند به منظور افزایش سطح همکاری امنیتی و اطلاعاتی سه‌جانبه متمرکز شده است. امریکا همسو با این همکاری‌ها به عملیات نظامی مشترک، بهینه‌سازی تسلیحات و فناوری‌های مدرن، و انجام رزمایش‌های مشترک دریایی سالانه‌ای مانند «اژدهای پاسیفیک»، «مالابار»، «تالیسمان سابر» با متحدانش می‌پردازد. در این روابط، انعطاف‌پذیری بیشتری برای ایجاد مؤلفه‌های جدید همکاری نشان داده شد که برای طراحان دفاعی هر سه کشور، امکان پیگیری پاسخ‌های «یکپارچه، قوی، منعطف، و مؤثر» (Loewen, 2018: 18) را در مقابل اقدامات فعالانه چین فراهم می‌کند. تقویت پایگاه‌های دریایی در هندوپاسیفیک، استقرار سامانه دفاع موشکی تاد در کره جنوبی به منظور تضعیف بازدارندگی هسته‌ای چین، و مشارکت سه‌جانبه امریکا، استرالیا، و ژاپن در سرمایه‌گذاری‌های زیرساخت در هندوپاسیفیک، از مهم‌ترین اقدامات امریکا در این راستا به شمار می‌آیند (Liu, 2020). همچنین، ایالات متحده در سال ۲۰۱۷، به همراه استرالیا، ژاپن، و هند، گفت‌وگوی امنیتی چهارجانبه‌ای (کوآد) را در مانیل برگزار، و در آن بر نظم آسیایی قانون‌محور تأکید کرد (Panda, 2019; Shah, 2020). در سال ۲۰۱۸ نیز نیروی دریایی امریکا، نام فرماندهی پاسیفیک را به فرماندهی هند و

پاسیفیک تغییر داد (He & Li, 2020).

۲. **گسترش همکاری های امنیتی منطقه ای درون آسیایی (ارتباط پره با پره):** در لایه دوم شبکه سازی، ایالات متحده به طور مستقیم و غیرمستقیم، از روابط راهبردی مستقل درون آسیایی (مستقل از حضور امریکا) میان متحدان و شرکای بالقوه خود حمایت می کند. ژاپن، استرالیا، و هند، مهم ترین نقش، یعنی پاسداری منطقه ای و پیوند ساز، را در این شبکه سازی به عهده دارند. ژاپن در سال ۲۰۰۷، پیشنهاد «هم پیوندی پویا بین اقیانوس هند و پاسیفیک» را مطرح کرد. استرالیا نیز اصطلاح هندوپاسیفیک را در سند دفاع ملی ۲۰۱۳ خود به کار برد. *برندان تیلور* بر این نظر است که استقبال استرالیا از این مفهوم، در دو سنت غالب در سیاست خارجی این کشور ریشه دارد: نخست، سنت «متحد وابسته» که به اتحاد با ایالات متحده و یکی از گره های پیوند دهنده اصلی راهبرد «هندوپاسیفیک آزاد و باز» آن اشاره دارد و دوم، سنت «قدرت متوسط» که بیانگر ایفای نقش رهبری هنجاری برای میانجی گری میان قدرت های بزرگ رقیب از طریق ابزارهای نهادی است (Taylor, 2020). به طور کلی، پیوندهای شبکه ای ژاپن و استرالیا لایه های سه گانه زیر را در بر می گیرند:

- همکاری دفاعی مستقیم با توانمندترین کشورهای منطقه، همانند همکاری های دوجانبه یا سه جانبه با کره جنوبی، هند، سنگاپور. این همکاری در قالب به اشتراک گذاری اطلاعات، آگاهی رسانی درباره قلمرو دریایی و جنگ زیردریایی، رزمایش دریایی مشترک، همکاری مشترک در زمینه موشک های بالستیک، سازماندهی می شود؛ برای نمونه، می توان به امضای توافق «چشم انداز ۲۰۲۵ هند و ژاپن» (۲۰۱۵) برای همکاری راهبردی در آسیا پاسیفیک و اقیانوس هند و نیز «کریدور رشد آسیا-آفریقا» (۲۰۱۷) هند و ژاپن در راستای مقابله با ابتکار «یک کمر بند، یک جاده» چین اشاره کرد که در آن، هند با استفاده از بودجه و فناوری های ژاپن، به توسعه بنادر آسیا و آفریقا می پردازد (Loewen, 2018: 31; Taniguchi, 2020). هند نیز به عنوان یکی از گره های مهم هندوپاسیفیک، با ادغام کشورهای حاشیه اقیانوس هند، آسه آن، و گفت و گوی امنیتی چهارجانبه در راستای تحکیم ابتکار ثبات هندوپاسیفیک گام برداشته است. همچنین، در سال ۲۰۲۱، نشست کواد پلاس با حضور نمایندگان از نیوزلند، کره جنوبی، و ویتنام برگزار، و در آن

۱ Spoke to Spoke

۲ Quad Plus

بر روح کواد^۱ و هندوپاسیفیک باز و آزاد تأکید شد (Rajagopalan, 2021).

• توانمندسازی شرکای منطقه‌ای که به معنای تقویت توانمندی دفاعی دولت‌های منطقه، به‌ویژه کشورهای ساحلی جنوب شرق آسیا (ویتنام، فیلیپین، مالزی، اندونزی، تایلند، و میانمار) برای افزایش گشت‌زنی و حفاظت از مرزهای هوایی، زمینی، و دریایی با دولت‌هایی همانند است. ژاپن و استرالیا با این کشورها قراردادهای سرمایه‌گذاری بلندمدت در حوزه توانمندسازی و انتقال فناوری دفاعی امضا کرده و به مبادلات آموزش دفاعی و نشست‌های دریایی دوجانبه یا سه‌جانبه روی آورده‌اند (Ton, 2018: 24-25; Defense of Japan, 2016: 330-331).

• افزایش دامنه و گستره فروش تسلیحات به دولت‌های منطقه و همکاری درون منطقه‌ای با نهاد آسه‌آن برای بازداشتن چین از اعمال نفوذ بر همسایگانش (Fontaine et al., 2017: 19-20). ژاپن با برداشتن برخی محدودیت‌های اولیه از فروش تسلیحات و استفاده نظامی از فضا به همراه استرالیا، در فهرست کشورهای فروشنده تسلیحات به دولت‌های ساحلی جنوب شرق آسیا قرار گرفته، و بر ضرورت پذیرش «مسئولیت بیشتر» برای اجرای آزادی کشتیرانی در دریای جنوبی و شرقی چین جنوبی به‌منظور تحقق همکاری عملی با نیروهای امریکا تأکید کرده‌اند (Fröhlich, 2018: 18).

۳. شبکه‌سازی امنیتی از طریق معماری چندجانبه منطقه‌ای: ایالات متحده، آسه‌آن را

مهم‌ترین نهاد چندجانبه در نظام حکمرانی منطقه‌ای در حوزه‌های اقتصادی و امنیتی و گره مهمی در شبکه‌سازی خود به‌شمار می‌آورد. نمود عینی این نگرش در پیوستن به معاهده مودت و دوستی (۲۰۰۹)، مشارکت در نشست شرق آسیا (۲۰۱۰)، حضور در نشست‌های امنیتی‌ای مانند مجمع منطقه‌ای آسه‌آن (آرف) و نشست وزرای دفاع آسه‌آن به‌علاوه هشت قابل مشاهده است (Son, 2015: 220). آسه‌آن در سی و چهارمین نشست خود در ژوئیه ۲۰۱۹، «چشم‌انداز هندوپاسیفیک آسه‌آن» را مطرح کرد که هم‌راستا با ابتکار ثبات هندوپاسیفیک است و می‌توان آن را، با توجه به ۱۸ ماه تلاش لابی‌گری جاکارتا، نوعی پیروزی سیاست خارجی اندونزی برای تقویت محوریت آسه‌آن در تکامل ساخت هندوپاسیفیک دانست. این چشم‌انداز، بیانگر طرحی برای ارتقای گفت‌وگوهای منطقه‌ای و همکاری در راستای گسترش نگرانی‌های ژئواستراتژیک از آسیا پاسیفیک به مجموعه هندوپاسیفیک است (Anwar, 2020; Scott,

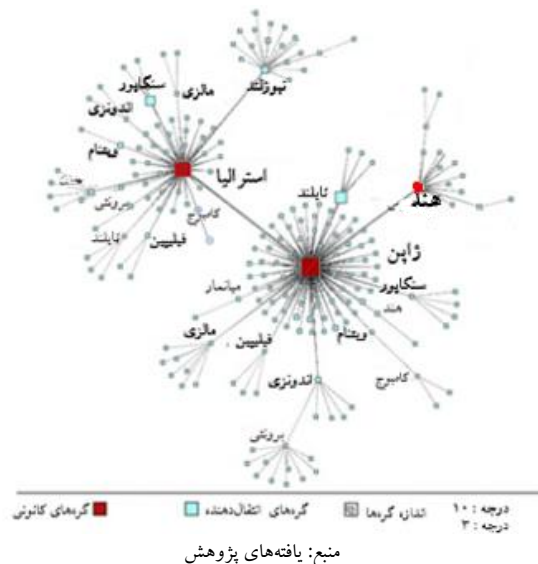
^۱ The Spirit of the Quad

^۲ ADMM+8

(2020).

درمجموع، راهبرد دفاع جامع شبکه ای ایالات متحده با انتقال فشارهای سیستمی به دینامیک های ژئوپلیتیک دریا در هندوپاسیفیک، معمای «پیوند چهار دریا» شامل درگیری ها در دریای جنوبی چین، تنگه تایوان، دریای شرقی چین، و دریای زرد (شبه جزیره کره) را به «معمای مالاکا» چین (گره پیوندی اقیانوس آرام به هند) افزود و به یک سازه چندسطحی برای مهار این کشور شکل داد. شکل شماره (۲)، شبکه ائتلاف امریکا را به تصویر می کشد. ژاپن و استرالیا، گره های کانونی این شبکه، به عنوان نقاط تولید کننده پیوند ارتباطی، به شمار می آیند. گره های با درجه بالا، نقاط انتقال دهنده پیوند، و گره های پیوندی، گره های مصرف کننده و در برخی شرایط، بسته به راهبرد و موقعیت جغرافیایی دریا، انتقال دهنده پیوندهای ارتباطی در نظر گرفته می شوند.

شکل شماره (۲). شبکه لایه بندی شده ایالات متحده در شرق آسیا در برابر قدرت یابی دریایی چین



۵. راهبرد دفاع شبکه ای چین

ادراک چین از ترس محاصره راهبردی از سوی ایالات متحده، بر تفکر راهبردی چین تأثیر گذاشته است و راهبرد هندوپاسیفیک ایالات متحده امریکا را طرحی برای مهار رشد خود به شمار می آورد. به همین دلیل، در آخرین سند دفاع ملی خود در سال ۲۰۱۹، از به کار بردن اصطلاح هندوپاسیفیک اجتناب

کرد و همچنان، اصطلاح آسیاپاسیفیک را به کار می‌برد؛ اگرچه راهبردهای اقتصادی و سیاسی آن، هردو اقیانوس آرام و هند را پوشش می‌دهد (Shah, 2020). چین اکنون با توجه به ضعف نسبی خود در مقابل قدرت دریایی ایالات متحده، راهبردهای غیرخطی و نامتقارن را در نبرد دریایی دنبال می‌کند و در عین حال، اقدامات گسترده‌ای را به منظور نوسازی نظامی نیروی دریایی در دستور کار قرار داده است تا قادر به رویارویی با رقبای دریایی مدرن، به‌ویژه تایوان، ژاپن، هند، و ایالات متحده باشد (Durani, 2015: 92)؛ بنابراین، راهبرد دفاع شبکه‌ای چین را می‌توان در قالب مجموعه‌ای از پاسخ‌ها به راهبرد شبکه دفاعی ایالات متحده و الزامات امنیت ملی چین جست‌وجو کرد.

به نظر می‌رسد، این راهبرد در قالب «عملیات دریایی متحرک، نامتقارن، و غیرخطی» با توسعه توانمندی «بازدارندگی راهبردی هسته‌ای و متعارف، ضدحمله، سامانه متحرک دفاع ملی، انکار دسترسی، تمرین‌های دریایی، رزمایش‌های مشترک دریایی، دفاع جامع، و حمایت جامع» (China's Military Strategy, 2015) بتواند به این کشور کمک کند تا با گذشتن از زنجیره جزایر، به اقیانوس برسد و از آنجا در راستای همکاری با نیروهای خارجی برای رسیدن به اهداف خاص در دوره‌های خاص یا دفاع از منافع ملی، نهادهای افراد، و دارایی‌های خارجی ماورای بحار چین، اقدام کند. مهم‌ترین محورهای راهبرد دفاع شبکه‌ای چین عبارتند از:

۱. **تقویت توانمندی‌های ضد دسترسی/انکار منطقه:** چین با توجه به توانمندی نظامی نامتقارن ایالات متحده تصمیم گرفته است برای بازداشتن نیروی دریایی آمریکا در دریای جنوبی چین و کل منطقه هندوپاسیفیک از ابزارهای نامتقارن استفاده کند. این کشور برای تحقق هدف یادشده، تلاش خود را به ایجاد شبکه جنگی «ضد دسترسی/انکار منطقه» معطوف کرد تا فرماندهی اقیانوسی آمریکا را تاجایی که ممکن است، از این منطقه، به‌ویژه از مداخله فعال در سناریوی تایوان یا درگیری‌های نظامی دیگر در آب‌های هندوپاسیفیک، دور نگه دارد. هدف «انکار دسترسی (A2)» بازداشتن نیروهای ایالات متحده از مداخله از طریق پایگاه‌های ثابت زمینی در صحنه‌های عملیاتی است؛ درحالی که هدف راهبرد «انکار منطقه (AD)» جلوگیری از آزادی عمل نیروهای دریایی در صحنه است (Bitzinger, 2012; Norris, 2020). به نظر تحلیل گران نظامی، شکل‌گیری این شبکه رزمی، پیامدهای قابل توجهی برای دکتترین دفاعی آمریکا در هندوپاسیفیک و مفهوم نبرد هوادریای آن خواهد داشت و گزینه‌های آمریکا را به شدت محدود خواهد

می کند (Lin & Gertner: 2015; Zeman, 2021). در این شبکه رزمی، چین بر کسب توانمندی زیردریایی ها، هواپیمای جنگنده با سوخت هوایی، موشک های کروز و بالستیک مانند موشک های ضد کشتی (ASBM)، ناو هواپیمابر، بمب افکن های زمین پایه دوربرد، هواپیماهای حمل و نقل، و دستیابی به ابزارهای انکار به شکل سکوها تسلیحاتی پیشرفته ای مانند ناوشکن های موسوم به "Sovremenny"، رادار نظارت دوربرد، سامانه های دفاع هوایی یکپارچه، توانمندی های جنگ سایبری و فضایی و جنگ ضد ماهواره با دقت بالا بین ساحل و زنجیره دوم جزایر، متمرکز می شود.

۲. توانمندی نیروهای سطح: این توانمندی دربردارنده تقویت ناوگان دریای شمال، ناوگان دریای شرق، و ناوگان دریای جنوب است. در این میان، ناوگان دریای جنوب در ژان جیانگ^۱ در استان گواندونگ، با اختصاص انبوهی از کشتی های مدرن و جایگزینی بسیاری از کشتی های قدیمی و فرسوده با کشتی های مدرن با قابلیت تهاجمی بیشتر، از همه بزرگ تر و توانمندتر است و فناوری های دفاعی پیشرفته ای دارد. نیروی دریایی این کشور پس از چندین دهه موفقیت در ایجاد جنگنده ها و ناوشکن های کوچک، به تازگی تولید ناوشکن هایی همچون چهار ناوشکن رسته لیویانگ^۲ مجهز به موشک های سطح به هوا، دو کشتی کوچک جنگی مجهز به موشک های سطح به هوا، و نیز زیردریایی های جدید تهاجمی شامل چهار عدد از رسته کیلو^۳، دو عدد از رسته شانگ^۴، سه عدد از رسته سونگ^۵، و یک عدد از رسته یوان^۶ را شروع کرده است. همچنین، به منظور حفظ بازدارندگی، اقدام به توسعه ناوهای هواپیمابر کرده است (Rahman & Tsamenyi, 2010: 324).

۳. توانمندی دفاع هوایی و موشکی: بخش دیگری از راهبرد دفاع شبکه ای چین، تقویت توانمندی هوایی و موشکی در دریای چین جنوبی و شرقی است. موشک های بالستیک ضد کشتی^۷، سامانه تسلیحاتی جدید نیروی دریایی خلق چین برای رسیدن به راهبرد ضد دسترسی/انکار منطقه بین ساحل و زنجیره دوم جزایر است. چین، زرادخانه بزرگی از موشک های بالستیک منطقه ای را گردآوری کرده است

^۱ Zhanjiang

^۲ Kilo

^۳ Shang

^۴ Song

^۵ Yuan

^۶ Anti-Ship Ballistic Missile (ASBM)

که قادر به پرتاب موشک در تمام هندوپاسیفیک است (Sankaran, 2021). پایگاه نیروی هوایی کادنا^۱ و ایستگاه هوایی دریایی فوتنما^۲ تنها دو مورد از پایگاه‌هایی هستند که در تنگه تایوان در شعاع کمتر از هزار کیلومتری جنگنده‌های امریکایی واقع شده‌اند و می‌توانند برای فواصل دورتر به متحدان امریکا نیز ضربه بزنند. اگر چین بتواند چندین موج موشکی در مقیاس اقیانوسی پرتاب کند یا دارایی‌های موشکی حیاتی امریکا و متحدانش در هندوپاسیفیک را از کار بیندازد، می‌تواند آسیب جدی‌ای به قابلیت‌های نظامی آن‌ها وارد کند (Sankaran, 2020: 4-5). همچنین، موشک‌های بالستیک ضد کشتی زمین‌پایه، ابزارهایی را برای حمله به اهداف در حال حرکت ماورای افق، به‌ویژه ناوهای هواپیمابر ایالات متحده، فراهم می‌کند. موشک بالستیک DF-21D با قابلیت مانور در مأموریت‌های احتمالی در برابر حمله ناوهای هواپیمابر امریکا یا کشتی‌های سطحی بزرگ، و توسعه سامانه موشک‌های بالستیک زیردریایی پایه (به‌ویژه آن‌هایی که مجهز به موشک بالستیک قاره‌پیمای زیردریایی پرتاب (SLBM) با برد بلند هستند) بخشی از این توانمندی به‌شمار می‌آیند. بخش دیگری از این تلاش به ایجاد منطقه شناسایی دفاع هوایی در دریای شرقی چین در نوامبر ۲۰۱۳ معطوف شده است که بیشتر مناطق مورد مناقشه در دریای چین شرقی را دربر می‌گیرد (Hsu, 2014; Rinehart & Elias, 2015: 6-15).

۴. پایگاه‌سازی: در دهه اخیر، چین اقدام به پایگاه‌سازی گسترده در سراسر دریای جنوبی چین و نظامی‌سازی جزایر و صخره‌های اشغال‌شده، به‌ویژه در جزیره هاینان^۳ و مجمع‌الجزایر پاراسل و اسپراتلی کرده است. این اقدام، ایجاد پایگاه‌های نظامی، اسکله، پایگاه‌های نظارت، باند فرودگاه، انبارهای ذخیره مهمات، زیردریایی هسته‌ای، و ساخت بنادر «در امتداد خطوط ارتباطات دریایی اصلی» (Rahman & Tsamenyi, 2010: 230) را دربر می‌گیرد. چین، همچنین اقدام به ساخت بنادری در خارج از سرزمین اصلی خود کرده است که مهم‌ترین هدف آن، عملیاتی کردن طرح «جاده ابریشم دریایی قرن بیست‌ویکم»^۴ است که می‌تواند به‌طور غیرمستقیم سبب افزایش موقعیت چین در مناقشات آبی اطراف این کشور با کشورهای جنوب شرق آسیا شود. همچنین این طرح، با افزایش حضور و مشارکت فعال نیروی دریایی چین در امتداد خطوط ارتباطی دریایی اصلی جهان و در نتیجه، کاهش آسیب‌پذیری خطوط دریایی

^۱ Kadena Air Force Base (AFB)

^۲ Futenma Marine Air Station

^۳ Hainan

^۴ 21st Century Maritime Silk Road

چین از تنگهٔ مالاکا به تأمین امنیت، تنوع انرژی، و تداوم رشد اقتصادی، به‌عنوان اولویت‌های نخست سیاست خارجی این کشور، کمک می‌کند.

۵. دیپلماسی دریایی: دیپلماسی دریایی، دربرگیرندهٔ تلاش‌های نیروی دریایی چین برای برگزاری منظم رزمایش‌های چندگانه در اقیانوس آرام غربی و در دههٔ اخیر در خارج از مرزهایش در راستای گرایش به «آب‌های آزاد» و عملیات «در مقیاس جهانی»^۲ است. ویژگی عمدهٔ این رزمایش‌ها، بررسی سطح توانمندی‌های این کشور در مواردی مانند عملیات جست‌وجو و نجات، تدارک‌رسانی دریایی، آرایش‌های نظامی ضدهوایی، تیراندازی با سلاح‌های تهاجمی کوچک و انجام ناوبری از راه دور و همچنین، کسب مهارت برای انجام مأموریت‌های دریایی نزدیک است.

۶. مشارکت راهبردی و دیپلماسی دریایی: بخش دیگری از فعالیت‌های شبکه‌سازی چین به برقراری پیوندهای دوجانبه و مشارکت راهبردی با دولت‌های منطقه معطوف می‌شود که بیشتر آن‌ها، شرکای آسیایی ایالات متحده نیز هستند. چین امیدوار است بتواند با تکیه بر پیوندهای دوجانبه و دیپلماسی دریایی، موضوع اختلافات سرزمینی در دریای جنوبی چین را به‌صورت دوجانبه حل کند و راهی برای کاهش راهبرد هندوپاسیفیک بیابد؛ برای نمونه، می‌توان به گفت‌وگوهای امنیتی-نظامی دوجانبهٔ هند و چین در سال ۲۰۱۷ برای پایان دادن به تنش‌های مرزی در دوکلام و رسیدن به اجماع راهبردی در حوزهٔ امنیت نظامی در سال ۲۰۱۸ اشاره کرد. همچنین، می‌توان به تلاش چین برای بهبود روابط با ژاپن اشاره کرد که به دیدار مقامات دو کشور در سال ۲۰۱۸ و توافق بر سر به‌کارگیری «سازوکارهای ارتباطی هوا-دریا» برای جلوگیری از درگیری بین نیروی دریایی و دفاعی دو کشور و مدیریت بحران دریایی انجامید (Liu, 2020; Shah, 2020). این سیاست چین، بیانگر بازگشت به احتیاط و خویشتن‌داری در روابط با کشورهای همسایه و ترکیب راهبرد همکاری و رقابت در رویارویی با راهبرد هندوپاسیفیک امریکا و متحدانش است.

بنابراین، می‌توان دریافت که گذار نظم در شرق آسیا به‌دلیل هم‌پوشانی با گذار در سطح جهانی، بسیار پیچیده‌تر از گزاره‌های ساده‌ای است که در نظریه‌های سنتی گذار قدرت مطرح شده است. در این فرایند سازه‌های چندلایهٔ نظم، دریا و اقیانوس، نقش بنیادینی در منطق گذار قدرت و گذار نظم یافته‌اند و مدیریت چنین نظامی، مستلزم راهبرد دفاع جامع شبکه‌ای از سوی هریک از کنشگران کلیدی حاضر در

^۱Blue water

^۲Go Global

رقابت راهبردی در منطقه هندوپاسیفیک است تا قابلیت انطباق با پیچیدگی نظام بین‌الملل و روندهای غیرخطی آن را داشته باشند.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر، بیانگر اهمیت دریاها و اقیانوس در فرایند گذار سیستمی قدرت در قرن بیست و یکم است. هندوپاسیفیک، نقطه تلاقی نظم جهانی و منطقه‌ای و انتقال فشارهای سیستمی رقابت قدرت جهانی ایالات متحده و چین است که سبب تغییر محیط راهبردی رقابت‌های ژئوپلیتیک هندوپاسیفیک از حوزه‌های قاره‌ای به حوزه دریایی شده است. به همین دلیل، می‌توان مدعی شد که نوعی نظم امنیتی نوین دریاپایه بر مبنای شبکه‌های هم‌پوش منطقه‌ای در هندوپاسیفیک در حال شکل‌گیری است که در قالب راهبرد دفاع جامع شبکه، به ایجاد یک بازی راهبردی چندسطحی انجامیده است. در این نوع راهبرد شبکه‌ای، هم‌زمانی و هم‌پایانی راهبردهای قدرت‌های متوسط و کوچک منطقه با قدرت‌های بزرگ، نقش‌آفرینی می‌کنند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تهدیدهای راهبردی و شبکه‌سازی، از طریق پیوندسازی میان خوشه‌ها، سبب تشدید وابستگی حساس می‌شود که برآیند آن، بی‌تعادلی ژئوپلیتیک و بی‌ثباتی نظام خواهد بود؛ بنابراین، منطقه هندوپاسیفیک، برخلاف نظام‌های ساده گذشته، به تنهایی در چارچوب منطق بازی قدرت و رقابت میان قدرت‌های بزرگ تعریف نمی‌شود، بلکه گره‌ها یا واحدهای درون منطقه و چگالی ارتباطی میان آن‌ها نیز نقش مهمی در تعریف منطقه دارند. در نتیجه، به الگوی نظم نامتقارنی شکل می‌دهد که بازی راهبردی میان جفت‌ها را نشدنی، و گذار را به امری سیستمی تبدیل می‌کند؛ به گونه‌ای که در عمل، دیگر امکان تحقق هژمونی کلاسیک وجود ندارد.

References

- Abdollahian, M. & Kang, K. (2008). In Search of Structure: The Nonlinear Dynamics of Power Transitions. *International Interactions*, 34:4, 333-357.
- Anwar, D. F. (2020). Indonesia and the ASEAN outlook on the Indo-Pacific. *International Affairs*, 96(1), 111-129.
- Azimi, S. R. et al. (2021). *Belt and Road Initiative; Joint Economic Opportunities between Iran and China*. Office of Financial and Commercial Markets Studies. Peike Nor, Tehran [in Persian].
- Beeson, M., Lee-Brown, T. (2017). The Future of Asian Regionalism: Not What It Used to Be? The Future of Asian Regionalism? *Asia & the Pacific Policy Studies*, 4, 2, pp. 195-206.
- Bitzinger, R. A. (2012). *Air-Sea Battle: Old wine in New Bottles?* RSIS Commentaries.
- Cheng, D. (2014). The US Needs an Integrated Approach to Counter China's Anti-

- access/area Denial Strategy. *The Heritage Foundation*, Available at: <https://www.heritage.org/defense/report/the-us-needs-integrated-approach-counter-chinas-anti-accessarea-denial-strategy>.
- China's Military Strategy (2015). available at file:///C:/Users/user/Desktop/new%20sea/China's-Military-Strategy-2015.pdf.
- China's Military Strategy (2015). available at: file:///C:/Users/user/Desktop/new%20sea/China's-Military-Strategy-2015.pdf.
- Cohen, S. B. (2003). *Geopolitics of the World System*. Rowman & Littlefield.
- Cole, B. (2016). *China's Quest for Great Power: Ships, Oil, and Foreign Policy*. Naval Institute Press.
- Committee on Armed Services House of Representatives (2019). *National Defense Authorization Act for Fiscal Year 2019*, House of Representatives. Available at: <https://www.congress.gov/115/crpt/hrpt676/CRPT-115hrpt676.pdf>
- Cudworth, E., & Hobden, S. (2010). Anarchy and Anarchism: Towards a Theory of Complex International Systems. *Millennium*, 39(2), 399-416.
- Defense of Japan (Annual White Paper) (2015). Available at: https://warp.da.ndl.go.jp/info:ndljp/pid/11591426/www.mod.go.jp/e/publ/w_paper/2015.html.
- Defense of Japan (Annual White Paper) (2016). Available at: https://warp.da.ndl.go.jp/info:ndljp/pid/11591426/www.mod.go.jp/e/publ/w_paper/2016.html.
- Dittmer, L. (2017). Xi Jinxing's "New Normal": Quo Vadis? *Journal of Chinese Political Science*, 22(3), 429-446.
- Doran, C. F. (1989). Systemic Disequilibrium, Foreign Policy Role, and the Power Cycle: Challenges for Research Design. *Journal of Conflict Resolution*, 33(3), 371-401.
- Durani, L. A. (2015). *China and the South China Sea: The Emergence of the Huaqing Doctrine* (Doctoral Dissertation, Virginia Tech).
- Fontaine, R. (2017). Networking Security in Asia. *The Washington Quarterly*, 40(3), 45-62.
- Fravel, M (2012). Economic Growth, Regime Insecurity, and Military Strategy: Explaining the Rise of Noncombat Operations in China, in: *The Nexus of Economics, Security, and International Relations in East Asia*, University Press, Stanford.
- Fravel, M. T. (2011). China's Strategy in the South China Sea. *Contemporary Southeast Asia*, 292-319.
- Fravel, M. T. (2014). *The PLA and National Security Decisionmaking: Insights from China's Territorial and Maritime Disputes*. In *The PLA's Role in National Security Policy-Making* (Phillip Saunders and Andrew Scobell, eds.), Stanford: Stanford University Press, Forthcoming). Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=2544133>.
- Fröhlich, S. (2018). The US Pivot and its Implications for the Current East Asian Security Architecture. In *The Changing East Asian Security Landscape*, 11-22. Springer VS, Wiesbaden.
- Fukuyama, F. (2003). *Our posthuman future: Consequences of the Biotechnology revolution*. Farrar, Straus and Giroux.
- Garfinkel, M. R., & Syropoulos, C. (2019). Problems of Commitment in Arming and War: How Insecurity and Destruction Matter. *Public Choice*, 178(3), 349-369.
- Ghasemi, F. (2014). *Theories of International Relations: Cybernetics and Foreign Policy*.

- Mizan Press, Tehran [in persian].
- Ghasemi, F. (2018). *Complexity-Chaos Theory and War in International Relations*. University of Tehran Press. [in persian]
- Ghasemi, F. (2018). Complexity- Chaos Theory: New Turning Point in Explaining of Regional Network Evolution. *Politics Quarterly*, 47 (4), 1005-1024 [in persian].
- Goldstein, A. (2020). China's Grand Strategy under Xi Jinping: Reassurance, Reform, and Resistance. *International Security*, 45(1), 164-201.
- Hafner-Burton, E. M., Kahler, M., & Montgomery, A. H. (2009). Network Analysis for International Relations. *International Organization*, 63(3), 559-592.
- Harrison, N. E. (2006). Complex Systems and the Practice of World Politics. *Complexity in World Politics: Concepts and Methods of a New Paradigm*, 183-196.
- Hartnett, D. (2014). The Father of the Modern Chinese Navy—Liu Hauqing. *Center for International Maritime Security*, October, 8. Available at <http://cimsec.org/father-modern-chinese-navy-liu-huaqing/13291>.
- He, K., & Feng, H. (2014). China's Bargaining Strategies for a Peaceful Rise: Successes and Challenges. *Asian Security*, 10(2), 168-187.
- He, K., & Li, M. (2020). Understanding the Dynamics of the Indo-Pacific: US-China Strategic Competition, Regional Actors, and beyond. *International Affairs*, 96(1), 1-7.
- Herscovitch, B. (2017). *A Balanced Threat Assessment of China's South China Sea Policy*. CATO Institute.
- Hoffmann, M. J., & Riley Jr, J. (2002). The Science of Political Science: Linearity or Complexity in Designing Social Inquiry. *New Political Science*, 24(2), 303-320.
- Hong Kong Trade Development Council (2017). Available at: www.hktdc.com.
- Howarth, P. (2006). *China's Rising Sea Power: The PLA Navy's Submarine Challenge*. Routledge.
- Hsu, K. (2014). *Air Defense Identification Zone Intended to Provide China Greater Flexibility to Enforce East China Sea Claims*. US-China Economic and Security Review Commission.
- Jakobson, L. (2015). The PLA and Maritime Security Actors. *PLA Influence on Chinese National Security Policy-Making*.
- Jervis, R. (1997). Complexity and the Analysis of Political and Social Life. *Political Science Quarterly*, 112(4), 569-593.
- Karim, M. A. (2013). The South China Sea Disputes: Is High Politics Overtaking? *Pacific Focus*, 28(1), 99-119.
- Katzenstein, P. (2005). *A World of Regions: Asia and Europe in the American Imperium*. Ithaca and London: Cornell University Press.
- Kavalski, E. (2007). The Fifth Debate and the Emergence of Complex International Relations Theory: Notes on the Application of Complexity Theory to the Study of International Life. *Cambridge Review of International Affairs*, 20(3), 435-454.
- Kim W (1991). Alliance Rransitions and Great Power War. *American Journal of Political Science*, 35(4), 833-850.
- Kim W (1992). Power Transitions and Great Power War from Westphalia to Waterloo. *World Politics*, 45(1), 153-172.
- Kim, T. (2018). Sino-American Competition as Security Suppliers in the Asia-Pacific. In: *The Changing East Asian Security Landscape*, 39-59. Springer VS, Wiesbaden.
- Kim, W. (1996). Power Parity, Alliance, and War from 1648 to 1975. *Parity and War*:

- Evaluations and Extensions of the War Ledger*, 93-105.
- Korolev, A. (2016). Systemic Balancing and Regional Hedging: China–Russia Relations. *The Chinese Journal of International Politics*, 9(4), 375-397.
- Lee, S. H. (2015). Global and Regional Orders in the 21st Century in Terms of Multi-Layered Power Transition Theory: The Cases of US–China and China–Japan Relations. *International Area Studies Review*, 18(3), 266-279.
- Lemke, D. (2002). *Regions of War and Peace* (Vol. 80). Cambridge University Press.
- Lemke, D., & Werner, S. (1996). Power Parity, Commitment to Change, and War. *International Studies Quarterly*, 40(2), 235-260.
- Levy, J. S., & Thompson, W. R. (2010). Balancing on Land and at Sea: Do States Ally Against the Leading Global Power?. *International Security*, 35(1), 7-43.
- Lim, Y. H. (2015). How (Dis) Satisfied is China? A Power Rransition Theory Perspective. *Journal of Contemporary China*, 24(92), 280-297.
- Lin, K. C., & Gertner, A. V. (2015). Maritime Security in the Asia-Pacific. *Research Paper*.
- Loewen, H. (2018). Intra-Asia Pacific Defense Cooperation and the Emergence of a 2nd Order Security Architecture. In: *The Changing East Asian Security Landscape* (pp. 23-38). Springer VS, Wiesbaden.
- Loewen, H., & Fröhlich, S. (2017). *The Changing East Asian Security Landscape*.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The Rragedy of Great Power Politics*. WW Norton & Company.
- Menand, L. (2018). Francis Fukuyama Postpones the End of History, *The New Yorker*. Available at: <https://www.newyorker.com/magazine/2018/09/03/francis-fukuyama-postpones-the-end-of-history>
- Modelski, G., & Morgan, P. M. (1985). Understanding Global War. *Journal of Conflict Resolution*, 29(3), 391-417.
- Modelski, G., & Thompson, W. R. (1988). Seapower and Global Politics. In: *Seapower in Global Politics, 1494–1993* (pp. 3-26). Palgrave Macmillan, London.
- National Security Strategy of the United States of America (2017). THE White House.
- Norris, V. (2020). *Countering Unrestricted Warfare: Preparing to Compete Against Chinas Actual Strategy*. Air War College Maxwell AFB United States.
- Organski, A. F. K (1958). *World Politics*. New York: Alfred A. Knopf.
- Organski, A. F. K and Jacek Kugler (1980). *The War Ledger*. Chicago, IL: The University of Chicago Press.
- Rahman, C., & Tsamenyi, M. (2010). A Strategic Perspective on Security and Naval Issues in the South China Sea. *Ocean Development & International Law*, 41(4), 315-333.
- Rajagopalan, R. P. (2020). Towards a Quad-Plus arrangement?. Available at: <https://perthusasia.edu.au/our-work/towards-a-quad-plus-arrangement>.
- Rinehart, I. E., & Elias, B. (2015). *China's Air Defense Identification Zone (ADIZ)*.
- Rosenau, J. N. (2005). Global Governance as Disaggregated Complexity. *Contending Perspectives on Global Governance: Coherence and Contestation*, 131-53.
- Sankaran, J. (2021). Missile Wars in the Asia Pacific: The Threat of Chinese Regional Missiles and US-allied Missile Defense Response. *Asian Security*, 17(1), 25-45.
- Scott, D. (2012). Conflict Irresolution in the South China Sea. *Asian Survey*, 52(6), 1019-1042. doi:10.1525/as.2012.52.6.1019.
- Scott, D. (2019). The Geoeconomics and Geopolitics of Japan's 'Indo-Pacific' Strategy. *Journal of Asian Security and International Affairs*, 6(2), 136-161.

- Shambaugh, D. L. (2013). *China Goes Global: The Partial Power* (Vol. 111). Oxford: Oxford University Press.
- Shilrkhani, M. A., Mahrough, F. (2018). *The Rise of China In a Transition Era; Global and Regional Dynamics*. University of Tehran Press. [in persian]
- Son, N. H. (2015). ASEAN-Japan Strategic Partnership in Southeast Asia: Maritime security and cooperation. *Beyond*, 214-227.
- Swaine, M. D. (2018). Chinese Wiews of Foreign Policy in the 19th Party Congress. *China Leadership Monitor*, 55(23), 1-13.
- Tammen R, Kugler J, Lemke D, Stam A, Alsharabati C, Abdollahian M, Efird B, Organski AFK (2000). *Power Transitions*. New York, NY: Chatham House.
- Tammen, R., Kugler, J., Lemke, D., Stam, A., Abdollahian, M., Al-Sharabati, C., & Organski, A. F. K. (2000). *Power Transitions. Strategies for the 21st Century*.
- Taniguchi, T. (2020). Should We Forget about the Asia-Africa Growth Corridor. *Lettre du Centre Asie*, (87).
- Tessman, B. F., & Chan, S. (2004). Power Cycles, Risk Propensity, and Great-Power Deterrence. *Journal of Conflict Resolution*, 48(2), 131-153.
- Thayer CA. (2013). New Commitment to a Code of Conduct in the South China Sea? *NBR Commentary*, pp. 1 - 5, available at: <http://www.nbr.org/>.
- Thayer CA. (2016a). Managing Security Tensions in the South China Sea: The Role of ASEAN. in Brewster D (ed.), *Indo-Pacific Maritime Security: Challenges and Cooperation*, National Security College, The Australian National University, Canberra, Australia, 24 – 30.
- Thayer CA. (2017). *The South China Sea: Lynchpin of the Shifting Strategic Balance*. Presentation to International Conference on the South China Sea: Impact on Major Power Relations and Regional Stability Co-organized the Centre of Asia and Globalization and the Australia-China Relations Institute University of Technology Sydney February.
- Thayer, C. A. (2016b). US Rebalancing Strategy and Australia's Response: Business as Usual. In *Asia Pacific Countries and the US Rebalancing Strategy* (pp. 175-191). Palgrave Macmillan, New York.
- The Interim National Security Strategic Guidance (2021). Congressional Research Service. Available at <https://crsreports.congress.gov>.
- Till, J. (2016). *International Order at Sea*. Palgrave Macmillan. ISBN 978-1-137-58662-9.
- Ton, A. D. (2018). *Vietnam's Maritime Security Challenges and Regional Defence and Security Cooperation*. *Sea Power Center- Australia*, 14, 1-45. Available at: file:///C:/Users/user/Desktop/new%20sea/ISEAS_Perspective_2017_23.pdf
- Truong, T. D., & Knio, K. (2016). *The South China Sea and Asian Regionalism: A Critical Realist Perspective*. Springer International Publishing.
- Urry, J. (2003). Global Complexity. *Polity*. Available at: <https://eprints.lancs.ac.uk/id/eprint/3512>.
- Xi, J. (2017-11-04). *Full Text of Xi Jinping's Report at 19th CPC National Congress*, Xinhua. Available at: http://www.chinadaily.com.cn/china/19thcpcnationalcongress/2017-1/04/content_34115212.htm
- Zeman, C. P. (2021). Social Antiaccess/Area-Denial (Social A2/AD). *Journal of Advanced Military Studies*, 12(1), 149-164.

Table of Contents

Military Diplomacy and Foreign Policy of China	Hadith Asemani	1-25
Chinese Economic Diplomacy in Central Asia: Opportunities and Challenges	Fariborz Arghavani Pirsalami, Hosein Alipour	27-85
The Xinxiang Situation and China-Turkey Relations	Hossein Asghari Sani, Seyyed Masoud Mousavi Shafaei and Maryam Borazjani	59-85
China's Health Diplomacy in Africa	Ali Bagheri Dolatabadi	87-115
The Reasons for the Expansion of Foreign Relations between Saudi Arabia and China	Mahdieh Heydari	117-142
Chinese Soft Balancing and Economic Participation in the BRICS	Hossein Delavar, Mohsen Eslami, Masoud Mousavi Shafaei	143-167
Security consequences of china_israel relations for United states of America	Farzad.rostami, Neda. Kahrizi	169-193
China's Approach to International Institutions	Afshin Shamiri Shekofti, Zeynab Farhadi	195-218
Debt Trap Diplomacy and China's Ambition for Hegemony	Nozar Shafiee	219-245
Evolutionary China's Foreign Policy Identity and The Strategy of Institution Making Order In The Post-Mao Period	Amir Abbasi Khoshkar	247-267
Challenges of China's Neighborhood Policy	Mojgan Ghorbani	269-293
Maritime-based transition and US-China maritime dynamics	Fatemeh Mahrough	295-320



The Iranian Research Letter of International Politics

Volume 11, Issue 1. Serial No.21, Autumn/Winter 2022-2023

Published by	Ferdowsi University of Mashhad and the Iranian International Studies Association
Editor-in-Chief	Mohsen Khalili
Editorial Board	Hamid Ahmadi (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); Seyyed Hossein Athari (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); Hosein Daheshyar (Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); SeyyedAsghar KeivanHosseini (Associate Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); Mohsen Khalili (Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); Masoud Mousavi Shafae (Associate Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University); Ahmad Naghibzadeh (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); Seyyed Hossein Seifzadeh (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); Reza Simbar (Professor, Department of Political Science, Guilan University); Vahid Sinaei (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); Seyyed MohammadAli Taghavi (Associate Professor, Department of Political Science, Allameh Tabatabai University); Enayatollah Yazdani (Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan)
International Editorial Board	Adib-Moghaddam, Arshin (Professor) SOAS, University of London (England); Dietl, Gulshan (Professor) Jawaharlal Nehru University (India); Juraev, Sayfddin (Professor) Tashkent State University of Oriental Studies (Uzbekistan); Li, Fuquan (Professor) Northwest University (China); Werner, Wouter (Professor) Vrije Universiteit (Netherla); Yu, Dal Seung (Professor) Hankuk University of Foreign Studies (South Korea); Yurtaev, Vladimir (Professor) People's Friendship University (Russia); Zholdesbekova, Akbota (Professor) Eurasian National University (Kazakhstan)
Executive Director	Sayed Mohasen Mousavizade Jazayeri
Persian Editor	Somaye Salehnia
English Editor	Hosein Nourani
Printed by	Ferdowsi University Press
ISSN	2322-3472
Address: The Iranian Journal of International Politics, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran	
Post Code: 9177948951	
P.O. Box: 1357	
Tel: +98-51-38806309	
Fax: +98-51-38807393	
E-mail: jipr@um.ac.ir	
Website: http://irlip.um.ac.ir	
Iranian International Studies Association website: http://www.iisa.ir	
Iranian International Studies Association e-mail: iranianiisa@gmail.com	

Military Diplomacy and Chinese Foreign Policy
Hadith Asemani

Chinese Economic Diplomacy in Central Asia: Opportunities and Challenges
Fariborz Arghavani Pirsalami, Hosein Alipour

The Xinxiang Situation and China-Turkey Relations
Hossein Asghari Sani, Seyyed Masoud Mousavi Shafae and Maryam Borazjani

China's Health Diplomacy in Africa
Ali Bagheri Dolatabadi

The Reasons for the Expansion of Foreign Relations between Saudi Arabia and China
Mahdieh Heydari

Chinese Soft Balancing and Economic Participation in the BRICS
Hossein Delavar, Mohsen Eslami, Masoud Mousavi Shafae

Security consequences of china_israel relations for United states of America
Farzad.rostami, Neda. Kahrizi

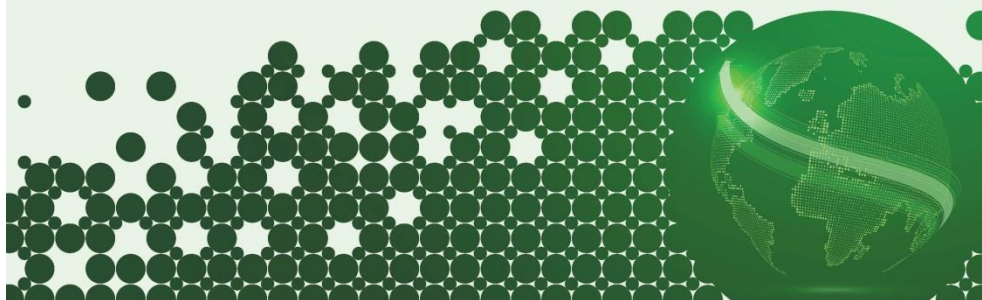
China's Approach to International Institutions
Afshin Shamiri Shekofti, Zeynab Farhadi

Debt Trap Diplomacy and China's Ambition for Hegemony
Nozar Shafiee

Evolutionary China's Foreign Policy Identity and The Strategy of Institutional Making Order In The Post-Mao Period
Amir Abbasi Khoshkar

Challenges of China's Neighborhood Policy
Mojgan Ghorbani

Maritime-based transition and US-China maritime dynamics
Fateme Mahrough



Iranian Research Letter of International Politics 21

Vol. 11, No. 1

Autumn & Winter 2022-2023

ISSN: 3472-2322

Military Diplomacy and China Foreign Policy

Hadith Asemani

Chinese Economic Diplomacy in Central Asia: Opportunities and Challenges

Fariborz Arghavani Pirsalami, Hosein Alipour

The Xinxiang Situation and China-Turkey Relations

Hossein Asghari Sani, Seyyed Masoud Mousavi Shafaei and Maryam Borazjani

China's Health Diplomacy in Africa

Ali Bagheri Dolatabadi

The Reasons for the Expansion of Foreign Relations between Saudi Arabia and China

Mahdieh Heydari

Chinese Soft Balancing and Economic Participation in the BRICS

Hossein Delavar, Mohsen Eslami, Seyyed Masoud Mousavi Shafaei

Security consequences of china_israel relations for United states of America

Farzad,rostami, Neda, Kahrizi

China's Approach to International Institutions

Afshin Shamiri Shekofi, Zeynab Farhadi

Debt Trap Diplomacy and China's Ambition for Hegemony

Nozar Shafiee

Evolutionary China's Foreign Policy Identity and The Strategy of Institution Making Order In The Post-Mao Period

Amir Abbasi Khoshkar

Challenges of China's Neighborhood Policy

Mojgan Ghorbani

Maritime-based transition and US-China maritime dynamics

Fatemeh Mahrough

